

جلد سوم

# تفسیر جامع

آراء مشارقات کاتبان جامعہ

مترجم - خیابان ناصر خسرو



جلد سوم

# تفسیر جامع

جمع آوری شدہ از تفسیر امام علیہ السلام

و عیاشی و کتب اخبار معتبرہ

بانتظام ترجمہ تفسیر علی ابن ابراہیم قمی

بہنم داد احمد معظّم استاد علامہ

آقای حاج سید ابراہیم بروجردی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات کتابخانہ صدر

طہران - خیابان ناصر خسرو

# جلد سوم

## تفسیر جامع

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش و پرستش پروردگار بزرگوار است که این جهان با عظمت را آفرید و  
قاعده و قانونی مقرر داشت تا ابناء بشر در پناه آن بایکدیگر همزیستی کرده و از آسایش  
و آرامش برخوردار گردند درود بی پایان بر خاتم رسل محمد مصطفی (ص) که بر  
گزید او را با دین محکم و استوار و مبعوث فرمود او را با راه مستقیم و دلیل کافی از  
معجزات و با پند و ناسخ و شافی از قرآن و بر اهل بیت گرام که اساس دین و ستون ایمان  
و محل وحی و معدن دانش و چشمه حکمت و معرفتند و لعنت دائمی و عذاب سرمدی بر  
مخالفین و معاندین ایشان تا روز محشر باد و بعد پیش از آغاز لازم است نکته را  
بخوانندگان گرامی تذکر داده و آن آنست که در عصر حاضر دانشمندان و نویسندگان  
هستند که کور کورانه تحت تأثیر تعصب قرار گرفته و گمراه شده اند و در نتیجه مردم  
را نیز بگمراهی واداشته اند و بحسن شهرت زنده کننده آئین اسلام و مذهب جعفری  
اهانت روا داشته اند نه فقط ثابت کرده اند که روح خیرخواهی نجات دهنده  
پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام در آنها تأثیر ننموده بلکه در مشی خود نیز راه خطا  
پیموده اند زیرا با اندک تأمل و تفکری میتوانستند این معنی را درک کنند  
و دریابند که نباید اخبار و احادیث اهل بیت را از نظر چند نفر بیسواد لاابالی



یا از لحاظ افکار باطله تا بهین ابو حنیفه و عضدی و سایر جماعت اهل سنة تکذیب و انتقاد کنند همانا وجودات مقدسه معصومین نوادر و نوابغی هستند که گیتی تاکنون نتوانسته مانند آنها پرورش دهد و آنان شخصیهائی باشند که دنیای اسلام بوجود چنان حجتیهائی بر خود بیابد و چنانچه احادیث و روایات وارده از آن بزرگواران را بنظر دقیق مورد مطالعه و تحقیق قرار میدادند بطور یقین میفهمیدند که آنها خلیفه و حجت خدا میباشند بر خلق در روی زمین و نجات دهندگان بشر و صاحبان امر و نهیند و بحکم عقل و نقل و صریح آیات قرآنی فرمانشان فرض است و نباید از گفتارشان تجاوز کرد چه تجاوز از آنها کفر و موجب هلاک و گمراهی خواهد شد چنانچه فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مثل اهل یتیمی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من رغب عنها غرق (اهل یتیم من در مثل مانند کشتی نوح است هر کس سوار آن شد از غرق شدن و هلاک نجات یافت و هر آنکه دوری جست و سوار نشد غرق و هلاک گردید) و اگر مردم از اهل یتیم تجاوز و دوری نمی نمودند همانا عادات و اخلاق آنها مانند عهد جاهلیت نبود و چنانچه رسوم و حشیت و بربریت عصر پیش از اسلام و ظهور محمد صلی الله علیه و آله را در نظر بگیریم و با اوضاع این زمان مقایسه کنیم بخوبی درک و احساس مینماییم که فرقی میان آنها نیست چه عادات عصر جاهلیت بت پرستی و تواضع کردن بآتش و مقدس شمردن آن و آتش زدن مردگان و قائل شدن فرزندی برای پروردگار و زن فروشی و دختر کشی و شقاوت و عداوت و دزدی و غارتگری و خلاف عهد و پیمان و دروغ و تقلب و گول زدن و بدگمانی و بی حیائی و شرب خمر و مسکرات و برد و باخت و زنا و زنازادگی و ربا خواری و ستمگری بود و در اثر ظهور پیغمبر و ترقی اسلام تمام این رذایل از میان برداشته شد یگانه پرستی و انسان دوستی و امانت و صحت و سلامت و درستی و حیا و نجابت و تجارت و صناعت و کشاورزی و استقامت و عدالت و حسن ظن و محبت و حریت و برادری و مواسات بجای آنها گذاشته شد در این عصر هم بیشتر مسلمانان از دیانت و احکام شرع دور شده اند و سرعت عجیبی بقمقری سیر کرده و باخلاق زمان جاهلیت پیوسته اند تمام این پیش آمدها در اثر تبایخ سوء عده از رهبران فاسد و دانشمندان غیر صالح رخ داده است مذهب و آئین تشیع را که پیشوای آن بصورت زیبا و نوینی آورده

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتُوا اللَّهَ وَاصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ  
وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (١)

و جهانیان را بتربیت اخلاقی و آداب انسانی آشنا و بیدار و هوشیار کرده بود با خرافات  
ممزوج نموده اند و عقل ناقص و عقیده و تشخیص باطل خود را داخل احکام و ملاک  
استنباط قرار داده اند و از راه مجادله و منازعه می خواهند آراء سخیفه خویش را جان نشین  
احادیث اهل عصمت و طهارت و بموضع قرآن و عترت جایزنند از اینجهت تکذیب احادیث  
نموده و بر او یان آنها طعنه زده و نسبت ناروا میدهند و بر کسانی که بیان و گفتارشان  
از روی فرموده های ائمه است تهمت و افترا زدند و بر آنها می که آراء باطله ایشان را  
مقدم نمیدارند بر احادیث و روایات اهل بیت تحکم و غضب میکنند و خورد را تالی تلو  
امام علیه السلام بلکه مقدم بر آن بزرگواران دانند و مردم را گمراه کرده و در اشتباه انداخته اند  
تا بر رقابشان سوار شده و استفاده مادی از ایشان ببرند آری آیات و اخبار بسیاری در ذم  
اینان وارد شده که ما بعضی را در بخش اول و دوم بیان نمودیم خداوند قول و فرموده ائمه  
را حجت قرار داده است و فرمان برداری از ایشان را واجب نموده لذا هر گفتار  
و بیانی بآنها منتهی بشود واجب الاطاعه باشد و هر سخن و کلامی از آنان تجاوز کند  
باطل و حجة نیست از پروردگار عزت خواهانم که ما را از کردار و عملیات اینگونه  
اشخاص معفوظ بدارد و از ولایت اهل بیت ما را دور نگرداند و بنام نامی اعلی حضرت  
ولی عصر امام زمان حجة ابن الحسن عسکری روحی و روح العالمین له الفداء شروع  
به بخش سوم تفسیر شریف مینمایم و از خداوند متعال خواستارم این خدمت نا قابل  
را قبول و ذخیره آخرت قرار دهد.

## بنام خداوند بخشنده مهربان

ای پیغمبر از تو حکم انفال را پرستی میکنند پاسخ ده که انفال مخصوص خدا و رسول اوست و شما مؤمنین باید از خدا بترسید و باصلاح بین خودتان بپردازید و اگر اهل ایمان هستید خدا و رسولش را فرمانبردار باشید (۱)

## آغاز

سوره انفال در مدینه منوره نازل شده جز آیه ۳۰ تا ۳۶ که مکی است هفتاد و پنج آیه و یکم هزار و دویست و سی يك کلمه و پنجم هزار و دویست و نود و چهار حرف است . فضیلت قرائت سوره انفال : ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس سوره انفال و برائت را در هر ماه تلاوت نماید هرگز داخل منافقین نشود و از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام محسوب شده و روز قیامت با شیعیان از مائده بهشتی تناول کند تا مردم از حساب محشر فارغ شوند و این حدیث را عیاشی نیز نقل نموده است و شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود سوره انفال بینی ها را قطع و جدا مینماید ( مراد آنست احکام مندرجه در این سوره سخت است و با آنکه آیاتی دارد که بینی های مخالفین را بخاک میمالد و جدا میکند .

و در کتاب خواص قرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود کسی که سوره انفال را قرائت کند من او را در روز قیامت شفاعت کنم و این سوره گواهی دهد که قرائت کننده آن از منافقین نیز اداست و بتعداد منافقین برای خواننده آن حساب نوشته میشود و هر کس سوره انفال را بنویسد و پیازوی خود به بندد چون نزد حاکمی برود حق خود را بگیرد و حاجتش بر آورده شود و با هر کس منازعه نماید ظفر یابد و مسرور و خوشحال گردد و مانند حصار محکمی برای شخص باشد خلاصه مطالب سوره مزبور عبارت است از بیان صفات مؤمنین و غزوه بدر و گمراهی کفار و وعده عذاب و اوصاف خبیثه آنها و قسمت غنائم و احکام خمس و ترغیب مؤمنین بجهاد با کفار .



طبرسی در تفسیر جامع الجوامع در آیه یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ از حضرت صادق علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام و حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده آیه را چنین قرائت فرموده اند یَسْأَلُونَكَ الْإِنْفَالِ بدون کلمه (عن) و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس بمیرد و ولایی نداشته باشد اموال آن شخص جزء انفال بوده و بامام اختصاص دارد.

و نیز از اسحاق بن عمار روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم انفال چیست؟ فرمود شهرها و قرائمت که خراب شده و اهل آنها کوچ کرده و از آن نقاط رفته اند آن اماکن مختص خدا و رسول اوست و هر چه تعاقب سلاطین و پادشاهان دارد مختص بامام است و همچنین اراضی که از اهل کتاب بدون جنگ گرفته شده و زمین های بدون صاحب و یا آنکه صاحبان آنها معلوم نباشد و نیز معادن زیر زمینی مخصوص امام است و اگر شخص بمیرد و ولایی نداشته باشد تر که اوجزه انفال است و بامام اختصاص دارد و فرمود این آیه در روز جنگ بدر نازل شد در آن روز اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله سه طایفه بودند یک دسته در پیرامون آنحضرت جمع شده و طایفه ای مشغول جمع آوری غنائم بودند فرقه سوم دشمن را تعقیب میکردند پس از پایان جنگ و جمع آوری غنائم و امیران انصار درباره آنها با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتگو پرداختند سعد بن معاذ که در خیمه حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایستاده بود عرض کرد ای رسول خدا ما هم بخوبی میتوانستیم به تعقیب دشمن پرداخته و کارزار کنیم و اینکه در خدمت حضرتت ماندیم از ترس آن بود که مبادا حضرتت را تنها گذارده و مشرکین بوجود شریقت گزندی برسانند این بود که عده ای از بزرگان مهاجر و انصار در کنار خیمه و در حضور شما ایستادند و گریه همه آماده کارزار و جهاد بوده اند ای رسول خدا لشکریان زیاد و غنائم کم است و اگر غنائم را فقط بکسانی که در حمله و تعقیب دشمن اشتغال داشته اند بدهی برای اصحاب چیزی نمی ماند و میسر مید که پیغمبر غنائم را بقائلین کفار قسمت فرموده و آنها یکی که در حضور پیغمبر بودند بهره و نصیبی نداشته باشند دامنه این گفتگو باختلاف بین مردم منجر شد و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند که این غنائم مال چه کسانی خواهد بود خداوند این آیه را نازل فرمود مردم بر گشته و نصیبی از غنیمت نبردند و پیغمبر غنائم را میان ارباب

استحقاق تقسیم فرمود سعد بن ابی وقاص گفت ای رسول خدا آیا سواران جنگی و ناتوان را یکسان عطا میفرمائید پیغمبر فرمود مادرت بجزابت بنشیند آیا ناتوانان پاری نکردند و جهاد نمودند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر خمس را خارج فرمود و تمام غنایم را بین اصحاب قسمت نمود و چون آیه خمس بعد از جنگ بدر نازل شد حضرت خمس را از آنها گرفت.

و در بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که بای صبح کنانی خطاب فرمود ما امامان کسانی هستیم که خداوند اطاعت ما را بر مردم واجب فرموده و انفال تعلق بها دارد.

عیاشی از پیشروهان روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم و جمع بسیاری در خدمتش بودند التفاتی بمن فرموده و گفتند شما اصحاب ما را دوست میدارید ولی بعضی از مردم دشمن ما بوده و بدیدار ما نمیآیند و شما میدانید که ما امام واجب اطاعه و برحق هستیم اگر چه بعضی منکر ما هستند خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برگزید و علی علیه السلام را با امامت و خلافت اختیار فرمود آنحضرت خدا را دوست دارد و خداوند هم او را دوست میدارد و امر دوستی ما اهل بیت را خداوند در قرآن بیان فرموده است و انفال بها اختصاص دارد و کسانی که جاهل بمعرفت و شناسائی ما باشند در پیشگاه عز و ربوبی عذری ندارند.

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند هر که بمیرد و امامی نداشته باشد که باو اقتدا کند مانند مردم دوره جاهلیت مرده است ای بشیر بر شما باد اطاعت و فرمانبرداری از فرزندان علی علیه السلام.

قوله تعالی : و اصلحوا ذات بینکم این جمله کنایه از نزاع و خصومت است و ذات بمعنای خلقت میباشد چنانچه میگویند فلان فی ذاته صالح (فلانی ذاتاً شخص صالح و شایسته ای است) و معنای آیه چنین است : باصلاح قیما بین خودتان مبادرت ورزید و اجتماع کرده و پیروی از او امر خدا و رسولش بنمائید و ایجاد اختلاف و نفاق نکنید اگر اهل ایمان هستید و بفرموده پیغمبر که از جانب خدا ابلاغ فرموده است



اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَيَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ  
 زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُمِيزُونَ  
 بَيْنَهُمْ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ  
 وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ  
 لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ  
 وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶)

کواهی میدهد.

در کانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود از جمله اعمالیکه خداوند دوست دارد رفع اختلاف کردن و اصلاح در میان مردم است و چنانچه بر اثر نزاع و کدورت از یکدیگر دوری جویند بر اثر مداخله شما یکدیگر پیوسته و نزدیک شوند.

و نیز از مفضل روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام اموالی بمن مرحمت فرموده و گفتند هر وقت دیدی شیعیان ما بر اثر اختلاف مالی نزاعی با هم دارند این مال را برای رفع آن اختلاف بمصرف رسانیده و خصومت بین آنها را پایان بخش.

و نیز از ابی حنیفه سابق روایت کرده گفت با مردی در مورد مالی موردی نزاعی داشتیم در این اثنا مفضل بن عمر رسید پس از آنکه کمی درنگ نموده و ادعای ما را شنید ما را بمنزل خود دعوت و رهبری نمود همپس که بخانه آوردیم چهارصد درهم بما داد و فرمود این وجه متعلق بمحضرت صادق علیه السلام است که در اختیار من گذارده و مقرر فرموده اند که بمصرف اصلاح و رفع اختلاف برادران دینی برسانم شما با قبول این وجه دست از نزاع و خصومت بکشید.

قوله تعالى : انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم اين آيه صفات

مؤمنان کسانی هستند هنگامیکه خدا یاد شود دلهایشان ترسان گردد و چون آیات خدا بر آنها تلاوت کنند بر ایمانشان بیفزاید و در کارهای خود بخدا توکل نمایند (۲) و نماز را بپایدارند و از هر چه که روزی آنها کردیم انفاق میکنند (۳) ایشان بر راستی اهل ایمانند و نزد خدا بلند مرتبه بوده و آمرزش و روزی بیکو مخصوص آنهاست (۴) چنانچه خداوند ترا از خانه خود بحق بیرون آورد و گروهی از مؤمنان اظهار کراهت کردند (۵) و در حق با آنکه آشکار است باتو نزاع خواهند نمود گویا بچشم مینگرند که آنها را بجانب مرگ می کشند. (۶)

مؤمنین را بیان میفرماید و از جمله صفات آنها این است که چون در نزد ایشان ذکر خدا شود قلوب و دلهایشان از ترس خدا بلرزد زیرا متوجه عظمت پروردگار شده و با شنیدن آیات عقاب و عدالت بر مراتب ایمان آنها افزوده گردد و چون یادی از احسان و رحمت و فضل و پاداش طاعات پروردگار شود آرامش دل پیدا نموده و مطمئن شوند و امور خود را بخدای خویش واگذارند در آنچه که از عاقبت آن ترسان هستند و در قبولی و پذیرش اعمال بخداوند امیدوار باشند.

(جنگ بدر)

قوله تعالى : *يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ* . اسلام یگانه دین است که در دستور خود تهیه قشون و لشکر و فراهم آوردن آلات جنگی مناسب هر زمان را از لوازم حیویتی و زندگی پیروان خود شمرده و در همین سوره میفرماید *وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ* ای مسلمانان تا آنجاییکه در قوه دارید و میتوانید در فراهم آوردن تجهیزات و آلات و ادوات جنگی اقدام کنید که دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید

اسلام نخستین آئینی است که لزوم نیرومندی و سلحشوری را برای پیروان خود پیش بینی نموده و سازمان متین سربازی دلیران و شجاعان مسلمان را بهترین وجهی ریخته وقائد عظیم الشان اسلام در گفتار و سخنرانیهای خود میفرمود :

الجنة تحت ظلال السيوف بهشت زیر سایه شمشیر است

در اسلام کسانی دارای مقام شامخ و ارجمند بودند که در جرگه سربازی و فداکاری وارد بوده و خود را جانباز معرفی مینمودند و ثروت خود را صرف قشون کشی میکردند و خداوند هم میفرماید : فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدین درجه . یعنی خداوند فداکاران به اموال و جان را بر باز نشستگان بلندی مرتبه و برتری بخشیده است لذا در آغاز اسلام تمام مسلمین جزء قشون و شمشیر زن بوده و هر کس شهادتین بزبان جاری میکرد بیدرنگ شمشیری بکمر بسته و داخل در قشون اسلام میشد و بطور کلی بکنفر مسلمان غیر نظامی وجود نداشت .

در سده اسلام هشتاد و چهار جنگ واقع شد که در بیست و هشت جنگ پیغمبر اکرم ﷺ شخصاً حضور داشت که آنها را غزوه مینامند و پنجاه و شش کارزار را که آنحضرت تشریف نداشتند سربه گویند و نوزده غزوه هم که بدون رزم منتهی بصلح و عقد پیمان گردید .

قشون اسلام همینکه روی دشمن میشد نخست تکلیف قبول اسلام مینمودند اگر طرف متخاصم اسلام را قبول میکردند بدون بیکار مراجعت مینمودند و چنانچه صاحب کتاب بودند مانند یهود و نصاری اگر از قبول اسلام خود داری مینمودند دستور پرداخت جزیه را ابلاغ بآنها میکردند اگر جزیه را میدادند درمانان بوده و از تعرض مصون مانده و آئین مذهب خود را در کمال آزادی عمل مینمودند .

قطع درختان و تعرض و اذیت و آزار زنان و کودکان و درماندگان در اسلام ممنوع بود و جز در موقع مصلحت درختی را نمی بریدند و هرگز آب را بروی دشمن نمی بستند و اگر از قبول اسلام امتناع و جزیه هم نمی دادند آنها را بصلح و سازش دعوت مینمودند و تا ممکن بود پیرامون جنگ نمی گشتند و چنانچه دشمن تقاضای صلح میکرد مسلمانان اذل و جان پذیرفته و خوشحال و مسرور بازگشت مینمودند همانطوری که



در واقعه حدیبیه که شرحش خواهد آمد واقع گردید.

نخستین غزوه و جنگی که در اسلام واقع شد جنگ بدر بود که در سال دوم هجرت صورت گرفت.

پس از هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه منوره کفار قریش و اهالی مکه در صدد اذیت و آزار مسلمانان بر آمده و مانع از مهاجرت ایشان شده و از عبادات و اعمالشان جلوگیری کرده و آنانرا بکفر و زندقه و اخلاق زشت وادار میکردند معذک با تمام فشار مسلمانان دست از اسلام و آئین خود برنداشتند و بالاخره آنها را زندانی کرده و زجر داده و پیوسته در صدد اذین بردن پیغمبر و یارانش بودند تا آنکه لشکری جمع آوری نموده بر یاست کرز بن جابر الفهری بقصد حمله به مدینه حرکت کردند چون به منزای مدینه رسیدند اغنام و احشام و شترهای پیغمبر و مردم مدینه که در سحر او مراتع مشغول چریدن بودند ربوده و بغارت بردند خبر مزبور که به پیغمبر رسید سخت مایوس و دلشکسته شده برای استرداد اموال منسوبه و غارت شده لشکری بسرپرستی امیر المؤمنین علیه السلام به تعقیب غارتگران قریش اعزام فرمود لشکریان اسلام تا سفوان که در نواحی بدر است رفته و با تمام کوشش و تلاشی که نمودند اثری از قریش نیافته و به مدینه مراجعت کردند چند روز پس از آن ابوجهل از مکه نامه ای بمضمون زیر حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد :

ای محمد صلی الله علیه و آله با خیالات باطلی که در سر داشتی مکه را بر خود تنگ ساخته و به مدینه رهسپار شدی این افکار از تو دور نشود تا آنکه ترا بهلاکت اندازد قریش باهم متفق شده اند که بر مدینه تاخته و شما را از بین برده و دفع ضرر و زیان از خود نمایند و من ناگزیر شدم که این خبر را بشما اعلام نموده و وخامت و عاقبت بد این حمله را بشما برسانم و زیان این امر را روشن سازم دیگر خود دانی با یارانت .

نامه را خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم داشتند همینکه از مضمون آن آگاه شدند بهامان آن فرمودند توقف نماید تا پاسخ آنرا دریافت کند آنگاه نامه باین مضمون در جواب ابوجهل مرقوم فرمودند :

ای ابوجهل مرا از هر گمی ترسانی و حال آنکه خداوند بمن وعده نصرت

و یاری داده و اطمینان دارم که وعده پروردگار یکثانی کمتر از گفتار یوح و دروغ تو است ای ابوجهل آنچه نوشته و بمن رسانیدی بتلقین شیطان بوده و آنچه من بتو میرسانم بفرمان خداوند رحمن است ای ابوجهل بدان و آگاه باش پس از یست و نه روز دیگر آتش جنگ میان ما و شما برافروخته خواهد شد و تو بدست ناتوان ترین یاران من کشته خواهی شد و عتبه و شیبه و عده ای دیگر از قریش نیز کشته میشوند و هفتاد نفر از شما اسیر خواهند شد تا فدیّه بسیار ندهند ممکن نیست آزاد شوند.

نامه بالا را برای ابوجهل فرستاد و پس از آن به حضرات توجه فرموده و بمؤمنین و یهود و نصاری و کسانی که در محضرش بودند گفتند: هر کس میل داشته باشد همراه من بیاید بیدرتا آن جاهایی که کفار قریش کشته میشوند نشان دهم، حاضرین عرض کردند از اینجا تا محل بدر مسافت زیادی است و بدون تمیه و وسیله و توشه سفر نمیتوان رفت (بدر موضعی بود میان مکه و مدینه و نام چاهی است که بنام صاحبش معروف بوده) پیغمبر اکرم فرمود شما دیدگان خود را بسته و یکقدم بردارید تا خود را در زمین بدر مشاهده کنید مؤمنین از روی ایمان و کفایت برای امتحان چشمهای خود را برهم گذاشتند و یک قدم برداشته و چون چشم گشودند با کمال تعجب خود را در سرزمین بدر دیدند پیغمبر فرمود هرگز از قدرت پروردگار تعجب نکنید سپس آنحضرت محل کشته شدن ابوجهل و سایر رجال قریش را بانام قاتلین آنها اسم بری فرموده و تأکید نمودند که در نظر داشته باشید آنچه که گفتم محققاً واقع خواهد شد نصرت و یاری پروردگار نزدیک شده است و پس از یست و هشت روز دیگر جبرئیل بر آنحضرت نازل شده و خبر داد که کاروان قریش بریاست ابوسفیان و مال التجاره از شام مراجعت مینمایند اکنون باید مسلمانان بتقاضای اموال غارت شده خود؛ راه را بر کاروان بسته و جلوی ایشان را بگیرند و خداوند وعده نصرت و فیروزی داده است.

رسول اکرم ﷺ بر حسب دستور پروردگار در نظر گرفت کفار را بترساند تا دست از آزاد مسلمانین بردارند و اذیت نکنند و آزادانه زندگی نمایند عمر بن مکتوم را در مدینه نمایند خود قرارداد و با سیصد و سیزده تن از یاران بسوی کاروان قریش حرکت فرمود ابوسفیان که رئیس کاروان بود از حرکت لشکریان اسلام با خبر شد از



از میان رام بشام برگشت و جریان امر را بوسیله جاسوس بمکه رسانید .  
 طبرسی از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت معنای آیه **يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ**  
 را از حضرت امام زین العابدین علیه السلام استوال کردم فرمود سبب نزول آیه آن بوده که  
 قافله ای از قریش با مال التجاره فراوان عازم مکه بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با صاحب خود  
 امر فرمود که در تعقیب قافله رفته و آنها را بگیرند و بآنها فرمود که خداوند وعده  
 نصرت داده با آنکه براین قافله غالب میشوید و یا بر قریش ظفر خواهید یافت خود آن  
 حضرت نیز با سیصد و سیزده نفر از اصحاب از مدینه خارج و چون نزدیک بدر رسید  
 ابوسفیان که در قافله قریش بود اطلاع پیدا نمود که پیغمبر بایادانش بقصد قافله بیرون  
 آمدند بسیار ترسید و دو بشام حرکت کرد همیشه بمنزلی موسوم به «بهره» رسید  
 ضمیم بن عروه را بده دینار اجیر نمود و شتر جوانی برای سواری از داده که بسوی  
 قریش رفته و آنها را خبر بدهد که محمد صلی الله علیه و آله با جوانان مدینه بیرون آمده اند تا  
 جلوی قافله را بگیرند و برای تحریک قریش باو تاکید نمود که گوش شتر را بریده تا  
 خون جاری شود و موقع ورود بمکه شتر را به پشت سوار شود و با صدای بلند فریاد  
 بزند (ای ظفر یافته های بر کسی که پدر و مادرش مرده (مرادش از بیان جمله سرزنش  
 آنجناب بود که پدر و مادر آن بزرگوار از دار دنیا رحلت نموده بودند) تمجیل کنید  
 و دریا پید قافله را که هم اکنون محمد صلی الله علیه و آله و اهل مدینه جلوی آنها را گرفته اند پیش  
 از ورود ضمیم بمکه عاتکه دختر عبدالمطلب خواب دید که سواری بمکه وارد شد  
 و فریاد زد ای اهل مکه سرعت بر سر کشتگان خود بیایید بعد سوار بسوی کوه ابو  
 قبیس رفته و سنگی از کوه کنده بجانب خانه های مکه پرتاب نمود نبود خانه ای در مکه  
 جز آنکه **مَنْكُ** بآنجا رسید و در بیابان مکه خون جاری ساخت دختر عبدالمطلب  
 بر اثر ترس از خواب بیدار شد و رؤیای خود را به عباس برادرش گفت عباس خواب او را  
 برای عتب بن ربیع نقل کرد او گفت مصیبتی بقریش روی میآورد آن خواب با بوجمل  
 رسید ابوجمل به تمسخر گفت این خواب عاتکه میرساند که او دومین پیغمبری است که  
 در خانواده عبدالمطلب پیدا شده بدو بیت لای و عزیزی قسم سه روز مهلت میدهم اگر  
 خواب او راست بود و تعبیر شد که هیچ را اگر دروغ بود شرحی مینویسم و در میان عرب

وَ إِذِ يَعِدُكُمُ اللَّهُ أَحَدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنهَا لَكُمْ وَأَوْدُونَ أَنْ تُفَرِّدَاتِ الشُّوَكَةُ  
تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷)  
لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸) إِذِ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ  
فَأَسْتَجِبْ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدَفِينَ (۹) وَمَا جَعَلَ اللَّهُ  
الْإِنْفِرَ وَ لِنُظْمِئْنَ بِهِ قُلُوبَكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ  
حَكِيمٌ (۱۰) إِذِ يَفْعَلُكُمُ النَّعَاسَ أَمَةً مِنْهُ وَيُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً  
لِيُظْهِرَ لَكُمْ بِهِ وَيَذْهَبَ عَنْكُمْ رَجَزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى  
قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱)

منتشر میکنم که طایفه ای دروغگوتر از زنان و مردان بنی هاشم نیست روز اول و دوم  
از مهلت ابوجهل گذشته بود صبح روز سوم صدای ضعیف بگوش مردم مکه رسید که  
فریاد میزدای غالب شوندگان بر بی پدر و مادران به تعجیل قافله را دریابید که محمد صلی الله علیه و آله  
و اهل مدینه جلوی آنها را گرفته اند و بزودی آنها را ازین خواهند برد آنگاه سهل  
بن عمرو صفوان بن امیه و ابوبختربن هشام و عتبہ و بنیه پسران حجاج و نوفل بن خویلد  
پلند شده فریاد کردند ای مردم قریش مصیبتی بالاتر از این نمیشود که محمد صلی الله علیه و آله  
مردم مدینه طمع کرده و راه را بر قافله شما بسته اند در این قافله مال التجاره تمام زن و  
مرد شما میباشد کمک کنید و قافله را دریابید این امر برای قریش ذلت است که  
محمد صلی الله علیه و آله در اموال شما دست تصرف دراز نموده و بین شما و قافله جدائی بیاندازد  
پرویز روید سپس صفوان بن امیه یا قصد درهم و دینار برای مخارج پیکار اختصاص داد و  
بزرگان قریش هر يك مبلغی دادند و در حالی که از شدت خشم و غضب قدرت تسلط  
بر خود نداشتند حرکت کردند و با آنها عباس بن عبدالمطلب و نوفل بن حارث و عقیل بن



ای پیغمبر بیاد بیاور هنگامی که خدا بشما وعده پیروزی بر یکی از دو قافله قریش و با کاروان شام داد و شما مسلمین مایل بودید که آن طایفه که فاقد شوکت بودند امر ایشان نصیب شما گردد خداوند میخواست که سخنان حق را ثابت کند و از بیخ و بن ریشه کافران را بر کند. (۷) تا دین اسلام را پایدار کند و باطل را نابود سازد هر چند بدکاران را خوش نیاید (۸) بیاد بیاورید هنگامی را که استغاثه و زاری میکردید تا خداوند شما را بر دشمن غلبه دهد پس اجابت فرمود و وعده داد که من سپاهی منظم از هزار فرشته بکمکم شما میفرستم (۹) و خداوند این فرشتگان را فرستاد مگر برای آنکه مرده و بشارت فتح بوده و دلهای شما را بوعده پروردگار مطمئن ساخته و تابدایید که نصرت و پیروزی نیست جز از جانب خدا و او توانا و حکیم است (۱۰) و بیاد آورید هنگامی را که خواب راحت شما را فرا گرفت تا آنکه از جانب خداوند ایمنی یافتید و آبی از آسمان نازل فرمود و شما را پاک و مظهر نموده و وسوسه شیطان را از شما دور ساخته و دلهایتان را بر رابطه ایمان بهم متحد ساخت تا در کار دین ثابت و استوار باشید. (۱۱)

ای مطالب و بندگان آنها نیز بیرون رفتند پیغمبر اکرم ﷺ هم بطوری که قبلاً نوشتیم باسبب و سیزده نفر از یاران خود رو بقافله در حرکت بودند در یک منزلی بدر توقف فرموده و بشیرین ابی و غبا و محمد بن عمر را فرستاد تا از محل توقف قافله تحقیق نموده و خبری بیاورند در کنار برکه بدر رسیده و راحله خود را متوقف ساختند که کمی آب بیاشامند و وکنیز را دیدند که بر سر یکدرهم باهم نزاع دارند یکی از آنها بدیگری گفت دیشب قافله قریش در فلان منزل وارد شده اند و فردا باینجا خواهند آمد من برای آنها کار میکنم و مطالب تو را میدهم فوراً آندو نفر خدمت پیغمبر رفته و ماجرای آن دوکنیز را بعرض آن حضرت رسانیدند ابوسفیان زودتر از قافله بزمین بدر رسید شخصاً نزد يك برکه آب آمد و یکی از اهالی آنجا را که نامش کعب جهنی بود دید از او پرسید آیا از محمد ﷺ خبر داری گفت خیر ابوسفیان او را به لات و عزی قسم داده و گفت اگر از محمد خبری داشته باشی و پنهان کنی تمام قریش را با خود دشمن خواهی

کرد زیرا تمام خانواده‌های قریش در این قافله سهم بوده و اموالی در آن دارند آن  
 مرد قسم خورد که اطلاعی از محمد ﷺ ندارد و ضمناً اطلاع داد که امروز دوسوار  
 اینجا آمده کمی آب خورده و استراحت کرده و رفتند و نفهمیدم چه کسانی بودند  
 ابوسفیان به محلی که آندونفر شترهای خود را خوابانیده بودند رفته و با کمال دقت  
 نظر نمود هسته‌های خرمائی دید گفت این خرمای محصول مدینه است و حتماً جاسوس  
 های محمد ﷺ بوده‌اند پس سرعت بطرف قافله رفت و آنها را نزدیکی آب بدر فرود  
 آورد و از حرکت بسوی شام منع نمود. جبرئیل بر پیغمبر اکرم ﷺ نازل و محل نزول  
 قافله را با اطلاع آنحضرت رسانید و حرکت قریش را برای کمک بقافله اعلام و دستور  
 جهاد آورد و خبر غلبه و نصرت بقافله و قریش را با پیغمبر داد پیغمبر در محلی بنام صفراء  
 فرود آمده بودند و مهل داشتند اصحاب خود را که وعده داده بودند حضرتش را یاری  
 نمایند امتحان فرماید لذا خیر جبرئیل را با آنها رسانید اصحاب بسیار ترسیده و وحشت  
 و اضطراب شدیدی بر آنها مستولی شد حضرت با اصحاب بمشورت پرداختند ابو بکر  
 عرض نمود که درین قریش که ایمان نیاورده‌اند سوارانی وجود دارد که هرگز مغلوب  
 نشده‌اند و نهایت قوت و شوکت را دارند و بعلاوه شما بمنظور جنگ از مدینه بیرون  
 نیامده‌اید بعد از او مقدار برخاسته و عرض کرد گرچه ما میدانیم در جمعیت قریش  
 سواران لایقی وجود دارد ولی ما بتو ایمان آورده و عقیده داریم هر چه بگویی و هر  
 تصمیمی اتخاذ فرماید از جانب خداست و اگر بما بفرمای در آتش فرو برویم و یا در  
 دریا خود را غرق سازیم مطیع و فرمانبرداریم و هیچوقت ما مانند آنچه بنی اسرائیل  
 بموسی گفتند اذهب انت و ربك فاعذنا انا ههنا قاعدون نمی‌گوییم: پیرو امر  
 پروردگار خود باش ما حاضریم و باتو هستیم خداوند جزای خیر بتو بدهد باز پیغمبر  
 اکرم در امر مشورت با اصحاب تاکید فرمود سعد بن معاذ برخاست و عرض کرد پدر  
 و مادرم فدای تو باد گویا طرف سخن و مقصود شما ما انصاری باشیم پیغمبر ﷺ فرمود  
 بلی چنین است برای انجام منظور و هدف معینی از مدینه بیرون آمده و اینک با من  
 پروردگار عهده دار وظیفه دیگری شده‌اید عرض کرد ما ایمان بشما آورده‌ایم و  
 براستگویی شما اعتراف داریم و گواهی میکنیم که هر چه برای ما بیاوری و هر امری



بفرمائی حق است و از جانب خداست هر چه در نظر دارید امر بفرمائید و هر چه از اموال ما لازم باشد بگیریید بخدا قسم آنچه از ما بگیریید بهتر است از آنچه باقی خواهد ماند بخدا موکند اگر امر کنی که در این دریا غرق شوم هر آینه اطاعت نموده و فرمانبردار هستم سپس گفت ای رسول گرامی قسم بخدا که من تا بحال از این راه عبور ننموده ام و اطلاعی از وضع آن ندارم و ما در مدینه افراد قوی تر از خود را که در جنگ چالاک و درزیده هستند جا گذاردیم اگر ممکن بود میرفتیم و آنها را خبر نموده و حاضر میکردیم و آنها هرگز از فرمان شما تخلف نمیکردند فعلا ما حاضریم و در برابر دشمنان استقامت و پایداری نموده و از مړك باکی نداریم اگر اراده جنگ دارید اقدام بفرمائید و چنانچه مایل به رجعت بمدینه باشید سوار شوید تا برگردیم امیدوارم خداوند دیده های شما را روشن کند از یاری و پایداری ما ، رسول اکرم فرمود اراده خداوند بر آنست که ما جنگ کنیم و اکنون چشم خود مواضعی را که ابو جهل و عتبة بن ربيعة و شیبۀ بن ربيعة و منبه و نبيه پسران حجاج از پای در میآیند می بینیم و خداوند خبر نصرت و پیروزی بمن داده و وعده او هرگز خلاف ندارد ، قصد پیغمبر از مشورت با اصحاب آن بود که چون انصار با آنحضرت در عقبه بیعت نموده بودند تا آنجناب را در مدینه مانند خویشتن حفظ و حمایت کنند دور نیست در خاطر خود اندیشه کنند که در بیرون از مدینه آن رعایت و حمایت واجب نیست لذا خواست آن بیعت را بایشان تذکر بدهد در آنحال جبریل نازل شد و آیه کما اخرجک ربک من بیتک بالحق را تا آخر آورد پیغمبر امر فرمود کوچ کنند و شبانه حرکت نموده و بمکانی بنام عروه شامیه که در کنار برکه بدر بود رسیدند و از آنطرف قریش هم در محلی که موسوم به عدوه یمانیه بود فرود آمده بودند و غلامهای خود را فرستاده بودند که برای آنها آب بیاورند اصحاب پیغمبر آنها را گرفته و توقیف نمودند و از آنها تحقیق نموده معلوم شد که بنده های قبیله قریش هستند گفتند قافله کجاست ؟ پاسخ دادند اطلاعی نداریم پیغمبر اکرم مشغول نماز بودند پس از تمام کردن نماز آنها را حضور پیغمبر آوردند بآنها فرمود چه کسانی هستید عرض کردند ما بندگان قریش هستیم فرمود عدۀ جمعیت شما چند نفر است عرض کردند نمیدانیم فرمود روزی



إِذْ يُوحَىٰ رُكَّ إِلَى الْمَلَائِكَةِ إِلَىٰ مَعَكُمْ فَبَيَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَالَتِي فِي  
 قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲)  
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ  
 الْعِقَابِ (۱۳) ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
 آمَنُوا إِذْ أَلَيْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زُحْفًا فَلَا تُؤْثِرُوهُمْ بِالْأَدْبَارِ (۱۵)

چند شتر می کشید؟ جواب دادند روزانه نوزده شتر؛ فرمود در حدود نهمصد الی هزار  
 نفر میباشند سپس فرمود از بنی هاشم چه اشخاصی میان شما هستند؟ عرض کردند  
 عباس بن عبد المطلب و نوفل بن حارث و عقیل، پیغمبر دستور بازداشت و حبس آنها را  
 داد و خبر بقریش رسید که بندگان آنها را اصحاب پیغمبر گرفته و حبس نموده اند  
 ترس بی اندازه بر آنها چیره شد عتبه بن ربیعہ ابا بختری را دید باو گفت می بینی  
 چگونه ستم بر ما وارد میشود به بت بزرگ قسم که دیگر من جلوی چشم خود رانمی  
 بینم آیا ما از مکه بیرون آمدیم که جلوی قافله ما را بگیرند؟ مایل بودم تمام اموال  
 عبد مناف ازین میرفت و باین روز نمیافتادیم ابا بختری باو گفت تو بزرگ قریش هستی  
 قافله را تحت رهبری خود قرار بده و حرکت کن و طوری عبور کنید که محمد صلی الله علیه و آله  
 مزاحم نشود عتبه گفت درست میگوئی جز ابو جهل کسی با من مخالفت ندارد تو نزد  
 او برو و بگو اگر موافقت مینماید من سر پرستی قافله را عهده دار میشوم و خون پس  
 حاضر می بگردن من که آنها را نجات بدهم ابو بختری نزد ابو جهل رفت دید زره  
 خود را از تن بیرون آورده همینکه چشمش با ابو بختری افتاد گفت عتبه غیر از تو کسی  
 را نیافت که نزد من بفرستد؛ باو گفتم اگر غیر مرا میفرستاد نمیآمدند لکن عتبه بزرگ  
 عشیره است همینکه ابن سخن را شنید غضبناک شده گفت تو میگوئی عتبه بزرگ عشیره  
 است؟ گفتم هم من میگویم و هم تمام قریش که از بزرگ قبیله است و تعهد نموده که

و یاد بیاورای رسول ما آن وقتی را که پروردگارت بفرشتگان وحی کرد که من با شما هستم ثابت قدم باشید که همانا بزودی در دل کافران ترسی بیفکنیم تا کردن آنها را بزنید و همه انگشت های ایشانرا قطع کنید. (۱۲) این کیفر کافران برای آن است که شدیداً با خدا و رسوایش خدیت و مخالفت نمودند و کسانی که با خدا و رسول راه خلاف پیمایند باید بترسند که عقاب خدا بسیار سخت است (۱۳). این عذاب مختصر دنیا را که قتل و غارت است بپوشید و بدانید که برای کافران در قیامت آتش دوزخ آماده و مهیا است (۱۴). ای کسانی که ایمان آورده اید چنانچه در میدان کارزار با تعرض و تهاجم کفار مواجه شدید مبادا از ترس آنها پشت ب میدان نموده و از جنگ بگریزید (۱۵).

قافله را بسلامت عبور دهد اگر نماید خون این حضرمی بگردن او باشد ابو جهل گفت عتبه زبان دراز و فسیح ترین مردم است در سخن گفتن و نسبت به محمد ﷺ چون خودش هم از طایفه عبد مناف است متعصب میباشد و سرش هم با اوست و قصد دارد که مردم را بترساند یعنی نگذارد وارد جنگ شوند با محمد ﷺ و از این جهت میخواهد قافله را جرکت بدهم قسم به لات و عزی که هم اکنون بر محمد ﷺ و اصحابش حمله میکنم و آنها را اسیر نموده به حال اسارت داخل مکه میکنم تا اعراب بشنوند و دیگر کسی جرأت نداشته باشد جلوی قافله و کاروان تجارتی ما را بگیرد و اصحاب پیغمبر وقتی دانستند عده قریش زیادند ناله کرده و بدرگاه خداوند استغاثه نمودند خداوند آیه واذ یهدکم الله احدى الطائفتین را نازل فرمود جبریل گفت ای محمد ﷺ پروردگارت وعده داد شما یا بر کاروان دست خواهید یافت و یا بر لشکر قریش پیروز میگردد و اصحاب دوست دارند و اوردن معرکه و جدال نشده و اموالشان را بدون پیکار بدست آورند ولی خدایت اراده فرموده دشمنانت ذلیل و دین حق استوار و عزیز گردد خلاصه چون شب فرا رسید پیغمبر اکرم ﷺ فرمود کیست که امشب پاسداری لشکر ما کند؟ شخصی برخاسته و عرض کرد ای رسول خدا من حاضرم، آنحضرت باز فرمود تو کیستی؟ عرض کرد ذکوان بن عبد قیس فرمود بجای خود باش و باز سخن خود را تکرار فرمود دیگری برخاسته و گفت من آماده پاسداری لشکر هستم فرمود



وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ الْأَمْتَحَرَفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحِيرًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ  
 بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُشِيَ الْمَصِيرُ (۱۶) قَلِمَ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ  
 قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ أَذْرَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ يُبْلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا  
 إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكَمُ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوْهِنُ الْكَافِرِينَ (۱۸) إِنْ تَسْتَفْتِحُوا  
 فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا نُعَذِّبْكُمْ لَعْنَةً  
 عَنْكُمْ فَتُنَكَّمُ شَيْعًا وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹)

خود را معرفی کن ؟ عرض کرد ابن عبد قیس میباشم فرمود در جای خود قرا بگیر باز  
 پیغمبر سخن را تکرار نمود شخصی گفت من حاضرم فرمود کیستی ؟ عرض کرد ذکوان  
 بن قیس گفت تو هم بجای خود قرار گیر برای سومین مرتبه رسول اکرم فرموده خود  
 را تکرار نمود مردی بپا خواست و گفت من حاضرم بار فرمود کیستی ؟ عرض کردم من  
 ابوسبیح هستم رسول خدا فرمود شما هر سه نفر بروید و بیاسبانی لشکر مشغول شوید  
 ابوسبیح عرض کرد در هر سه مرتبه من بودم که داوطلب پاسداری شده و خود را بنام  
 و لقب و کینه معرفی میکردم پیغمبر اکرم در حق او دعای خیر نمود و آن شخص پاسداری  
 لشکر پرداخت مسلمانان در محلی سکونت داشته که از آب دور بود و برای تطمیر و  
 وضو و غسل محتاج آب بودند شیطان ایشانرا وسوسه کرد و گفت چگونه رسول خدا  
 بشما وعده پیروزی و فتح میدهد و حال آنکه تشنه و نیازمند آب هستید ولی  
 دشمنانتان سیراب میباشند از این وسوسه مسلمین بیمناک شدند در آنحال ابری  
 پدیدار گردید بارانی بر ایشان بیارید بطوریکه بدیشان مرطوب و زمین نیز تر شد  
 ولی همان باران بر قریش مانند مشک آب و شدت میبارید و چنان ترس بر آنهاستولی  
 گردید که قدرت تحمل و بردباری نداشتند و می ترسیدند که بر اثر آب باران سیلاب  
 مساکن آنها ویران گردد خداوند در این مورد آیه اذ یغشیکم الناس امنه و

هر که در روز جنگ پشت بدشمن نموده و فرار کند بطرف خشم و غضب خدا رو آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود (۱۶). ایمومنین شما کافران را نکشید بلکه خدا آنها را کشت و ای پیغمبر سنگی که بسوی آنها میافکندی تو نیفکندی بلکه خداوند افکند و شکست کفار از نظر آزمایش و خوشوقتی مؤمنان است و خدا شنوا و بمصالح امور داناست (۱۷). این پیروزی بخواست خدا نصیب شما شد و بدانید که خداوند مکر کافران را مست نموده و آنها را بی اثر میسازد (۱۸). ای مردم کافر اگر از خدا فتح و پیروزی می طلبید اینک فتح کامل شما رسید اگر از کفر و عناد با حق دست بردارید برای شما بهتر است و اگر باریکری بکنید و دشمنی با اهل ایمان بر خیزید ما هم باز شما را کیفر و عذاب میکنیم و هرگز اگر جمعیت سپاهیان شما هم بسیار باشد نمیتوانند شما را از قهر و غلبه خدا نجات بخشند و البته خدا با اهل ایمانست (۱۹)

ينزل عليكم من السماء ماء ليقاتروكم به و يذهب عنكم رجز الشيطان و ليربط  
 على قلوبكم و يثبت به الاعداء را نازل فرموده  
 در آن هنگام پیغمبر اکرم عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود را مأمور فرمود که بروند و از نزدیک خبری از قریش بدست آورند آنها نیز در میان جماعت مزبور رفته دیدند که اکثریت مردم قافله دچار ترس و اندوه شده و صدائی بگوش ایشان رسید که منته پسر حجاج به شخصی میگفت که سنگی چنان بر من مستولی شده که میترسم از شدت جوع بمیرم و یا آنکه کشته شوم فوراً برگشته مشهودات خود را بر من پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسانیدند پیغمبر فرمود بخدا قسم آنها گرسنه نیستند ولی از شدت ترس و اضطراب این سخنان را میگویند . -

چون صبح فرا رسید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اصحاب را برای جنگ آماده و صف آرائی نمود و آن دسته کم و اندک را در برابر جمعیت انبوه قریش بنظم و اداشت در میان آنها مرد سپاهی کج ایستاده بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با جوب نازکی که برای انتظام سپاهیان خویش در دست داشت بسینه او اشاره نموده و فرمود راست بایست عرب مزبور عرض کرد ای رسول خدا مرا آزرده خاطر فرمودی باید تلافی نمایم حضرتش چوب



را بدست عرب داده و سینه مبارک پیش برده و برای قصاص آماده شد عرب با نهایت ادب سینه پیغمبر را بوسیده و داخل صف سربازان شد و در میان اصحاب آنحضرت فقط دو نفر اسب سوار یکی زیرین عوام و دیگری مقداد بود و هفتاد شتر داشتند که عقب هم سوار میشدند ولی قریش چهارصد سوار در اختیار داشتند پیغمبر دستور حمله داده و فرمود چشمهای خود را بزیر بیاندازید و بلند ننمایید و با هیچکس سخن نگوئید جنگجویان قریش دیدند اصحاب پیغمبر اندک است ابو جهل گفت این عده را غلامان ما ازین خواهند برد و اگر دستور بدهم همگی را دستگیر و اسیر مینمایند عتبه گفت ممکن است جمعی از ایشان در کمین نشسته باشند و بموقع خود بآنها کمک نمایند عمرو بن وهب جمعی که سوار کار شجاعی بود اسب خود را بجولان در آورده و از برابر اصحاب پیغمبر گذشته و بر بالای بانندی رفت و اطراف را با دقت بررسی نموده و برگشت و بقریش گفت کمکی برای اینها نیست و این عده کم بطور قطع حمله شجاعانه ای خواهند نمود توجه کنید که ابداً حرف نمیزنند و چون افسی بخود پیچیده و صدا مینمایند و آنها جز شمشیر خود پناهی ندارند و اطمینان دارم که پشت بمعرکه جنگ نمایند و میکشند و کشته نمیشوند مگر آنکه عده قابل نوجویی از ما را بدم شمشیر از میان بردارند باینحال آیا صلاح در جنگ مستیز است یا خیر؟

ابو جهل رو به عمرو نموده گفت تو از شمشیر جوانان مدینه مرعوب شده و ترسیده ای در همین حال اصحاب پیغمبر از مشاهده کثرت جمعیت دشمن در اضطراب و تشویش بودند که این آیه نازل شد:

و ان جنحو الالم فاجنح لها و توکل علی الله و البته خداوند میداند که آنها حاضر به صلح و تسلیم نیستند و میخواست دل های مؤمنین را خوش و قوی گرداند پیغمبر شخصی را بطرف قریش فرستاده و پیغام داد که نزد من مبعوض تر از شما کسی نیست و اگر بخواهم میتوانم بر شما پیشدستی در مبارزه نموده و جنگ را آغاز کنم اگر مرا پیغمبر بر حق میدانید و راستگو می شناسید مرا بحال خود و اگذارید و اگر دروغگو باشم سرزنش قوم عرب برای من کافی است عتبه گفت بخدا قسم این مردم هرگز دستکار نمیشوند ایشا را برگردانید سپس سوار بر شتر قرمزى شد پیغمبر متوجه عتبه شد که



بین افراد قریش رفت و آمد نموده و آنها را از جنگ باز میدارد فرمود اگر میان این جمع آدم خوبی وجود داشته باشد فقط همین عتبه است اگر قریش از اطاعت و پیروی کنند اقدام بجنگ نخواهند کرد عتبه بین لشکر قریش رفته و آنها را پیرامون خود جمع نموده و گفت بسغنان من گوش کنید آنگاه خطبه خواند و گفت خوشحالی بامیمنت است و خوشحالی است ای مردم قریش يك امروز از من پیروی کنید و فرمانبردار من شوید بیایید بمکه رفته و بعیش و نوش پردازید و پیرامون جدال بامحمد ص بگردید که از عشیره و پسر عموی شما میباشد و فقط از و اسرای خود را مطالبه کنید و خون این حضرمی بگردن من ابوجهل چون بیانات عتبه را شنید غضبناک شده و گفت عتبه فصیح ترین مردم است ولی چون شمشیرهای جوانان عبدالمطلب را دیده ترسیده و با سخنان خویش مردم را از میدان جنگ دور مینماید و آنها را بمراجعت بمکه تشویق میکند و حال آنکه من فتح و پیروزی را بجسم خود می بینم عتبه از سخن ابوجهل بر آشفت از شتر خویش پیاده شد با ابوجهل حمله کرده موهای سر او را گرفت و اطرافیان دیدند که نزد يك است عتبه ابوجهل را بکشد کوشش کردند تا ابوجهل را از دست عتبه بیرون کشیدند و گفتند تو خود مردم را از مبارزه و جدال نهی میکنی و اینک خودت شروع به جنگ مینمائی؟ عتبه برادرش شبیه و پسرش ولید را خواست و دستور داد فوراً زره برتن نموده و مپیای نبرد شوند و هر سه نفر بمیدان آمده در مقابل مجاهدین اسلام ایستاده عتبه فریاد زد ای محمد ص از مردان خود کسانی را که شایستگی پیکار با ما میدانی بفرست سه نفر مبارز از انصار جلو رفته و راه بر آنها گرفتند عتبه بآنها گفت خود را معرفی کنید تا بشناسم؟ آنها خود را معرفی کردند که از یاران پیغمبر و یسران نصر هستند عتبه گفت شما برگردید من همآورد خود را از قریش بمبارزه طلبیده ام پیغمبر آنها را احضار فرمود بعد به عبیده بن حارث بن عبدالمطلب که هفتاد ساله بود و به حمزه عموی خود و بعلی بن ابیطالب که سن مبارکش کم بود توجه نموده و فرمودند برخیزید و شمشیر گرفته برای گرفتن حق خود که خداوند مقرر فرموده تلاش کنید قریش با سلاحشوران خود فخر نموده رجز میخواندند و میخواندند نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نمیکند نورش خاموش شود اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند

سپس به عیبه فرمود تو هم رزم بآئته باش و حمزه با شیبه و علی با ولید بن عتبّه مبارزه نمایند هر سه باطاعت امر پیغمبر اکرم ﷺ بمیدان رفته چون برابر ایشان رسیدند عتبّه گفت خود را معرفی کنید عیبه بن حارث بن عبدالمطلب بمعرفی خود پرداخت گفت هم رزم بزرگ و شایسته ای هستی آند نفر کیستند گفت حمزه و علی بن ابیطالب عتبّه گفت آنها هم دو کفو کریم هستند خداوند ابو جهل را لعنت کند که ما و شما را با این معرکه کشانید شیبه بحمزه گفت کیستی؟ جواب داد من حمزه بن عبدالمطلب شیر خدا و رسول او شیبه گفت نظر کن چگونه باشی درنده ای رو برو میشوی در این موقع عیبه بر عتبّه حمله کرد و ضربتی بر فرق سر او زد که باستخوان مغزش اصابت نمود و عتبّه هم ضربتی بر عیبه زد که ساق او را قطع نموده و هر دو بر زمین در غلظیدند و حمزه نیز به شیبه حمله کرد و چندین ضربت شمشیر بین آنها رد و بدل شده و هر دو مجروح در تعقیب یکدیگر بودند امیر المؤمنین نیز ضربتی بگردن ولید زد که شمشیر از زیر بغلش خارج شد علی بن ابیطالب فرمود ولید دست قطع شده خود را بدست دیگر گرفته و چنان بر سر من فرو کوفت که گمان کردم آسمان بر سرم خراب شد پس از آن حمزه و شیبه دست بگریبان شدند مسلمانان گفتند یا علی بیاری عمویت بشتاب که سگ بر او حمله نموده امیر المؤمنین گفت ای عمو سر خود را عقب ببرید و بلاد رنگ ضربتی بر شیبه وارد ساخت که نقش بر زمین شده و بدرک واصل گردید و از آنجا بالای سر عتبّه رفته و حمله باو نموده بعد باتفاق حمزه عیبه را خدمت پیغمبر اکرم ﷺ بردند چون چشم عیبه به پیغمبر افتاد شهادتین بر زبان جاری ساخته و عرض کرد پدر و مادر من فدایت باد آیا من شهید نیستم؟ فرمود چرا شما اولین شهید خانواده رسالت هستی عیبه گفت اگر عمویت ابوطالب زنده بود میدانست که من اولیترم با آنچه میفرمود بقریش که بحق خانه کعبه محمد ﷺ میری است از آنچه شما میگوئید چنانچه قصد سوئی نسبت باو داشته باشید خود و فرزندانم بیاری او بر خواسته و اطراف او را میگیریم و هر مکر و همتی را از وجود مبارکش دور و بدخواهانش را دفع مینمایم و اکنون علی چون شیری در حنورت ایستاده و بر دیگرش در سر زمین حبشه برای حمایت از رسول خدا و دین بر حق در تلاش و کوشش است از آن طرف ابو جهل بمردم قریش تاکید در صبر و استقامت

نموده میگفت عجله نکنید و حیرت زده نباشید تا بر سر نوشی پسران ریه گرفتار نشوید و جنگ را با مردم مدینه ادامه دهید و توجه نمائید جوانان قریش که مسلمان شده اند دستگیر کرده و بمکه اعزام داریم تا معلوم شود چه شخصی باعث گمراهی آنان شده و در مکه نیز عده ای مسلمان شده بودند که پدران آنها آنان را گرفته و حبس نموده بودند و در این موقع همراه سایر جنگجویان قریش بجنگ بدر آمده و در نبرد شرکت داشتند ولی اسلام آنها از روی شك و نفاق بود و چون عده لشکریان اسلام را اندک میدیدند بموفقیت مردم قریش امیدوار بوده و می پنداشتند که نیروی مسلمین در مدت خیلی از بین رفته و یزودی همگی کشته خواهند شد که روی این پندار غلط آنها آیه ذیل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد :

اذ يقول المنافقین والذین فی قلوبهم مرض غرھولا دینھم ومن یتوکل علی اللہ فان اللہ عزیز حکیم .

پیغمبر اکرم مشتی سنگریزه بطرف لشکریان قریش پرتاب نموده و فرمود خدا صورتهای شما را قبیح کند باد بامر خدا سنگریزه ها را بصورت سربازان رسانید و موجب ترس و اضطراب آنها شد و مجدداً پیغمبر دست بدعا برداشته و فرمود خداوند افرعون این امت ابو جهل بن هشام را بر ما غالب نگردان جنگ بمنتهای درجه شدت خود رسید از قریش هفتاد نفر کشته شد و هفتاد نفر هم اسیر شدند و در میدان کارزار عمرو بن جموح با ابو جهل برابر شده و ضربتی بر او انداخت که به ران ابو جهل اصابت کرد و ابو جهل ضربتی به عمرو زد که دستش از بازو جدا شده ولی پیوست آویزان گردید عمرو دست خود را بین دو پا قرار داد و از پیوست جدا کرده بدور انداخت .

در آن هنگام که آتش جنگ بالا گرفت و خون از حلقهای زره بجوشید شیطان با فوجی از شیاطین بصورت سراقه بن مالک نزد قریش رفت و خود را بعنوان کمک معرفی و برچم مشرکین را در دست گرفته و بیشتر و مهاجمین قریش گردید و آنها را به جنگ بر علیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش تحریک و تشویق و تشجیع میکرد همینکه پیغمبر آن منظره را مشاهده کرد امر فرمود باصحاب که نگاه کنند بآن لشکر و دندانهای خود را رویهم بگذارند و تا اجازه و دستور صادر نفرمایند کسی مبادرت



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰)  
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ  
عِنْدَ اللَّهِ السَّمُ الْبِكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۲۲) وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا  
لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ  
الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهُ تَحْشَرُونَ (۲۴)

بجمله و کشیدن اسلحه نکند سپس سر مبارک را با آسمان بلند نموده و فرمود پروردگارا  
اگر اصحاب و یاران من هلاک شوند موجدی باقی نمی ماند تا بتقدیس و تسبیح ذات  
مقدس مشغول شود و اگر مشیت و تقدیر حضرت تعلق گرفته بر هلاکت ایشان امر  
امر تو است و چند لحظه از دوش رفت پس از آنکه بحال آمد عرق از صورت مبارکش  
جاری بود و فرمود این است جبرئیل باخیل فرشتگان که یاری ما آمده است اصحاب  
ابریاهی دیدند که درخشان آن برقهای شعله میزد و بر اشکریان پیغمبر نزدیک می  
شدند و ندائی بگوش میرسید که میگفت پیش روید ای فرشتگان و صدای برخورد  
اسلحه میان زمین و آسمان بلند بود تا شیطان جبرئیل و فرشتگان را دید پرچم را  
رها نموده با بفرار گذارد منبه بن حجاج گفت وای بر تو ای سراقه با فرار خود نیروی  
ما را درهم شکستی شیطان بابای خود بسینه اوزد و گفت من از خداوند میترسم و  
چیزی می بینم که شما مشاهده نمیکنید در آنوقت جبرئیل بشیطان حمله نمود و به  
تعقیب او پرداخت تا آنکه شیطان خود را بدریا افکند و فریاد زد پروردگارا تو  
بمن وعده فرمودی که تا روز معلوم زنده بمانم و در پایان جنگ عبدالله بن مسعود گفت  
بر اوجمل گذشتم وقتی که در خون خود می غلطید گفتم خدا را شکر میکنم که تو را  
ذلیل کرد، سرش را بلند کرد گفت خداوند عبدالله بن ام عبد را خوار و ذلیل کرد از کدام

ای اهل ایمان خدا و رسولش را اطاعت کنید و از فرمان او سر پیچی ننمایید همانا شما سخنان حق و آیات خدا را از او می شنوید (۲۰) و مانند آنهایی نباشید که می گفتند شنیدیم و در حقیقت نشنیدند (۲۱) بدترین جنبندگان آنهایی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق لار و کر بوده و اصولا در آیات خدا تعقل و اندیشه نکنند (۲۲) اگر خداوند بعلم ازلی خود خیر و صلاحی در آنها میدید آنان را بکلام حق شنوائی نکرد و اگر هم شنوا کنند باز از آن رد گردانیده و اعتراض کنند (۲۳) ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را با ایمان دعوت نمایند اجابت کنید تا بزندگی جاوید برسید و بدانید که خداوند بین شخص و قلب او حائل بوده و از اسرار درونی همه آگاه است و پسوی او محشور خواهید شد (۲۴)

دسته مردمی گفتیم من از حزب خدا و پیغمبر و کشته تو هستم و ای خود را برگردش گذاردم فریاد زد ای چراندۀ کوسفند بشدت نفس مرا قطع کردی من تنگ دارم و بسیار متاثرم که بدست چون تویی کشته شوم آیا از کشتن مردی که از بزرگان قریش و طایفه عبدالمطلب است دست برنمیداری؟ گفتم حاشا که باید من ترا بکشم باشمشیر کنده سرش را بریده و در سیر خود ارنهاده حضور پیغمبر اکرم ﷺ آورده و گفتم ای رسول خدا بشارت باد بر تو این سر ابو جهل است آنحضرت سجدۀ نموده و خدا را شکر کرد.

در آنوقت مسلمانان بدنبال فرار کنندگان رفتند و هر کس شخصی را اسیر میکرد ابو الیسر انصاری عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ابیطالب را اسیر و دستگیر نموده خدمت پیغمبر آورد فرمود در گرفتن این دو نفر آیا کسی بتو کمک نموده؟ عرض کرد بلی مرد سفید پوشی مرا یاری نمود پیغمبر فرمود او از فرشتگان بود، اسرا را در مکانی باز داشت کردند رسول خدا چند نفر را به نگهبانی آنها مامور سپس دستور داد شهدای لشکر را بازرسی کنند و ایشان را هدفون سازند و سه روز در بدر توقف نمودند تا اجساد شهداء را بفحاله سپارند و کشتگان قریش را در چاهی

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ  
 الْعِقَابِ (۲۵) وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ  
 النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶)  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ  
 تَعْلَمُونَ (۲۷) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ  
 أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸)

افکندند صبحگاه روز سوم که عازم حرکت بودند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر چاه تشریف  
 برده و هر يك از کشتگان قریش را بنام خطاب کرد و فرمود بانها آيا رسيديد يا نچه  
 پروردگار به حقيقت وعده داده بود چگونه نافرمانی او در سولش را نموديد بدخويشانی  
 بوديد که پیغمبر خدا را تکذيب کرديد و حال آنکه يگانگان او را تصديق نمودند  
 عمر بن خطاب عرض کرد ايرسول خدا با اجسادى روان قریش اينطور سخن ميگوئى؟  
 فرمود سوگند بخدا ايشان از شما که زنده هستيد شنوا ترند خداوند آنان را شنوا  
 نمود تا بر حسرت و ندامتشان بيفزايد پیغمبر و يارانش از بدر حرکت نمودند و بمنزل  
 ائيل فرود آمدند پیغمبر بعقيل فرمودند خداوند ما را ياری و ياروی و رحمت فرمود  
 موفق شدیم عده ای از دشمنان را مانند ابوجهل بن هشام و عتبة بن ربيعة و شيبه بن  
 ربيعة و منبه و بنیه فرزندان حجاج و نوفل بن خويلد را کشته و جمعی را نظير سهيل  
 بن عمرو و نضر بن حارث بن کلد و عتبة بن ابی معيط و ديگران را با سارت گرفتيم عقيل  
 عرض کرد پس بنا بر اين بابنی تهاجم تراعی نداريد و اگر بخواهيد اسيران را آزاد و  
 يا آنکه بقتل ميرسانيد در اثناء جنگ از لشکریان اسلام نه نفر شهيد شد و از کفار  
 و مشرکين هفتاد نفر کشته و بقتل رسيد و هفتاد نفر ديگر اسير شدند مسلمين اسرا  
 را بر سمانی بسته و با غنائم حاصله به حضور پیغمبر اکرم عرضه داشتند آنحضرت



و برسید از بلای که چون پدید آید مخصوص ستمکاران نبوده و بلکه دامگیر همه میشود ستمکاران را بکیفر ظامی که نموده اند و مظلومان را بعلت ترك امر بمعروف و نهی از منکر و بدانید که عقاب خدا بسیار سخت است (۲۵) ای مومنان بیاد آورید زمانی را که شما عده کمی بودید در میان دشمنان بسیار و در زمین مکه شما را خوار و ضعیف می شمردند و می ترسیدید که مشرکین بشما حمله و هجوم کنند و خداوند شما را در پناه خود جای داده و بیاری خویش نیرومندی و نصرت بشما عطا فرمود و از بهترین غنائم بهره مند کرد تا شاید نعمتش را سپاسگزار شوید (۲۶) ای کسانی که ایمان آورده اید در کار دین و دنیا با خدا و رسول و در کارهای دنیوی با یکدیگر خیانت نکنید در صورتی که زشتی خیانت را بخوبی می دانید (۲۷) و بدانید اموال و اولاد شما برای شما وسیله آزمایش و فتنه ای هستند اما در نزد خداوند اجر بزرگی دارد (۲۸)

در صف اسیران عقبه بن ابی معیط و نضربن حریث را مشاهده و توجه مخصوص فرمود بطوریکه دو نفر مذکور از توجه آنحضرت بر خود پلرزیدند و یکدیگر گفتند بطور قطع محمد ﷺ ما را خواهد کشت در همین موقع پیغمبر ﷺ بامیر المؤمنین ﷺ فرمود نضربا بسوی من بیاور آنحضرت نضربا بحضور مبارکش آورد نضربه پیغمبر عرض کرد ترا بآن پیوند و قرابت که با من داری قسمت میدهم هر معامله که با سایر اسرای قریش میکنی نسبت بمن هم همان را بجا آور اگر همه اسرا را خواهی کشت مرا هم بکش و چنانچه آنها را رها و آزاد میسازی مرا هم با در یافت فدا آزاد بنما پیغمبر اکرم ﷺ فرمود خداوند بسبب اسلام نیاوردن تو قرابت و خویشی که میان ما بوده قطع فرموده است ای علی کردنش را بزن امیر المؤمنین علیه السلام بضرب شمشیر سر از بدن نضرب جدا کرد عقبه خدمت پیغمبر ﷺ عرض کرد ای محمد ﷺ مگر نگفته بودی که من از قریش کسی را نمیکشم؟ اگر مدد چگونه ادعا میکنی که تو از قریش میباشی در صورتیکه توانا اهالی عجم و طایفه صفوریه هستی بدرت که ادعا مینمود از آنطایفه است از تو اولی تر بود یا علی کردن عقبه را نیز بزن آنحضرت در اجرای امر رسول خدا کردن او را هم زد انصار ترسیدند که مبادا پیغمبر ﷺ تصمیم به قتل تمام اسرا بگیرد لذا از محضر مقدس حضرتش درخواست کردند که این

اسرا را بما بخشیده و اجازه فرماید تا از آنها فدا و جزیه گرفته و آزادشان نماییم و بر اثر اظهار انصار آیه «فكلموا من غنم حلالا طيبا» نازل شد و به خواهی آن عمل کردند سپاهیان اسلام اسرای قریش را در قبال گرفتن فدا و جزیه آزاد مینمودند.

پیغمبر بآنها فرمود هر چه از اسیران فدا پذیرفته و آزاد نماید در سال آینده در جنگ احد بهمان تعداد از شما کشته خواهد شد سپس پیغمبر به عباس فرمود برای آزادی خود و پسر برادرت فدا بده گفت ای رسول خدا من اسلام اختیار نموده ام و طایفه قریش مرا مجبور بحضور در میدان جنگ نمودند پیغمبر فرمود خداوند باسلام آوردن تودانانتر است اگر راست گفته باشی خداوند بتو جزای خیر میدهد اما بصورت ظاهر به جنگ با ما آمده بودی و چون شما با خدا دشمنی کرده بودید خدا هم با شما دشمنی نمود و دوباره فرمود برای خود و برادرزاده ات فدا بده عباس همراه خود چهل وقبه طلا داشت که در هنگام رزم بغنیمت مسلمین رفته بود عرض کرد یا رسول الله طلای غارت شده مرا بابت فدای ما محسوب کنید فرمود آن غنیمت را خداوند از مال تو نصیب مسلمین نموده و باید فدا بدهی عباس عرض کرد غیر از مالی که به غنیمت برده شده چیزی ندارم، فرمود پس آن مالی که نزد ام الفضل گذاردی تا اگر اتفاقی روی دهد آن را به کسان تو قسمت کند عرض کرد آیا مرا رها نمیکنی مگر آنکه پس از رهایی محتاج وسائل بکف شده باشم یعنی اگر مال موجود و ذخیره خود را تسلیم کنم دیگر چیزی نخواهم داشت در این موقع بود که خداوند آیه : «يا ايها النبي قل لمن في ايديكم» را نازل فرمود و چون تصمیم گرفته شد فدیة گیرند و غنایم را قسمت کند سعد بن معاذ عرض کرد ای رسول خدا ما جماعتی هستیم که مأمور پاس و نگهبانی بودیم و پیکار نکردیم و طایفه دیگر جنگ میکردند اگر غنایم نصیب جهاد کنندگان است بسیاری از اصحاب بی نصیب خواهند بود لذا در میان صحابه گفتگو زیاد شد و هر طایفه ای از آنها خودشان را در گرفتن غنیمت اولی و مقدم میدانستند جبرئیل نازل شده آیه «يسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول» را آورد یعنی ای پیغمبر از تو حکم غنایم را پرسش میکنند پاسخ ده بآنها که انفال و غنایم مخصوص خدا و رسول اوست. چون این معنی دانستند از اختلاف باز نشستند رسول خدا عبدالله انصاری را که حافظ غنایم بود دستور

داد تا آن اموال را حضورش حاضر کند چون آنها را آورد میان تمام اصحاب بطور  
مساوی قسمت نمود سعد بن ابی وقاص عرض کرد جهاد کنندگان سواره را مانند  
پیادگان ضعیف نصیب دادید پیغمبر با فرمود مادرت بعزایت بنشینند خداوند ببرکت  
ضعفا شما را نصرت داد و باینصورت غزوه بدر پایان رسید.

در کافی ذیل آیه اذ یغشیکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود امیر المؤمنین  
علیه السلام فرموده از آب باران بپاشید زیرا که آن بدنهای شما را پاکیزه و بیماری  
و مرض را از شما دور مینماید عیاشی از جابر انصاری روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام  
معنای باطن آیه را سؤال نمودم؛ فرمود مراد از آسمان در این آیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله  
است و آب اشاره بامیر المؤمنین علیه السلام است که خداوند با ولایت او دلهای دوستداران  
آنحضرت را از آلودگی ها پاک و پاکیزه میگرداند و قلب کسانی که با محبت و ولایت  
اوست معصومین نباشته شده باشد از وسوسه شیطانی دور میباشد و در این محبت و ووداد  
پایدار و ثابت قدم خواهند بود.

نوله تمالی : یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله در این آیه خداوند اختصاص  
داد مؤمنین را بخطاب و حال آنکه اطاعت مخصوص بآنها نیست از برای عظمت و  
جلالت قدر مؤمنین و برای خاطر اعتنا نکردن بغیر ایشان چه آنها از واجبات و  
معصیات اوامر الهی اعراض مینمایند و باید مؤمنین از اوامر و نواهی رسول خدا  
دوری بجویند و مانند اشخاصی که مدعی هستند که آیات حق و سخنان خدا را شنیدیم  
ولی آنها را قبول نداریم نباشند زیرا در حقیقت چنین مردمی آیات حق را نشنیده اند  
و آنان منافقین و اهل کتاب هستند سپس خداوند ایشان را مورد مذمت قرار داده  
میفرماید « ان شر الدواب عند الله الایة »

یعنی بدترین جنبندگان در روی زمین کفاری هستند که از سخنانی که  
از جانب خدا نازل شده و بر حق است می شنوند منتفع نشده و از شنیدن و گفتن حرف  
حق گنگ و کربوده و در آیات پروردگار اندیشه ننمایند.

طبرسی در تفسیر آیه فوق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه در حق طایفه  
بنو عبد الدار نازل شده چه از آن طایفه غیر از یکنفر بنام مصعب بن عمیر کسی دیگر



ایمان نیاورده میگفتند ما کذک و لال و کر و نا ییناهستیم بآنچه محمد صلی الله علیه و آله از جانب خدا آورده و آن طایفه تماماً در جنگ احد کشته شدند.

در کافی ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و لرسوله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. و از طریق مخالفین ابن مردویه روایت کرده از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله که این آیه نازل شد در ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام.

و فرمود حضرت باقر علیه السلام بای چارود در تفسیر آیه شریفه ای چارود پیروی کردن از علی علیه السلام و دارای ولایت آنحضرت بودن برای شما بهتر از هر چیز است و بعدالت نزدیکتر میباشد.

و صاحب محاسن از حضرت صادق علیه السلام در معنای واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه روایت کرده که فرمود خداوند بین انسان مانع ایجاد می نماید از آنکه باطل را حق بداند و نیز فرمود خداوند بندگان را از شقاوت بسعادت رهبری میفرماید ولی کسی را از سعادت بسوی شقاوت بر نمیگرداند و این حدیث را ابن بابویه و عیاشی نیز نقل نموده اند با زیادتیی این جمله که فرمود (قلب یقین حاصل نکند بر اینکه حق باطل و باطل حق است).

و در تفسیر آیه و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود همینکه خداوند پیغمبر اکرم را قیض روح فرمود فتنه ای بمسلمین روی داد و مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را رها کرده و با غیر آنحضرت بیعت کردند و خداوند مردم را مورد آزمایش قرار داد بامری که بوسیله رسولش مردم را به پیروی از علی علیه السلام تاکید نموده که دست از علی علیه السلام و اولادش برندارند.

و از طریق عامه از محمد بن علی السراج از ابن مسعود روایت کرده که گفت زمانی که این آیه نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ای ابن مسعود من این سخنان را بودیعه و امانت میان شما میگذارم و باین گفتار من شنوا باشید از هم کنون که در این مجلس نشسته ام هر کس بعلی علیه السلام ظلم و ستم روا دارد مانند کسی است که منکر نبوت و پیغمبری من و پیغمبران پیشین شده باشد.

و این حدیث را طبرسی بینه از حاکم ابوالقاسم حسکانی که از بزرگان عامه است و او بسند خود از ابن عباس روایت کرده است

عباشی و علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند فرمود آنحضرت آیه در حق اصحاب جمل و طلحه و زبیر که با امیر المؤمنین علیه السلام جنگ نمودند نازل شده چه آنها مورد آزمایش قرار گرفتند و در حق آنحضرت ظلم و ستم روا داشتند.

طبرسی بسند خود از حذیفه یمانی روایت کرده گفت فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از من فتنه هایی مانند تاریکی شب بشما مسلمانان روی آورد و هلاک شوند در آن فتنه ها ابطال و مردان شجاع و هر خطیب فصیح و بلیغی. و در حدیثی ایوب انصاری فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از وفات من بزودی آشوب و فتنه هایی برپا شود بطوریکه مسلمین در میان خود شمشیر بکشند و بعضی بعض دیگر را بقتل رسانند و از یکدیگر دوری و یزاری بجویند هر گاه چنان روزی را مشاهده نمودی بر تو باد به پیروی کردن از علی بن ابی طالب علیه السلام اگر تمام مردم برای پیروی از علی بتهنایی راه دیگر به پیماید سیر کن بر راه علی و راه مردم را واکذار ایما علی علیه السلام تو را از راه بر نمیکردند و هرگز بگمراهی نکشاند ای عمار اطاعت علی اطاعت من باشد و فرمانبرداری از من فرمانبرداری از خدا است.

قوله تعالی «و اذکروا اذا تم قلیل» این آیه تذکری است بمهاجرین که میفرماید برابر کنید امروز خود را که در ناز و نعمت و عزت میباشید با حال پیشین خود در مکه خداوند مرجع و پناهگاهی در زمین مدینه قرار داد و نصرت و فیروزیشما عطا فرمود شکر آن همه نعمتها را بجا آورید و سپاسگذار باشید.

طبرسی در ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا لا تخولوا الله  
داستان  
ابی اباب  
والرسول از حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام روایت کرده  
فرمودند این آیه در حق ابی لبابه بن منذر انصاری نازل  
شده و داستان آن از این قرار است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدت یست و یک روز  
یهودیان بنی قریظه را محاصره نمودند و آنها درخواست کردند همانطوریکه با یهودیهای  
بنی نضیر صاحب کرده بودند با ایشان نیز صاحب فرموده و اجازه دهند که آنها از حدود



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتُواللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹) وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۳۰) وَإِذَا تَنَلَّى عَائِهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا أَوْ لَشَاءَ لَقْنَا بِمِثْلِ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳۱) وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ آلِيمٍ (۳۲)

مدينه بشام بروند آنحضرت قرار حکميت دادند که سعد بن معاذ بنمايندگی مسلمين با آنها وارد مذاکره شود آنان تقاضا داشتند که ابي لبابه را نزدشان بفرستند چرن عامله و مال و علاقه او در نزد يهوديان قريظه بود و تصور مينمودند که ناپرده خير خواه و مصالح آنها را در نظر خواهد گرفت باز گفتند آيا صلاح ميدانيد که ما به حکميت سعد بن معاذ موافقت نماييم؟ با دست بهلقوم خود اشاره نموده و فهماند اگر حاضر شويد راي بقتل شما ميدهد جبرئيل بر پيغمبر ﷺ نازل شد و چگونگی را خبر داد ابي لبابه گفت بخدا قسم از نزد آنها حرکت ننمودم مگر آنکه فهميدم بخدا و رسولش خيانت کردم و چون اين آيه نازل شد ابي لبابه بتدري دچار وحشت و اضطراب شد که خود را يکی از ستونهای مسجد پيغمبر ﷺ بست و گفت بخدا قسم غذا و آب نخواهم خورد تا آنکه يا خداوند مرا برساند يا توبه ام را پذيرد و هفت روز بآن حال بود و از شدت گرسنگي و تشنگي بيهوش شد خدا توبه او را قبول فرمود گفت بخدا قسم آنقدر بهمين حال هيمنام تا آنکه پيغمبر اکرم ﷺ بدست خویش مرا آزاد نمايد پيغمبر رحمت تشریف آورده او را آزاد نموده و از ستون باز کردند ابي لبابه گفت توبه من آن باشد که از دياری که معصيت نموده ام خارج شده و تمام اموال خود را در راه خدا صدقه خواهم داد پيغمبر اکرم ﷺ فرمود ثلث مال خود



ای اهل ایمان اگر خدا ترس و پرهیز کار شوید بشما فرقان بخشنده یعنی چشم بصیرتی که بین حق و باطل را تمیز دهد بدهند و گناهان را پوشانیده و شما را بیمارزد چه خداوند صاحب فضل و کرم بی انتہاست (۲۹) ای رسول بیاد بیاد آزمایانی را که کفار با تو مکر میکردند تا ترا از مقصد و هدف عالی خویش که ابلاغ رسالت بود مانع گشته یا اقدام بقتل تو نموده و یا از شهر خارج کنند آنها با تو مکر کردند خدا هم با آنها مکر نمود خداوند از هر کسی بهتر میتواند مکر کند. (۳۰) چون آیات ما را بر کسانی که منکر قرآن هستند تلاوت کنند میگویند ما این سخنان را شنیده ایم و اگر بخواهیم مانند آنها را میگوییم چه آن جز افسانه پشینیان چیزی نیست. (۳۱) و زمانی گفتند خدایا اگر این قرآن بر راستی بر حق است و از جانب تو میباشد پس بر سر ما سنگ ببار یا ما را بهذاب دردناکی مبتلا کن (۳۲).

و تصدق کنی کافی است و لازم نیست تمام دارایی خود را بدهی.

قوله تعالی واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه خداوند در این آیات بیان میفرماید بشر را بسبب اولاد و اموال مورد آزمایش قرار میدهیم تا ظاهر شود کدام يك از آنها بقسمت و نصیبیکه برای آنان معین نمودیم راضی میباشد هر چند خداوند دانا تر است بانها از نفس خودشان ولی میخواهد این معنی را بایشان ثابت گرداند تا مستحق ثواب و عقاب گردند و باین آیه امیر المؤمنین علیه السلام اشاره نموده و فرمود ای مردم نگوئید پروردگارا پناه میبریم بر تو از فتنه و آزمایش چه نباشد شخصی که مورد آزمایش و امتحان قرار نگیرد و از آن آسوده و فارغ باشد و لکن پناه برید بخداوند از لغزشها و گمراهیهای امتحان که مبادا در آزمایش گمراه شوید و لغزش کنید پس آیه را تلاوت فرمودند و این حدیث را نیز ابن مسعود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله يجعل لکم فرقانا یعنی ای اهل ایمان اگر پرهیز کنید از عقاب خداوند بوسیله ترك معاصی و محرمات و بجا آوردن واجبات خداوند نوری در دل شما پدید آورده تا راهنمایی یابید و تمیز دهید حق را از باطل و در دنیا عزیز و محترم شوید و تا گناهانیکه بجا آورده اید پوشاند آنها را و از شما در گذرد همانا خداوند صاحب نعمت بی شمار است.



قوله تعالى و اذ يصر بك الذين كفروا اين آيه پيش از هجرت پيغمبر اکرم ﷺ در مکه نازل شده و اشاره است بدستان دار الندوه سبب نزول آن اين بود وقتی که پيغمبر اکرم ﷺ در مکه مردم را بقبول اسلام دعوت ميکرد جمعی از مردم ادس و خزرج حضور آنحضرت شريفاب شده پيغمبر بآنها فرمود شما از دين خدا حمايت و پشتيبانی نمايد و قرآنی که از طرف پروردگار بمن نازل و وحی شده بشنوید تا در قبال آن خداوند شمارا در آخرت بپهشت و نعيم جاويد جزا بدهد آنها وعده دادند که از آنحضرت طرفداري نموده و بقرآن و احکام الهی عمل کنند آنحضرت بايشان فرمود ما مادما روز دوازدهم ذیحجه و بعد از اعمال حج در عقبه در آن سال جمع بسیاری برای حج بمنی رفتند چون روز دوازدهم رسید پيغمبر بآنها فرمود شب هنگام در خانه عبدالمطلب نزدیکی عقبه حاضر شويد و از خفتگان کسی را بيدار نکنيد و یکی بعد از دیگری بمن ملحق شويد بر طبق دستور پيغمبر ﷺ هفتاد نفر از مردان ادس و خزرج جمع شدند مجدداً پيغمبر اکرم ﷺ از آنها برای حمايت دين و پشتيبانی از حضرتش قول گرفت و سعد بن زياره و براء بن عمرو و عبدالله بن حزام از طرف جمعيت تعهد نموده و گفتند پس در مقابل خدمتی که ما عهده دار شده و قبول نموديم که از دين خدا و رسولش حمايت نموده و باهايت و خاندان رسالت علاقمند و تابع باشيم پاداش ما چیست؟ فرمودند در دنيا سيادت و پادشاهی بر عرب و عجم و در آخرت بهشت جاويد پاداش و اجر شما خواهد بود عرض کردند راضی هستيم فرمود دوازده نفر از بزرگان خود را انتخاب کنید که گواه شما باشند همانطور که موسی دوازده نفر نقیب از بنی اسرائيل برگزید جبرئیل دوازده نفر از آنها را با اشاره معرفی نمود که نه نفر آنها از خزرج و عبارت بودند از ۱- سعد بن زياره ۲- براء بن عمرو ۳- عبدالله بن حزام ۴- ابو جابر بن عبدالله ۵- رافع بن مالك ۶- سعد بن عباد ۷- منذر بن عمر ۸- عبدالله بن رواحه ۹- سعد بن ربیع و سه نفر دیگر عباد بن صامت - ابو هيثم بن تيمان و اسيد بن حضير از ادس چون اين اشخاص در حضور پيغمبر ﷺ جمع شده و بيعت کردند شيطان صیحه زده و فریاد بر آورد و گفت ای طایفه قریش و ای ملت عرب محمد ﷺ جوانان مدینه را در جمره عقبه جمع نموده

و از آنها بیعت گرفته تا با شما جنگ کنند مردم بر اثر آن صدا هجوم آورده اسلحه برداشته آماده پیکار شدند اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حاضرین را امر بتفرقه فرمود و هر چه اصرار نمودند که اجازه فرماید شمشیر گرفته بچنگ بپردازند موافقت نفرمودند و گفتند چون از طرف خداوند مجاز باین امر نیستم نباید اقدام به کارزار شود اطرافیان مرخص شده همیشه ماجر اجویان قریش نزدیک عقبه رعیدند حمزه عموی پیغمبر (ص) و امیر المؤمنین علیه السلام را با شمشیر برهنه دیدند پرسیدند منظور از اجتماع در این مکان چیست حمزه پاسخ داد که اجتماعی وجود ندارد و بخدا قسم هر که بخواهد از عقبه بگذرد با شمشیر گردن او را می زنم ناچار مهاجمین بسمکه برگشتند.

مجلس شورای قریش و تصویب قتل پیغمبر صلی الله و علیه و آله و از بین بردن خاندان رسالت

هنگامیکه قریش مشاهده کردند در مکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم را دعوت به اسلام میفرمود در صدد آزار و اذیت او بر آمدند و تصمیم گرفتند تا از گردن او بدن اشخاص باو جلوگیری کنند مادامیکه حضرت ابوطالب حیات داشت از آن بزرگوار حمایت میکرد عزم آنها در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله چندان اثری نبخشید ولی همیشه ابوطالب در گذشت وضع آنحضرت صورت بحرانی بوجود گرفت زیرا ابوسفیان حریف کینه توز و دشمن قوی محمد صلی الله علیه و آله بجای ابوطالب حاکم در مکه شده بود نفوذ و دارائی ابوطالب بدشمنان منتقل گردید در آنوقت خصومت و عداوت قریش فزونی گرفت و در هر فرصت انواع اذیت و آزار و بی ادبی را بوجود مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله روا می داشتند و پس از چند ماهی که از رحلت ابوطالب گذشته بود مصائب دیگری بر آن مصیبت افزوده گردید خدیجه همسر باوقای آن بزرگوار در حالتیکه سرش در آغوش نبی اکرم بود در گذشت و فائش حادثه جانسوزی برای آنحضرت بود چه آنملکه دنیا و آخرت برای محمد صلی الله علیه و آله پشتیبان قوی بود و تا آخرین لحظات عمر خاطرات حق شناسی او را در ذهن نگاه میداشت بطوریکه تذکار آن خاطرات شیرین رشک و غیرت عایشه را بر آنکسخت روزی به پیغمبر عرض کرد خدیجه بانوی مسنة نبود و آیا دختری زیبا و نیکوتر از او نصیب شما نشده؟

روح جوان مردی آنحضرت از این پرسش بر آشفت فرمود سوگند بخدا هیچ



وقت همسری بهتر و مهربانو با وفاتر از او نداشته و نخواهم داشت خدیجه بامن ایمان آورد در وقتیکه نهی دستمورد طعن و سخریه و استهزاء و اذیت و آزار قریش قرار گرفته بودم خداوند بواسطه امر مرا از گرفتاری نجات داد و راحتی بخشید خدیجه ثروت بیکران خود را صرف دین اسلام و ترقی آن کرد شکنجو آزادیکه در آن موقع از افراد قبیله قریش خصوصا از نزدیکان و دوستان قدیمش میدید او را واداشت و ناچار نمود تا ملجاء و پناهی برای خود جستجو کند لذا به همراهی غلامش زید بشهر طایف که تقریباً شصت میلی (یست فرسنگ) مکه واقع شده مسافرت نمود پس از ورود بآن شهر با مردم آنجا تماس گرفت و آنها را دعوت بدین اسلام نمود آنان نیز همان روش اهل مکه را پیش گرفتند و عاقبت علیه او قیام کرده و از شهر حضرتش را راندند .

راه مکه را پیش گرفت همینکه نزدیکی مکه رسید پیغامی نزد متعب بن عدی که شخص بانفوذی بود و با آنحضرت سابقه روشنی داشت فرستاد و از او خواست کرد و سائل تأمینی فراهم سازد تا بتواند سلامت دارد مکه بشود تقاضای او پذیرفته شد متعب نگهبانان و فرزندان را حاضر کرد و بانها امر نمود مسامح شوند و محمد صلی الله علیه و آله را تا کعبه برسانند بدینوسیله سلامت دارد مکه شد .

در ایام حج که کاروانهای زائرین بمکه میآمدند فصل صالح عمومی بود و در آن موقع شدیدترین دشمنیها فراموش میشد و دستجات مختلفی بدون ترس و وحشت برای برپا داشتن اعمال حج از هر گوشه و کناری بطرف کعبه روی میآوردند محمد صلی الله علیه و آله با شوق و شغف و اشتیاق تام و تمام برای نشر دعوت باسلام از این فرصت مساعد استفاده مینمود و در میان جمعیتها به تبلیغ اسلام میپرداخت در نتیجه عده از اهل یثرب و مدینه اسلام آوردند و در بازگشت بوطن دوستان و اقرباء خویش را واداد میکردند که بدین اسلام ایمان بیاورند .

اسلام در شهر مدینه شایع گشت اهل مکه مشاهده کردند که محمد صلی الله علیه و آله در مدت کوتاهی موفق شد جمع زیادی را دارد دین اسلام نماید باخود گفتند باید برای از بین بردن محمد صلی الله علیه و آله و دین او اقدام اساسی کرد و شورای عمومی را که برای

انجام امور مهمه تشکیل میدادند و مدت چهل سال بود شورای مزبور تشکیل نشده بود، بر پا بسازند تا سران قوم جمع شده و اظهار نظر نمایند و نسبت چگونگی کشتن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیمی قطعی اتخاذ کنند لذا چهل نفر از بزرگان قریش مکه در منزل قصی بن کلاب جمع شدند و مجلس شورای برپا کردند و به کسان پرداختند در این موقع شیطان بصورت پیر مردی حاضر شده بوسیله دربان بحضور در مجلس اعلام نمود شما برای رسیدگی بامر محمد جمع شده و تشکیل جلسه داده اید من پیر مردی از اهالی نجد هستم و در این مورد رای سائب و نظریه خوبی دارم که ممکن است مورد قبول شما واقع شود اجازه ورود دادند و شیطان داخل انجمن شده و مذاکرات آنها گوش داد دید ابو جهل میگوید ما از عزیز ترین خاندان عرب و بزرگترین طوایف هستیم و بیشتر ساکنین بلاد عرب سالی دو بار برای زیارت خانه خدا بمکه آمده و ما را که خدمه حرم هستیم احترام مینمایند و هیچ قبیله و طایفه ای نسبت بما طمع نداشته و مخالفتی با ما ندارند و محمد هم در میان ما بخوبی رشد نموده و از نظر درستی و پاکی و صلاح و راستگویی او را امین لقب داده و حمایت کرده ایم اینك اعداء رد که پیغمبر است و از آسمان الهام میگیرد و عقل ما را ضعیف و بشدایان ما دشنام میدهد و لعن میکند و جوانان را فاسد و اجتماع ما را در هم ریخته و عقیده دارد که ما و پیشینیان ما گمراه و شایسته آتش جهنم میباشیم رای شما چیست و برای از بین بردن او چه نظر میدهید من شخصاً معتقدم کسی را وادار کنیم او را بکشد و چنانچه بنی هاشم مطالبه خون او نمایند بجای يك ديه بانها خون بهاورده ده نفر را بدهیم شیطان گفت این رای خوبی نیست زیرا بنی هاشم اجازه نمیدهند قاتل محمد صلی الله علیه و آله با پرداخت ديه از قصاص معاف باشد و قطعاً برای کشتن قاتل نائره جنگ و قتاله مشتمل خواهد شد و جمعی کثیر از بین خواهند رفت دیگری گفت پس او را زندانی نموده و طعام و آب بار ندهید تا بمیرد همچنانکه در باره زهیر بن نائبه و امرؤ القیس عمل شده شیطان گفت این اندیشه از تصمیم اولیه فاسدتر و بدتر است زیرا بنی هاشم باین امر راضی نشده و موسم حج از سایر طوایف عرب كمك گرفته و باعث رهایی و نجات محمد میشوند شخص دیگری پیشنهاد نمود خوبست او را نفی بلد نموده و از مکه

و پیرامون آن دور کرده تا بغارت خاطر به پرستش بت های خود مشغول شویم شیطان گفت این نظریه هم مردود است زیرا محمد صلی الله علیه و آله خوش صورت و خوش بیان بوده و صبح ترین مردم است همینکه از حومه مکه دور شود مردم را بدور خود جمع نموده و با شعر بیان و شیوایی سخن اعراب را فریفته خود ساخته و بناگاه جمعیتی از طرفداران خود را بسر شما میریزد و قدرت برابری با آنها را نخواهید داشت همگی متعجب شده گفتند ای شبخ پس رأی شما چیست و چه باید کرد؟

شیطان جواب داد من فقط يك رأی دارم که شما از تمام قبایل قریش حتی از بنی هاشم بکنفر شمشیر زن انتخاب نموده و تمام آن ها یکمرتبه محمد را مورد حمله قرار داده و از پای در آورند تا خون محمد صلی الله علیه و آله بین تمام قبایل منتشر شود و البته بنی هاشم نمیتوانند با تمام قبایل جنگ نموده و خواهی کنند و اگر خونبها هم مطالبه کنند نمیشود از قبیله و یا شخص معینی بخواهند و شاید ثلث و یا عشر دیه را از همه شما بگیرند حضار با اتفاق آراء به نظریه پیر نجدی تسلیم شده و گفتند رأی پیر بسیار خوب است و ابو لهب عموی پیغمبر را هم بمجلس مزبور دعوت نموده و او را از تصمیم خود مطلع نمودند و رأی مزبور را تصویب نمود و اجرا گذاشتند در این موقع خداوند آیه ویمکرون ویمکر الله را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل و چگونگی تصویب رأی آنها را اعلام فرمود سپس سران قریش با عقداتحا دو تصمیم بقتل پیغمبر وارد خانه کعبه شده پای کوبان و شادی کنان طواف کردند جبرئیل نازل و این آیه را آورد و ما کات صلواتهم عند البيت الا مکاء و تصدیة (مکاء بمعنای همله و شادی است و تصدیة کف زدن و دست افشانی نمودن میباشد) این آیه متصل به آیه و اذیمکر بك الذین کفروا بوده ولی بعد از چند آیه دیگر آنرا نوشته اند.

همان شب بنا بر توطئه قبلی از خانواده های مختلف قریش جوانانی مسلح جمع و آماده حمله بمنزل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شدند ابو لهب مانع شد و گفت در این خانه جز محمد صلی الله علیه و آله زنان و کودکانی هستند که با ورود شما دچار وحشت و اضطراب شده و صدمه بآنها میرسد عقیده دارم شب را در اطراف خانه بمانید همینکه صبح طالع گردید بخانه وارد شده و تصمیم خود را عملی کنید و بهین ترتیب آن جماعت



در پیرامون خانه پیغمبر بخواب رفتند اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با میرالیه و منین علی فرمود  
قریش میخواستند مرا در بستر خواب از پای در آورند آیا حاضری نفس خود را فدای  
من نموده و بجای من در بستر بخوابی؟ علی رضی الله عنه عرض کرد بلی و بدون تأمل در اجرای  
امر پیغمبر در رختخواب آنحضرت آرامید و جبرئیل پیغمبر را از خانه بیرون آورد  
و از بین خفتگان قریش عبور داده و این آیه را بانها خواند:

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ  
(آیه ۹ سوره یس) و بر هری جبرئیل و با مرپرورد گار جلیل داخل غار تور که در شکاف  
کوهی بود گردید و از کید قریش بدینصورت در امان شد و چون صبح رسید آنجماعت  
برای قتل پیغمبر وارد خانه شده بسوی بستر آنحضرت رفتند علی رضی الله عنه برخاسته فرمود  
چه میخواهید و چرا وارد این خانه شده اید؟ گفتند ما محمد را میخواهیم باید بگوئی  
که در کجاست؟ فرمود مگر مرا نگهبان او قرار داده بودید و بعلاوه مگر شما میخواهستید  
او را از مکه خارج نمائید؟ ایشان شخصاً از مکه بیرون رفته اند حاضرین از شدت  
غیظ ابو لهب را که مانع از هجوم شبانه آنها شده بود سخت زدند و گفتند تو دیشب  
بما حيله کردی و متفرق شده و در صدد تعقیب و تفتیش بر آمده و بوسیله ابوبکر  
نامی که متخصص روزنی و پی شناسی بود خط سیر پیغمبر را پیدا نموده و بجائی رسیدند  
که اثر پای ابوبکر را هم یافتند که به همراهی پیغمبر صلی الله علیه و آله رفته بود و بعد ها معلوم  
شد که ابوبکر در خارج شهر بوده و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله را میبیند در التزام آنحضرت  
بغار میرو و پی شناسی تا نزدیکی غار ادامه پیدا مینماید ولی چون با مرپرورد گار  
دهانه غار با تارهای عنکبوت مسدود و هیچگونه اثری که دلالت بر ورود شخص یا  
اشخاصی بغار نمی بینند از یافتن پیغمبر مأیوس شده و بشهر مراجعت و متفرق میشوند.  
چگونه پیغمبر اکرم (ص) بمدینه هجرت نمود

بطوریکه بیان نمودیم پس از آنکه دوازده نفر از اهل مدینه در عقبه بار رسول  
اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کرده و سوگند یاد نمودند که وفادار باشند و حضرتش را در مدینه  
مانند جان خویش حفظ و جراست کنند و آنچه را بر خود نمی پسندند بر او روا ندارند



وقتی این پیمان بسته شد و نظامات و مقررات دین اسلام را فرا گرفتند به توان نمایندگان پیغمبر ﷺ بوطن خود مدینه باز گشتند در اثر تبلیغات و فعالیت در اندک مدتی موفق شدند قسمت اعظم سکنه مدینه را بدین اسلام داخل کنند این جریان را با اطلاع آن حضرت رساندند از آنطرف کفار قریش چون از پیمان ایشان با خبر و آگاه شدند این معنی بر دشمنی و عداوت آنها افزود بر اذیت و آزار اصحاب کمر بستند چنان کار بر آنها سخت شد که دیگر سکونت در مکه برای آنان ممکن نبود پیغمبر ﷺ رخصت داد تا اصحاب بسوی مدینه رهسپار شوند.

قریش دیدند که اصحاب متدرجاً بسوی مدینه هجرت میکنند در صدد برآمدند که آنحضرت را بقتل رسانند چه اگر پیغمبر ﷺ به مدینه هجرت نماید روزگار بر آنها پریشان شده در آن هنگام جبرئیل نازل شد و فرمان پروردگار را آورد که خداوند امر فرموده به مدینه هجرت کنید و علی را امشب بخوابگاه خود بگذارید رسول اکرم ﷺ فرمان پروردگار را بامیر المؤمنین علیه السلام ابلاغ فرمود و گفت امشب کفار قریش قصد سوء بمن دارند اکنون از خانه بیرون میروم باید در جامه خواب من تکیه کنی و برد بسوز مرا در پوش خود قرار دهی و من پس از پناه بردن و توقف در غار بسوی مدینه میروم و اماناتی که از مردم در نزد من میباشد بصاحبانشان برسان و بعد از رد کردن امانات با عیالات و اهل بیت من بمن ملحق شو سپس پیغمبر ﷺ بهمراهی جبرئیل از خانه خارج شد.

این باوید در امالی از عمار بن یاسر روایت کرده در حدیث مفصلی گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پیغمبر اکرم ﷺ دستور جبرئیل را بمن ابلاغ نمود و فرمود الحال جبرئیل فرود آمد و آیه و اذیمکرک الذین را آورده و خبر داد قریش اجتماع کرده امشب مرا بقتل رسانند من بفار پناه میبرم ماورم شما را بخوابگاه خود بگذارم تا بدینوسیله امر بر آنها مشتبه شود حاضر هستی؟ عرض کردم ابر رسول خدا آیا در الرخواستید من بجایگاه شما محفوظ و سالم میمانم؟ فرمود بلی سجده شکر بجا آوردم (اول کسی که سجده شکر بجا آورد آنحضرت بود) سپس گفتم بهر چه ماوری عمل بفرما نیست توفیق و توکل من جز بخدا آنحضرت بجای پیغمبر خواهد بود و بر دیمانی

سبزدنك را بروی خود کشید پیغمبر فرمود ایملی خبر میدهم تو را همانا خداوند آزمایش میکند ادریاء خود را باندازه ایمان آنها و بمقدار قرب و منزلت ایشان نسبت بدین خود شدیدترین امتحان برای پیغمبران و اوصیاء امامان باشد سپس برای هر که مقرب تر است ایفرزند مادرم (چون فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام، پرستاری مینمود پیغمبر را لذا آنحضرت خطاب بفرزند مادر فرمود) خداوند من و تو را آزمایش کند مانند آزمایش پدرمان حضرت ابراهیم و فرزندش اسمعیل صبر و بردباری را پیشه خود قرار بده همانا رحمت پروردگار بنیکوکاران نزدیک است. سپس فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام پیغمبر مرا بقل کرد و گریه بسیاری نمود جبرئیل دست از را گرفت و از منزل بیرون برد در اثناء راه بابوبکر و هند بن ابی هاله برخورد نمود ابوبکر عرض کرد ای رسول خدا مرا همراه خود ببر میترسم قریش مرا سوگوند دهند و عاقبت سر شما را فاش کنیم. آنحضرت از بیم آنکه ابوبکر وقتی میان مردم برود خبر آنحضرت را بابایشان بدهد همراه خود بفار برد شب بعد هنگامیکه تاریکی جهان را فرا گرفت امیرالمؤمنین علیه السلام، باتفاق هند بن ابی هاله حضور پیغمبر در غار شریفاب شد آنحضرت بآنها دستور داد که دو شتر خریداری نموده حاضر و آماده سازند.

سحرگاه شب سوم امیرالمؤمنین علیه السلام، شتران را با دلیل بر در غار برد یکی را پیغمبر سوار شد ابوبکر را ردیف خود سوار نمود دیگر را عامر و عبدالله سوار شدند و از راه غیر عادی سیر نمودند روز دیگر فرود آمدند ابوبکر پوست گوسفندی در سایه درختی انداخت تا پیغمبر قدری استراحت کند تا گاه بشبانی برخورد که از بندگان قریش بود قدحی شیر از او بگرفت نزد پیغمبر آورد میل فرمودند و پس از استراحت حرکت کرده بمنزل قدید رسیده بخیمه ام معبد عاتکه دختر خالد خزاعیه فرود آمدند او بانومی همان نواز بود پیغمبر طعام از او طلبید عرض کرد امسال در میان ما قحطی پدید آمده گوسفند لاغر پراشاهده نموده فرمود مرا اجازه میدهی آن را بدرشم؟ عرض کرد فدایت کردم از کثرت لاغری شیر او خشك شده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پستان گوسفند کشید گفت پروردگارا برکت ده این گوسفند را فوراً پستان آن پر



از شیر شد و چندان بدوشیدند که تمام حاضرین سیراب شده و ظرفهای او را نیز پر نمود.

ام معبد این معجزه را که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده کرد عرضه داشت فرزند هفت ساله‌ای دارم مانند پاره گوشت سخن نگوید و راه نرود چه شود که در حق او دعائی بفرمائی؟ فرمود بیاور آن فرزند را آورد حضورش؛ پیغمبر خرمائی جوید و بدهن طفل گذاشت فوراً طفل مزبور شفا یافت تکلم نمود و براه افتاد.

آنحضرت از آنجا کوچ کرد پس از لحظه شوهر آن بانو وارد منزل شد حال طفل و گوسفند را مشاهده کرد تعجب نمود صورت حال را پرسش کرد عیال او گفت شخصی وارد شد که صورتی داشت درخشان و نورانی و جسمی معتدل در تمام ایت و جاهت دیدگان سیاه و مژگان بلند و ابروان پیوسته و کشیده شیرین سخن خوش بیان باوقار و هیبت گندم گون کامل تمام؛ طفل را شفا داد و دستی بگوسفند گذاشت فوراً شیرش جستن گرفت آن مرد گفت سو کند بخدا این شخص صاحب قریش است مردم مدینه در انتظار قدمش روز شماری میکنند با این معجزات یقین کردم که پیغمبر راستگویی است سپس عیالات خود را برداشت و روانه مدینه گشته حضورش شرفیاب شدند و ایمان آوردند.

از آنطرف قریش اعلان کردند هر کس محمد صلی الله علیه و آله را بکشد یا اسیر کند و یا است شتر باو جایزه خواهند داد سراقه بن مالک که از قبیله بنی مدلج بود در سددر آمد تا آنحضرت را بیابد و بقتل رساند از هر طرف بجهت او افتاد، مردی را دید گفت جماعتی را مشاهده کردم از راه ساحل عبور مینمودند گمان دارم محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب او باشند سراقه چون این سخن را شنید بشتاب اسب خود را راند تا پیغمبر را بیابد و بقتل برساند و مژدگانی از قریش بگیرد ناگاه اسبش بزمین خورد با آنکه آنصورت را بغال بد گرفت از رفتن منصرف نشد تاخت کرد، عاقبت خود را بتزدیک پیغمبر رسانید بطوری که صدای مبارک آنحضرت را می شنید پیغمبر باو التفانی نمود ابوبکر سخت مضطرب شد در آن هنگام هر دو دست اسب سراقه تا بزانو فرو رفت و او را از پشت سخت بزمین انداخت برخاست اسب را بیرون آورد و سوار شد

چنان بآنحضرت نزدیک گردید که بیش از يك نیزه فاصله نداشت.

ابوبکر گریه کرد و گفت ای رسول خدا الان اسیر میشویم پیغمبر بجانب سراقه نظری افکند گفت پروردگارا کفایت کن شر او را از ما بهر چه سلاح دانی آنرا قائمه اسب او فرو رفت سراقه سخت ترسید عرض کرد ای محمد ﷺ دعا کن اسب من خلاص شود که دیگر مرا با تو هیچ کاری نیست پیغمبر گفت پروردگارا اگر راست میگوید اسب او را رها کن اسب از زمین بیرون آمد دانست که آنحضرت بر دشمنان غایب خواهد کرد پیش دوید و تیری از جمبه بیرون آورد عرض کرد این نشانه را از من بگیرد گوسفندان و شتران من سر راه شما هستند چون نشانه را بگماشتگان من دهید هر چه بخواهید از شما مضایقه نکنند پیغمبر فرمود ما را بتو هیچ حاجتی نیست سپس فرمود ای سراقه چگونه باشی وقتی که لباس کسری را بپوشی (دقنی مسلمانان ایران را فتح کردند عمر لباس کسری و کمر بند او را بسراقه داد) سراقه از آنحضرت تقاضای آمان نامه نمود پیغمبر ﷺ بر پارچه ابریشمی خطی نوشت و باو مرحمت فرمود بعد از آن سراقه ایمان آورد.

ابو جهل از داستان سراقه با خبر شد چند شعر سرود و برای قبیله او فرستاد باین مضمون بنی مدلج ای اخاف سفیهکم سراقه یستغوی بنصر محمد ﷺ علیکم به ان لا یفرق جمعکم ؛ فتصبح شتی بعد عز و سرود ای طایفه بنی مدلج مبادا بسفاهت سراقه اجتماع خودتان را پراکنده کنید مبادا شما را سراقه گول بزند و وادارد بنصرت و یاری محمد ﷺ و پس از عزت و بزرگی بذلت و خواری گرفتار تان گرداند سراقه این چند بیت را در پاسخ ابو جهل انشاء کرد و برای او فرستاد : ابا حکم واللّات انکنت شاهداً ؛ لا مرجوادی اذ تسبیخ قوائمه . عجبت ولم تشکک بان محمداً . نبی بیرهان فمن ذایکاتمه . علیک بکف الناس عنه فانتی . اری امره یوماً ستبدا و امعالمه . ابو جهل اگر دست یابی اسب مرا مشاهده میکردی چگونه بر زمین فرو رفت همانا در پیغمبری محمد ﷺ شک و شبهه نمی کردی بزودی آثار نبوت او ظاهر شود و نمیتواند کسی آن آثار و معجزات را پوشیده بدارد .

خلاصه پیغمبر اکرم ﷺ قدریکه طی مسافت نمود به بریده برخورد کرد



اونیز قصد سوء بآنحضرت داشت وقتی شنید قریش جایزه میدهند بکسیکه محمد (ص) را بکشد و یا دستگیر کند با هفتاد نفر سوار در تعقیب و جستجوی پیغمبر برآمد و عاقبت خود را بآنحضرت رسانید همینکه مواجه آنحضرت شد سؤال کرد از او اسم تو چیست؟ عرض کرد بریده یا بوبکر توجیهی کرد و فرمود کار ما بصلاح آمد؛ فرمود به بریده از کدام قبیله میباشی؟ گفت از طایفه اسلم فرمود سلامت یافتیم بریده از فصاحت و شیرین کلامی آنحضرت در شکفت شد و عرض کرد شما کیستی؟ فرمود من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب رسول خدا هستم بریده بدون تأمل شهادتین بزبان جاری نمود و اسلام اختیار کرد ملازمان اونیز مسلمان شدند و ملتزم رکاب حضرتش گردیدند

پس عرض کرد ای رسول خدا بسوی مدینه تشریف می برید بدون لواذ پرچمی اجازه بفرما پرچمی فراهم کنم آنحضرت اجازه داد بریده پارچه ای بر سر نیزه استوار کرد و از پیش روی آنحضرت حرکت نمود و تقاضا نمود از آنحضرت که در منزل من نزول اجلال فرمائید فرمود شتر من بآنجا که مأمور است از طرف خداوند فرود خواهد آمد.

پیغمبر فرمود به بریده بعد از من در شهریکه برادر من ذوالقرنین بنا کرده که نام آن مرو است و بعداً بخراسان نامیده شود وفات خواهی کرد و در محشر نور اهل شرق و قائم ایشان خواهی بود (بریده بالشکر اسلام بخراسان رفت و در آنجا در گذشت او را در کوی تنور کران در جوار حکم بن عمر غفاری قاضی خراسان دفن کردند).

و چون خبر حرکت پیغمبر از مکه باهل مدینه رسید مردم هر روز باستقبال قدم مبارکش از شهر خارج میشدند و بانتظار ورود آنحضرت بودند وقتی اثری از تشریف فرمائی آنحضرت مشاهده نمیکردند بمنزلهای خود باز میگشتند تا روزیکه فرود آمد در حوالی مدینه از اهل بادیه شخصی را پیش فرستاد تا مردم مدینه را آگهی دهد؛ در آن اثناء مرد یهودی از بالای قلعه دیدگانش بجمال آنحضرت افتاد بی اختیار فریاد زد ای اهل مدینه اینک بعثت و اقبال شما که در انتظار او بودید رسید مردم از شنیدن این کلام شاد و خرم شدند سلاح جنگ بر تن پوشیدند و مرد و زن با استقبال قدم مبارک آنحضرت بقتاب بیرون رفتند جوانان اشعاری چند سروده و میخواندند و



هتله و شادی میکردند باین مضمون طلع البدر علينا و جب الشکر علينا هادی شجاع  
ایها المبعوث فینا جنت بالامر المطاع و بعض دیگر میگفتند نحن جوار من بنی نجار  
و حبذا محمد من جار رسول اکرم در قبا ؛ میان قبیله بنی عمرو بن عوف بر  
کثرت بن هدم فرود آمد و هنوز اسلام اختیار نکرده بود غلامی داشت موسوم به نجیح  
اورا صدا زد برای ما رطب بیاور نجیح از خانه ام جردان رطب نیکوئی حضور پیغمبر  
اکرم صلی الله علیه و آله آورد آنحضرت میل کرد و چون سید بن خثیمه عیال نداشت منزل او  
محل اجتماع و رفت آمد اصحاب قرار گرفت .

و پس از چند روز توقف در قبا ابو بکر عرض کرد : اهل مدینه انتظار دارند که  
در شهر تشریف ببرید فرمود تا برادرم علی رضی الله عنه بمن ملحق نشود داخل مدینه نخواهم  
شد از آنوقت ابو بکر بر امیر المؤمنین حسد برد اما آنحضرت پس از هجرت پیغمبر  
اکرم صلی الله علیه و آله سه روز در مکه توقف کرد و مردم قریش اطلاع داد هر کس نزد محمد صلی الله علیه و آله  
امانت گذارده بیاید آن را بگیرد پس از دادن امانات مردم با عیالات پیغمبر اکرم بهرم  
مدینه از مکه خارج و در قبا حضور آنحضرت شرفیاب شد .

این بابویه از ابو یقظان روایت کرده گفت پیغمبر اکرم در قبا داستان تهاجم قریش  
و خواباندن آنحضرت امیر المؤمنین را بجای خود برای ما بیان نموده و فرمودند  
خداوند وحی کرد جبرئیل و میکائیل من شما را دو برادر قرار دادم و عمر یکی را بر  
دیگری افزودم کدام یک از شما حاضرید جان خود را نثار دیگری بنمایید ؛ هیچیک  
آنها حاضر نشدند نفس خود را فدای دیگر کنند خطاب شد با آنان مشاهده کنید که  
چگونه علی رضی الله عنه جان خود را فدای محمد صلی الله علیه و آله کرده و در جایگاه او خوابیده تا  
حفظ جان محمد را بنماید ای جبرئیل و ای میکائیل نزول کنید بر زمین و علی را محافظت  
کنید از دشمنان جبرئیل بطرف سر و میکائیل بجانب پای آنحضرت قرار گرفتند می  
گفتند مرحبا بر تو ای علی رضی الله عنه کیست مانند تو خداوند فخریه و مباحات میفرماید  
بوجود تو بر فرشتگان خرد و آیه و من الناس یشری نفسه ابتداء مرضات الله و آیات آخر  
سوره آل عمران در شأن آنحضرت نازل شد و ما شرح حرکت دادن امیر المؤمنین  
عیالات پیغمبر را ذیل آیه ۱۹۱ تا ۱۹۵ سوره آل عمران در بخش اول بیان نمودیم .

وبعد از ورود امیر المؤمنین علیه السلام بجا حضور پیغمبر اهالی آنجا درخواست کردند اجازه دهد مسجدی بنا کنند رسول خدا دستور داد امیر المؤمنین سوار شترش بشود و عنانش را رها کند هر جا ناقه توقف نمود آن مکان را مسجد بنا کنند و مسجد قبا اول مسجدیست که در مدینه منوره ساخته شد و آنحضرت در آنجا نماز خواند و آیه لمسجد اسس علی التقوی در شان آن نازل شد سپس پیغمبر اکرم از قبا حرکت نمودند بطرف مدینه از هر کوی و دیاری عبور مینمودند اهل آن زمام ناقه آنحضرت را میگردانند عرض میکردند ای رسول خدا بر ما فرود آید بسر و جان اطاعت کنیم و فرمانبردار باشیم میفرمود رها کنید زمام ناقه را بآنجا که مأمور است زانو خواهد زد و طی مسافت نمود تا بموضعیکه الحال مسجد آنحضرت است برسید و ناقه خوابید انصار فرود آمدند شتر برخواست از جا و چند قدم دیگر رفت تا بموضع منبر رسید رسول خدا پیاده شدند.

ابو ایوب انصاری پیش آمد عرض کرد منزل من باین مکان نزدیکتر است مسئول او با جابت مقرون گشت ابو ایوب شاد شده زاد و راحله آنحضرت را بسرای خود برد مادر ابو ایوب از هر دو دیده نابینا بود پدر سرای دوید شادی کنان گفت ایکش مرادیدگان روشن بودی و جمال سید خود را مشاهده مینمودم پیغمبر بحالت او رقت کرد دست مبارک را بر چشم او کشید فوراً بینا شد و کام دل از دیدار پیغمبر بگرفت محمد صلی الله علیه و آله با کمال اشتیاق و احترام در شرب پذیرایی شد و اهالی آن شهر بافتخار آنحضرت نام قدیمی شهرشان را به مدینه رسول تبدیل کردند.

آنحضرت زمام امور و نظم شهر را بدست گرفت و در همانجا بدرخت خرمایی و بعد از چندی روی يك منبر ساده و بی زینتی تکیه مینمود و در مستمعین خود چنان روح غیرت و ارادت و فداکاری میدید چه در میدان جنگ و چه در بیرون دروازه های شهر مسافرینی که از مکه مراجعت مینمودند اعتراف میکردند که حضرتش از سلاطین ایران و قیصر روم بیشتر مورد احترام و تکریم است و جمعیت فرمان او را بیشتر و بهتر اطاعت میکنند و پس از چندی جبرئیل نازل شد و گفت خداوند میفرماید باید محل فرود ناقه را مسجدی با گل سنگ بنا کنی پیغمبر امر پروردگار را اجرا نمود و آن محل را



از صاحبش بده متقال زر سرخ خریداری نمود مسجدی بنا کرد که الحال موجود است و خانه ای برای خود و امیر المؤمنین علیه السلام در اطراف مسجد ساخت و سه در از برای مسجد قرار داد یکی مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او دیگری برای عموم مردم در سوم را باب الرحمه نام گذاشتند باینصورت هجرت آنحضرت از مکه بسوی مدینه خاتمه یافت.

قوله تعالى واذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فاصبرنا واصبر آلنا واذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فاصبرنا واصبر آلنا گفتار حارث بن عمرو است یعنی یاد آور ای محمد زمانیکه حارث گفت خدایا اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام آورده حق است و از جانب تو میباشد پس بر سر ما سنگ ببار چنانچه بر قوم لوط باریدی.

در کافی ذیل آیه و اذ قالوا اللهم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب نشسته بودند که امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب حضور مبارک شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنحضرت فرمود شما چون عیسی بن مریم میباشی اگر بیم آن نبود که عده ای در باره ات غلو کنند و همانطوریکه نصاری در باره عیسی میگویند (مراد حضرت غلو نصاری است نسبت به عیسی بن مریم که قائل به خدائی او هستند چنانچه علی اللهی هم این عقیده را دارند حقایق در مرتبت مقامات میگویند که مردم در هکذر خاک پایت را بقصد تبرک و تبیین بردارند منافقین از این فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله غضبناک شدند و فرمود به یارانش گفت عیسی بن مریم پیغمبر او لوالزم است و اینک محمد صلی الله علیه و آله علی را بآنحضرت تشبیه مینماید که در اینموقع آیات از ۵۷ تا ۶۳ سوره زحرف نازل شد که میفرماید: ولما ضرب ابن مریم مثلاً اذ اقوامك منه يصدون تا آنها که میفرماید انه لكم عدو مبین حارث بن عمرو فهری بطوری خشمگین گردید که از خداوند طلب عذاب نمود ولی این آیه نازل شد: ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم یعنی ای پیغمبر گرامی عذابی که شما در بین این امت باشی آنها را خداوند عذاب نخواهد کرد پیغمبر اکرم بحارث فرمود بایر ولایت علی علیه السلام ثابت باش یا از شهر خارج شو پاسخ داد ای محمد صلی الله علیه و آله تمام صفات نیکو و مقام و منزلت عالی عرب و عجم را به بنی هاشم اختصاص داده و بقیه مردم قریش را زیر



وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۳۳)  
 وَمَا لَهُمُ الْأَعْذَابُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ  
 أَوْلِيَائِهِ إِلَّا الْمُتَفَكِّهُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۴) وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ  
 إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵) إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ  
 أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً  
 ثُمَّ يُغْلَبُونَ (۳۶)

دست مینمائی؟ فرمود علوم مرتبت و جلالت قدر علی را خداوند مقرر فرموده و از طرف  
 من نیست حادث به تمسخر گفت پس میفرمائی که من از گفتار خودم توبه کنم ابداً  
 توبه نمیکنم و هم اکنون از نزد شما میروم و فوراً اسب سواری خود را حاضر نموده  
 و سواره از مدینه بیرون رفتم چیزی نگذشت که منگی از آسمان بر سرش اصابت  
 نمود و مغزش را متلاشی و بدرک واصل گردید و پسر بیل نازل و آیه سئل سائل بعذاب  
 واقع را تا آخر آورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باصحاب و منافقین فرمود از مدینه بیرون  
 بروید تا به بینید رفیقان چگونه از خدا طلب عذاب کردند و خداوند برای او عذابی فرستاد  
 و هلاکش فرمود.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی باصحاب  
 خود فرمود من در حال حیوة و هم پس از مرگ برای شما منشأ خیر و برکت خواهم

علی بن ابراهیم در ذیل آیه و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم روایت کرده چون مخالفین  
 کمر بر قتل پیغمبر اکرم بستند و لیلۃ البیت پیش آمد و آنحضرت از مکه خارج شدند آیه  
 و ما لهم الا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام تا آخر نازل شد که مراد  
 آنست قریش متولیان حرم نیستند زیرا متولی خانه نباید جز پرهیزکاران باشد و این البته  
 توهستی ای معصوم (ص) با یاران و اصحاب و خداوند قریش را با شمشیر در جنگ های بدر  
 و غیره بشدت کیفر و عذاب فرموده و بیشتر آنها بقتل رسیدند

تا تو پیغمبر رحمت در میان آنها هستی خداوند ایشان را عذاب نخواهد کرد و نیز تا وقتی که از خطاها و نافرمانی خود پشیمان شده و بدرگاه خدا توبه و استغفار مینمایند آنان را عذاب نمیفرماید (۲۳) و آنها چه کرده اند که خداوند عذابشان نکند و حال آنکه راه مسجد الحرام را بر بندگن خدا بسته و هیچگونه رابطه دوستی با خدا ندارند چه دوستان خدا فقط مردمان با تقوی هستند و لکن بیشتر آنها از این معنی بی خبر بوده و آگاه نمیباشند (۳۴) و نمازی که در خانه کعبه و پیرامون آن بجا آورند جز دست افشانی و پاپکوبی نیست و خالق را از تقرب بیخانه مانع میشوند پس بجرم آنکه کافر شده اند باید عذاب را بچشند (۳۵) کسانی که کافر شدند اموال خود را انفاق و بذل مینمایند تا راه خدا را بر روی بندگان مسدود کنند بزودی اموال خود را بر سر این خیال باطل از دست داده حسرت آن بر دلهایشان بماند و مغلوب نیز خواهند شد (۳۶)

بود حضورش عرض کردند حال حیوة که معامد است امامدر معات و مرک چطور؟ فرمودند در ایام حیوة مادامی که من در بین شما هستم خداوند بر شما عذابی نفرستد و پس از مرک اعمال شما هر پنجشنبه و دو شنبه بمن عرضه خواهد شد و برای خطاکاران امانت و گنهکاران استغفار و طلب آمرزش مینمایم.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود باصحاب خود: استغفار و طلب آمرزش قلعه معکسی است از برای شما از عذاب خدا زیاد استغفار کنید که سبب بر طرف شدن گناهان میشود.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۳۵ و ما کان صلواتهم عندالبیت روایت کرده فرمود یعنی مشرکین که بناحق خود را اولیاء و متولی خانه کعبه و حرم میدانند نمازشان جز کف زدن و علهاء و صدا کردن نیست.

طبرسی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود متولیان خانه کعبه باید اشخاص برهیز کار و متقی باشند چه خداوند میفرماید ان اولیاءه الا المتقون

قوله تعالی ان الذین کفروا اینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله

این آیه نارل شده در حق ابی سفیان که دوهزار قر از ارازل را اجیر نمود تا



وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۷) لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ  
 الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكَبُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳۸)  
 قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَقَدِّسًا وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۳۹)  
 وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ  
 بَصِيرٌ (۴۰) وَإِن تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مُوَلِّيكُمْ نَعَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَنَعَمَ النَّصِيرُ (۴۱)  
 وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ  
 وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ  
 يَوْمَ التَّلَاقِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۲)

در جنگ احد شرکت کنند و با پیغمبر اکرم قتال و کارزار نمایند. و طبرسی از صحابه روایت کرده گفتند آیه در حق آن دوازده نفر که در جنگ بدر بلسکر قریش اتفاق می کردند نازل شده و آنها عبارتند از ابو جهل بن هشام و عتبہ و شیبہ پسران ربیعہ بن عبد شمس و نبیه و عنبہ فرزندان حجاج و ابو بختری نصر بن حارث و حکیم بن حزام و ابی بن خلف و زمعه بن اسود و حرث بن عامر بن نوفل و عباس بن عبدالمطلب که تمام ایشان از

علی بن ابراهیم در ذیل آیه و اعلموا انما غنمتم من شیئی تا آخر آیه مینویسد ایتم و مساکین و ابن سبیل که در این آیه ذکر شده منحصرأ و فقط از آل محمد صلی الله علیه و آله میباشد و از وجوه جمع آوری شده بابت خمس سه سهم خدا و رسول و امام را امام میبرد و سه سهم دیگر به ایتم و مساکین و ابن سبیل داده میشود و چون امام قائم مقام پیغمبر است ملزم به تربیت ایتم میباشد و قروض مسلمانان را میبرد و از آنها را تشویق و امداد مینماید که بجای و جهاد بروند و بمنزله پدر مسلمانان است چنانچه فرمود انبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و از واجبات آنهاست چون در حکم پدر میباشد و وظایفی که بر عهده پدر است بر امام لازم میشود و اگر کسی فوت کند و وارثی نداشته باشد مال و ثمر که تعلق بامام دارد و همچنین اگر متوفی مال و دینی داشته باشد تصفیه آن بر عهده امام و والی است

و آنانی که کافر شده اند بسوی جهنم رهسپار و محسور میشوند (۳۷). تا پلید را خداوند از پاک و طاهر جدا سازد و گروهی از پلیدان را با گروه دیگر در آمیزد و همه را با آتش دوزخ افکند زیرا آنها زیانکاران عالم هستند (۳۸). ای پیغمبر باین کافران بگو اگر از کفر خود دست برداشته و ایمان بگروید آنچه بیش از این کرده اید بخشیده میشود و اگر بکفر و طغیان خود باز گردید ستم الهی بر آنست که مؤمن را عزیز و بهشتی و کافر را ذلیل و دوزخی بنماید (۳۹). ای مؤمنین با کفار مبارزه و جهاد کنید تا در روی زمین فتنه و فسادى نمانده و همه بر آمین حق و دین خدا بگردند و اگر از کفر دست کشیدند خداوند با اعمال ایشان پینا و آگاهست (۴۰). و اگر کفار پشت بدین اسلام نمایند شما غم مغورید و بدانید که خداوند یار شماست و از بهترین یار و یاور است (۴۱). ای مؤمنین بدانید از غنائمی که بدست شما میرسد خمس آنها مختص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقرا و درماندگان سفر است اگر بخدا و رسول و آنچه بر بنده خود (محمد) در روز فرقان (یعنی روز جنگ بدر که فریقین کفر و اسلام با هم رو برو شدند) نازل فرموده ایمان آورده اید و بدانید که خداوند قادر بر هر چیزی است. (۴۲)

بزرگان قریش هستند و هر روز یکنفر از آنان ده شتر ذبح میکردند و روزی که شکست خورده و فرار اختیار کردند و بیشتر آنها اسیر شدند نوبت عباس بود که هزینه و مخارج لشکر را بپردازد و این آیه شامل هر منافق و کافر است که مال و دارائی خود را صرف در معصیت خداوند بنماید چه آنها زیان بنفس خود نموده و بواسطه صرف کردن اموال در معاصی خداوند عذاب آخرت را برای خود خریداری کرده اند سپس خداوند امر میفرماید به پیغمبرش که کافران را بسوی توبه و ایمان دعوت نماید و فرموده است قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم .

عیاشی در آیه قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم تا آخر آیه از علی بن دراج اسدی روایت کرده گفت خدمت حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شده عرض کردم من از کارکنان بنی امیه بوده ام و مال زیادی بهم رسانیده ام گمان میکنم اموال من بود جلال نباشد زیرا شخصی از حضرت ابن موضوع را سؤال نموده و فرموده بوده اید که اهل



و عیال و تمام اموال حرام است؛ فرمودند من چنین چیزی نگفتم و مسئله اینطور نیست عرض کردم پس من میتوانم توبه کنم؛ فرمودند بیا و آیه را تلاوت کردند.

و نیز عیاشی و کلینی در آیه و قاتلوهیم حتی لا تكون فتنة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود تاویل این آیه هنوز نیامده همینکه حضرت حجت ظهور نماید و قائم آل محمد علیه السلام قیام کند کسانی که درك ظهور آنحضرت را بشمایند تاویل آیه را میفهمند و می بینند که در روی زمین حتی یک نفر مشرك پیدا نشده و هر آینه آن حضرت دین حق را به مردم جهان برساند.

بیان احکام  
قوله تعالى : و اعلموا انما غنمتم من شئی فان لله خمسة  
یکی از واجباتیکه پروردگار فرض فرموده خمس است که  
خمس  
برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ذریه او قرار داده در عوض زکوئیکه

بر آنها حرام است چنانچه این باویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود وقتی که پروردگار صدقه و زکوئیکه اوساخ مردمان است بر ما اهل بیت حرام نمود خمس را که کرامت است در عوض آن برای ما مقرر داشت و کرامت حلال است بر اهل بیت پیغمبر.

در کافی از سلیم بن قیس روایت کرده گفت امیر المؤمنین علیه السلام، خطبه قرائت نمود و در آن فرمود : بخدا سوگند پروردگار ما را قصد کرده از ذوی القربی و ما را قرین خود و رسولش قرار داده در آیه اولی الامر و ابن سبیل و یتامی و مساکین از ما است بشنای نه از سایر مردمان و قرار نداده خداوند از برای ما چیزی را از زکوة و گرامی داشته رسول خدا و ما اهل بیت را از آن؛ چه زکوة اوساخ مردمان است و این مردم قول خدا و رسولش را تکذیب کرده اند و انکار کنند که ما ائمه قرآن ناطق خدا هستیم و منع میکنند حتی ذاکه پروردگار واجب فرموده از خمس برای ما و این حدیث را در تهذیب نیز روایت کرده.

و در فقیه از ابوبصیر روایت کرده گفت حضور حضرت باقر علیه السلام عرض کردم کمتر بن چیزیکه انسانی را داخل دوزخ میکند کدام است؛ فرمود آنستکه کسی یکدرهم از حق ما که خمس است بخورد.

در کافی از آنحضرت روایت کرده فرمود هر که خریداری کند بمال خمس چیزی را خداوند عذرا و را قبول نفرماید چه او بمال حرام خریده است.

در بصائر الدرجات از ع. ر. آن روایت کرده گفت میفرمود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بخدا سوگند همانا پروردگار سهل و آسان کرده بر مؤمنین روزی ایشان را و قرار داده بر آنها یکدرهم از پنج درهم را و باقی را حلال فرموده تا بخورند و عمل نمیکند بر این دستور جز مؤمنیکه آزمایش شده دل او بر ایمان.

در کافی از ضریس روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود میدانی ایضریس مردم از چه راهی وارد عمل زنا میشوند؟ عرض کردم نمیدانم بیان فرمائید فرمود از راه ندادن خمس ما اهل بیت.

و از محمد بن مسلم روایت کرده گفت فرمود حضرت باقر علیه السلام، شدت و سختی بر مردم روز قیامت وقتی باشد که صاحبان خمس در محضر پروردگار بایستند و بگویند خدایا از این مردم سؤال فرمائید چرا خمس ما را ندادند. در تهذیب از فضل روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام هر که محبت ما ذریه پیغمبر را در دل خود بیابد شکر خدا را بجا آورد از جهت نعمت بزرگی که با او عطا شده عرض کردم حضورش نعمت بزرگ چیست؟ فرمود پاک و پاکیزه بودن نطفه و تولد او.

و از ابن مغیره روایت کرده گفت حضور حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شدم نجیبه وارد شد عرض کرد حضورش سئوالی دارم؟ فرمود بگو پرسش کرد چه میفرمائید در حق او ای و دومی؟ فرمود خداوند در قرآن خمس را برای ما واجب فرموده و انفال مخصوص ما است آن دو نفر اول کسانی بودند که در حق ما ظلم و ستم نمودند و خوردن حق و مال ما را حلال دانستند و احادیث در این موضوع بسیار است بهمین مقدار اکتفا نمودیم و خمس به هفت چیز تعلق میگیرد.

در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود خمس به پنج چیز تعلق میگیرد اول بر منافع و در آمد حاصله از معاملات دوم مالیکه از غواصی در دریا بدست بیاید سوم نرو تیکه از گنج و دقینه حاصل شود چهارم مالیکه از استخراج معادن فراهم گردد پنجم زمینی که اهل قعه چون یهود و نصاری از مسلمین بخرند



إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصْوَى وَالرَّكِبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ  
لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا (۴۳) لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ  
عَنْ بَيْنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴۴) إِذْ يُبَكِّكُمُ اللَّهُ فِي  
مَتْنَمِكُمْ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَيْكُمُ كَثِيرًا لَفِشَلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ  
عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴۵) وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ اتَّقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَالِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي  
أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَاللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورَ (۴۶).

باید خمس آن زمین از یهود و نصاری وصول شود.

۱- در کافی از سماعه روایت کرده گفت از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم  
خمس بچه چیز تعلق میگیرد؟ فرمود سود و فایده ای که مردم تحصیل مینمایند خواه اندک  
باشد و یا بسیار.

و از حکیم مؤذن بنی عباس روایت کرده گفت معنای آیه را از حضرت صادق علیه السلام  
سؤال نمودم؛ فرمود بخدا قسم مراد از غنیمت در آیه سود و بهره روزانه است لکن  
بدرم برای آسایش و رفاه حال مردم بهره سالانه را مقرر داشته است. و بسند دیگر از  
آنحضرت روایت کرده فرمود هر که از معامله و کسب بهره و فایده ای ببرد باید خمس  
آنها بفاطمه علیها سلام و ذریه او و ائمه و ذراری آنها بعد از فاطمه علیها سلام بدهد و  
این خمس منحصر باید بذریه حضرت زهرا سلام الله علیها داده شود مثلاً اگر خیاطی  
اباسی را به پنج درهم مزد بدوزد یک درهم که خمس آن دستمزد باشد متعلق بفاطمه  
و ارفاقاً میتواند تا یکسال آنرا مورد استفاده قرار دهد و زنا از گناهان کبیره است  
روز قیامت در پیشگاه حضرت باری تعالی ذراری حضرت فاطمه علیها سلام ایستاده و میگویند  
پروردگارا از این مردم سؤال بفرمائید از چه مالی صدق عیال خود را پرداخته اند  
(اشاره بآنست که اگر خمس مال خارج نشود و صدق عیال را بدهند مرتکب فعل حرام

بیاد بیاورید که وقتی سپاهیان شما دور از مدینه و نزدیکی لشکریان دشمن واقع گردید و این تصادف اگر بنا بر وعده و قرار قبلی بود بر اثر برخورد بدشمن و خوف و اندیشه جنگ فیما بین شما اختلاف حاصل میگردد و لکن برای آنکه علم ازلی و قضای حتمی خداوند صورت پذیر شود (۴۳) و هر کس هلاک شدنی است پس از اتمام حجت هلاک شده و هر که شایسته حیات ابدی و جاوید بآن برسد و محققاً خداوند شنوا و داناست (۴۴). و بیاد آر ای رسول زمانی که دشمنانت را در چشم تو و یارانت کم جلوه دادیم و اگر ایشان را بیشتر دیده بودید مرعوب و خائف شده و تردید رای در عزیمت بجنگ بادشمن پیدا می نمودید اما خدا شما را از شر دشمنان سلامت نگاهداشت و او با سرار درونی و ضمائر خلاق داناست (۴۵). و یاد بیاور که در موقع تلاقی و برخورد بدشمن آنها را بجشم شما کم جلوه داده و شما را نیز بنظر آنها کمتر از آنچه بودید مشهود ساختیم تا امر مقدر و قضای حتمی خداوند انجام گردد و بازگشت تمام کارها بسوی خداست (۴۶).

و زنا شده اند).

در کافی از ابی حمزه ثمالی روایت کرده گفت حضور حضرت باقر علیه السلام عرض کردم بعضی از اصحاب ما نسبت های به مخالفین میدهند، فرمود از این قبیل سخنان منصرف شوید سپس فرمود ای ابا حمزه جز شیعیان ما سایر مردم اولاد زنا میباشند، عرض کردم چگونه میتوانند خود را اصلاح کنند؟ فرمود خداوند در قرآن دستور داده چه در قرآن از اموال مردم سهمی برای ما مقرر داشته و آن خمس است که فقط و منحصرأ خمس متعلق به ماست و به سایر مردم حرام است ای ابا حمزه از زمین هایی که گرفته شده، و عایداتی که بدست آمده باید خمس داده شود ولو آنکه از در آمد حاصله اقدام به خرید کنیز و یا تزویج و تهیه اموال دیگری کرده باشند و اگر کسی تمام اموال خود را صدقه و فدا بدهد و بخواهد از آتش جهنم نجات پیدا کند میسر نمیشود زیرا حق ما را از مال خود خارج نموده است و بدون عذر و دایلی تصرف در حقوق ما کرده.

و از برید روایت کرده گفت نامه ای حضور حضرت صادق از سال داشتم



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۷)  
 وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ  
 الصَّابِرِينَ (۴۸). وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِطَرَاوِرِ النَّاسِ وَ  
 يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۴۹). وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ  
 أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفَتَنَانِ  
 تَكَصَّ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٌّ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي

أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۵۰)

در آن نامه سؤال نموده بودم فایده چه میباشد و مقدار آن چقدر است که در آن  
 خمس واجبست تمنا دارم از حضرتت بر من منت گذاشته و مرقوم بدادید تا در حرام  
 واقع نشوم و نماز و روزه من باطل و ضایع نگردد؛ نوشته بودند در پاسخ آن نامه فایده  
 هر چیز است از سود خرید و فروش و در آمد زراعت بعد از بیرون کردن هزینه.

در تهذیب از ابراهیم بن محمد روایت کرده گفت حضور حضرت جواد علیه السلام  
 نوشتم که بدر آمد حاصله از املاک خمس تعلق میگیرد؛ مرقوم داشته بودند خمس در  
 آن واجب است مجدداً نوشتم که در بین اصحاب ما اختلافست بعضی میگویند نمونه  
 بعد از خراج و مالیات سلطانست و عده ای عقیده دارند که خراج جزء نمونه نیست؛ جواب  
 مرقوم فرموده بودند خمس بعد از وضع خراج سلطان و نمونه عیال است.

۲- در کافی از حلبی روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردم  
 شخصی لؤلؤ و مرجان و عنبر از دریا بیرون آورده، فرمود خمس در آنها واجب است  
 ابن بابویه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود هر چه از دریا  
 استخراج شود اگر بهاء آن بیک دینار برسد خمس در آن واجب است.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همیشه با گروهی از دشمنان تصادف و برخورد نمودید پایداری و استقامت ورزیده و بسیار یاد خدا باشید تا شاید فایز و پیروز شوید (۴۷). و خدا و رسولش را اطاعت نموده و بایکدیگر اختلاف و نزاع نکنید که بر اثر آن زبون و ضعیف شده و قدرت و عظمت شما از میان برود و در راه دین حق بایدار و صابر باشید که خداوند با صابران است (۴۸). و شما مؤمنین چون منافقین نباشید که از شهرهای خود برای تفاخر و غرور و یا برای تظاهر و ریا خارج شده و خلق را از راه خدا باز میدارند و باید بدانند که علم خداوند بهر آنچه میکنند احاطه دارد (۴۹). و یاد بیاور هنگامی را که شیطان کردار زشت قریش را زیبا جلوه گر ساخت و گفت امروز دیگر کسی از مسلمانان تاب مقاومت شما را ندارد و احدی بر شما غلبه نخواهد کرد و من هنگام سختی و شدت پشت و پناه شما خواهم بود ولی همیشه در سپاه اسلام و کفر و برود شدند شیطان عقب نشینی نموده و فرار اختیار نمود و گفت من از شما بیزارم و من آنچه شما نمی بینید می بینم (مراد قرشتگان می باشد) و من از خداوند می ترسم و عقاب و کیفر خدا بسیار سخت است (۵۰).

۳- در کافی از حلی روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام در کنج و دینه چه تعلق میگیرد؟ فرمود خمس در آن واجب است.  
و از ابو بصیر روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام کنج تا چه مقدار که برسد در آن خمس واجب میشود؟ فرمود اگر بهاء آن به یست دینار رسید خمس در آن واجب است و در کمتر از آن واجب نمی باشد  
۴- در تهذیب از محمد بن مسلم روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام سؤال نمودم که بهره برداری از معادن طلا و نقره و آهن و مس و روی و قلع سرب مشمول خمس میشود؟ فرمود از درآمد حاصله استخراج تمام معادن باید خمس داده شود مجدداً حضورش عرض کردم زمینهایی که آب در آن جمع شده و تبدیل به نمک میشود در حکم معدنست؟ فرمودند بلی جزء معادن محسوب و خمس بدرآمد حاصله از فروش نمک تعلق میگیرد عرض کردم نفت گوگرد از زمین خارج میشود؟ فرمود در آنها و نظایر شان خمس واجب است.



اَذِيقُوا الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غُرْهُوْلَاءَ دِينِهِمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى  
 اِلٰهِ فَاِنَّ اِلٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٥١). وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ اتَوْا فِي الَّذِيْنَ كَفَرُوا اَلْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُوْنَ  
 وُجُوْهُهُمْ وَاَدْبَارَهُمْ وَذُوْقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (٥٢). ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتْ اَيْدِيَكُمْ وَاَنْ  
 اِلٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ (٥٣). كَذٰبَ اٰلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوْا  
 بِآيَاتِ اِلٰهِ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوْبِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ شَدِيْدُ الْعِقَابِ (٥٤). ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ  
 لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا اٰمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بَايْنَهُمْ  
 وَاَنْ اِلٰهَ سَمِيعٌ عَلِيْمٌ (٥٥).

و از ابو بصیر روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در  
 اندک و بسیار معادن خمس واجب می شود؟ فرمود واجب نیست خمس تا بهای در آمد حاصله  
 از آن بعد از اخراج هزینه به بیست دینار برسد در این صورت خمس در آن واجب است  
 ۵ - در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود زمینیکه اهل ذمه مانند  
 یهود و نصاری از مسلمانان خریداری میکنند باید خمس آنرا از خریداران وصول نمود.  
 ۶ - ابن بابویه روایت کرده شخصی حضور امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شد عرض  
 کرد مالی جمع آوری کرده ام در کسب آن از حلال و حرام اغماض نمودم آیا برای من  
 توبه هست؟ فرمود خمس آن را بده باقی بر تو حلال است.

در تهذیب از عمار روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی  
 آمد و از آن حضرت سؤال نمود اشتغال بامور دیوانی چه صورت دارد؟ فرمود وارد نشوید  
 مگر آنکه توانائی و قدرت بر حرفه و مشاغل دیگری نداشته باشید و چنانچه از راه  
 اضطرار و بیچارگی داخل شدید در امورات دولتی مالی که از آن راه بدست آوردید باید  
 خمس آنرا برای ما اهل بیت بفرستید.

و یاد یاور وقتی را که منافقان و کسانی که در دل خود بیماری دارند میگفتند که این مسلمین بدین خود مغرور شده اند و عاقبت شکست خورده و نابود میشوند و حال آنکه هر کس بخدا توکل کند و در دین حق استوار باشد خداوند یار او خواهد بود و او غالب و مقتدر و بر هر چه خواهد توانا است (۵۱). و اگر به بینی سختی جان کنندن کافران را در موقدیکه فرشتگان آنها را قبض روح مینمایند و بچهره و پشت آنها می زنند و میگویند بپشید طعم عذاب سوزان را (۵۲). این مجازات و کیفر کارهای زشتی است که بدست خود پیش فرستاده اید و خداوند بر بندگان ظلم نمینماید (۵۳). کفار بروش فرعونیان و کافران قبل از آنها بآیات خدا کافر شده و خداوند بکیفر اعمالشان آنها را گرفت و خداوند توانا و سخت کیفر است (۵۴). چون خداوند نهی را بقومی اعطا میفرماید تغییر نمیدهد مگر وقتی که آن قوم بنفس خود ظلم نموده و رویه صحیح را تغییر بدهند و نافرمانی بنمایند زیرا خداوند شنوا و دانا بر احوال خوب و بد مردمانست (۵۵).

۷- در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر غنیمت که در کارزار و رزم بدست آمد باید اول خمس آن را خارج کنند و باقی را میان جهاد کنندگان قسمت نمایند. و این حدیث را در تهذیب نیز روایت کرده است. و باید از تمام منابع در آمد مشروح و خمس گرفته شود و از آن یکسهم برای خدا و سهم دیگر برای رسول او و سهم دیگر برای ذوی القربی که ایام و مصائبین و ابن سبیل از آل محمد علیهم السلام میباشد و سهم خدا و رسول پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص بائمه معصومین علیهم السلام دارد در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از ذوی القربی خویشان و ارحام رسول خدا است و خمس اختصاص به پیغمبر و ماخاندان رسالت دارد.

در بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود نصف خمس تعلق با امام دارد و نصف دیگر آن از برای یتامی و مصاکین و ابن سبیل از اهل بیت پیغمبر است که زکوة بر آنها حلال نیست خداوند در عومر زکوة قرارداد خمس را برای ذریه آنحضرت. در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود آنحضرت در حدیث مفصلی



کَذَابٍ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ  
 بِذُنُوبِهِمْ وَأَفْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلًّا كَانُوا ظَالِمِينَ (۵۶). إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ  
 الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۷). الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي  
 كُلِّ مِرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (۵۸). فَمَا تَتْلِفُنَهُمْ فِي الْحَرْبِ قَتْلَهُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّهُمْ  
 يَذْكُرُونَ (۵۹). وَأَمَّا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٍ فَاثْبُتْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ  
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (۶۰).

نصف کامل خمس تعلق با امام دارد و نصف دیگر آن میان یشامی و مساکین و ابناء سبیل از ذریه پیغمبر قسمت میشود نه برای سایرین از مردم از لحاظ اینکه کردار ایشان از زکوة چه آن اوساخ مردمانست و خمس کرامت پروردگار میباشد خداوند از نزد خودش برای ذریه پیغمبر ~~بهر مقدار~~ به تنهایی مقداریکه بی نیاز شوند و در ذلت و مسکنت واقع نشوند قرار داده و اگر نصف خمس بقدر کفایت و گذران آنها نباشد واجب است بر امام که از سهم خود بآنان بدهد تا محتاج نشوند و چنانچه زیادی از مصرف ایشان حق امام است نقصان هم میدهد آن بزرگوار میباشد.

و ابن بابویه در کتاب اکمال الدین از محمد اسدی روایت کرده گفت نامه ای بتوسط ابو جعفر نایب خاص حضرت حجة امام زمان ~~علیه السلام~~ بمن رسید در پاسخ شوالانی که از آن حضرت نموده بودم بمضمون ذیل: ای اسدی آنچه شوال کردی درباره شخصیکه مال ما را حلال میداند و در آن تصرف میکند مانند تصرف کردن مال خود بدون اجازه ما آن شخص ملعون است و دشمن ما و ما نیز با او دشمن میباشیم فرموده پیغمبر اکرم ~~صلی الله علیه و آله~~ هر که حلال بداند حق و مال عترت مرا که خداوند بر او حرام کرده او بلسان و زبان تمام پیغمبران لعنت کرده شده و هر که ستم کند بعترت من از جمله ظالمین میباشد که خداوند بر آنها در قرآن لعنت فرستاده و میفرماید اَللّٰهُمَّ عَلَي الْظَّالِمِينَ و این حدیث را طبرسی

همانطوریکه خوی فرعونیان و پیش از آنها چنین بود که آیات پروردگار خود را تکذیب میکردند و ما هم بکیفر گناهانشان آنها را هلاک نموده فرعونیان را فرق کردیم چه تمام آنها ظالم و مستکبر بودند (۵۶) بدترین جنبندگان در پیشگاه خداوند آنهایی هستند که کافر شده و بر کفر خویش نیز ایمان نمیآورند (۵۷). چنانچه مکرر معاهده و پیمان با تو بستند و هر بار نقض عهد و پیمان شکنی کردند و راه تقوی در پیش نگرفتند (۵۸). پس تو ای رسول با چنین مردم عهد شکن در موقع جهاد و مبارزه با توصل به تهدید و مجازات و بند آنانرا و پیروانشان را پراکنده و متفرق بنما تا شاید متذکر زشتی نقض عهد خود بشوند (۵۹) و اگر از خیانت گروهی از معاهدین درهراسی تو نیز با حفظ عدالت معامله بمثل بنما و نقض کن که خدا خیانتکارانرا دوست نمیدارد (۶۰).

در احتجاج روایت کرده .

و از اسدی نیز روایت کرده گفت توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بتوسط نایب خاص آنحضرت باین مضمون بمن رسید بسم الله الرحمن الرحيم لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آن شخص باد که یکدوهم از مال ما را بطریق حرام بخورد . پس بنص قران و احادیث خمس میان اولاد پیغمبر تقسیم میشود و ذریه رسول اکرم در حکم عامله امام میباشد و خداوند خمس را فقط به تنهایی برای آل محمد علیهم السلام قرار داده در قبال زکوة که بر آنها حرام شده از نظر شرافت آل عصمت تا با و ساخت مردم نیازمند نبوده و دچار خواری و ذلت نشوند و آل محمد علیهم السلام کسانی هستند که خداوند خمس را برای آنها مقرر فرموده و این روایات و امثال آنها صراحت دارد که خمس در تحت هیچ عنوانی نباید بغیر سادات داده شود و مصارفی که معمول شده که از سهم امام و یا ذوی القربی بغیر سادات وجوهی میدهند تماما بر خلاف نص قران و احادیث و دستورهاى ائمه طاهرين است و اجتهاد مقابل نص است که باتفاق حرام میباشد علاوه بر آن خلاف احتیاط است چه اشتغال ذمه یقینی برائت یقینی لازم است و چنانچه بعنوان سهم امام بغیر سادات چیزی بدهند شك حاصل میشود آیا دیون واجبه را ادا نموده یا خیر اما اگر



وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سُبُوتًا أَنَّهُمْ لَا يَجِزُونَ (۶۱). وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَظَعْتُمْ  
 مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ  
 لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ  
 لَا تُظْلَمُونَ (۶۲). وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ  
 الْعَلِيمُ (۶۳). وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنْ حَسِبَكَ اللَّهُ هَادِثًا الَّذِي إِلَيْكَ يَنْصَرُّو  
 بِالْمُؤْمِنِينَ وَآلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَتَقَتْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا آلَفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ  
 وَلَكِنَّ اللَّهَ آلَفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۴).

بسم امام را نیز بر سبیل نیابت از امام بسادات که در حکم عائله امام هستند چنانچه  
 در احادیث گذشته ذکر شد بدهند مسلماً و باتفاق تمام علماء بری الذمه میشوند پس  
 نباید از کار یقین صرف نظر کرد و عمل بشک نمود و احادیث در باب خمس بسیار است  
 اگر بنخواهیم تمام آنها را بیان کنیم کتاب مستقلی میشود.

قوله تعالی: ان شر الدواب عند الله الذین کفروا خداوند بزرگترین ذم و  
 انوینخ را در این آیه از کافرین میکند.

عیاشی از جابر انصاری روایت کرده گفت معنی آیه را از حضرت باقر علیه السلام سوال  
 کردم فرمود این آیه درباره بنی امیه نازل شده زیرا آنها شرور و بدترین مخلوقات  
 میباشند و بقر آن کافر شده و هرگز به پروردگار و روز قیامت ایمان نیاورده و نخواهند  
 ورد و این حدیث را علی بن ابراهیم نیز روایت کرده.

در کافی ذیل آیه و اما تخافن من قوم خیانة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده  
 فرمود سه طایفه هستند که منافق میباشند اگرچه نماز بجا دارند و روزه بگیرند و  
 اعتقاد خودشان مسلمان هستند اول کسانی که خیانت در امانت میکنند دوم آنها ای که

کسانی که کافر شدند نباید تصور کنند که پیشی گرفته و جلوا افتاده‌اند زیرا آنها همواره زبون و خوار بوده و نمیتوانند خداوند را زبون سازند (۶۱). برای مبارزه با دشمنان بسیج کنید و تا آنجائی که بتوانید از ادوات جنگی و آذوقه و مرکب سواری مهیا و آماده کنید چه برای پیکار با دشمنانی که می شناسید و چه برای کسانی که از دشمنی آنها بی خبر هستید (۶۲). و اگر دشمنان متعایل به‌صالح شدند تو نیز موافقت به‌صالح بینما و کار خود را بخدا واگذار کن چه خداوند شنوا و به‌صالح خلق دانا میباشد (۶۳). و اگر دشمنان قصد فریب داشته باشند مطمئن باش که خداوند ترا کفایت میفرماید و اوست که به نصرت خود و یاری مؤمنین ترا تأیید و موفق ساخته و دلهای مؤمنین را بهم مهربان نموده و الفت داده زیرا اگر تو با انفاق و بخشش تمام ثروت روی زمین می خواستی قلوب آنها را بهم الفت بدهی میسر نمیشد و امکان نداشت اما خداوند بین آنها اتحاد و انفاق و الفتی ایجاد نمود و از در هر کاری بصیر و به‌صالح امور دانا و تواناست (۶۴).

سخن و حدیث دروغ میگویند سوم اشخاصی که خلاف وعده میکنند سپس آنحضرت آیه را تلاوت نمودند و نیز آیه **وَإِنْ لَعَنَّاكُمْ عَلَى الْكَافِرِينَ** را قرائت فرمودند. عیاشی و قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود آیه مزبور در حق معاویه نازل شده زیرا او با ائمه و مؤمنین خیانت کرد.

در کافى ذیل آیه **وَإِنْ يَرِدْ مِنْكُمْ عَوَكُ** از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود آیه مزبور در باره طوایف اوس و خزرج نازل شده و آن دو طایفه بودند که بایک طایفه از قریش یاری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مینمودند. قبل از اسلام و در زمان جاهلیت بین دو طایفه اوس و خزرج دشمنی و کینه توزی شدیدی بود و پیوسته بایکدیگر جنگ و ستیزه داشتند ولى به برکت وجود پیغمبر اکرم و اسلام آوردن آنها خداوند ایشان را بهم مهربان نموده و الفتی در قلوب آنها و طایفه ایجاد کرد و مراد از تالیف قلوب در آیه الفتی است که خداوند در دلهای انصار بوجود آورد نه آن کسانی که بحالت شرك باقى مانده و ایمان نیاوردند.

در کافى از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از سلم در آیه **وَإِنْ يَرِدْ**



يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۶) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ  
 حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا  
 مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا  
 يَفْقَهُونَ (۶۷) الْآنَ خَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ  
 مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ  
 اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۸)

للسلم داخل شدن و تسامیم در امر ما ایله میباشد.

و این بابویه از ابی هریره روایت کرده در ذیل آیه هو الذی ایدک بنصره  
 و باله مؤمنین تا آخر گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که بر ساق عرش نوشته شده  
 اَلَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ اَلَا اَنَا وَ حُدًى لِّلشَّرِیْکِ لِّی مُحَمَّدٌ نَبِیٌّ وَ رَسُوْلُی وَ اَیْدَتُهُ بِعَلِی  
 نزول آیه دلالت بر آن دارد که خداوند پیغمبر را به علی نصرت داد و هم آن جناب با  
 سایر مؤمنین شریک در نصرت و یاری نبی مکرم هستند و این روایت را ابن فارس نیز  
 در کتاب روضه نقل نموده و ابن شهر آشوب این حدیث را ز انس بن مالک و او از  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است و سمعی در کتاب فضایل صحابه نیز روایت نموده و در  
 کتاب رساله قوامیه از سعید بن جبیر روایت کرده گفت ابو حمزه را به ایمن حکایت کرد  
 که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شبی که بمعراج رفتم دیدم بر ساق عرش نوشته شده بود  
 که من درختان بهشت عدن را بدست قدرت خویش نشانده و غرس کردم و ازین تمام  
 معاوقات محمد صلی الله علیه و آله را برگزیدم و او را بعلی بن ابی طالب علیه السلام کمک و یاری نمودم.  
 و ما این چند روایت را از طریق عامه نقل نمودیم تا معلوم شود فضیلت و شرافت  
 امیرالمؤمنین علیه السلام را مخالفین نیز اقرار و اعتراف داشته و با آنکه تصدیق میکنند که  
 نام آن بزرگوار بر ساق عرش نوشته شده معذالک دیگری را بی جهت برادر جیح میدهند

ای پیغمبر خدا و مؤمنانی که از تو پیروی میکنند برای تو کفایت میکنند (۶۵) ای پیغمبر مؤمنین را بچنگ و کارزار تشویق کن چه اگر بیست نفر از شما بایدار و صبور باشند بر دویست نفر از دشمنان پیروز شوند و اگر صد نفر ثابت قدم باشند بر هزار نفر غالب میشوند زیرا دشمنان شما مردمانی بی دانش میباشد (۶۶) اکنون خدا شما را تخفیف داد و دانست که شما ضعف ایمان دارید پس اگر شما صد نفر بایدار و صبور باشید بر دویست نفر چیره شوید و هزار نفر شما باذن خدا بر دو هزار نفر فائق آمده و غلبه خواهید کرد و خدا یار مرد باران میباشد (۶۸)

ابونعیم در کتاب حلیۃ الاولیاء بسند خود از ابی هریره ذیل آیه یا ایها الذی حبسک الله و من انبک من المؤمنین روایت کرده که فرمود رسول اکرم ﷺ آیه نازل شده در حق علی بن ابی طالب رضی الله عنه و مراد بمؤمنین در آیه آنحضرت میباشد.

عیاشی در آیه «یا ایها الذی حبسک المؤمن علی القنال» تا آخر از عمر و بن ابی المقدم روایت کرده گفت جدم پدرم میگفت در تمام عمر روزی بدتر از دو روز بر من نگذشت یکی روز وفات و رحلت پیغمبر اکرم ﷺ و دوم روزی بود که بخدا قسم در سقیفه بنی ساعده طرف راست ابوبکر نشست و مردم با او بیعت میکردند عمر گفت تا وقتی که علی را برای بیعت حاضر نکنی بیعت این مردم هیچ ارزشی ندارد ابوبکر قنذ را نزد علی رضی الله عنه فرستاد و از او برای بیعت بمسجد دعوت نمود قنذ شرفیاب حضور آنحضرت شده به قنذ فرمودند با ابوبکر بگو پیغمبر خدا جان شبی جز من ندارد قنذ پیام آنحضرت را رسانید برای مرتبه دوم او را روانه نمودند که بگویند باید حتماً بمسجد آمده و مانند سایر مسلمانان بیعت نمایند حضرت فرمود بآنها بگو بموجب وصیت پیغمبر اکرم ﷺ باید پس از دفن رسول خدا از خانه خارج نشوم تا کتاب خدا و قرآن را که در جریده های خرما و روی کف های شتر ارشته شده جمع آوری نمایم قنذ مراجعت کرده و فرموده های آنحضرت را ابلاغ نمود عمر ابوبکر را روانه نمود تا باتفاق از دشمنان و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه و ابوعبیده بن جراح و سالم مولای ابی حذیفه و قنذ و من (رازی) و جمعی دیگر از اطرافیان و رجاله و او با شتر بدر خانه فاطمه رضی الله عنها رفتیم در بسته بود و فاطمه گمان نمیکرد کسی بدون اجازه داخل خانه



مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُفْخَرَ فِي الْأَرْضِ لَوْلَا ذَلِكَ دَفَعْنَا إِلَى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۸) لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ مَسْبُوقٌ لَمُشِكَّمٌ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۹) فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَفِيعٌ ذُو فَضْلٍ رَحِيمٌ (۷۰) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنَّ إِلَهَ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرٌ يُولِّيكُمْ خَيْرًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَ يَقْرَأُ لَكُمْ وَاللَّهُ شَفِيعٌ ذُو فَضْلٍ رَحِيمٌ (۷۱) وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۲)

شود عمر آتش خواست و در خانه را آتش زد همینکه نیم سوخته شد بالکبر محکم بدر گوید در شکسته شد و فاطمه علیها سلام که عقب در بودین در و دیوار مصدوم گردید و جمعیت بی محابا وارد خانه شده علی را بدون ددا از خانه بیرون کشیدند چون زهر اسلام الله علیها چنان دید گمربند شوهر گرامی خود را گرفت گفت نمیکذارم شوهرم را با این حالت بمسجد ببرید و عمر به قفله دستور داد تا بضرب تازیانه فاطمه را از علی جدا ساخت و بر اثر اطبات وارده بیهوش شد چون بهوش آمد حسنین را پر دشته و روانه مسجد شد تا در کنار قبر پدر بزرگوارش رفته و شکایت نموده و از خداوند طلب عذاب نماید امیر المؤمنین علیه السلام آنار نزول بلا را مشاهده نمود سلمان فرمود خود را بفاطمه برسان بخدا قسم اگر نزد قبر پدرش برسد دعوی خود را برشان نموده و نفرین کند احدی در مدینه زنده نماند مماند سلمان خود را بآن میبله رسانیده عرض کرد اید دختر رسول خدا بدرت رحمة للعالمین بود میادالب بنقرین بکشتائی فرمود ای سلمان چگونه صبر و تحمل نمایم که بخواهند علی را بقتل برسانند سلمان عرض کرد من بفرموده امیر المؤمنین خدمت رسیده و ایشان من امر نموده اند که از

• بیغ مبری نباید اسرای جنگی را در مقابل دریافت فدا رها کند تا اینکه بغور بزی خلق مبارزت نمایند ای اصحاب رسول شما متاع مالی دنیا را میخواستید ولی خداوند برای شما سرای ابدی آخرت را میخواهد و او خدائی توانا و کارش از روی حکمت است (۶۸) اگر نبود حکم ازلی که قبلاً از طرف حق قطعی شده بود در مقابل غنائمی که به عنوان فدا گرفته اید عذاب بسیار سختی به شما وارد میگردد (۶۹) پس از غنائمی که به لال گرفته بغورید و کوارای بر شما باد ولی از خدا بترسید و برهیز کار باشید و خداوند بخشنده و مهربان است (۷۰) ای پیغمبر با سیرانی که در قید اسارت مسامحین هستند بگو که اگر خداوند در دلهای شما خیر و هدایتی مشاهده کند بهتر از آنچه که از شما گرفته شده عطا میفرماید و از خطاهای شما میگذرد زیرا خداوند گناهان را میآمرزد و بر خلافی مهربان و رؤف است (۷۱) چنانچه با اظهار اسلام خود قصد خیانت ترا داشته باشند غمگین مباش و بدان که پیش از این هم با خدا غد و خیانت نموده اند خدا ترا بر آنها تسلط و برتری میدهد و او خدائی دانای و حکیم است (۷۲)

شما تقاضا کنم بمنزل برگردید و کسی را نفرین نکنید فاطمه فرمود اینک که شوهرم علی امر می نمایند بخانه برگردم و چون فاطمه برگشت امیر المؤمنین بقبر پیغمبر صلی الله علیه و آله توجهی نموده و این آیه را تلاوت فرمود: «یا ابن امان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی» تا آخر ابوبکر بالای منبر نشسته بود عمر تکلیف بیعت علی رضی الله عنه نمود علی رضی الله عنه فرمود اگر بیعت نکنم چکار خواهد کرد؟ جواب داد با شمشیر گردنت را بر من فرمود در این صورت بنده خدا و برادر پیغمبر خود را خواهید کشت. خبر عباس عموی پیغمبر رسید شتابان خود را بمسجد رسانید و گفت دست از علی بردارید بعهده من که منی بیعت نماید عباس دست علی و ابوبکر را مسح نموده و همین عمل را بیعت تلقی نموده و علی را با حالتی خوشمناک رها کردند علی رضی الله عنه فرمود خداوند فرموده بردی «ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائین» خداوند تو شاهد باش که من بیست نفر یاور نداشتم که اقدام بجهاد کنم و پیغمبر هم بمن فرمود اگر بیست نفر یاور داشته باشی با دشمنان خود جهاد کن و سپس بخانه خود مراجعت فرمود.



إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَوَالِهِمْ وَانْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
وَالَّذِينَ آوَوْا وَانصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ  
يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ  
فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ  
بَصِيرٌ (۷۳) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي  
الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (۷۴)

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرِ

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه نازل شده در باره  
عباس و عقیل و نوفل و کینیت او از این قرار است در جنگ بدر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می  
فرمود اصحاب را از کشتن بنی هاشم عباس و عقیل و نوفل را بحضور پیغمبر آوردند  
آنحضرت عباس عموی خود فرمود فدا بده از جانب خود و پسر برادرت عرض کرد  
مالی ندارم تا فدا دهم فرمود از آنمالیکه نزد عیالت ام الفضل گذاشته ای فدا ده گفت  
ای رسول خدا از کجا دانستی من مالی بام الفضل دارم؟ فرمود خبر داد مرا جبرئیل  
با آنمال عرض کرد بخدا قسم کسی از آن مال اطلاعی نداشت جز من و ام الفضل گواهی  
میدهم که شما پیغمبر خدایم سپس گفت اگر آنمال را فدا دهم از جماعه بی نوا یان میشوم  
و ناچارم سؤال کنم آیه فوق نازل شد

علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام قبل آیه ان الذین آمنوا وهاجروا روایت  
کرده فرمود در صدر اسلام یکی از احکام جاریه در ارث این بود که پس از مرگ مرد  
ما ترک او به برادرش میرسد و فرزند متوفی ارث نمیرسد و پس از هجرت پیغمبر  
اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه عقد مواخات و برادری بین مسلمانان منعقد فرمود هر يك  
از مسلمانان فوت عینمود ارثش به برادر دینی او میرسد بعد از جنگ بدر که آیه:

کسانی که بخدا ایمان آورده و از وطن خود مهاجرت نموده و با مال و جانشان فداکاری کردند و همچنین آنهایی که بمهاجرین منزل و معادی داده و ایشان را یاری نمودند دوستدار یکدیگرند و آنانکه ایمان آورده ولی مهاجرت نکردند نباید مورد محبت و طرفداری شما باشند تا آنکه اقدام به هجرت نمایند اما اگر از شما است داد و کمک خواستند باید آنها را یاری کنید مگر آنکه بخواهند با کسانی که شما با آنها عهد و پیمان بسته اید به خصومت و جدال برخیزند و بدانید خداوند بتمام کارهای زشت و زیبایی شما بصیر و آگاه است (۷۳) و کسانی که کافر شده اند بعضی از آنها بابرخی دیگر دوست و یشتیبان یکدیگر بوده و چنانچه شما مسلمین بدستورهای خداوند عمل نمائید فتنه و فساد شدیدی روی زمین را فرا خواهد گرفت. (۷۴)

الذین اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه ائمهاتهم و اولی الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیاءکم مەرولاً نازل شد آیه اخوت را نسخ نمود و قسمت آیه فرق الذکر که الذین آمنوا و لم یهاجروا باشد در باره عده ای از اعراب نازل شده که پیغمبر اکرم ﷺ با آنها صالح کرده و مقرر فرمود در منازل خود مانده و بمدینه هجرت نکنند و هر وقت پیغمبر بمغاور جنگ با کفار از آنها کمک بخواهد حاضر شوند ولی از غنائم سهم و نصیبی نبرند و اگر دشمنی با آنها حمله نمود و از پیغمبر استمداد بخواهند پیغمبر اکرم هم آنها را یاری نفرماید مگر آنکه دشمنان ایشان از کسانی باشند که با پیغمبر پیمان عدم تعرض بسته باشند و پیغمبر از آن نظر نتواند آنها را کمک کند. این بابویه ذیل آیه و الذین آمنوا و لم یهاجروا از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که روزی آنحضرت نزد هرون تشریف داشت هرون گفت ای موسی بن جعفر علیهما السلام ممکن است در یک مملکت دو پادشاه باشد و مردم خراجات و مالیات را بآن دو نفر بپردازند آنحضرت فرمود ای هرون پناه میبرم بخدا از سعادتی که دشمنان من نزد تو نموده اند میدانید از زمانیکه پیغمبر اکرم ﷺ رحلت نمود این مردم بر ما افترا و دروغ زیاد نسبت میدهند سپس فرمود پیغمبر اکرم فرموده هرگاه یکی از خویشان



وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا  
 أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۵) وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ  
 بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ  
 أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷۶)

مس کند رحم خود را غضب او فرو نشیند آیا اجازه میدهی دست تورا بگیرم؟ هارون  
 همینکه این سخن را شنید آن بزرگوار در بغل گرفت و بوسید و غنیش فرو نشست  
 و گفت ای موسی بن جعفر علیه السلام باکی بر تو نیست و اشک از دیدهی او سرازیر شد  
 سپس گفت چند مسئله دارم میخوامم از حضرت سؤال کنم اگر پاسخ مرا دادی تورا  
 رها کنم و سخن کسی را در بازماند پذیرم من میدانم هرگز شما دروغ نمیگوئید  
 ای هرون اگر امان میدهی مرا پاسخ تورا بدهم هرگز هرون امان داد و چند فرمود  
 مسئله از آنحضرت پرسید از آنجمله گفت چرا شما اولاد علی علیه السلام بر ما فرزندان  
 عباس فضیلت و برتری دارید و حال آنکه ما هر دو از یک شجره هستیم و قرابت ما و شما  
 با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکسان و برابر است چه عباس و ابیطالب هر دو عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 بودند؟ فرمود آنحضرت چنین نیست که تو میگوئی ما بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکتریم  
 زیرا عبدالله و ابوطالب برادر پدر و مادری بودند و عباس فقط برادر پدری بود با عبدالله  
 هرون گفت پس چرا شما اولاد علی مدعی هستید که اوست رسول خدا بما رسیده در  
 صورتیکه با وجود عمو پسر عم اوست نمیرد و عمو مانع وراثت پسر عم میباشد و در  
 وقت وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عباس پدر ما زنده بود ولی ابوطالب پدر شما پیش از  
 آنحضرت وفات نمود؟ آنحضرت فرمود ای هرون مرا از پاسخ این مسئله معذور و  
 معاف بدار و هر چه میخوامی سؤال کن هرون گفت ممکن نیست فرمود امان بده  
 تا بگویم گفت امان دادم فرمود با وجود فرزند صابی پسر باشد یا دختر کسی اوست  
 نمیرد جز پدر و مادر و زوج و زوجه متوفی و در قرآن هم حکمی بر آن وجود

کسانی که ایمان آورده و مهاجرت نموده و در راه خدا کوشش و جانفشانی نمودند و هم آنهایی که ایشانرا منزل داده و یاری نموده اند بحقیقت اهل ایمان بوده و بخشایش خداوند و روزی بهشتی بآنها اختصاص دارد (۷۵) و کسانی که ایمان آورده و بعد از از شما مهاجرت نموده و به همراهی شما بجهاد پرداخته اند آنها هم چون شما هستند در مراتب برادری و دوستی همه یکسان بوده و از لحاظ توارث در کتاب خدا بعضی بر بعضی دیگر مقدم میباشد و خدا بتمام مصالح داناست (۷۶)

ندارد جز آنکه تیم و عدی و بنو امیه گفتند عمو بمنزله پدر است و این حکم را برای خود داده اند بدون آنکه حقیقتی داشته باشد و یا رسول خدا ﷺ فرموده و علمائیکه مطابق قرآن و فرموده پیغمبر اکرم ﷺ و امیر المؤمنین حکمی بدهند تا بمان بنی امیه بشد آنها فتوی میدهند اگر سخنان مرا تصدیق نمیکنی بفرست علما را بیاورند و از آنها جويا شو هر دو دستور داد عده از علماء که سفیان ثوری و ابراهیم مدنی و ابن عیاض و نوح بن دراج از آنجمله بودند حاضر کرده و مسئله مزبور را مطرح و نظر آنها را سئوال نمود همه شهادت دادند که آنچه حضرت موسی بن جعفر رضی الله عنه فرموده فرمایش خدا و رسول و امیر المؤمنین رضی الله عنه است و بقول خود عامه پیغمبر اکرم فرمود علی قضاوت بر حق میکند اینک نوح بن دراج حاضر است امیر المؤمنین بایشان دستور داد بطریق مزبور در کوفه و بصره قضاوت بنمایند نوح عرض کرد بلی مولای من همین طور دستور داد هر دو گفت ای موسی بن جعفر رضی الله عنه واضح تر از این بیان بفرمائید، آنحضرت فرمود مجالس امانت مردم است خصوصاً مجلس شما نباید اینگونه سخنان در میان مردم انتشار یابد هر دو گفت مطمئن باش آنحضرت فرمود پیغمبر اکرم اذن نمیداد بکسانی که از مکه مهاجرت نمی نمودند و ولایتی برای آنها ثابت و برقرار نفرمود تا آنکه مهاجرت نمایند هر دو گفت چه دلیل و حجت بر این سخنان دارید؟ آنحضرت فرمود آیه و الذین آمنوا ثم بهاجروا ما لکم من ولایتهم من شئ حتی بهاجروا شاهد این گفتار میباشد و عمو بن عباس مهاجرت نکرد هر دو گفت ای موسی آیا کسی از دشمنان ما بطریق فرموده شما فتوی داده یا خیر و آیا شما این مسئله را



بقه‌ها و علما گفته‌اند: فرمود آنحضرت خدا گواه است تا حال یکسئ نگفته‌ام و سؤال نکرده  
از من احدی جز شما سپس هرون گفت: یا آنحضرت چرا می‌گذارید مردم بشما فرزند  
رسول خدا خطاب کنند و نسبت بدهند شما را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و حال آنکه از اولاد  
علی بن ابیطالب هستید و خداوند فرموده نسبت دهید مردمان را به پدرانشان و حضرت  
فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله مادر شما ظرف است و پیغمبر جد مادری است نه پدری؟  
فرمود آنحضرت: در پاسخ سؤال ادای هرون اگر پیغمبر اکرم بدنیار جعت کند و دختر تو را  
خواستگاری نماید آیا میدهی بار هرون گفت البته میدهم بلکه باین وسعت افتخار بر عرب  
و عجم میکنم فرمود اما من دخترم را نمیدهم و پیغمبر خواستگاری دختر مرا نمیکند  
زیرا آنحضرت سبب ولادت من شده و باعث ولادت شما نبوده (یعنی من فرزند آنحضرت  
هستم و فرزند زاده حرام است از اینجعت پیغمبر اکرم هیچوقت ازدواج  
با فرزند زاده خود نمیکند بخلاف شما که فرزند آنحضرت نمی‌باشید) هرون گفت راست  
گفتی ای موسی بن جعفر علیه السلام ولی چکاره شما ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشید و حال آنکه  
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرزند ذکوری نداشت و فرزند آنحضرت منحصر بدختر بود و شما فرزندان  
دخترش می‌باشید و ذریه اطلاق میشود بر فرزندان پسر؟ فرمود تنافضا دارم از پاسخ این  
سؤال مرا معاف بدارید هرون گفت شما امام زمان مردم و حجة خدا می‌باشید چرا حجة و  
دلیل را بیان نمی‌فرمایید هرگز تو را از پاسخ سؤالات خود معاف ندارم و باید حجة  
خود را از قرآن بیآوری شما فرزندان بنی ادعا میکنند که تاویل حرفی از حروفات قرآن  
مستور و پنهان نیست از ما و تمام تاویلات آن را از الف و واو میدانید و بآیه «ما فر  
منا فی الكتاب من شیء» تمسک جستهمی نیز میدانید خودتان را از رأی و قیاس علماء فرمود  
آنحضرت چون مجبورم از پاسخ سؤالات شما الحال حجت خود را از قرآن آورم و تلاوت  
فرمود آیه ذیل را «ومن ذریه دارد و سلیمان و ایوب و یونس و موسی و هرون و كذلك  
نجی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی» سپس فرمود ای هرون کیست پدر عیسی؟ هرون  
گفت برای عیسی پدری نبود فرمود آنحضرت خداوند ملحق فرموده عیسی را بذریه  
پیغمبران از جهة مادرش مریم همچنین ما را ملحق فرموده بذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله از جهة  
مادرمان حضرت فاطمه علیها السلام آیا میخواهی دلیل دیگری بیاورم؟ هرون گفت بیا فرمایید

تلاوت فرمود آیه / فمن حاجك فيه من بعد ما جئتك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا  
 وابناءكم ونساءنا و نساءكم وانفسنا وانفسكم ثم يتهل فنجهل لعنة الله على الكاذبين  
 و هیچکس نگفته و ادعا نکرده که پیغمبر اکرم روز مباحله و غریب با نساى شخصى  
 را بهر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین با خود برده باشد و مراد بابائنا حضرت  
 امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و نساءنا حضرت فاطمه علیه السلام و انفسنا امیر المؤمنین  
 علی بن ابی طالب است و تمام علماء اتفاق کردند که در جنگ احد جبرئیل نازل شد  
 و گفت ای رسول خدا مواست که همانست که امروز علی علیه السلام نسبت بشما انجام داد پیغمبر  
 فرمود علی از من است و من از علی (یعنی من و علی یک نفس و یک شخص میباشیم) جبرئیل  
 عرض کرد منم از شما میباشم ای رسول خدا پس جبرئیل گفت « لانتی الا علی  
 لا سیف الا ذو الفقار » شمشیری مانند ذوالفقار و جوانی نظیر علی علیه السلام نیست و  
 فرمود آنحضرت ما ائمه پس عموهای تو افتخار میکنیم بقول جبرئیل که گفت منم از  
 شما میباشم هر دو گفت احسنت ای موسی بن جعفر علیه السلام هر حاجت که داری از من طالب  
 کن فرمود حاجت پس عمویت آنست که اجازه دهی بر کرد بمدینه در حرم پیغمبر اکرم  
 نزد عیالات نبرد گفت در اینباره فکر میکنم و پس از چند ساعتی آن بزرگوار را بحویل  
 بسندی بن شاهک ملون داد و آنحضرت را بزهر جفا شهید کرد و فرمود آنحضرت  
 در روایت ابن شهر آشوب در جواب سخن هرون که گفت ما اولاد عباس و شما اولاد  
 ابو طالب در قرابت یکسان و برابریم چه عباس و ابو طالب هر دو عموى پدیر بودند  
 پدر ما ابو طالب تصدیق کرد و حفظ و حراست نمود پیغمبر اکرم را از دشمنان و پدر  
 شما عباس و ابولهب تکذیب نمودند آنحضرت را و بدشمنان او کمک کردند قبایل عرب را  
 و داشتند در بدر با آن بزرگوار جنگ کنند و پدر شما عباس در جنگ بدر با کفار قریش  
 بود و مقداری از هزینه و مصارف قریش را داد و آتش جنگ را بر علیه پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 برافروخت و عاقبت بدست مسلمانان اسیر شد و او آزاد شده ما اولاد علی است و اسلام  
 آورد پس از اسیری و از ترس شمشیر لذا خداوند قطع قرابت و رحمت او را فرمود  
 هرون از این فرمایشات رنگش تغییر کرد و از اخبار معتبره ظاهر میشود این سؤالات  
 هنگامی بود که هرون حضرت موسی بن جعفر را زندانی کرده بود در بصره و از آنجا



به بغداد آورده بودند او را و عاقبت در اثر بغض و حسد آن امام مظلوم رابز هر جفا بدست  
 سندی بن شاهک شهید نمود و خود را مخلد در آتش جهنم قرارداد و دوستان آن بزرگوار  
 را تا روز ظهور حضرت حجة روحی و روح العالمین له الفداء مهموم و غصه دار گردانید.  
 عیاشی در آیه «و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله» از حضرت  
 صادق علیه السلام روایت کرده فرمود روزی امیر المؤمنین علیه السلام بدیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفت  
 و آنحضرت بیمار و بحالت اغما و بیهوشی بود و سر مبارکش در دامن جبرئیل که بصورت  
 دحیه کلبی مجسم شده بود قرار داشت جبرئیل همینکه امیر المؤمنین را دید گفت سر  
 پسر عمت را بدامن بگذار تو سزاوارتر از من میباشی زیرا خداوند میفرماید «و اولوا  
 الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله» امیر المؤمنین سر مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را  
 بدامن گرفت تا موقع غروب آفتاب پیغمبر بیهوش آمد فرمود یا علی جبرئیل که با است عرض  
 کردم دحیه کلبی را در اینجا دیدم که بمن گفت سر شما را بدامن بگیرم که من اولیتر  
 از او هستم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آیا نماز عصر را بجا آورده؟ گفت خیر چون  
 شما بیهوش بودید راضی نشدم سر مبارکت را بر زمین گذارده و برای نماز بر خیزم  
 فرمود خداوند علی علیه السلام بیاس حرمت و طاعت رسالت نماز را تاخیر انداخته آفتاب را بر  
 گردان تا علی نمازش را در وقت خود بجا آورد بقدرت پروردگار آفتاب بمحل عصر  
 باز گشت و عصر نورانی و سفیدی جلوه گر شد و تمام مردم مدینه متوجه رد شمس شده  
 و دانستند که در آن ساعت امیر المؤمنین بنماز عصر مشغول است و پس از فراغت آن  
 حضرت آفتاب غروب کرد و مردم نماز مغرب خود را بجا آوردند این شهر آشوب از جابر  
 بن یزید روایت کرده فرمود حضرت باقر علیه السلام خداوند باین آیه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام  
 را ثابت نموده زیرا آنحضرت از سایر مردم به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اولیتر بوده و بنا بر فرموده  
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برادر دنیا و آخرت آنحضرت است اسلحه و اسب سواری و آنچه  
 داشت و قرآن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن برده است چنانچه خداوند میفرماید  
 «ثم اوردنا الكتاب الذین اصهائنا من عبادنا» و این کتاب همان قرآن است که بر رسول  
 اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و علی علیه السلام داناترین مردم بعد از پیغمبر بود و از کسی سؤال نمینمود  
 و تمام مردم در کلیه امور خود از آنحضرت سؤال مینمودند.

# سورة توبه



مكتبة المصطفى





# سورة التوبة

بَرَأَ اللَّهُ مِنْ آلِهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَمُحِبُّوا فِي الْأَرْضِ  
 أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ  
 مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ  
 فَإِنْ أَنْتُمْ تَحِبُّوا خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ  
 الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳)

## تفسیر سوره توبه

سوره توبه در مدینه نازل شده یکصد و بیست و نه آیه و دوهزار و چهارصد و  
 نود و هفت کلمه و ده هزار و یکصد و هشتاد و هفت حرف است.  
 فضیلت تلاوت سوره توبه شطری ذیل سوره انفال بیان گردید و در کتاب خواص  
 القرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود هر کس این سوره را قرائت نماید  
 خداوند او را در قیامت مبری از نفاق محسوب میفرماید و اگر این سوره را بنویسد و  
 در جوف عمامه و یا کلاه خود بگذارد از دزد ایمن شود و چنانچه راهزنی با او  
 خورد نماید از او منصرف شود و خانه حامل این سوره از حریق محفوظ و در آسمان  
 میباشد و هر چند تمام محله و کوی مجاور آن خانه دستخوش آتش سوزی گردد آتش  
 بخانه او نزدیک نمیشود.

طبرسی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده فرمود در سوره توبه بسم الله الرحمن الرحیم  
 الرحیم نازل نشده از آن جهت که بسم الله برای امان و رحمت است و برائت به جهت  
 عذاب کفار و از میان بردن امان نازل گردیده:

## سوره توبه

خدا در رسول از پیمان و عهده‌ی که مشرکین با مسلمین منعقد نموده و عهد شکنی و نقض پیمان نموده اند بیزار است (۱) سیر کنید در زمین مدت چهار ماه (یعنی چهار ماه بشمارا مهات داده میشود) و بدانید نمیتوانید خدا را عاجز کنید و خداوند کافرانرا خوار و ذلیل خواهد کرد. (۲) و اعلامیه حضرت جقی و رسوائش در روز حج اکبر بمردم رسید که خدا در رسول او از عهد و پیمان مشرکین بیزار است و چنانچه توبه کنید برای خود چه در دنیا و چه در آخرت بهتر است و اگر رو بگردانید و از اسلام اعراض کنید بدانید که خداوند بستره نریاید و شما بر قدرت پروردگار غایب نخواهید نمود و یکسانی که کافر میشوند، زده عذاب درد ناک بده. (۳)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود انفال و براءة یکسوره است. و این حدیث را عیاشی روایت کرده و فرمود آن حضرت سوره فتح در سال هشتم و براءة سال نهم نازل شده و حجة الوداع در سال دهم هجرت بوده است. خلاصه مطالب و مضامین این سوره عبارت است از اعلان آیات چند بکفار و منع آنها از دخول در مسجد الحرام و حکم قتل ایشان و تحریم مؤمنین بجهاد و انفاق نمودن در راه خدا و اوصاف یهود و نصاری و اخبار و رهبانان آنها و حکم جزیه و بیان اشهر حرم و داستان جنگ حنین و توبیخ منافقین و بیان احوال ایشان و حکم صدقه دادن و زکوة و شرح حال مؤمنین.

قوله تعالى : برائة من الله ورسوله تا ثفور رحیم

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود سوره براءة در سال نهم هجرت پس از مراجعت پیغمبر اکرم از جنگ تبوک نازل شد و همان سال پیغمبر صلی الله علیه و آله کفار را از طواف خانه کعبه و زیارت آن معاف نمود و فرمود پیش از نزول براءة رسم آن حضرت چنان بود با کفار که جنگ نمی کرد مگر با آنها نیکه بجهنم او آمده باشند و آیه سوره فان اعتزوا کم فلم یقاتلوا کم و اتقوا الیکم السلام فما جعل الله لکم علیهم سیلا قبل بر آن حضرت نازل شده بود و با کسانی که دوری می نمودند جهاد نمی



کرد تا آنکه سوره برآمده نازل شد خداوند امر فرمود که با مشرکین جنگ و جهاد نمایند خواه آنکه متعرض آن حضرت شوند و یا آنکه عزلت بجویند مگر آنها تیکه برای مدت محدود و معین پیمان بسته بودند روز فتح مکه مانند صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو.

قوله تعالى: فذبحوا في الارض اربعة اشهر

بموجب این آیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدت چهار ماه (یازدهم ذیحجه و محرم و صفر و ربيع الاول تا دهم ربيع الثاني) بکفار مهلت داد تا پس از انقضای مدت هر که اسلام نیارزد خودش هدر و بقتل برسد.

عیاشی از حضرت صادق روایت کرده فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر را طلبیده و آیات اولیه سوره برآمده را باو داد و فرمود بمکه رفته و روز عید قربان در منی بمردم ابلاغ کند همچنین ابوبکر حرکت نمود جبرئیل بر پیغمبر نازل شده گفت ای محمد صلی الله علیه و آله آیات مزبور باید بوسیله یکی از نزدیکترین افراد بخودت یعنی علی بمردم مکه ابلاغ شود پیغمبر شخصی را برای برگردانیدن ابوبکر فرستاد و در منزل روجه باو رسید و با خود نزد پیغمبر آورد و پیغمبر آیات را از ابوبکر گرفت و فرمود خداوند امر فرموده آیات را یا خردم یا کسی که مانند خودم از اهل بیت من که علی باشد بمردم مکه برساند از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود امیر المؤمنین علیه السلام فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمن امر کرد از جانب خدا بمردم مکه ابلاغ کنم که عربان و برهنه بطرف کعبه نروند و مشرکین بدانحال نزدیک مسجد الحرام نشوند از این سال بیعت و ایات اولیه سوره برآمده برای آنها قراعت کردم که خداوند حلال فرمود مشرکین پس از حج آن سال تا چهار ماه آزاد باشند و باو طان خود برگردند و پس از مدت مهلت مقرر آنها را هر کجا دیده شوند بقتل برسانند.

از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام در ذیل آیه «و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاکبر» روایت کرده فرمود اسلان کننده در روز حج اکبر امیر المؤمنین علیه السلام بود.

و در حدیث دیگر است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من اول کسی بودم که در روز

عید قربان و حج اکبر میان مردم و مشرکین اعلان نمود.

عیاشی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده فرمود سو گند بخدا برای جدم امیر المؤمنین علیه السلام در قرآن اسامی بسیار است و مردم آنها را نمیدانند اصحاب حضورش عرض کردند کدام است آن اسامی؟ فرمود از جمله آنها اذان است و آیه را تلاوت نمودند سپس فرمود بخدا قسم اعلان کننده از طرف خدا و رسول او امیر المؤمنین علیه السلام بود در موقف که در روز حج اکبر صد از دایم مردم از امر و ذبیحه حق ندارید عربان طواف خانه بجا آورید و مشرکین بعد از این نباید داخل مسجد الحرام بشوند. از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند در آسمان امیر المؤمنین را با اذان نامید چه آنحضرت امر پروردگار و رسول او را ب مردم رسانید و سوره بر آیه را بر آنها تلاوت نمود از این لحاظ از او اذان نام گذاشت خداوند. و این حدیث را ابن بابویه در علل روایت کرده.

این بابویه از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود روزی امیر المؤمنین علیه السلام با اتفاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه گردش مینمودند پیر مردی بآنها رسید سلام کرد و بامیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد ای خلیفه چهارم پروردگار در روی زمین ای رسول اکرم آیا چنین نیست؟ فرمود آنحضرت بلی چنان است و از نظر غایب شد امیر المؤمنین عرض کرد به پیغمبر که بود آن پیر مرد بیکه تصدیق گفتار او را نمودید؟ فرمود برادر من خضر بود سخنان او صحیح است چه نخستین جانشین خدا در زمین آدم است چنانچه میفرماید «انی جاعل فی الارض خلیفه» دوم هرون است میفرماید از قول موسی «یا هرون اخلفنی فی قومی و اصالح لاتبیع سبیل الله فسدین» سوم داود است که میفرماید در قرآن «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض» چهارم پروردگار ترهستی خداوند این آیه را در باره جنابت نازل کرده و میفرماید «اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر» ایعلی و جانشین و وزیر من توباشی

و هرقی بن احمد (یکی از بزرگان عامه است) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز جنگ خیبر پرچم سپاه را دست علی علیه السلام داد و در اثر آن خداوند بواسطه آنحضرت فتح و غیر روزی را نصیب مسلمین فرمود و روز غدیر خم علی را بروی دست



الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُواكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهَرُوا عَلَيْكُمْ  
 أَحَدًا فَأَلِّمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴) فَإِذَا انْصَلَحَ  
 بِشَهْرِ الْحَرَمِ فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُواهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ  
 وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ  
 إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵) وَإِن أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ  
 كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

مبارک بلند کرد و فرمود ای مردم بدانید و آگاه باشید که علی بن ابیطالب آقا و مولای  
 هر مرد مؤمن وزن مؤمنه است منزلت او نسبت بمن مانند منزلت هرون است بموسی  
 من جهاد میکنم با کفار بدستور تنزیل قرآن و علی جهاد کند با آنها طبق تائیل قرآن  
 علی جبل الله است بیان کند بر من این امت استیلاهای آنان را، امام و پیشوای خلق  
 است بعد از من، در باره او نازل شده آید و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج  
 الاکبر، پیروی کند از سنة و طریقه من، نخستین کسی باشد که از قبر بیرون آید و بمن  
 ملحق شود کنار حوض کوثر و با من و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام داخل بهشت گردد خداوند  
 وحی فرموده بر من فضیلت علی را برای مردم بیان کنم و بآنها برسانم امر پروردگار  
 را در باره علی بعضی از شما مردم بغض و عداوت و او را در دل نگاه دارید و بعد از من  
 آنها را آشکار کنید ای مردم از خدا بترسید و در حق علی و فرزندان او ظلم و ستم روا  
 مدارید و کینه او را در دل جای ندهید همانا من دوستم با دوستان علی و دشمنم با دشمنان  
 او پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گریه بسیار نمود مردم سبب گریه آنحضرت را سؤال  
 نمودند؟ فرمود جبرئیل نازل شد و خبر داد که شما مردم پس از من در حق علی ستم  
 کنید و او را از حقش منع نمائید علی و فرزندان او را بقتل رسانید و ظالم و ستم در حق  
 فرزندان او ادامه دزد و از بین نرود تا زمانی که قائم علیه السلام ماقیام کند گویا مشاهده میکنم

مگر با مشرکینی که پیمان بسته‌اید و هیچ‌گونه نقض عهد نکرده و بدشمنان شما هم یاری ننموده باشند شما هم تا مدت پیمان و معاهده که نموده‌اید رعایت نموده و بدانید که خداوند دوستدار پرهیزکاران است (۴). و چون ماه‌های حرام پایان یافت هر جا یافتید مشرکین را بکشید و آنها را بگیرید و محاصره کنید و در کمین آنها باشید و اگر از شرک توبه کرده و نماز بپا داشتند و زکوة دادند از آنها دست بردارید زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است (۵). و اگر یکی از مشرکین بتوبه پناه آورد او را پناه ده تا از دین آگاه شود و سخن حق را بشنود و سپس در کمال امنیت و بدون خوف و ترس به امن و منزلش برسان چه این مشرکین مردم نادانی هستند (۶).

که بلاد و شهرستانها تغییر کرده و بندگان خاص خدا ضعیف و ناتوان گشته اند و مردم ظهور از فرج هابوس شده اند آن هنگام است که قائم ظهور کند اسم او اسم من است و از فرزندان دخترم فاطمه علیها السلام میباشد قدری گریه آنحضرت آرام گرفت سپس فرمود ای مردم بشارت میدهم شمارا بظهور فرج همانا وعده پروردگار راست است و هرگز تخلف نمیکند.

در کافی از حسین بن خالد روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بچه سبب گناه و معصیت برحاج تا مدت چهار ماه نوشته نمیشود؟ فرمود چون خداوند مباح کرد بر مشرکین تا چهار ماه بروی زمین سیر کنند بقواش که فرمود «فسیعوا فی الارض اربعة اشهر» بختید گناه مؤمنین از حاج را باندازه مهلت دادن کفار و این حدیث را ابن بابویه در علل روایت کرده.

و از معویه بن عمار روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام روز حج اکبر چه روزیست؟ فرمود روز عید قربان است و حج اصغر عبارت از عمره است و حج اکبرش گفتند برای آنکه در آن سال مؤمن و کافر طواف نمودند و بعد از آن کفار ممنوع شدند از وارد شدن به مسجد الحرام

در کافی ذیل آیه «فاقتلوا المشرکین» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود



كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ  
 الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷)  
 كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وِلَايَةً يَرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ  
 وَتَابَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۸) اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ  
 ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ  
 مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹)

ای مردم صبر و بردباری را پیشه خود سازید در تمام کارهایتان خداوند فرستاد پیغمبرش  
 را و امر فرمود باو صبر کند بقولش و صبر علی ما یقولون و اهرجرهم و هجر اجمیلا و ذرنی  
 و المکذبین اولی النعمه (سوره مزمل آیه ۱۰) و نیز فرمود در سوره فصلت آیه ۳۴ ادفع بالتی  
 هی احسن فاذا الذی بینک و ربک عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقیها الا الذین صبروا و ما  
 یلقیها الا ذو حظ عظیم لذا پیغمبر صبر و بردباری را پیشه خود قرار داد تا آنکه جبین مبارکش  
 را بسنک شکستند از این عمل دلتنگ شد آیه ۹۷ سوره الحجر نازل شد و لقد نعلم انک  
 یضیق صدرك بما یقولون فسیح بحمد ربک و کن من الساجدین «باز آن مردم تکذیب  
 کردند پیغمبر را و بدن مبارکش را سنک باران نمودند معزونی شد آیه ۳۳ سوره  
 انعام نازل شد «قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لایکذبونک و لکن الظالمین  
 بآیات الله یجحدون و لقد کذبت رسل من قبالتک فسیروا علی ما کذبوا و اذوا حتی  
 انهم نصرنا» رسول اکرم فرمود پروردگار صبر میکند در باره نفس و عرض و اهل عیال  
 خود ولی نمیتوانم بر ذکر تو صبر نمایم آیه ۳۹ سوره ق نازل شد «و لقد خلقنا السموات  
 و الارض و ما بینهما فی ستة ایام و ما حسنا من لغوب» آنحضرت در تمام حالات صبر  
 کرد عثرت او نیز صبر کردند بر اذیت آزار مردم خداوند آنها را مدح فرمود بآیه ۲۴  
 سوره سجده «و جعلنا منهم ائمة یتدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون» فرمود

چگونه برای مشرکین عهد شکن نزد خدا و رسولش عهد و پیمانی هست فقط کسانی که در مسجد الحرام معااهده بسته و بعد خود یا پسر یا بنده خود را دادند که بعد خود را بدار باشند شما هم پیمان آنها را رعایت کنید و خدا پرهیزکاران را دوست میدارد (۷). چطور ممکن است با این مشرکین توافق نمود اگر بر شما ظفر یافته و غلبه کنند هیچگونه رعایت خویشاوندی و هم عهدی با شما را نکنند و بزبان بازی شما را راضی نگاه میدارند ولی در دل بجز کینه و دشمنی شما ندارند و بیشتر ایشان فاسق و بدکردارند (۸) آنها (مشرکین) آیات خدا را ناچیز دانسته و راه خدا را (عزیمت بمکه) بروی مردم و مسلمین بستند ایشان باید از کفر اعمال خود پیمناك باشند که کار بسیار بدی کرده اند (۹)

پیغمبر اکرم ﷺ صبر نسبت با ایمان بمنزله سراسر است نسبت ببدن و شکر و سپاس پروردگار را بجا آورد خداوند آیه ۱۳۷ سوره اعراف را نازل فرمود «وتمت کلمة ربك الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقرمه و ما کانوا یعشون» وقتی آیه مزبور نازل شد فرمود آنحضرت خداوند بشارت انتقام نمودن از کفار را داده سپس آیه «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم» نازل شد و پروردگار جلال فرمود بر آنحضرت کشتن و از بین بردن کفار و مشرکین را و آنها را بدست پیغمبر و اصحابش هلاک و نابود کرد در اثر صبر آنحضرت و پاداش صبر او را ذخیره آخرت فرمود ای مردم هر که صبر کند بیرون نرود از دنیا مگر آنکه مشاهده کند ذخیره الهی که خداوند در آخرت برای او مهیا بوده.

این شهر آشوب در مناقب از تفسیر قمیری روایت کرده مردی از مشرکین سؤال نمود از امیرالمؤمنین علیه السلام که هر که به ز گذشته مدت مهلت بخواند حضور پیغمبر شرفیاب شود برای او امان هست فرمود بلی و آیه «وان احدهن المشرکین استجارلک» را تلاوت نمودند.

سپس بیان میفرماید علت آنکه برای مشرکین عهد و پیمانی نیست نزد خداوند آنستکه آنها مکار و حیله باز هستند و هر گز عهدی که بسته باشند عدلی نکنند بقولش «کیف یکون للمشرکین عهد عند الله» یعنی قبیله ای برای آنکه آنها می نمایند باز دارند



لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰) فَإِنْ تَابُوا  
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَتَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ  
يَعْلَمُونَ (۱۱) وَإِنْ تَكَثُّوا إِيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا  
أَلِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا إِيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲)

شما مسلمین را از کشتن ایشان.

پس از آن بیان میکند خصال و اوصاف آنها را و میفرماید: «اشرُوا بآیات الله تمناً قليلاً» آنان آیات خدا را ناچیز دانسته و به بهاء اندکی بفروشدند.

عیاشی در آیه «وَإِنْ تَكَثُّوا إِيْمَانَهُمْ» از حنان بن سدید روایت کرده گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود جمعی از اهالی بصره نزد من آمده و از طلحه و زبیر پرسش نمودند: بآنها گفتیم طلحه و زبیر دو پیشوای کفر بودند زیرا روزی که امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ جمل و در برابر لشکر کفر مردم بصره صف آرایی نموده بودند با صاحب خود فرمود در جهاد با این قوم شتاب ننمائید تا من با آنها اتمام حجت کنم و در پیشگاه خداوند میان ما و آنها عذری نباشد در برابر اهالی بصره تشریف آورده فرمودای مردم بصره آیا من در چکمی جور و ستم کرده‌ام؟ گفتند خیر مجدداً فرمود آیا برخلاف قسم و سوگند رفتاری نموده‌ام؟ جواب دادند خیر باز پرسیدند آیا مرا هایل بدینا میدانید گفتند نه فرمودند آیا برای خود و اهل بیت خویش چیزی را ترجیح و اختصاص داده‌ام که شما از آن محروم مانده‌اید؟ پاسخ منفی دادند فرمود آیا حدود خدا را در بعضی

هلی بن ابراهیم در ذیل آیه «وَإِنْ تَكَثُّوا إِيْمَانَهُمْ» روایت کرده که این آیه در حق اصحاب جمل نازل شده و امیر المؤمنین (ع) در جنگ جمل فرمود بخدا قسم من با این مردم عهد شکن جهاد نمیکنم مگر بر طبق مضمون آیه قرآن که میفرماید «وَإِنْ تَكَثُّوا إِيْمَانَهُمْ» تا آخر آیه و نیز در خطبه زهرا فرمود بخدا قسم پیشبر اکرم (س) از من عهد گرفت تا پس از وی با ناکثین و مارقین و فاسقین جهاد کنم و نباید امر و فرموده پیشبر را ضایع ساخت و مخالفت نمایم.

آنان در باره اهل ایمان و مسلمین هیچ حق خویشی و پیوند و پیمانی نخواهند کرد و آنها مردم متجاوز و ستمکارند (۱۰) اگر از کارهای بد خود نادم شده توبه کنند و نماز را یاد داشته و زکوة بدهند در این صورت برادران دینی شما هستند و ما آیات خود را برای مردم دانا بیان خواهیم نمود (۱۱). و اگر سوگند خود را پس از عقد پیمان بشکنند و دین شما را تخریب کرده و طعنه بزنند با این مردم که پیشوایان کفر و ضلالت هستند جهاد کنید چه عهد آنها استوار نبوده تا از طعنه زدن بشما بازایستند

را کد و معطل گذارده و در پاره ای اجرا نموده ام عرض کردند خیر فرمود پس چرا بیعت مرا شکسته و به دیگران پیوسته اید لاجرم شما مردمی کافر بوده و بر طبق سربح فرموده قرآن و فحواى آیه و ان نکفوا ایمانهم من بعد عهدهم با شما جهاد و کارزار خواهم کرد و یاران خویش فرمان جهاد داد و فرمود بآن خدائی که محمد ﷺ را براستی مبعوث بر سالت فرموده اهل بصره مصداق حقیقی این آیه میباشند و از زمانی که این آیه نازل شده تا امروز بمضمون این آیه جهاد نشده که اینک شما بجهاد میپردازید.

عباسی در آیه و یشف صدور قوم مؤمنین از علی بن ثقیه روایت کرده که گفت من و معالی حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم فرمود شما را ییکی از دو لطف و مرحمت پروردگار بشارت میدهم یا خداوند تشفی قلوب شما نموده و غیظ دلها را بر طرف ساخته و شما را بر دشمنان و دشمنان ظلم و جور حضرت قائم آل محمد ﷺ غالب و فائق میفرماید و یا آنکه اگر آن زمان را درك نکردید خداوند شما را بر دینی که مورد رضایت پیغمبرش بوده و آنحضرت را بر آن دین مبعوث فرموده بوده میمیراند و نیز از ابی الاعزیمی روایت کرده گفت در جنگ صفین ایستاده بودم مشاهده کردم عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب غرق در اسلحه ایستاده بود ناگاه شخصی از اهل شام او را بمبارزه طلبید باشامی مقابل و شمشیر میان آنها رد بدل شد عباس چنان حمله کرد بآن مرد که آنرا هلاک گردید اصحاب امیر المؤمنین چنان صدا را بتکبیر بلند نمودند که زمین بلرزه در آمد صدای هائقی بلند شد قاتلوهم یعد بهم الله باید یکم



الَّذِينَ تَلَوْنَ قُرْآنًا تَكُنُوا إِيمَانَهُمْ وَهُمْ بِدُورٍ وَهُمْ بِدُورٍ أُولَٰئِكَ  
 اتَّخَذُوا قُرْآنَهُمْ حِجَابًا بَيْنَهُمْ وَاللَّهِ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ  
 بِمَا يَكُونُ وَيُعَذِّبُهُمْ وَيُنَصِّرُهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَيُغْنِيهِمْ اللَّهُ بِمَا يَكُونُ  
 قُلُوبُهُمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ  
 تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ  
 وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶)

مردم متوجه صدا شدند مشاهده کردند امیرالمؤمنین علیه السلام است.

عیاشی در آیه ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده  
 فرمود شخصی حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و درخواست بیعت نمود فرمود که آیا  
 حاضری که از برای قتل پدرت بیعت بگیرم؟ عرض کرد پدر عهده من که پدرم را بکشم  
 فرمود کسانی که دوستی بدون خدا و رسول و مؤمنین اختیار و برای خود هم از انتخاب  
 میکنند باید من بکفر برسانم و لکن بتوانم میکنم که خدا و پیغمبرش را گرامی بدار.  
 و نیز از ابن ابان روایت کرده گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود ای مردم  
 بدعت گذار از خدا بترسید با کفار دوستی و آشنایی نکنید و آنها را رئیس خود ننمائید  
 و نزد آنها نروید تا آنکه غیر از خدا و رسولش برای خود دوست و همراهی بپذیرید  
 بخدا قسم من که امام شما هستم برای شما از تمام دوستان و رؤسائی که برگزیده اید بهترم  
 و نیز از ابوصباح کنانی روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمود ای ابوصباح  
 متوجه باش که غیر از ما ائمه برای خود دوست و همراهی انتخاب نکنی که هر کس  
 جز ما ائمه برای خود رئیس و یا دوستی بگیرد آن دوست طاغوت او شود.

قوله تعالى: مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ

پس از آنکه خداوند حکم فرمود باید جهاد و کفار را بکشند مسلمانان با مشرکین  
 و کفار و آنها را برای خود دوست و همراهی نکنند مجدداً امر میفرماید مسلمانان

چرا مبارزه و قتال نمیکنید با مردمی که عهد خود را شکسته و تصمیم به بیرون کردن رسول خدا از شهر و وطنش گرفتند و آنها پیش از شما دست بقتال زده اند آیا از این مردم میترسید همانا خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر اهل ایمانید (۱۳)  
 با کفار جهاد کنید تا خداوند با دست شما آنها را معذب نموده و خوار کند و شمارا بر آنها پیروز و غالب نماید و دلهای مردم با ایمان را شفا و تسلی دهد. (۱۴)  
 و خشم دلهای شمارا ببرد، خداوند توبه هر که را بخواهد میپذیرد و او خدای دانا و درستکار و باندیر است. (۱۵)

آیا گمان میکنید که خداوند شما را رها ساخته و تحت آزمایش قرار نمیدهد و حال آنکه هنوز در مقام طاعت خدا و کوشش در امر دین معاوم نگردیده کدام يك از شما مؤمن است و جز خدا و رسول و مؤمنین کسی را بدوستی خود اختیار نکند و خداوند از تمام کارهای شما باخبر و آگاه خواهد بود (۱۶)

ممانعت کنند از ورود کفار و مشرکین در مساجد و نباید آنها به بهانه اصلاح و تعمیرات تعمیدی و امورات مسجد را در دست گرفته چنانچه ایشان بکفر خود گواهی دهند زیرا غیر خدا را بخدائی گرفته و پرستش مینمایند یا آنکه اقرار و اعتراف دارند که تمام معبودات باطله آنها، آفریدگان و مخلوقات پروردگار بی رحمتا هستند.

قرآن مجید: احیاء الاموات: عمارۃ المسجد الحرام

طبرسی از صحابه پیغمبر علیه السلام روایت کرده سبب نزول آیه آن بود که عباس بن عبدالمطلب و طلحة بن شیبہ با یکدیگر فخر و بهاهات مینمودند طلحه میگفت من کلید دار کعبه معظمه هستم عباس میگفت میر آب حاجیان من هستم در این اثنا امیر المؤمنین علیه السلام تشریف آورد فرمود بآنها این منته بها سبب مزیت و شرافت نخواهد بود شرافت و بزرگی ایمان آوردن بخدا و رسول اوست و من نخستین کسی هستم که ایمان داشته و پیش از ایمان آوردن مردم با پیغمبر نماز بجا آورده و در راه خدا جهاد کردم آیه فوق نازل شد.

و از شیبی و محمد بن کعب روایت کرده گفتند امیر المؤمنین عباس فرمود ای عمو چرا بمدینه هجرت نمیکنی و من حق به پیغمبر صلی الله علیه و آله پاسخ دادم آب حاج بهتر و



مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِهِمْ خَالِدُونَ (۱۷) أَلَمْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ أَمْنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸) أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹)

فضیلت او نیکوتر از هجرت باشد خداوند آیه مزبور را نازل و فرمود هرگز آب دادن به حاجیان هم ردیف و در رتبه آن کسی نیست که بخدا و روز قیامت ایمان آورده .  
 و شیخ در کتاب مجالس در آیه اجعلتم سقایة الحاج از ابی ذر غفاری روایت کرده گفت وقتی که عمر در حال نزاع بود میخواست از دنیا برود دستور داد امیر المؤمنین علیه السلام و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص داخل خانه شده و در ب خانه را به بندند و در باره خلافت تا سه روز مشورت نمایند و اگر پنج نفر از آنها بیک نفر رای داد و یکی از آنها مخالف با رای پنج نفر شد کردن شخص مخالف را بزنند و اگر چهار نفر موافق و دو نفر مخالف باشند دو مخالف را بکشند و نظرا کثریت را اجرا کنند همینکه آن شش نفر جمع شدند امیر المؤمنین فرمودند من ما یلم سخنانی را که میگویم بشنوید اگر حق بود آنرا قبول نموده و چنانچه باطل بود رد کنید، گفتند بفرمائید علی علیه السلام تمام مناقب و فضائل خود را بیان کرده و همه اعتراف نمودند که آن فضایل با آنحضرت اختصاص دارد سپس فرمود آیه «اجعلتم سقایة الحاج» در باره شما نازل گشته گفتند این آیه در شأن شما نازل گردیده با اینوصف عثمان را بر آنحضرت مقدم داشتند .

عباسی بسند خود از جابر انصاری روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام تفسیر

نباید مشرکین به تعمیر مساجد خدا بپردازند خداوند اعمال آنها را نابود ساخته و در آتش دوزخ جاود و همیشگی خواهند بود (۱۷) همانا مساجد خدا بدست کسانی ساخته میشود که بخدا و روز قیامت ایمان داشته و نماز را بپا دارند و زکوة بدهند و نترسند جز از خدا و امیدوار باشند که از عدايت بافتگان هستند (۱۸) آیا کسانی که به حاجیان آب دهند و یا اقدام بتعمیر مسجد الحرام مینمایند هم ردیف و در مرتبه آنکسی هستند که بخدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده اند هرگز نزد خدا یکسان نیست و خداوند مردم ظالم را رهبری نخواهد کرد (۱۹)

آیه «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم» را بر سیدم؛ فرموده ام از کفر در این آیه دوستی ادلی و دومی است و منظور از ایمان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و هر کس از ولایت علی علیه السلام رو برگرداند از جمله ستمکاران عالم است و این حدیث را ابن شهر آشوب نیز روایت نموده است.

قوله تعالى: قل ان کان آباءکم و ابنائکم و اخوانکم

طبرسی از ابن عباس روایت کرده هنگامیکه امر فرمود پروردگار بمؤمنین از مکه هجرت کنند بانوان و پدر و فرزندان آنها معافیت میکردند ایشان را از هجرت مؤمنین نیز بغافل آنها از مهاجرت منصرف شده خداوند آیه فوق را نازل و فرمود امر دین و مذهب مقدم است بر هر نسبی و واجب است قطع هر قرابت و رحمی برای خاطر دین هر چند آن رحم پدر و مادر و فرزندان باشند اگر آنها دوستدار کفر بوده و از ایمان دوری بجویند و هر که آنان را دوست بدارد و ترک کند اطاعت پروردگار را برای خوش آیند ارحام، او از جمله ستمکاران است و هر کس بترسد از آنکه کسب و تجارتش کساد شود در اثر اشتغال بطاعت و عبادت و جهاد در راه خدا و محبوب تر باشد نزد او از طاعت خدا و رسولش همانا باید منتظر امر نافذ و عقوبت و کیفر شدید

علی بن ابراهیم در ذیل آیه قل ان کان آباءکم از صادقین (ع) روایت کرده فرمودند هنگامیکه امیر المؤمنین (ع) در روز عید قربان در منی اعلان فرمود که از سال آینده مشرکین حق ورود بمسجد الحرام را ندارند قریش ناله های بسیار نموده و در کمال تأثر و حزن گفتند تجارت ما از دست رفت و خانسان ما برباد شد و زن و فرزندان مادر پدر گشتند لذا آیه فوق نازل گردید



الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةٍ  
عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ  
لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (۲۱) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲) يَا  
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى  
الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ  
هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

خدا باشد چه فرزند و پدر و مادر و همسر و ثروت اند و خسته و کسب تجارت انسان را  
از فرمانبرداری خدا و رسولش باز میدارد هر گاه آنها از امر دین محبوب تر باشند  
و چنین شخصی بداند البته امر نافذ و حتمی خدا که عبارت از کیفر و عذاب است  
با و خواهد رسید.

طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آیه «یا ایها الذین آمنوا لاتتعذروا  
آباءکم» درباره حاطب بن ابی بلتعنه نازل شده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت مکه را فتح کند  
حاطب نامه ای بکفار مکه نوشت و آنها را از قصد پیغمبر آگاه نمود آیه فوق نازل شد  
در کافی از محمد بن عمار روایت کرده گفت وقتی متوکل عباسی سخت بیمار  
شد نذر کرد اگر از آن بیماری شفا یابد مال زیادی صدقه دهد پس از بهبودی برای  
وفای بعهده و نذر خود تصمیم به صدقه دادن نمود ولی نتوانست میزان آن را معین  
کند چند نفر از دانشمندان و علمای اخصار و نظر آنها را استعلام کرد؛ یکی گفت باید  
ده هزار درهم و دینار بدهد و دیگری گفت صد هزار و چون اتفاق کلمه ایجاد نشد یکی از  
حاضرين اظهار نمود کسی را بفرستید تا از پسر عمویت علی بن محمد النقی سؤال  
نماید فرستاده متوکل خدمت حضرت شرفیاب شده و پرسش نمود فرمودند متوکل باید  
هشتاد دینار صدقه بدهد متوکل مجدداً خادم خود را خدمت حضرت فرستاد تا معلوم

کسانی که ایمان آورده و از وطن خود هجرت کرده و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد نموده اند در پیشگاه خداوند مقام شامخی داشته و آنها رستگاران هر دو جهان هستند (۲۰) پروردگار بر رحمت بی منتهای خود و رضا و خشنودی و بهشت هایی که نعمت جاودانی و اقامتگاه آنانست ایشانرا مژده و بشارت میدهد (۲۱) و برای همیشه در آن بهشت ها منعم خواهند بود زیرا اطاعت خداوند در نزد پروردگار پاداش بزرگ در بر دارد (۲۲) ای اهل ایمان! اگر پدران و برادران شما دوستدار کفر بوده و از ایمان اعراض نمایند نباید مورد محبت و دوستی شما قرار بگیرند پس هر کس آنها را دوست بدارد بی شک از ستمکاران است (۲۳)

شود مدرك فرموده آنحضرت چه بوده ؟ در پاسخ فرمودند خداوند در قرآن کریم فرموده است « موطن كثيرة » و موطن هشتاد بوده است .

جنگ حنین - قوله تعالى : لقد نصرکم الله فی موطن كثيرة و هو حنین پس از آنکه خداوند در آیات گذشته امر فرمود مسلمانان را به جهاد در این آیه تذکر میدهد بایشان که بدانید تمام فتح و پیروزیها از جانب خدا است و میفرماید ما شما مسلمین را در موارد بسیاری یاری نمودیم و یکی از آن موارد روز جنگ حنین بود که از فزونی سپاه خودتان در تعجب بودید و می پنداشتید که باسانی بر دشمن فاتح خواهید شد و بر طایفه ای که از هر چه اندکند ظفر یابید ولی بسیاری و انبوه لشکر بحال سودی نبخشید و منید واقع نشد بطور ناگهانی و بدون انتظار مورد حمله دشمن قرار گرفتید و ریزش تیرهای آنها شمارا از پا در آورد و بنحوی مرعوب شدید که پا به فرار نهادید و نزدیک بود مفتضحانه عقب نشینی کنید در آنحال مایاری نمودیم شما را و نصرت و پیروزی بخشیدیم و لشکری فرستادیم که شما مشاهده نمیکردید آنها را و بدینوسیله کفار را بعد از ذلت و خواری انکندیم پس نباید مغرور شوید و فتح و غلبه را از طرف خود بدانید .

اما چگونگی و سبب جنگ حنین آن بود یحییٰ بن اکرم رحمته الله منظور فتح مکه تعجیز سپاه کرده و باده هزار نفر از مردم مهاجر و انصار از مدینه حرکت نمود و تا



قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ

أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا

أَحِبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى

يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲۴)

هنگام ورود بدروازه های مکه قریب اطلاع نداشتند و فکر نزدیک شدن آنحضرت را نمی نمودند نخست برای رعایت احتیاط شهر مکه را محاصره کردند و بایر و زی تمام در شهر نزول اجلال فرمودند سپس وارد مسجد الحرام شده و بادست مبارک خود بتها را در هم شکسته و نابود کردند و ریزهای آنرا بدور ریختند اهالی مکه از هر طرف بدور آن بزرگوار جمع شده عذر میخواستند و جهی بمردم نمود و فرمود از من چه انتظار دارید؟ صداهای آنها با تضرع و زاری بلند شد عرض کردند از ساحت قدست خواستاریم که مانند پدر باما رفتار بفرمائی و همان معامله را بنمایی که یوسف با برادران خود نمود.

پیغمبر فرمود بآنها اذهبوا انتم الطلقاء بروید همه شما حرو آزادید این جمله کوتاه چنان در اعماق قلوب ایشان تأثیر کرد که دانشمندان جهان آن گفتار شریف را بعنوان منشور آزادی بشر تلقی کرده اند.

مقارن همان اوقات که پیغمبر اکرم در مکه تشریف داشتند قبایل هوازن که در اثر نابود شدن بتهایشان سخت متأثر شده بودند تحت فرماندهی مالک بن عوف نضری که بزرگان قوم او را بریاست قبیله برگزیده و انتخاب کرده بودند جمع شده و در وادی حنین (بیابانی است بین مکه و طایف) مچز شده و بصف آرا می پرداخته و مصمم شدند که با مسلمین جنگ کنند مالک دستور داد تمام مردان قبیله مسلح شده و کلیه

بگو ای پیغمبر اگر شما پدران و فرزندان و برادران و زنهای بستگان و عالمای اندوخته خود و کسب و کاری که در کسادی آن و حقد دارند و خانه ها و قصوری که دلبخوشی بآنها دارید در نزد شما محبوب تر است از خدا و رسول و جهاد در راه دین پس مترسد و منتظر باشید تا امر نافذ و حتمی خدا برسد و بدانید و آگاه باشید که خدا مردمان فاسق و تبه کار را هدایت نخواهد نمود (۲۴)

اموال و زن و بچه خود را نیز با خود بر داشته و بمنزل اوطاس رفتند در دید بن صمه حتمی پیره مرد نا بینایی بود که از شدت ناتوانی بزمین دست میکشید وقتی بمنزل مزبور رسیدند پرسید اینجا کجاست؟ جواب دادند سر منزل اوطاس است گفت محل مناسبی برای ترکتازی و جولان است نه بسیار سنگلاخ است و نه کاملاً هموار اما من صدای شتران و الاغ و گوسفند میشنوم باز گفتند مالک بن عوف با زنان و بچه ها برای جنگ بیرون آمده درید گفت بمالک بگوئید نزد من بیاید چون مالک نزد درید رسید باو گفت ای مالک تو رئیس قوم هستی چرا زنان و بچه ها و اموال خود را آورده و میخواید با مرد بزرگی جنگ کنید؟ مالک جواب داد برای آنکه مردها برای حفاظت اموال و زن و بچه خود بهتر و باشدت هر چه تعاملاً مشغول نبرد شوند درید گفت اگر بر حسب اتفاق شکست خورده و خواستید فرار کنید با این زن و بچه و اموال چه خواهید کرد بهتر آنست که با اسلحه خودتان بیرون بروید و اگر غالب شدید آنها بشما ملحق خواهند شد و اگر مغلوب شوید دیگر رسوائی اهل و عیال نداشته باشید مالک گفت تو پیر و خرف شده ای و نمیفهمی و پیشنهاد درید را قبول ننمود از آنطرف به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسید که قبیله هوازن در سرزمین اوطاس جمع شده اند مسامین را برای جهاد با مردم هوازن روانه نموده و وعده نصرت و پیروزی بآنها داده و فرمود که اموال زیادی نصیب شما میشود و اسیران زیادی به غنیمت خواهید برد و پرچم را به امیرال مؤمنین علیه السلام سپرده و با دوازده هزار نفر بسوی هوازن حرکت نمود پس جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هزار نفر از آنها از طایفه بنی سلیم بریاست عباس بن مرداس سلمی بودند و هزار نفر هم از قبیله مزینا و دویست از یکشبهان و روز راه پیمائی برابر اشکریان مالک بن عوف رسیدند مالک دستور داده بود هر خانواده اموال و عائله خود را پشت



سر خود قرار داده و در زیر درختها و در پستی و بلندی ها با شمشیر برهنه آماده کار  
زار باشند و همینکه فجر طالع شد یکباره از اطراف سپاهیان اسلام حمله ور شوند  
تا محمد ﷺ بدانند که این بار با مردم جنگ دیده و با تجربه که از حیلای جنگی  
بخوبی آگاه هستند رو بر داشته است پیغمبر اکرم ﷺ پس از آنکه نماز صبح را بجای  
آورد بوادی حنین وارد شده و جنگجویان بنی سالم هم مقدم بر لشکر اسلام بودند  
که ناگاه قبیله هوازن از اطراف شروع به تاخت نمودند بنامدیکه بیشتر سپاهیان  
اسلام از این حمله نا بهنگام غافلگیر شده رو به فرار نهادند و امیر المؤمنین علیه السلام با اندک  
کمی مشغول جنگ و دفاع شد و عباس از یکطرف و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب  
از طرف دیگر مرکب سواری پیغمبر را گرفته بودند پیغمبر با شمشیر برهنه بالای مرکب  
خود ایستاده با تمام قوا فریاد بر آورده فرمود ای جماعت انصار بگجا فرار میکنید  
مگر من رسول خدا نیستم و به عباس فرمود باطراف رفته و صدا کنید ای اصحاب بقره  
کجا فرار مینمائید این رسول خداست که در من که کارزار مشغول به جهاد است آنگاه  
پیغمبر اکرم ﷺ سر بسوی آسمان بلند کرده و گفت پروردگارا تو شایسته ستایش  
و پرستش شکایت قوم خود را بتو مینمایم و از تو یاری میطلبم که تو یاری کننده ای  
چیرمیل نازل شده گفت ای پیغمبر دعا کن بآنچه که موسی در موقع عبور از دریا  
خدا را دعا نمود و از شر فرعون نجات یافت پیغمبر با ابو سفیان بن حارث فرمود مثنی  
سنکریزه بمن بده ای سفیان مثنی از سنکریزه بدست پیغمبر اکرم داد حضرت آنها  
را بطرف لشکریان دشمن افشاند و فرمود خداوند صورتهای شما را قبیح کند و بسوی  
آسمان توجه نمود و گفت خدایا اگر این مسلمانان ملائکه شوند کسی دیگر نیست که  
ترا پرستش کند و امر تو است و همینکه فریاد عباس بگوش انصار رسید غلافهای  
شمشیر خود را شکسته و لبیک گویان به طرف او رفتند و ای از شر خدا بدست پیغمبر گرفته  
و پیرامون پرچم جمع شدند پیغمبر اکرم ﷺ از عباس پرسید این جماعت کیستند؟  
عرض کرد این ها انصار هستند که میبایست جهاد و نصرت پیغمبر خود میباشند حضرت  
با مسرت خاطر فرمود هم اکنون از آسمان فتح نازل شد و هوازن دستخوش شکست  
شدند و صدای برخورد اسلحه از آن یک گوش میرسد غایت الامر مشرکین شکست خورده

و فرار کردند اموال ییسمار و اسرای بسیاری مسلمین بقتیمت بردند مالک با جمعی از یارانش گریخته و در پناهگاه طایف پنهان شدند پیغمبر ﷺ دستور داد بشدت آنها را مورد تعقیب قرار داده و شهر طایف را محاصره کنند پس از پانزده روز محاصره سلمان فارسی پیشنهاد کرد خوب است برای کشودن قلعه های شهر آلات و ادوات تخریب بکار بریم پیش نهاد او مورد پسند رسول خدا قرار گرفت مسلمانان از پشت دیوار بوسیله اسبابهایی حصار را خراب و داخل شهر شدند مردم هوازن که اینحالت را مشاهده کردند از ترس تسلیم شدند و نمایندگان بعضی پیغمبر ﷺ فرستادند با حال تضرع و زاری شرفیاب شده و تعصن جستند و از محضر مقدس آنحضرت تقاضا کردند تا از خرابی و نابودی این همه خانواده جلوگیری بعمل آید پدران و مادران و کودکان آنها را آزاد کرده و اموالشان را مسترد بدارند رسول خدا بآنان فرمود کدامیک از دو چیز نزد شما محبوب و گرامی تر می باشد رهایی اسیران یا برگردانیدن اموال؟ عرض کردند ابر رسول خدا حال که مضیر فرمودی حسب را اختیار میکنیم و او را بهتر از مال دانیم و هرگز دارائی را بر زنان و فرزندان ترجیح ندهیم و دیگر در باره اموال سخنی نگوییم محمد ﷺ سر بازان را جمع آوری کرد و با این کلمات مختصر و ساده آنها را مخاطب قرار داد و فرمود :

مسلمانها برادران شما بانهایت بشیمانی و ندامت رو بشما آورده اند و نزد من تعصن جسته اند تقاضا دارند که پدران و مادران و زنان و کودکانشان را آزاد کنیم من در مقابل درخواست ایشان نتوانستم طاقت آورم موافقت شما در این باره موجب رضایت خاطر من خواهد بود چنانچه در میان شما کسانی است که با این تقاضا مساعد نیست و از اسیران خود دست بر نمیدارد نظر خود را اعلام کند من هم بچنین اشخاصی وعده میدهم که در جنگ آینده جبران کنم و خداوند غنائمی گرانیهان را بخواهد بخشید . پس از آنکه بیانات آنحضرت پربایان رسید کوچکترین صدای اعتراضی بگوش نرسید و آنچه مسلمانان اسیر گرفته بودند تمام آنها را آزاد نمودند پیغمبر اکرم ﷺ اسیری يك پیراهن مصری عطا فرمود سپس از حال مالک بن عوف فرمانده ایشان



پرسس نمود عرضه داشتند در طایف پنهان است فرمود اگر حاضر شود و اسلام آورد اموال او را مسترد دارم و بعلاوه یکصد شتر باو عطا کنم خبر بمالك رسید با عجله و شتاب خود را حضور آنحضرت رسانید کلمه شهادتین بزبان جاری کرد و از عطایا و بخشش رسول خدا برخوردار شد و ایاتی چند در مدح آنحضرت سرود که مصرع اول آن این است .

ما ان رایت ولا سمعت بمثله فی الناس کلهم بمثل محمد ﷺ

هرگز دیده و شنیده نشده شخصی مانند محمد ﷺ صاحب کرم و بذل و بخشش باشد و وفای بپند کند و الطاف خود را از دشمن هم مضایقه ندارد.

رسول اکرم پس از اسلام آوردن مالك او را بر طایفه خود و قبیله ای چند مانند طایفه ثماله و سلمه که اسلام اختیار نموده بودند امیر و رئیس آنها گردانید و باینصورت جنگ حنین بپایان رسید .

عیاشی از حسن بن علی فضل در آیه « ثم انزل الله سکینه علی رسولہ » تا آخر روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام به حسن بن احمد فرمودند شما از کلمه سکینه چه استنباط مینمایید ؟ عرض کرد فدایت شوم نمیدانم فرمود مراد از سکینه نسیم ملایم و مطری است که بفرمان پروردگار در پیرامون پیغمبران میوزد مانند همان بادی که بر ابراهیم خلیل هنگام بنای خانه کعبه میوزید .

و در ذیل آیه « و انزل جنودا لم تر وها » از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود در جنگ حنین مردی از طایفه بنی نضر که اسبش شجره بن ریمه بود بدست مسلمین اسیر شده می پرسید سواران سفید پوشی که بر اسب های ابلق سوار بوده و باها پیکار میکردند کجا رفتند چونکه آنها سیب شکست ما شدند و ما از شما حمله و عملیات جنگی ندیدیم و شما مشغول جنگ نبودید مؤمنین باو گفتند آنها فرشتگان خداوند بودند که بیاری ما آمده و مسلمین را یاری کردند

قوله تعالى : يا ايها الذين آمنوا انما المشرکون نجس

در آیات پیش نهی فرمود مؤمنین را از مراوده و دوستی کردن با کفار ، در این آیه میفرماید کفار و مشرکین نجس هستند و نباید داخل مسجد الحرام بشوند چه آنها

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ حُنُودًا لَهُمْ تَرَوُهَا  
وَعَذَابَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ  
عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ  
نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ حِفْظُكُمْ عِيْلَةً فَمَوْفٍ  
يُغْنِيكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸) قَالُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ  
بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ  
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹)

پلید و عقایدشان خبیث و بدنه‌ای ایشان کثیف است در اثر دوری نکردن از نجاسات و  
غسل نکردن از جنابت و در شرف هر نوع امراض و میکروب‌ها باشند سزاوار نیست  
وارد شوند بمکان مقدسیکه مشروب به پروردگار جهانیان است  
اهل مکه در اثر این دستور و نهی از ورود کفار بنباشند که دیگر اطعمه و  
مأكولات برای ما وارد نمیشود تجارت و کسب ما کساد و رونقی نخواهد داشت و از  
فقر و بی‌نوائی ترسیدند لذا خداوند در پاسخ خیالات باطله آنها فرمود اگر در اثر  
از دست رفتن تجارت و معامله با کفار از فقر و پریشانی ترسناک هستید بدانید بزودی  
پروردگار از فضل و کرمش روزی شما را برساند و بی‌نیاز خواهید شد و بمصالح  
امور خلق دانا است در آنچه منع میفرماید و عطا میکند پس از آن خداوند لطف خود  
را شامل حال آنان فرمود اهل جده و صنعا و یمن اسلام اختیار نمودند و بجای کفار از  
هر طرف و جانب بسوی مکه اطعمه و مال التجاره وارد کردند و در اثر جزیه گرفتن  
از اهل کتاب مسلمانان غنی و بی‌نیاز شدند.

در کافی ذیل آیه حتی يعطوا الجزية عن يدهم صاغرون از زراره روایت کرده



آنگاه خداوند آرامشی بر رسول خود و بر مؤمنان بخشید و لشگری فرستاد که شما نمیدیدید و کفار را بوسیله آنها به عذاب و ذلت افکند و اینست مجازات و کیفر مردم کافر (۲۶) پس از واقعه جنگ حنین از تقصیر مؤمنینی که فرار کرده بودند در گذشت چه خداوند آمر زنده و مهربانست (۲۷) ای کسانی که ایمان آورده اید مشرکین نهی هستند و بعد از این سال نباید بمسجد الحرام نزدیک شوند (قدم بمسجد الحرام بگذارند) و اگر از فقر و از دست رفتن تجارت و معامله با آنها میترسید بدانید بزودی خداوند از فضل و کرمش شما را بی نیاز خواهد کرد و او در گمال دانائی و حکمت است (۲۸) مبارزه و قتال کنید با کسانی که نه بخدا ایمان میاورند و نه بر روز بازپسین و حرام نمیدانند آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده اند و متدین بدین حق نمیشوند از صاحبان کتاب (چون یهودیان و نصاری) تا آنکه بدست خود جزیه بمسلمین بدهند در حال خواری و ذلت (۲۹)

گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودم مقداری که از اهل کتاب (یهود و نصاری) جزیه باید گرفت چه اندازه است فرمود بنظر امام است در حدود استطاعت و توانائی آنها گرفته میشود تا در اثر اخذ کردن جزیه ایشان متألّم و متأثر شده و عاقبت اسلام اختیار کنند.

و نیز روایت کرده شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود مجوس از اهل کتاب محسوب میشود یا نه؟ فرمود مگر نشنیده ای که پیغمبر اکرم نامه ای با اهل مکه مرقوم داشت باید اسلام اختیار کنید و یا مہیای جنگ شوید اهل مکه در پاسخ آنحضرت نوشتند ای محمد صلی الله علیه و آله از ما جزیه بگیر و واگذار بحالت خود باقی بمانیم و تنها را برستش کنیم، فرمود بجز اهل کتاب از هیچ مذهب و مسلکی جزیه قبول نکنم عرضه داشتند پس چرا از مجوسیان جزیه گرفتی آنها که اهل کتاب نبودند؟ فرمود چنان نیست که شما تصور کرده اید مجوسیان صاحب کتاب بودند و کتاب آنها در دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود پیغمبر خود را بقتل رسانیدند و کتابشان را آتش زدند.



## مهاجۀ یهود و نصاری و زرتشتیان و طبعیون

و مشرکین در مجلس واحد بایغمبر اکرم (ص)

قوله تعالى وقالت اليهود عزیر ابن الله تا آخر

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه مزبور چنین فرمودند که امیر-  
المؤمنین علیه السلام فرمود روزی صاحبان پنج مذهب یهود و نصاری و دهری مسلکان  
وزرتشتیان و مشرکین عرب حضور پیغمبر اکرم جمع شدند .

یهودیان گفتند ما معتقدیم که عزیر فرزند خداست خدمت شما رسیده ایم تا  
نظریه شما را بدانیم اگر گفتار ما را تأیید و تصدیق داشته باشید که ما بر سایر ملل  
حق تقدم داریم بعضی نداریم و چنانچه عقیده شما مخالف باشد قرار بر جنگ بگذاریم .  
نصاری نیز مانند یهودیان ادعا کردند که عیسی پسر خدا است .

دهری ها و طبعیون گفتند بعقیده ما کلیه موجودات قدیمند و همیشه بوده اند  
و حادث نشده اند زرتشتیان مدعی تنویر شده عرش کردند که ما معتقدیم نور و ظلمت  
هر دو مدبران موجودات میباشند مشرکین هم گفتند این بت ها خدایان ما میباشند  
و ما برای مخاصمه در این محضر حاضر شده ایم  
پیغمبر اکرم همگی را مخاطب ساخته فرمود :

من بخدای یکتائی ایمان و اعتقاد دارم که شریک و معاندی ندارد بهر معبودی  
جز خدای بی همتا کافرم و من فرستاده حق و حقیقت از طرف خدا هستم و مرزده دهنده  
و ترساننده اخلقم و من بر تمام جهانیان مبعوث شده ام و کید و مکر و حیلۀ کسانی که  
در دین خدا رخنه افکنده اند در من مؤثر نبوده و خداوند مرا از کید و مکر آنها  
حفظ میفرماید آنگاه به یهودیان توجه نموده و فرمود .

شما آمده اید که من بدون حجت و دلائل عقاید شما را قبول کنم؟ گفتند خیر  
فرمود پس چه دلیل دارید بر آنکه عزیر پسر خداست؟ گفتند بدلیل آنکه عزیر کتاب  
خدا یعنی تورات را پس از آنکه از بین رفته بود مجدداً احیانمود و این کار از عهد  
کسی بر نمیآید مگر آنکه پسر خدا باشد پیغمبر اکرم فرمود چگونه ممکن است  
عزیر که زنده کننده تورات است پسر خدا باشد ولی موسی که تورات را آورده پسر

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزْرُ بْنُ اللَّهِ وَقَاتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ  
بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰)

خدا نباشد و بنا بگفته های شما موسی باید بر عزیر مقدم بوده و برای این نسبت که البته موردی ندارد اولتر باشد شما بموسی که پیغمبر خدا بوده و آنهمه عجایب امور از او مشاهده نموده اید و بدرجات بر عزیر برتری و تقدم داشته و او را نبوت می شناسید و میدانید از اثر نزدیکی پدر و مادری ایجاد و مانند همه افراد متولد شده چگونه جسارت نموده و عزیز را فرزند خدا دانسته و حادثی را بر تبه واجب و محدث بالا میبرید و تشبیه بخالق مینمایید و بر طبق بیاناتی که مینمایید نمود بالله برای خدا هم خالق و صانع و موجودی پنداشته اید.

یهودیان گفتند ما برای خدا قائل باین چیز ها نیستیم و مراد ما از فرزندی عزیر سمت کرامتی اوست نه ولادتی دانشمندان و بزرگان وقتی بخواهند شخصی را مورد عنایت و اکرام قرار دهند و او را از سایرین امتیازی دهند میگویند ای پسر من مقصود گوینده پسر کرامتی است نه ولادتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود با این استدلالی که میکنید باز هم موسی بر عزیر مقدم و برتر است که او را فرزند کرامتی خدا بدانید و بیان خود شما بهترین حجت بر ابطال ادعای اولیه شما است یهودیان متفکر شده تقاضا کردند بآنها اجازه داده شود تا در اندیشه و افکار خود تجدید نظر نموده و مجدداً شرفیاب شوند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بروید و از روی انصاف مطالعه کنید تا خداوند شما را هدایت کند سپس به نصاری نظر افکنده و فرمود.

شما که میگوئید مسیح پسر خداست از این گفتار چه منظوری دارید که نمود بالله خدای قدیم با وجود وحدوث عیسی حادث گردیده و محدث که عیسی است قدیم گردیده بعلم آنکه خدا قدیم است و یا آنکه مراد شما از اینکه عیسی فرزند خدا است فرزند کرامتی است و اگر اینست چون حادث بوده ادعای شما باطلست زیرا محال است که قدیم بعادت منقلب شود و یا آنکه حادث قدیم گردد و اگر بگوئید



یهودیان گفتند عزیر فرزند خداست و نصاری می‌گفتند عیسی پسر او است این اظهارات و بیانات آنها را بگفتار مشرکینی که قبل از ایشان عقیده بشرك داشته‌اند نزدیک و مشابه می‌سازد خداوند آنها را بکشد از این نسبت دروغی که بخدا می‌دهند (۳۰)

عیسی برگزیده حقست پس اقرار نموده اید که حادث است و خداوند او را ایجاد کرده و این بر خلاف آن چیزی است که مدعی هستید گفتند ای محمد ﷺ مراد ما فرزند کرامتی عیسی است، فرمود دلایلی که در این مورد با یهودیان گفتم شنیدید و همان فرمایشات را مجدداً بآنها گوشزد فرمود و تمام نصاری ضاکت شدند مگر يك نفر که اظهار داشت آيا شما نمی‌گوئید ابراهیم خلیل خداست چه مانعی دارد که ما هم بگوئیم عیسی پسر خدا است؟ حضرت فرمودند خلعت خلیل وجه تناسبی با اینکه بگویند عیسی پسر خداست ندارد اینکه می‌گویند ابراهیم خلیل خداست خلعت از خلعت مشتق است که بمعنی فقر و احتیاج است و ابراهیم بخدا محتاج بود و از غیر خدا بی‌نیاز و این نیاز بخدا شباهت ابراهیم را بخدا نمی‌رساند و مقام خلعت برای ابراهیم حاصل نشد مگر وقتی که از خلق قطع امید نمود و مادامی که عالم با سرار نشد منصب خلیلی باوداده نشده بود اما اگر مولودی از پدر و مادری بوجود آید اگر چه والدین مولود را از خود دور کنند باز مرتبه فرزندى مولود از بین نرفته و قطع رابطه ولادت نمیشود. بنا براین مرتبه فرزندى و مقام خلعت قابل قیاس نیست اگر مقام عیسی را فرزند کرامتی بدانید این معنی اختصاص به عیسی تنها ندارد بلکه موسی و دیگران را هم میتوان فرزند کرامتی خدا دانست مثلاً میشود گفت عم و سید و رئیس و امیر خدا همانطور که یهودیان توضیح داده و تشریح کردم.

چند تن از مسیحیان عرض کردند بطوریکه در انجیل مسطور است عیسی فرمود من از میان شما بطرف پدر می‌روم؛ رسول اکرم ﷺ فرمود اگر شما بکتاب انجیل استناد نموده و بآن عمل مینمایید باید آنچه که عیسی گفته است بگوئید. عیسی می‌فرماید ربی و ربکم ابی و ابوکم اگر شما می‌گوئید عیسی پسر خدا است انجیل را تکذیب کرده اید زیرا فرزندى عیسی را ویژه او میدانید و حال آنکه خود عیسی گفته پدر من و پدر شما و اگر متکی بانجیل هستید این مقام جنبه اختصاصی را برای عیسی

نداشته و مراد از بدرپرد روحانی عیسی و همه شما است و تاویل بی مورد در کتاب انجیل می نماید نصاری گفتند تا امروز کسی چون شما اینگونه با ما احتجاج نموده است بما هم مهلتی دهید تا در عقاید و افکار خود تجدید نظر و تفکر کنیم.  
پس از آن بدهری مسلکان توجه کرده و فرمودند:

شما چه دلیلی بر قدیم بودن موجودات دارید که ثابت کند اشیاء و موجودات همیشه بوده و هستند؟ گفتند قضاوت ما متکی بمشهودات است زیرا حدوثی برای موجودات ندیده و برای هیچیک از آنها فنا نیستی نمی بینیم، فرمود آیا خود شما قدیمی بودن موجودات و بقای آنها را دریافته اید؟ اگر بگوئید خود ما درك این معنی نموده ایم که دروغ گفته اید زیرا اگر مدعی شوید نفس وجود شما بر این هیئت فعلی بوده و برای عقل شما تفاوتی حاصل نشده و بدایتی نداشته که منکر محسوسات شده و تمام مردم جهان شما را نیکذیب مینمایند چه شما نبوده اید که موجودات را از قدیم ترین ازمئه وجودی دیده باشید و اول ایجاد آنها را مشاهده کنید پس چگونه حکم بقدیم بودن آنها می دهید آیا بهمین شب و روز که دو آیت از آیات الهی است توجه نمیکنید که چطور دنبال هم شب در پی روز و روز بدنبال شب میآید و میرود آیا توجه کرده هیچوقت شب و روز در آن واحد و در یکزمان جمع نشده و هر دو آنها همیشه نبوده و نخواهند بود و خواه ناخواه یکی از آن بر دیگری سبقت و قدمت داشته و یکی گذشته و دومی جاریست؟ گفتند فرمایشات شما صحیح و کاملاً منطقی بوده و همینطور است که میفرمائید فرمود پس اعتراف بحادث بودن آنچه از شب و روز نسبت به مقدم آن مؤخر بوده نموده اید و حال آنکه درك قدیم بودن روز و یا شب را نکرده اید پس نباید قدرت خالق جهانیان را انکار کنید آیا شما می توانید ابتداء روز و یا انتهای شبها را تعیین نمائید و آیا میدانید شب و یا روز لا یتناهی است و یا آنکه پایان و نهایی بر آن ها مترتب است اگر بگوئید غیر منتهی است چگونه به چیزی که پایان ندارد میرسید و اگر آخری ندارد اولی هم نخواهند داشت و اگر بگوئید منتهی است پس حادث شده و قبلاً نبوده گفتند تصدیق میکنیم فرمود پس شما عقیده دارید که عالم قدیم است و حادث نیست و از طرفی بحادث بودن روز و

شب معترف هستید بنا بر این چگونه انکار می کنید موضوعی را که مورد تصدیق شما است و بصحت آن اقرار دارید؛ گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله بیانات و دلایل شما صحیح است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود این موجودانی را که مشاهده میکنید بعضی از آنها به بعضی دیگر محتاج بوده و قوام و هستی برخی بوجود بعضی مربوط و متصل است وقتی يك بناء را بدقت نظر کنیم میبینیم قسمت های مختلفه آن بناء با یکدیگر ارتباط و پیوند داشته و سر هستی و بر پا بودن آن بنا و اینکه با کمال استحکام استوار شده همان پیوستگی و اتصال اجزاء بنا میباشد و الا ممکن نبود اجزاء متفرق و جدا جدا صورت بنا پیدا نموده و محکم بر پا باشد همین حال را دارند سایر موجودات و هستی ها که وجود بقا و قوام بعضی مربوط و وابسته بوجود بعضی دیگر است و قوام و قوت موجودات یا قدیم است یا حادث اگر بزعم شما حادث بود چگونه بوده و یا میباشد و تعریف حدوث و وصف حادثیت چیست دهری مسلک آن مبہوت شده و فهمیدند که نمیتوانند برای حدوث و حادثیت صفاتی بر شمارند مگر آنکه آن صفات موجود است در همان فرض قدمت و قدیم بودن موجودات لذا ساکت شده و درخواست مهلت نمودند تا تجدید نظری در افکار و عقاید خود بنمایند آنکاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگداشتیان و دینیہ توجه نموده فرمودند.

شما چه دلیلی دارید که مدعی هستید نور و ظلمت هر دو مدبران امور میباشد؛ گفتند ما جهان را دنیای تضاد می بینیم و امور از دو صورت خیر و شر خارج نیست و معتقدیم که ممکن نیست فاعل و عامل خیر و شریکی باشد و دو عمل متضاد از يك عامل سرزنند بلکه هر يك از اعمال خیر و یا شر باید فاعل جداگانه داشته باشد آیا مشاهده میفرمائید که محال است از برف گرمی و یا از آتش سردی دیده شود پس مسلم است که برای جهان دو صانع و دو خدائی که هر دو قدیمند چون نور و ظلمت وجود دارد؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب آنها فرمود آیا توجه نموده اید که رنگهای سیاه و سفید و سرخ و زرد و سبز هر کدام مغایر دیگری است و ضد یکدیگر میباشد و محال است جسمی در آن واحد هم سیاه و هم سفید باشد و جمع تضاد ممکن نیست همانطور که نمیشود گرمی و سردی را در يك آن با هم جمع نمود؛ گفتند بلی متوجه این تضاد الوان بوده ایم



فرمودند پس چرا نمیگوئید بعدد هر رنگی خدای هست قدیم تا اینکه فاعل هر  
ضدی غیر از فاعل ضد خود باشد چون جوابی نداشتند بگویند همگی ساکت شدند  
فرمود چگونه بین نور و ظلمت اختلاف انداخته اید طبیعت نور آنست که بالارود و  
ظلمت طبیعتاً پائین می آید آیا مشاهده کرده اید اگر شخصی رو به شرق حرکت کند  
و دیگری از جهة مخالف و مغرب رهسپار شود در حال سیر و حرکت آیا ایندو نفر باهم  
ملاقات مینمایند یا آنکه خیر هر چه بیشتر بروند فاصله بین آندو نفر بیشتر شده و از  
یکدیگر دور تر میشوند همین حال را دارد نور و ظلمت چون هر يك جهت مخالف  
دیگری است و غیر ممکن است باهم مخلوط شوند و چگونه این عالم حادث شده از  
اختلاط دو چیزی که مخلوط شدن آنها محال میباشد و لازم می آید که مدبر آن دو  
عنصر و موجود یکی باشد و هر دوی آنها مخلوقی هستند نه خالق گفتند ما را فرصتی  
دهید تا در سخنان خود فکر کنیم.

پس از آن مشرکین عرب را مخاطب ساخته فرمود :

شما چرا از پرستش خدای یگانه اعراض داشته و به ستایش بتان پرداخته اید؟  
گفتند ما با پرستش بت های خود بعد از تقرب میجوئیم فرمود آیا بت های شما  
شنوائی دارند و شمعور آنها دارند تا با تعظیم و تکریم آنها شما بسوی پروردگار تقرب  
بجوئید؟ گفتند خیر فرمود پس چگونه خدائی که بدست خود میسازد و مصنوع خود  
شعاست عبادت مینماید؟ گفتند خداوند در هیکل و هیأت اشخاصی که بصورت این  
بت ها میباشد حلول مینماید و ما این بتها را از نظر تعظیم پروردگاری که در آنها  
جلول نموده عبادت و تعظیم میکنیم و بعضی از آنها گفتند این بتان بصورت مردمان  
سلف است که پیش از ما به پرستش خداوند مشغول بوده اند ما صورت آنها را ساخته  
و ستایش میکنیم از نظر تعظیم و پرستش خداوند؟ گروهی گفتند چون خداوند آدم  
را بیافرید بفرشتگان امر فرمود آدم را سجده کنند ما از فرشتگان سزاوار تریم که  
آدم را سجده کنیم و این صورت ها را به هیأت آدم ابوالبشر ساخته ایم ولی چون  
به تحقیق نمیدانیم آدم به چه شکل و صورت بوده لذا بت های متعدد و بصورت های  
مختلف ساخته ایم که لااقل یکی از آنها با آدم تطبیق نماید و با سجده بصورت آدم

بشما تقرب میجویم همچنانکه فرشتگان باسجده بآدم اطاعت امر پروردگار نموده و تقرب بشما جسته اند بطوریکه شما هم بمسلمین امر نموده اید بجانب کعبه سجده کنند و کسانی که در خارج مکه در شهرهای دیگر هستند بسوی کعبه سجده مینمایند و منظور آنها از جهت کعبه خود کعبه است و از کعبه هم قصد خدا و سجده برای خدا نموده اید نه خود کعبه.

پیغمبر اکرم فرمود شما بخطا رفته و راه را گم کرده اید - اما جواب طایفه ای که میگویند خداوند در هیکل مردانی حلول کرده است این جماعت پروردگار خود را بصفات مخلوقاتش توصیف نموده اند آیا خدا در چیزی حلول کرده که بزعم شما در هیکل آن اشخاص حلول کند و اگر حلول کند چه فرقی است میان او و اشیائی که در اجسام حلول می نمایند مانند رنگها و طعمها و بوها و نرمی و خشونت و سبکی و سنگینی و چرا همه اینها که در اجسام حلول کرده اند حادث هستند بلکه باید فرض و گفته های شما قدیم باشند و چگونه ذات موجود قبل از ایجاد محل محتاج و نیاز به محل و حلول در چیزی را خواهد داشت که بوده و همیشه خواهد بود و اگر شما خدا را وصف کنید بصفات حادثه از حلول لازم می آید که آنرا بزوال و نیستی توصیف کنید و هر چیزی که بعدوث و زوال وصف شود باید بصفات ثنائیستی متصف باشد زیرا تمام اینها از صفات حال در محل هستند و تمام آنها غیر ذاتی است و اگر ذات خداوند جایز باشد که با حلول در چیزی تغیر حاصل نماید باید در حرکت و سکون هم تغیر پذیر باشد و نعوذ بالله خداوند با چنین صفت حادث است و چنانچه حلولی که شما فرض و خیال نموده اید باطل است پس بنائی که در پرستش بتها پایه گذاری کرده اید متزلزل و بی اساس و فاسد میباشد و آنهمه از مشرکین مبهوت و ساکت مانده و درخواست مهلت کردند تا در افکار خود تجدید نظر کنند پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متوجه دومین دسته از مشرکین شده و فرمودند بگوئید بدانم اگر برای مردمی که پیش از شما عبادت خدا مینمودند شما سجده نموده و تعظیم و تماز بها آورده و برای آنها صورت خود را بنهاله نهادید پس برای پرستش و عبادت پروردگار خود چه باید بنمائید؟ آیا بین احترام و تکریم گذشتگان شما با پرستش خداوند عالمیان فرقی نباید

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أَمَرُوا  
 إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَنْ  
 يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ  
 (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ  
 وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳)

باشد البته باید عبادت و تعظیم حضرت حق با تکریم و احترام بندگان یکسان نبوده  
 و وجه و امتیازی داشته باشد آیا توجه نموده اید که در عرف اجتماع احتراماتی را  
 که مردم نسبت به پادشاه بزرگ خود مری می‌دارند با احترامات معموله در باره سایر  
 بزرگان و افراد یکسان نیست گفتند بلی می بینم و میدانیم که مساوی و یکسان نیست  
 فرمود پس باید بدانید وقتی که برای احترام خدا پرست های گذشته صورت آنها را  
 سجده نموده و تعظیم می‌کنید اهانتی بخداوند متعال و خالق جهان می‌دارید ۱۲ ایندسته هم  
 چون جوابی نداشتند ساکت شدند آنگاه بسومین دسته مشرکین توجه نموده و فرمودند:  
 شما مثلی زدید و اعمال مسلمین را که در حین عبادت و نماز بسوی کعبه می‌ایستند  
 تشبیه بنمود کردید و حال آنکه بین عمل ما و شما فرق بسیار است ما در برابر کعبه  
 بنماز می‌ایستیم از نظر امر پروردگار که چنان مقرر فرموده و اگر از آن عمل نهی  
 فرماید و جهت دیگری را اراده و مقرر نماید فوراً متوجه ۱۳ انطرف شده و از امر پروردگار

علی بن ابراهیم در ذیل آیه اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا از حضرت باقر (ع)  
 روایت کرده فرمود نصاری بفرموده های مسیح عمل نکرده و شروع به نافرمانی نمودند  
 تا بجایی که آنحضرت را خدا و پسر خدا خواندند و از علمای خود پیروی و اطاعت کرده  
 و آنها را تا سر حد پرستش فرمانبردار شدند در ترک واجبات و اوامر خداوند و تعریف  
 کتب و مخالفت با پیغمبران و ادیان الهی و این موضوع را خداوند در قرآن بیان فرموده  
 تا امت مرحومه بند گرفته و از عیسا سوء و بدعت گذاران در دین پیروی و اطاعت  
 کور کورانه ننمایند.



جز خدا دانشمندان و رهبانان را بخدائی خویش گرفته و عیسی بن مریم را هم خدا شناختند و حال آنکه مأمور نبودند مگر آنکه پرستش کنند خدائی را که جز او خدای یکتائی نیست و او منزّه و برتر از آنست که شریک داشته باشد (۳۱) قصد آن دارند که با گفتار بی جای خویش نور خدا را خاموش کنند خداوند نمیکذارد چنین عملی صورت پذیر شود بلکه پیوسته نور حق در مراحل کمال و تعاضیت سیر مینماید ولو آنکه کفار ناراضی و مخالف باشند (۳۲) و او خداوندی است که رسول خود را بر رسالت و هدایت خلق میفرستد تا دین حق را بر تمام ادیان برتری و تسلط بخشد هر چند که مشرکین از آن اکراه داشته و ناراضی باشند (۳۳)

تجاوز نخواهیم نمود زیرا ما از توجه بسوی کعبه و یا سایر نقاط جز اطاعت و پیروی از فرمان حق نظری نداشته و از متابعت امر خدا خارج نمیشویم و اینست که خداوند فرشتگان را امر فرمود بآدم سجده کنند نظر بصورت و هیئت آدم نبود بلکه چون مظهر تجلی حق بوده مسجود ملائک قرار گرفت و نباید شما آنرا قیاس بر سجده بتان برای تقرب بخدا بگیرید چنانچه اگر شخصی بشما اجازه بدهد که در روز وقت معینی بمنزل او بدون اجازه داخل شوید دلیل بر آن نمیشود که هر وقت دلتان بخواهد بمر منزلی که متعلق بآن شخص است قبل از تحصیل اجازه وارد شوید و اگر کسی مثلاً یک پیراهنی شما عطا نماید آیا میتوانید بدون اجازه و اطلاع او چیزهای دیگر انشخص را تصاحب کنید همگی گفتند خیر زیرا فقط در حدود آنچه که اجازه داده شده میتوان دخل و تصرف نمود فرمود پس آیا خداوند اولی و احق بر آن نیست که بدون اجازه و اذنش تصرف در ملک او نشود چرا شما چنین کاری میکنید و بدون امر پروردگار بر این صورتهای دیگرها سجده کنید حضار مبهور شده و متفکر ماندند و عرض کردند ما را هم مهلتی بدهید در عقاید خود بیشتر مطالعه و تفکر کنیم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخدائی که محمد صلی الله علیه و آله را براستی مبعوث فرمود هنوز سه روز از آن معاجزات نگذشته بود مگر آنکه از هر پنج مذهب مردم دسته بدسته حضور مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و اسلام می آوردند و عرض میکردند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْآخِبَارِ وَالرَّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ  
بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتَنِرُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيُكْوَىٰ  
بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ  
تَكْتَنِرُونَ (۳۵) إِنَّ عَذَابَ اللَّهِ الَّذِي أَتَا عَشْرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِ أَنْفُسَكُمْ  
وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا يُبَايِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶)

ما کسی را ندیدیم که چون شما دلائل محکم و براین مسلم برای اثبات دین حق  
بیان کند و شهادت میدهم که شما حجت بر حق و رسول خدا هستید آنگاه امیرالمؤمنین  
فرمود خداوند آیات اول سوره انعام را در رد بر عقاید دهری مسلمان و تنبیه و مشرکین  
نازل فرموده که قبلا و در بخش دوم شرح آن گذشت.

عیاشی از طبرسی در آیه «قاتلهم الله انی یؤفکون» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت  
کرده فرمود قتل در اینجا و آیه قتل الانسان ما اکفر به معنای لعن است یعنی خدا لعنت  
کند آنها را از این نسبت دروغیکه بخدا میدهند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه «اتخذوا اربابهم و رهبا»  
تا آخر روایت کرده فرمود بخدا قسم علمای یهود و نصاری مردم را به برستش  
خود دعوت نکردند و اگر چنین دعوتی هم مینمودند کسی از آنها نمیپذیرفت لکن  
حرام خدا را حلال و حلالهای خدا را حرام نمودند و مردم هم از روی جهل و نادانی  
قبول کرده و از احکام مزبور پیروی نمودند و این حدیث را در محاسن و عیاشی نیز در  
تفسیرش بطرق متعدده ذکر نموده اند با زیادتی (این جمله که فرمود سوگند بخدا

ای کسانی که ایمان آورده اید بدانید بیشتر علماء و رهبانهای یهود و نصاری اموال مردم را در راه باطل صرف مینمایند و مردم را از طریق حق باز میدارند و بکسانی که طلا و نقره را ذخیره نموده و در راه خدا اتفاق نمیکند مرده درد ها و عذاب های سخت بده (۳۴) روزی میرسد که آن طلا و نقره را در آتش دوزخ سرخ و گرم نموده و پيشانی و پهلویهای ایشان را با آن داغ میکنند و میگویند این همان سیم و زر است که در دنیا برای خود ذخیره کرده اید و اینک عذاب اندوخته های خویش را بچشید (۳۵) همانا تعداد ماههای سال در نزد خداوند دوازده است و این عده ماهها در علم حق از روزی که آسمان و زمین را خلق فرموده گذشته است و چهار ماه آنرا در دین قیم حرام فرموده که در آن چهار ماه به نفس خود و به یکدیگر ستم روا مدارید و متفقاً بر علیه مشرکین که بخصومت و جنگ با شما بر میخیزند قتال نمایند و بدانید که خداوند با اهل تقوی است (۳۶).

که یهود و نصاری نماز و روزه برای علمای خود بجا نیاروند لکن اطاعت و پیروی کردند علماء را در معصیت و نافرمانی. این بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام در آیه «هو الذی ارسل رسوله بالهدی» تا آخر روایت کرده فرمود بخدا قسم این آیه تاویل نشده و تاویل نخواهد شد تا اینکه حضرت قائم آل محمد علیه السلام خروج و ظهور کند و در آنوقت نه کسی کافر و مشرک بخدا یافت شود و نه آنکه منکر بامام جز آنکه کراهت دارند ظهور آنحضرت را و اگر کافری در دل سنک پنهان شود بقدرت خداوند آن سنک بصدا در آمده و میگوید ای مؤمنین بیایید و مرا شکسته و کافری که در جوف من مخفی گردیده است در آورده و بقتل برسانید.

و این حدیث را نیز عیاشی و طبرسی در تفسیر خود روایت کرده اند.

و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود خداوند غضب نمود بر یهود از جهة آنکه گفتند عزیر فرزند خداست و بر نصاری خشم فرمود و قتیبه گفتند سیح پسر خداست و بر امت من خشم و غضب فرماید هنگامیکه خون عترت مرا بریزند و آنها را اذیت و آزار کنند.



قوله تعالى: يريدون ان يطفئوا نور الله

این آیه خبر میدهد از حال یهود و نصاری که میخواهند نور پیغمبر و قرآن را خاموش کنند ولی خداوند نمیکندارد چنین عمل را انجام بدهند و پیوسته نور پیغمبر و قرآن در مراحل تمام و کمال است و این آیه کرچه سبب نزولش یهود و نصاری زمان پیغمبر اکرم است لکن تمام یهود و نصاری هر زمان و هر جا را شامل است.

قوله تعالى: يا ايها الذين امنوا ان كثيرا من الاحبار و الرهبان لياكلون اموال الناس بالباطل.

این آیه بیان میفرماید حال علماء و رهبانان (کشیش) یهود و نصاری را که آنها رشوه میگیرند و حکم میکنند میان مردم و از طرق باطل ثروت و دارائی جمع و اندوخته مینمایند و منع کنند مردم را از پیروی کردن دین مقدس اسلام چه اسلام راهی است بسوی خدا و پیغمبر اکرم مردم را بآن راه دعوت فرموده و هر کس ممانعت کند مردم و مسلمین را از پیروی کردن قوانین و آئین اسلام و اوامر و نواهی آن مشمول این آیه میباشد و داخل در زمره احبار و رهبان یهود و نصاری بوده باشد در کافی ذیل آیه «والذين يكتزون الذهب و الفضة» از معاذین کثیر روایت کرده گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود و سمعت داده بر شیعیان ما در آنچه میتوانند از اموال خود اتفاق کنند در راه خیر و معروف تا آنکه قائم ما ظاهر شود در آنوقت باید هر صاحب ثروتی دارائی خود را بامام زمان تسلیم دارد تا صرف شود بر جهاد کنندگان در راه خدا و استعانت بجویند، و منین بسبب آن اموال بر علیه دشمنان شیع در کتاب اعمالی از مفضل بن عمر روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام هر مالیکه زکوة او داده شده گنج محسوب نمیشود اگر چه در هفت طبقه زمین پنهان باشد و اگر زکوة مال را نداده گنج است هر چند روی زمین باشد.

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود طلا و نقره هر گاه بدر هزار درهم رسید گنج است.

و نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود اعماء مانع زکوة در آتش است

قوله تعالى: ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله

تعداد ماههای سال در لوح محفوظ پروردگار دوازده است مطابق عدد منازل قمر و بیدایش سال به ماه از وقتی است که خداوند آسمان و زمین را بیافرید و تمام کرات را در فضا قرار داد و در اثر گردش آفتاب و ماه و زمین شب و روز و ماه سال پدیدار شد چهار ماه را از دوازده ماه حرام فرمود برای حکمت و مصلحتی و آنها عبارت از ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب است، اعراب در زمان جاهلیت حرمت اینها را نگاه میداشتند بطوریکه اگر یکی از ایشان قاتل پدر خود را در آن اوقات مشاهده مینمود متعزم قاتل نمی شد و چه بسا این مناسبت آن میشد که آتش غضب آن شخص فرومینشست و پس از گذشتن ماههای حرام دست از قاتل برمیداشت و تجاوز و ستمگری یکدیگر نمی نمودند، و علت آنکه محرم را به محرم نامیده اند آن بود که قتل و غارت را در آن ماه حرام میدانستند و چون در ماه صفر مرض و باطاعون در مکه بروز نمود صورتهای مردم در اثر آن مرض زرد رنگ گشت باین مناسبت آن ماه را صفر نام گذاشتند و در ربیع گیاهان روئیده و درختان سبز میشدند لذا آنماه را ربیع نام بری کرده اند و جمادیرا برای آن میگفتند که چشمه های آب کم و خشک میگردد رجب گویند چون ترك قتال بود در آنماه شعبان گفتند برای آنکه خیر در آن ماه زیاد بود رمضان میگویند چون گناه و عصیان در آن ترك میشود شوال نام گذاشته اند بهجه آنکه اعراب از خانهایشان حرکت مینمودند ذیقعد گفتند چه از قتل و غارت باز می نشستند ذیحجه از آنرو گویند که حج بهجا میآوردند.

قوله تعالى: انما النسفی زیادة فی الکفر

در این آیه بیان میفرماید اعمال و رفتار طایفه ای از کفار را آنها ماههای حرام را تغییر و تبدیل مینمودند به ماههای دیگر نخستین رسم اعراب آن بود که حرمت ماههای حرام را طبق آئین حضرت ابراهیم و اسمعیل نگاه میداشتند چه قتال در حرم و ماههای حرام در آئین آنحضرت حرام بود، بعضی از اعراب چون عادت بقتل و غارت کرده بودند لذا برای آنها دشوار بود در آن مدت از عادت خویش دست بکشند و گاهی هم چنگهایی در آن ماهها رخ میداد که کراهت داشتند آنرا تاخیر اندازند تا ماههای حلال برسد

از اینجهت شخصی بنام مالك بن كنانه در موسم حج خطبه قرائت میکرد سپس میگفت چاره نیست در آنچه من حکم مینمایم مرا عیب جوئی نکنید و پاسخ دهید تمام مشرکین فریاد میزدند ما مطیع و فرمانبردار آن حکم هستیم بعد او میگفت محرم را در این سال حلال نمودم و سفر را در عوض آن قرار دادم خداوند میفرماید این فزونی در کفر است و مردم را بنادانی و کمراهی کشاند و سبب میشود حرامی را که خداوند مقرر داشته پایمال کنند و از بین ببرند و حج را ترك نموده و در وقتش بجای آورند و خداوند هرگز چنین کفرانی را براه راست هدایت و راهنمایی نخواهد کرد.

نعمانی در کتاب غیبت ذیل آیه «ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا» از ابو حمزه ثمالی روایت کرد گفت روزی حضور حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شدم جمعی در خدمت حضرت بودند پس از آنکه جماعت متفرق شدند بمن توجه فرموده و اظهار داشتند ای ابا حمزه یکی از محتومات خداوند که هرگز تغیر و تبدیل نمی پذیرد قیام قائم ما حضرت حجت علیه السلام است و هر کس شك کند در آنچه میگویم خدا را ملاقات میکند در حالی که کافر است، بعد فرمود اسم او اسم من است و کنیه اش کنیه من و هفتمین امام بعد از من است پس از آنکه عالم پر از جور و ستم شده باشد ظهور نموده و بر از عدل و داد مینماید ای ابا حمزه هر که حضرتش را درك نموده ولی تسلیم او نشود بهشت بر او حرام بوده و جهنم جایگاه و منزل آخرت اوست و فرمود کاملترین و واضح ترین بیان قرآن حکیم است که میفرماید ان عدة الشهور و تا آخر آیه را تلاوت نمود و فرمود مراد از شناختن ماههای سال در دین قیم محرم و سفر و رجب نیست زیرا این اسامی را یهود و نصاری نیز می شناسند بلکه منظور ائمه دوازده گانه میباشد که قوام دین بوجود ایشان مرتبط است محرم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام که اسمش علی و از نام بزرگ خدا یعنی اعلی مشتق شده همانطور که اسم مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از محمود که یکی دیگر از اسماء الله است اشتقاق یافته و سه ماه حرام بقیه از چهار ماه حرام هم سه نفر دیگر از فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام است که نام آنها نیز علی است یکی علی بن الحسین زین العابدین دوم علی بن موسی الرضا و سوم امام علی النقی علیهم السلام است که اسامی ایشان از اسم خداوند متعال مشتق است و این ائمه معصومین ماههای حرام دوازده برج



امامت را تشکیل میدهند.

و نیز بسند دیگری از داود بن کثیر روایت کرده گفت وقتی در مدینه خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم فرمود چرا کمتر بزیارت ما می آیی حضورش عرضه داشتم برای انجام کاری بکوفه رفته بودم فرمود در کوفه چه کسانی را ملاقات نمودی عرض کردم عموی حضرت زید را دیدم که بر اسب راهواری سوار بود و قرآنی در دست گرفته و با صدای بلند میگفت ای مردم از من مسائل خود را به پرسید پیش از آنکه مرا نیابید زیرا در این سینه علوم بسیاری نهفته است تمام احکام قرآنی ناسخ و منسوخ را من میدانم و من آیت الهی در نزد شما هستم، فرمود ای داود مگر احکام دین را فراموش کرده ای و در این بین صدا زد ای سماعة بن مهران مقداری رطب برای ما بیاور سماعة زبیلی از رطب و خرماهای تازه حضورش آورده حضرت چند عدد میل فرموده و هسته های آنها را از دهان مبارک بیرون آورده و در زمین کاشت فوراً هسته ها سبز شده نمو کرده خرم و بارور گردیده و ثمر داد حضرت بدست خویش بدرختی زده خرماهای نارس بر زمین افتاد آنها برداشته و شکافت و رشته سفیدی از میان آن بیرون کشیده بدست من داد فرمود بخوان

چون بر آن رشته سفید نظر کردم دیدم بر آن بقلم قدرت حق تعالی دو سطر نوشته شده سطر اول: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» و در سطر دوم آیه ان عدة الشهور نوشته شده تا «منها اربعة حرم» و بعد از آن نوشته شده بود «ذالك الدين القيم» امیر المؤمنین علی بن ابیطالب الحسن بن علی الحسین بن علی بن حسین محمد بن علی جعفر بن محمد موسی بن جعفر علی بن موسی محمد بن علی بن محمد حسن بن علی الخلف الحجة.

سپس فرمود ای داود میدانی این اسماء چه وقت نوشته شده است عرض کردم شما بهتر میدانید فرمودند دو هزار سال قبل از خلقت آدم و این دو حدیث را شیخ مفید در کتاب غیبه نقل نموده است شیخ مفید بسند خود از جابر جعفی روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام تاویل آیه ان عدة الشهور را سؤال کردم تنفس عمیقی نموده و فرمود ای جابر مراد از سال وجود شریف جدم رسول اکرم ﷺ است و ماه های

إِنَّمَا الْإِنْسِي زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يَحَرِّمُونَهُ  
 عَامًا يُوَاطِنُونَ إِنَّهُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فُجِحُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ  
 وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۳۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ  
 اتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنَا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ارْضِعْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ  
 فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸) إِلَّا تَتَفَرَّغُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا  
 أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹)

دوازده گانه ائمه دوازده گانه بوده و چهار ماه حرام هم امامانی هستند که بنام علی نامیده  
 شده اند پس اقرار با ائمه اثناعشر دین قیم است و بنفس خود در باره ائمه ستم نکند یعنی  
 بتمام دوازده امام معصوم خود معتقد بوده و از آنها پیروی کنید تا هدایت شده و بسمادت  
 دو جهان نائل گردید.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمودیدم بجابر انصاری گفت ای جابر بنو  
 حاجتی دارم نزد ما بیاد در وقت خلوت جابر حضور پدرم شرفیاب شد فرمود با او آید مشاهده  
 کرده ای لوحی که نزد مادرم حضرت فاطمه علیها السلام بود؟ عرض کرد بلی وارد شدم بنامه  
 مادرت تا او را تهنیت و مبارک باد گویم بولادت حضرت امام حسین علیه السلام دیدم حضور  
 آنحضرت لوحی از زمره سبز نوشته در آن بمرکبی که نورش از آفتاب روشن تر و  
 از مشک خوشبو تر عرض کرم ایسیده زنان این لوح چیست و در آن چه نوشته شده؟  
 فرمود خداوند آن را بر پدرم نازل فرموده سپس بمن مرحمت کرد تا نظر کنم عرضه  
 داشتم حضورش اجازه میفرماید رو نوشتی از آن بردارم فرمودند مانعی نیست من آن  
 را استنساخ کرده و به حضرتش تسلیم داشتم و جابر آن نسخه را بپدرم داد فرمود ای جابر  
 نظر کن تا من آنرا قرائت کنم از روی همان لوحی که نزد مادرم مشاهده نمودی و  
 بمضمون ذیل تلاوت فرمودند بنام خداوند بخشنده مهربان این کتاب از طرف پروردگار

نسی بمعنی تغیر دادن ماهی بماء دیگر است میفرماید تغییر ماه حرام از ماه ماهی دیگر افزایش در کفر است که کفار را بجهل و کمراهی میکشاند در یکسال ماهی را حرام و در سالی بعد یکماه دیگر را حلال می‌شمرند تا با این عمل خود ماههای حرام را که خداوند مقرر داشته پایمال کنند اعمال بدشان را زیبا بنظر آورند ولی خداوند هرگز مردم کافر را هدایت نخواهد کرد (۳۷) ای کسانی که ایمان آورده اید چرا وقتی بشما امر میشود برای جهاد در راه دین خدا بیدارنگ خارج شوید بزمین پای بند شده و دل بستگی ابراز میدارید آیا زندگی دو روزه دنیا را بعیوة جاوید آخرت ترجیح میدهید؟ بدانید که زخرف دنیا در برابر نعم ابدی آخرت بسیار ناچیز و کم است (۳۸) چنانچه برای جهاد عزیمت نکنید خداوند شما را بعذاب دردناکی مبتلا ساخته و مردم دیگری را بجای شما برای جهاد انتخاب میفرماید و هیچوجه شما زبانی بشما نمیتوانید برزید و خداوند قادر بر هر چیز است (۳۹)

بزرگ دانا و توانا فرستاده شده بوسیله جبرئیل امین بر محمد ﷺ خاتم پیغمبران بدان ابرسول ما تعداد ماه های سال نزد پروردگار دوازده ماه میباشد و از آنروزی که آسمان و زمین آفریده شده چهار ماه از دوازده ماه در علم حق حرام بوده درباره آنهاستم بنفس خود روا میدارید که اینان دین قیم خداست ای محمد ﷺ سیاس مرا بجا آور و عطایای من را انکار نکن و بغیر من امیدوار مباش و ترس همانا آنکه بغیر من امیدوار است و بهترند او را عذاب کنم بعد ازیکه احدی را ننموده ام ای محمد ﷺ من تو را از میان تمام پیغمبران برگزیده ام و علی وصی تورا بر تمام اوصیاء بر تری داده ام، حسن را گنجینه علم و دانش خود قرار دادم، و حسین را بهترین فرزندان گذشته و آینده نموده ام در اعقاب حسین امامة را گذاشته ام علی بن حسین زین العابدین است و باقر ﷺ شکافنده علم و دانش است دعوت میکند مردم را بسوی راه راست حضرت صادق راستگو ترین مردم است در گفتار و کردار فتنه و تاریکی جهان را فرا بگیرد، بعد از آن موسی کاظم فروبرنده خشم است پس از آن علی بن موسی الرضا است بقتل برساند او را عفریت کافری (مراد مأمون است) دفن کنند او را در شهر و دیاری که بنا کرده آن را بنده نیکو کارما جنب بدترین مخلوقات (مراد هارون



إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَالِثِ أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَيْهِ وَآيَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۰) انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا

وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ

خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱)

الرشید است) و محمد هادی شبیه جدش باشد، بعد از آن علی است دعوت میکند مردم را براه راست و برطرف میکند شبهات ستمکاران را و بعد از آن حسن اعز است که بیرون آید از او جانشین محمد صلی الله علیه و آله و در آخر زمان قیام کند و ظاهر شود بر سر او عمامه سفید است که نگاه میدارد او را از تابش آفتاب در آنوقت منادی سدا میزند بازبان فصیح و میشنوند آن صدا را تمام خلایق از جن و انس و فریاد میزند میان آسمان و زمین ای مردم این مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله است زمین را پراز عدل و داد گرداند پس از آنکه فرا گرفته بود آن را ستم و جور.

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

این آیه نازل شده بعد از جنگ حنین و مراجعت کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی مدینه آنحضرت امر فرمود بمسلمین مجهز شده و خود را برای رفتن بفزوه بتوک آماده سازند در آنوقت میوه ها رسیده و خرمن بدست آمده بود آفتاب بشدت بر ریگهای کداخته عربستان می تابید و آن هنگام باید مسلمانان مقدمات یک جنگ پرخطر و طولانی را فراهم کنند لذا بی میلی خود را اظهار داشتند و میخواستند در چنین وقتی زیر سایه درختان استراحت کنند.

عادت پیغمبر آن بود هر وقت اراده میفرمود بجنگی برود خصوصیات آنرا بیان

نمی فرمود ولی در جنگ بتوک بواسطه مسافت بسیار و دشمنان زیاد و دشواری راه ناچار

اگر شما دین خدا را نصرت ندهید خدا آنرا یاری خواهد کرد همانطوریکه وقتی کفار تصمیم به بیرون کردن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته و از مکه اخراج نمایند حضرتش را خداوند او را یاری فرموده و بر مدخل غار پرده ای از تارعنکبوت تنیده شده تا از شر دشمنان که در تعقیب او بودند محفوظ بماند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمصاحب و همسفر خود (ابو بکر) فرمود غصه مخور خدا با ماست و خداوند آرامشی بر او فرستاد و با سپاهیان نامرئی خود ایشان را تأیید و تقویت فرمود و کسی آن لشکریان را به چشم ندید و کلمه کفر را پست و ندای خدا و اسلام را بلند و برتر کرد زیرا خداوند بر هر چیزی کمال قدرت و توانایی دارد. (۴۰) برای جنگ با کفار سبکبار و مجهز بیرون رفته و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنید اگر شما مردم دانائی باشید این کار برایتان بهتر است (۴۱)

شد مقصود خود را بآنها خبر بدهد تا در صدد تهیه زاد راحله بر آیند و آذوقه فراهم کنند وقتی مسلمانان کرامت خود را بر رفتن جهاد اظهار نمودند آیه مزبور در عتاب و توبیخ و سرزنش ایشان نازل شده و شرح واقعه بتوکه در آیات بعد بیان خواهد شد. سید بن طاووس در کتاب طریقه ذیل آیه «اذ اخرج الذین کفروا ثانی اثنتین اذهما فی الغار» تا آخر از طرق عامه روایت کرده که ابو هاشم بن صباح در کتاب نور و برهان از حنان روایت کرده گفت وقتی برای انجام عمل عمره وارد مکه شده بودم شنیدم جمعی از مردم قریش میگفتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله با امیرالمومنین علیه السلام امر فرمود که در بستر و فراش حضرت بنشیند تا حضرت از خانه و شهر مکه خارج شود ابو بکر را ملاقات و برای آنکه خروجش از مکه مخفی بماند او را با خود پرده و در غار پنهان شدند و آن شب را ایلة العیبت می نامند.

در کافی از ابن فضال روایت کرده گفت حضرت رضا علیه السلام آیه «فانزل الله سکینه علیه» را بقرار ذیل قرائت میفرمودند فانزل الله سکینه علی رسوله و فرمود تنزیل آیه همانطور است که قرائت نمودم.

عباشی از عبدالله بن محمد روایت کرده گفت باتفاق حسن بن جهم حضور حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدیم حسن عرض کرد ای فرزندان رسول خدا مخالفین میگویند

ابوبکر افضل از امیر المؤمنین میباشد و دلیل می آورند بایه ثانی انین اذهما فی الغار فرمود چگونه آیه شاهد بر گفتار آنها باشد و جلال آنکه خداوند فرموده فاتزل الله سبکینه علی رسوله خداوند آرامشی بر پیغمبرش فرستاد و در آیه هرگز ابوبکر را بنحیر و نحوی یاد نکرده.

در کافی ذیل آیه اذ اخرجہ الذین کفر و ثانی انین اذهما فی الغار از حضرت صادق علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمودند وقتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار تشریف داشتند ابوبکر از ترس بخود میلرزید پیغمبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر فرمود معززون نباش گویا هم اکنون جعفر و همراهانش را که در کشتی نشسته و کشتی آنها در دریا متوقف است بچشم می بینم و انصار را مشاهده میکنم که برای حمایت از دین اسلام حاضر بفداکاری و جان بازی هستند ابوبکر گفت ای رسول خدا آیا بحقیقت آنچه میفرمائید می بینید؟ فرمود بلی عرض کرد تعنی دارم آنها را بمن هم نشان دهید حضرت دست مبارک را بچشم ابوبکر کشید او نیز جعفر و یارانش را در دریا و بر عرشه کشتی بدید در دل خود گفت الان تصدیق کردم که شخص ساحری هستی فوراً پیغمبر از خاطر درونی او اطلاع داد و فرمود انت الصديق یعنی تو گواهی میدهی که من ساحرم و وجه تسمیه و اینکه ابوبکر را صدیق گفته اند همین امر است.

قوله تعالى: الفروا خفافاً و ثقلاً وجاهدوا باء و انفسکم

جنگ بتوک طبرسی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از خفافاً

و ثقلاً ثروتمندان و فقراء و جوانان و پیره مردان باشد چه سواره

چه پیاده باید در راه خدا جهاد کنند، و مقصود از عرضاً قریباً غنیمت و استفاده است و منظور از بعدت علیهم الشقه اشاره بجنگ بتوک است، میفرماید چنانچه سفر کوتاه و بر منفعت بود ای پیغمبر گرامی این مردم از تو پیروی مینمودند و بجهاد میآمدند و چون مسافت زیاد و بامشقت است دوری میجویند و سوگند یاد میکنند اگر میتوانستیم با شما بیرون می آمدیم اینان بدروغ قسم یاد مینمایند و از فرمان تو سرپیچی کرده و خود را دچار هلاکت و نابودی میکردانند خدا میداند آنها دروغگو هستند، و آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه جهاد با مال و نفس هر دو واجب میباشد و داستان جنگ بتوک



بدینقرار است :

بعد از جنگ حنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام محیط عربستان را از لوث بت پرستی و شرک پاک و پاکیزه نمود و دین مقدس اسلام سرتاسر حجاز و یمن حکم فرما شد و تمام اعراب آن دین را پذیرفتند محمد صلی الله علیه و آله فاتح دینی در سدد بر آمد که سوریه را تسخیر کرده تا آن کشور را از تحت نفوذ و سیطره یونان و رومیها بیرون آورده و خارج سازد و اسلام را در آن ناحیه رواج دهد در این اثناء طایفه ای معروف به سیافه بین مدینه و شام رفت و آمد و تجارت داشتند و در یکی از سفرهای خود در مدینه خبری منتشر کردند که رومیها بمنظور جنگ با مسلمین حرکت نموده و اکنون با لشکری بیشمار وارد حمص شده اند این خبر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید باصحاب امر فرمود که مہیای سفر جنگ بتوک شوند و کسانی را به قبایل مکه و مدینه و جدہ و سایر نقاط اعزام داشته و دستور دادند که مسلمانان را ترغیب و تشویق بجهاد نمایند و هر کس استطاعت مالی دارد و یا از اموال عمومی چیزی در اختیار اوست برای بسیج لشکر بفرستد و برای آنکه دلہای مسلمین را متوجه عظمت امر جهاد و جنگ بادشمنان نماید خطبہ انشاء و قرائت فرمود بدین مضامین :

پس از حمد و ثنای خداوند فرمود ای مردم بدانید بهترین خبرها و گفتار قرآن است و بالاترین کلمات و اعمال تقوی و پرهیزکاری است و بهترین ملت ها ملت حضرت ابراهیم خلیل و نیکوترین روش و سنن سنت من است و عالی ترین قصه ها قصص قرآنست که احسن القصص میباشد بهترین رفتار ثبات و پایداری و بدترین روش تزلزل و سستی است و نیکوترین رهبری ها راهنمایی و رهبری پیغمبر است و شریفترین کشته ها کشته شدن و شهادت در راه دین است و نایبترین مردم کسانی هستند که پس از هدایت گمراهی را اختیار کنند و بهترین عملها آنست که سودمند باشد و راه نیکو راهی است که قابل پیروی بوده و بدترین کورها کسی است که چشم دلش نایبنا باشد و دست کریم و بخشنده از دست پست فطرت های لثیم ارزنده تراست و مال کمی که کفایت معاش کند بهتر از مال زیادی است که بطغیان کشد و بدترین عذرها عذری است که شخص در حال احتضار بیاورد و سخت ترین پشیمانی ها در روز قیامت است و از مسلمانان بنماز جمعه

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَمَقْرَأً قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ وَ  
 سَيِّئَاتُهُمْ لَوْ اَسْتَطَعْنَا اَخْرَجْنَا عَنْكُمْ يُهْلِكُونَ اَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ اِنَّهُمْ  
 لَكَاذِبُونَ (۴۲). عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ اَذْنَبْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعِنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمُ  
 الْكَاذِبِينَ (۴۳). لَا يَمْتَنِئُ ذَلِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اَنْ يُجَاهِدُوا  
 بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۴۴).

حاضر نمیشوند مگر اندکی و بعضی از آنان نام خدا را بر زبان جاری نکنند مگر  
 از روی عجب و تکبر و باید دانست که دروغگوئی بزرگترین گناه است نیکوترین بی  
 نیازی آنست که مناعت نفس را تقویت کند و بهترین توشه ها تقوی و بالاترین حکمت  
 ها ترس از خدایات و بهترین اندیشه دل یقین بخداست و ندبه و زاری نمودن از کردار  
 های دوره جاهلیت قبل از اسلام است مستی خود را بدست خویش در آتش انداختن و  
 سرودن شعر و خیال بافی از هوا جس و وسوسه شیطانست و استعمال مسکرات عبادرت  
 بتمام معاصی و گناهانست - زنان ریسمان شیطان و جوانی شمه از جنون و دیوانگی  
 است - بدترین کسب ها ز باخوانی و کثیف ترین خوردن ها خوردن مال یتیم است - ماد تمند  
 کسی است که پند پذیر باشد و شقی و بد عاقبت آنست که در شکم مادر نیز شقی بوده -  
 ای مردم هیچیک از شما بیش از چهار ذراع زمین اختیار نخواهید کرد (مراد قبر است)  
 و پایان امر شما به قیامت و روز دستاخیز منتهی خواهد شد و ملائکه در عمل خائنه کار  
 شماست و ربانترین رباها دروغ می باشد و هر چه آمدنی است نزدیک (منظور قیامت است)  
 دشنام دادن بمؤمن موجب فسق و کشتن مؤمن سبب کفر و خوردن گوشت ادر یعنی غیبت  
 کردن مؤمن از گناهان و حرمت مال او مانند حرمت خون شخص است و هر کس در  
 امور بخدا توکل کند او را کفایت کند و کسانی که صبور و شکیبیا باشند مظفر و پیروز  
 میشوند و هر آنکه از درغفو و اغماض در آید و از بدیهای مردم بگذرد خداوند از او  
 بگذرد و آنهایی که کظم غیظ نموده و خشم خود را فرو نشانند در پیشگاه الهی مأجور

ای پیغمبر چنانچه این مردم را برای سفر کوتاه و با منفعت دعوت کنید البته شما را پیروی خواهند کرد ولیکن از مسافرتهاى طولانى و پرمشقت احتراز و دورى جسته و قسم یاد مینمایند که اگر میتوانستیم باشما خارج میشدیم اینان بدروغ از فرمانت سرپیچی نموده و خویشتن را دچار هلاکت و نیستی مینمایند و خدا میداند که آنها دروغگو هستند (۴۲). ای پیغمبر خداوند ترا بیخشايد چرا از روی شفقت قبل از آنکه راستگویان را از دروغگویان تشخیص بدهی بآنها اجازه و رخصت دادی (۴۳). بهتر آن بود که اجازه ترك جهاد نمیدادید تا دروغ از راست مشخص میشد کسانی که بخدا و روز قیامت ایمان دارند با مال و جان خود جهاد میکنند و خداوند باحوال پرهیزکاران واقف است (۴۴).

باشند و هر کس در مصیبتها بردباری و صبر نماید خداوند باو عوض کرامت نماید و اشخاصی که پیرو گفتار دیگران هستند باید بدانند خداوند گفتار آنها را میشنود آن کس که سکوت نماید خداوند اجرش را در چندان سازد و هر که نافرمانی خدا کند معذب شود.

پروردگارا مرا و اتم را بیاور و برای خود و حاضرین در این مجمع طلب مغفرت و آمرزش نمود.

مردم پس از شنیدن خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آهاده بجهاد شده را اکثر قبایل عرب برای عزیمت بجنك بتوك آمدند و جمعی از منافقین هم بجهاد پذیرى متشبث گشته و خودداری از شرکت در جهاد نمودند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حنین قیس را ملاقات نموده فرمودند ای اباهب آیا با ما بجهاد میایی تا شاید از آن دختران زرد پوست بخدمت خود در آوری؟ عرض کرد بخدا قسم در قبيله من کسی چون من نسبت بزنان علاقه و عاطفه ندارد مرا در مرض آزمایش و امتحان در نیاورید میترسم دختران رومی را دیده و طاقت تحمل صبر و شکیم از دستم بدرود مرا از عزیمت باین سفر جهاد معذور دارید و ضمناً بخانواده خود دستور داد که از رفتن بجنك خودداری کنند پس رش گفت هم اکنون حضور پیغمبر شرفیاب شده و میگویم که افراد قبيله را از عزیمت بجهاد مانع شده و بآنها گفته ای که



أَمَّا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵). وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْفَاعِلِينَ (۴۶). لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُفْعَالًا خَلَّاتُكُمْ يَغْوِيكُمْ الْفِتْنَةُ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷).

در این موسم گرما نباید بجنگ بروید تا برای این عمل مورد قهر خداوند واقع گردیده و آیه در شانت نازل شود که تا روز قیامت مسلمانان آنرا بشنوند و پسرش چگونگی را حضور پیغمبر عرض نمود و این آیه نازل شد: و منهم من يقول ائذنی لی ولا تفتنی الا فی الفتنه سقطوا وان جهنم لمحیطة بالکافرین حر بن قیس میگفت که محمد ﷺ خیال نموده جنگ با رومیها مانند جنگ با قبایل و مردم عادی است و مطمئن بود که البته از آن جنگ بر نخواهد گشت و بدست رومیان گشته میشود و چون منافقین از امر پیغمبر و رفتن بجهاد ترمز کردند با هم متفق شده چنانچه سفر آنحضرت طول کشد و یا در جنگ مغلوب گردد سرای پیغمبر را دست برد نهب و غارت قرار دهند و عیالات آنحضرت را از مدینه بیرون کنند چیریل فرود آمد و امر پروردگار را رسانید که فرموده در این سفر کار بقتال نخواهد کشید و میفرماید یا شما بیرون روید برای جهاد و علی علیه السلام را بجای خود در مدینه گذارید و با علی برود و خود شما در مدینه بمانید تا منافقین بقصد خود نازل نشوند لشکریان همیای عزیمت از مدینه شدند پیغمبر اکرم ﷺ و امیر المؤمنین علی علیه السلام را از طرف خود در مدینه جا گذارد منافقین با امیر المؤمنین علی علیه السلام بیانات ناروایی اظهار داشته و میگفتند چون وجود علی علیه السلام در میان سپاه اسلام شوم بوده پیغمبر ﷺ عمداً او را به جبهه جنگ نبرده است علی علیه السلام از این سخنان آگاه شد شمشیر و سلاح خود را برداشته و در منزل جرف به رسول اکرم ﷺ ملحق شد پیغمبر اکرم ﷺ فرمود یا علی مگر من ترا از جانب

فقط آنهایی که بخدا و روز دستاویز ایمان ندارند تقاضای معافیت از جنگ مینمایند و دل‌های ایشان متزلزل بوده و پیوسته در شك و تردید و دو دلی هستند (۴۵). چنانچه آنها تصمیم به خروج و سفر جهاد میگرفتند آماده و مهیا میشدند ولی خداوند باندیشه ناپاک آنها واقف بود و ایشانرا از توفیق در جهاد بازداشت و بشما هم گفتند با کسانی که معذورند و بجنگ نمیروند بنشینید (۴۶). اگر این منافقین باشما برای جهاد بیرون میآمدند برای شما جز زور و وبال و خیانت در سیاه چیزی نمیافزودند و تا میتوانند در کارها اختلال نموده و فتنه‌انگیزی مینمودند و در بین شما هم از آن مردم منافق جاسوسانی وجود دارد ولی خداوند بحال متحکمان داناست (۴۷)

خود در مدینه نگذاشته بودم عرض کرد چرا ولی منافقین گفته اند برای آنکه من شوم هستم با خود نبرده اید فرمود یا علی منافقین سخنانی لغو و پادیه گفته اند آیا تو راضی نیستی که برادر من باشی و من هم برادر تو باشم و تو برای من بمنزله هرون برای موسی باشی مگر آنکه بعد از من پیشمیری وجود ندارد و چنانچه وجود داشت آن تو بودی شما خلیفه و وزیر و برادر من هستی هم در دنیا و هم در آخرت آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام بمدینه برگشت منافقین وقتی از بازگشت آنحضرت بمدینه آگاه شدند در سدد قتاش برآمدند چاهی بمقدار پنجاه ذراع سر راه آنحضرت حفر کرده و روی آنرا از حصیر و اشیاء دیگر پوشانیدند تا هنگام عبور در آن افتد و از هر طرف آنحضرت را سنگسار کنند و بقتل برسانند وقتی اسب سواری آنحضرت کنار چاه رسید بمقب برگشت و آنحیوان عرض کرد ای امیر المؤمنین علیه السلام چاهی در این مکان حفر کردند تا جنابت را هلاک و نابود کنند (ذیل آیه و علمنا منطلق الطیر انشاء الله بیان خواهیم کرد که امام زبان تمام حیوانات را میداند و با آنها تکلم میکند) آنحضرت دعا کرد در حق آن حیوان و فرمود حرکت کن باذن خدا اینکه حافظ است خداوند آنها را محکم قرارداد و امیر المؤمنین عبور کرد سالم آنحیوان عرض کرد چه قدر عزیز و گرامی میباشی نزد پروردگار ایسید من سپس دستور داد روی آن چاه را برداشته تا حیلۀ منافقین آشکار گردد همینکه اصحاب چاه را مشاهده کردند بشگفت آمدند و عجز زاری نمودند آنحضرت بانها فرمود آیا میدانید چه اشخاصی اینکار را انجام دادند عرض

کردند دانای باسرا را نیستیم فرمود این اسب میداند باعجاز امیر المؤمنین اسب بسند  
در آمد و با زبان فصیح عرض کرد ده نفر این عمل را انجام داده اند با تیبانی بیست و چهار  
نفر از منافقین که در کاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بجهاد رفته اند آنها نیز تصمیم گرفته پیغمبر  
را در عقبه بقتل برسانند و خداوند پیغمبرش را حفظ خواهد فرمود اسباب عرض کردند  
ای امیر المؤمنین علیه السلام نامه ای حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرقوم دارید و آن حضرت را  
از توطئه منافقین آگاه سازید فرمود بیک خداوند از نامه من حضورش زود تر برسد  
در همان اوقات جبرئیل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرود آمد و آیه ۸۰ همین سوره را آورد  
فرح المخلفون بمقدمهم خلاف رسول الله تا آخر آیه و هم کافرون و توطئه منافقین را  
بر قتل امیر المؤمنین خبر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله داستان را برای لشکریان بیان فرمود آمده  
ایکه قصد سوء بجنایت داشتند گفتند حتماً علی را هم مسلکان ما بنا بر تیبانی پیش  
بقتل رسانیده و هلاک نمودند میخواهند سبایان را ساکت کنند بناد آنها شمشیر کشیده  
و او را بقتل برسانند سپس عبدالله بن ابی که یکی از رؤساء منافقین بود باجمعی از  
پیروان خود از لشکریان دور شده و راه مدینه را پیش گرفت و گفت من هرگز با  
رومیان جنگ نکنم این ها چنان بناد میزنند که رزم با رومیان کار آسانی است بخدا قسم  
مسلمانان در این جنگ مغلوب شوند خبر مراجعت او را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانیدند فرمود  
بگذارید برود که از شر او ایمن شدید اگر در او خیر بود هرگز از ما دوری نمی جست  
جبرئیل نازل شده و آیه لوخر جوافیکم ما زادو کم الا خیالاتنا انکم کتم قوماً فاسقین  
را آورد یعنی این منافقین جز خیانت در سپاه و جاسوسی چیز دیگری انجام ندهند  
و تا میتوانند در کارها اخلال کرده و فتنه انگیزی میکنند باز هم میان شما از آن منافقین  
مفسد وجود دارد خداوند به حال شتمکاران آگاه است در آن ایام روزی و دیمة بن  
ثابت بمنافقین گفت این مرد میخواهد دیار و قصور پادشاهان شام را فتح کند و در  
جایگاه آنها قرار بگیرد هیأت چطور میتواند این کارها را انجام دهد پیغمبر (ص)  
از گفتار او واقف شد بهمار یاسر فرمود آن جماعت را دریاب تا هلاک نشدند و از آنها  
سؤال کن این چه سخنی است که گفته اید اگر انکار کنند گفتارشان را بآنان بازگو  
عمار نزد آنها رفت فرمایش پیغمبر را رسانید ایشان چون دانستند که پیغمبر از



گفتارشان آگاه است انکار نکردند ولی پاسخ دادند ما مزاح می‌کردیم باهم تا مشقت سفر از ما بر باید خداوند آیات ذیل را بر سولش در باره آنها نازل فرمود **يَعَذِّرُ الْمُنَافِقُونَ** ان تنزل عليهم سورة تنبهم بما في قلوبهم تا آخر كانوا عجزوا عني و عدة از بینایان و اهل خیر هم که در ایمانشان شك و دویی نبود تخلف از دستور پیغمبر نموده و بعداً بر سول خدا ملاحظه شدند و از آن جمله مردی بود بنام ابو خثیمه که فوق العاده متمکن و قوی العیثه بوده و قصری بسیار باشکوه و دو زن بسیار نیکو سورت داشت که به بهترین وجهی در خدمتش کوشیده و از هر جهت وسایل تنعم و خوشی و عشرت او را هم با ساخته بودند روزی که غرق در شادی و سرور در قصرش نشسته و با تماشای جمال زنهای فتان خود روح تازه در بدنش میدیدید بناگاه متذکر پیغمبر اکرم شده با خود گفت تو در کمال کامرانی و نعمت و آسایش باشی و رسول خدا با آن رفعت مقام و عصمت و پاکی و طهارت در شدت گرما برای رضای خدا بجهاد رفته باشد فوراً از قصر خارج و ناقة سواری و توشه راه برداشته مسلح برای الحاق به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رهسپار گردید هنوز شرفیاب نشده بود که اصحاب عرض کردند سواری از راه میرسد فرمود ابو خثیمه است از او استقبال کنید همیشه حضور پیغمبر رسید حضرت او را دعا نمود و فرمود خداوند بتو جزای خیر بدهد.

یکی دیگر از اصحاب که سه روز تأخیر ورود داشت اباذر بود که چون شتر سواری او مریض شده و نمیتوانست طی طریق کند ناچار شتر را رها نموده راحله خود بدوش گرفته پیاده بر اثر لشکریان حرکت نمود ظهر روز سوم بود که مسلمانان از دور پیاده را دیدند پیغمبر اکرم فرمود اباذر است که میآید او را دریابید که تشنه است چون شرفیاب شد مشکى پر از آب بدوش او بود پیغمبر باو فرمود ای اباذر چگونه آب داشتی و تشنه بودی عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد در راه بشکاف سنگی رسیدم که آب خوش گوارى داشت گفتم از این آب نمیا شامم تا آنکه حبیبم پیغمبر از آن بنوشد لذا مشک را پر از آب نموده شرفیاب شدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از او دعا نمود و فرمودند خداوند ترا رحمت کند ای اباذر زندگانی مینمائی بپنهانی و نیز بپنهانی خواهی مرد و بهمان حال مبعوث میشوی و داخل بهشت میگردی و پس از مرگت که در

حال وحدت و غربت هستی جمعی از مردم عراق با امر تجهیز و غسل و کفن دفنت اقدام خواهند کرد .

(اباذر یکی از اصحابه مختص به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و در تقوی و ایمان بهر احوال کمال رسیده و مانند ایام قبل از اسلام بوسیله گوسفندانی که داشت خود و عائله اش امرار معاش مینمودند و پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفتار سختی ها و مصائب بیشماری شد چندین مرتبه او را بشام و بالاخره به ربه تبعید نمودند و او را در آخر عمر خود بایکانه دختری که داشت در صحرائی رها کردند و در نهایت پریشانی و غربت زندگی مینمود روزی دخترش او را در حال نزع مشاهده نمود و بر سر و روی خود زد گفت) پدر جان در چنین وضعی اگر اجل تو فرا رسد من چه میتوانم بکنم پدر او را دلداری داد و گفت فرزندانم غم مخور و دل قوی دار حبیب پیغمبر بمن فرمود که در تنهایی و غربت خواهم مرد ولی جمعی از مردم عراق مرا دفن خواهند نمود چون يك اجل در رسد مرا بسوی قبله بکش و عیال را بردم بیفکن و بر سر راه بنشین قافله ای میرسد نزد مردم قافله برو و بگو اباذر پدر من است که در این صحرا بر رحمت خدا پیوسته و قبل از مرگش چند نفر از مردم رها کرده پیش او آمده گفتند ای اباذر از چه شکایت داری گفت از گناهان خود پرسیدند چه میل داری گفت رحمت پروردگار گفتند آیا برای طیب حاضر کنیم جواب داد طیب مرا مریض نموده است خلاصه اباذر بر رحمت حق تعالی واصل و دخترش بر طبق وصیت عیال را برویش افکنده منتظر بنشست که ناگاه بانك قافله بگوش رسید دختر جاورفته مالك اشتر در قافله بود پرسید ای دختر کیستی و در این بیابان چه میکنی پاسخ داد من دختر اباذر هستم و این جنازه پدر من است که در این صحرا بر رحمت خدا پیوسته و برای تجهیز جنازه اش منتظر میباشم مالك اشتر و عده ای از اصحاب فوراً پیاده شده اقدام به غسل و کفن او نموده بر جنازه اباذر نماز گذارده و دفن نمودند و بیشکونی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بصورت عمل در آمد.

در جنگ بتوك مردی همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که بر اثر کثرت جراحت وارده در جنگ بدر واحد او را مضرب مینامیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود سپاهیان را بشمار شمر و عرض کرد غیر از بندگان و خادمان بیست و پنج هزار نفر میباشد .



رسول اکرم با آن جماعت طی مسافت نموده و پس از زحمات و مشقات زیادی عاقبت بسوریه وارد شد و در آنجا با مخالفتی مواجه نگردید زیرا پس از زد و خورد های غیر قابل دبی اهمیت تمام امرائیکه کشور سوریه آن روز میان آنها تقسیم شده بود) به اردوی مسلمین روی آورده و خودشان را روی پای پیغمبر صلی الله علیه و آله انداختند بعضی اسلام آورده و طایفه دیگر جزیه قبول کردند آن روزها شهرت و بزرگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجائی رسیده بود که همان عظمت و شهرت برای مغلوبیت دیگران کافی بود آنحضرت جزیه هائی بر عهده آنها گذاشت ولی در هر صورت عقاید دینی مغلوبین را محترم شمرده است که همیشه نشر و تبلیغ دین اسلام را توصیه و تاکید می فرمود ولی هیچوقت آنها را بصورت قانون و زور بر دیگران تحمیل نمی نمود و آن چرا در قرآن بر او نازل شده بود بدون کم و زیاد اجرا میکرد بیشتر موفقیت آن حضرت در این مرحله اصولاً ناشی از رحم و مروتی بود که بمسیحیان نشان داد و از آنها فقط جزیه مختصری گرفت و قلوب تمام افرادی را که مغلوب کرده بود توجه مهر و محبت و مجذوب عاطفه ترحم دینش کرده بود و چون خبر ورود پیغمبر و تسلیم شدن امراء سوریه و قبول دادن جزیه به عراقلیوس امپراطور ادویه و شام و بیت المقدس رسید مردی از طایفه بنی غسان را خواست با و دستور داد که مسافرت به بتوک کند و از گفتار و کردار محمد صلی الله علیه و آله تفحص کرده خبر آورد آن شخص حرکت کرده به بتوک رسید حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد بعضی از مالکات آن حضرت را مانند رد کردن صدقه و پذیرفتن هدیه و چیزهای دیگر دانست باز گشت و خبر بامپراطور داد امپراطور باطناً اسلام آورد و دستور داد تا مردم مملکت را حاضر کنند پس از آنکه مردم حضورش جمع شدند آنها را باسلام و تصدیق نبوت پیغمبر خاتم دعوت کرد مردم نپذیرفتند و نافرمانی نمودند امپراطور ترسید میباید پادشاهی او تباه گردد ناچار دم فرو بست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از دو ماه توقف در بتوک بسوی مدینه مراجعت کرد درین راه مدّه از منافقین همداستان شدند که در عقبه پنهان شوند و در کمین باشند هنگامیکه رسول خدا از آنجا عبور میکند حیوان سواری او را دم داده تا پیغمبر را بزمین اندازد و حضرتش را شهید نمایند و شرح آن در ذیل آیه بعد یحلفون بالله ما قالوا بیان خواهد شد پیغمبر



وارد مدینه شد طایفه‌ای از مؤمنین که در رکابش بیرون ترفتند و امروز و فردا نموده و بدفع الوقت ایام را میگذرانیدند که از آنجمله بودند کعب بن مالک شاعر و مرار بن ربیع و هلال بن ایبه مرافقی که میگفت پس از خروج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش خود میگفتم امروز و یا فردا به بتوک خواهم رفت و دیگران هم چون من در تزیینت بهشت سستی نموده و هر روز میگفتیم که فردا خواهیم رفت تا آنکه پیغمبر اکرم مراجعت فرمود شرفیاب خدمتش شده و تنهیت دادیم که سلامت از این جنگ مراجعت نموده‌اند سلام کردیم جواب سلام ما را نداد و از ما اعراض فرمود و سایر مسلمین هم با ما همین رفتار را نموده و از ما اعراض مینمودند و در مسجد هم حاضر میشدیم کسی با ما حرف نمیزد و زنهای فحش‌مند به خدمت پیغمبر رسیده عرض نمودند مگر شوهران ما مورد سخط و غضب شما واقع شده‌اند اگر چنین است ما هم از آنها دوری بجوئیم پیغمبر فرمود بلی شما هم از آنها اعراض نموده ردوری بجوئید کعب گفت به هلال و مراره گفتم بیایید از شهر خارج شده و بشکاف کوه‌ها پناه برده روزها را روزه گرفته و شب‌ها را بعبادت مشغول شویم تا خداوند توبه ما را بپذیرد و این کار را نمودند و بالاخر بمدت سه روز هم آن سه نفر از یکدیگر جدا بوده و آنقدر ناله و زاری نموده و از پیشگاه خداوند طلب مغفرت نمودند تا آنکه شبی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود این آیه نازل شد: لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والانصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة قبولي توبه آنها از طرف خداوند بر پیغمبر اعلام گردید.

قوله تعالى: ان تصبك حمنة تموهم

این آیه خطاب به پیغمبر است ای رسول ما اگر نعمتی از جانب خدا مانند فتح فیروز و غنیمت بشما برسد منافقین معز و ناند و هناك گردند و چنانچه حادثه ناگواری بر شما رخ دهد خوشحال شوند و گویند چه خوب کارهای خود را پیش منی نمودیم و بجهاد ترفتم و از آفت مال و جان محفوظ ماندیم.

در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که در آن وقت که در حین غنیمت و شافیت و مراد از مصیبه بلا و شدت است سپس میفرماید ای محمد صلی الله علیه و آله منافقین بگوهر چه از خیر و شر بنگاه می‌رسد همه از جانب خدا است که برای ما مقدر شده و در اوج محفوظ

اللہی ثبت است و هرگز از جهت اعمال و بی تدبیری مانیت چنانکه شما می پندارید. پروردگار آقا و مولای ما و مابندگان او هستیم کسانی که بخدا ایمان دارند در جمیع کارها با او توکل کنند، این قسمت از آیه امر و دستور است که خداوند به مؤمنین میدهد تا بتدبیر و قضاء اللہی راضی بوده و در تمام امورات خود با او توسل بجویند.

قل هل ترهبون بئنا بعداً میفرماید ای پیغمبر بمنافقین بگو آیا بجز نیکوئی و فتح فیروزی و غنیمت و یا شهادت و پاداش بهشت چیز دیگری در انتظار ما دارید ولی ما منتظریم خداوند بشما منافقین عذاب سخت خود را بپسندد و یا آنکه بدست ما هلاک گرداند.

در کافی از ابی حمزه روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام معنای احدی الحسین را سؤال کردم فرمود مراد مرک در حالت اطاعت و فرمانبرداری خداست و یا درک زمان ظم و ورقام ما حضرت حجة علیه السلام است و مقصود از نعن نتریس بکم مسخ شدن منافقین و پاکشته شدن آنهاست بدست مؤمنین.

قوله تعالی : قل انفقوا طوعاً او کرهالان ینقل منکم تا آخر و هم یجصحنون این آیات حال و کردار منافقین را بیان میفرماید که اتفاق آنها در درگاه اللہی پذیرفته نیست چه آنان متمرّد بوده و فرمانبرداری از او امر خدا نکنند و اتفاق کسانی را قبول میفرماید که از روی حقیقت و خلوص ایمان بخدا و رسولش دارند و منافقین کافر شده اند و کفر آنها مانع قبول اتفاق ایشان گردیده است و اگر پاداش آنرا بر طرف کرده و ازین برده و از صفات منافقین آنست که بآنطوریکه مأمور شده اند نماز بجا نمیآورند و اتفاقشان با رضا و طیب خاطر نیست بلکه برای ریا و خودنمایی است تا مردم اعتقاد کنند که ایشان جزء مسلمانان هستند.

و این آیه دلالت میکند که کفار هم مانند مسلمانان مکلف با احکام شریعت بوده و الا خداوند هرگز ذم نمیکرد آنها را بترك نماز و زکوة و خطابات بآنها متوجه نمیشد سپس امة محمد صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و میفرماید ای مؤمنین از فرزنی ثروت و دارایی و از زیادی فرزندان منافقین تعجب نکنید خداوند اراده فرموده تا بدینوسیله ایشان را عذاب کند در دنیا و جان آنها را بگیرد در حالتیکه از دنیا کافر

لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلْبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ (۴۸). وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ الذَّنَّ لِي وَ لَا تَفْتِنِي إِلَّا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنْ جَهَنَّمَ لَمْ حِيطَلْ بِالْكَافِرِينَ (۴۹) إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَدُورُ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ (۵۰).

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا وَ هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَيَّ

اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱).

بروند اینان بدروغ سو کنند بخدا یاد کنند که ما با شما مؤمنین هم عقیده هستیم دروغ میگویند با شما هم عقیده نیستند بلکه آنها از اسلام و مسلمین میترسند مبادا آنان را بقتل رسانده و یا اسیر کنند هر گاه بناهای درغارها و شکاف کوهها بیابند بآنجا فرار کنند و شمعیل از نزد شما مؤمنین بگیریزد.

این آیه اسرار درونی منافقین را بکلی فاش و ظاهر گردانید تا مؤمنین آنها را شناخته و فریب ایشان را نخورند.

در محاسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هیچ احسان و عبادتی بحال کفار سودی نبخشد آیا نمیشنوید قول خداوند را که میفرماید و ما منهم ان تقبل منهم نفقاتهم.

در کافی ذیل آیه مزبور از یوسف بن ثابت بن ابی سعیده روایت کرده گفت روزی حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شده ضمن عرض مقصدی که داشتم دوستی و محبتی که ما بشما داریم نه از روی هوای نفس و خاطر امور دنیائی است بلکه از نظر قرابت شما با رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و آنکه خداوند دوستی شما خاندان عصمت را بر ما واجب نموده و این هودت و دوستی موجب رضای خدا و وسیله اصلاح دین و دنیا و آخرت هاست آنحضرت فرمود بلی راست میگویند دوستان و معین ما روز قیامت با ما هستند هاتند این دو انگشت متصل بهم سپس فرمود بخدا قسم چنانچه



همانا در جنگ های پیش نیز آنان در صدد فتنه جوئی واخلال برآمدند و کارها را  
 بعکس جلوه میدادند تا وقتی که حق در رسید و امر خدا آشکار گردید و باینکه آنها  
 ناراضی بودند فتح نصیب شما شد (۴۸). و بعضی از منافقین میگویند ما را از شرکت  
 در جهاد معاف بدار و ما را در آتش میفکن بدان و آگاه باش که آنها خود در فتنه و بلا  
 افتاده اند و کافرین را دوزخ احاطه کند (۴۹). اگر پیش آمد خوبی برای شما رخ دهد  
 ناراحت میشوند و اگر حادثه ناگواری روی آورد خوشحال شده و میگویند ما کارهای  
 خود را خوب پیش بینی کرده بودیم باینکه پشت بدین کرده اند خوشحالند (۵۰)  
 ای پیغمبر بآنها بگو جز آنچه که خداوند برای ما نوشته و مشیت  
 او تعلق گرفته بما نمیرسد و او مولای ما است و کسانی  
 که ایمان آورده اند فقط بخدا توکل میکنند (۵۱).

کسی تمام عمر خود روزها روزه بدارد و شب ها را بعبادت مشغول شود ولی دوستی  
 ما خاندان رسالت را در دل نگیرد خدا را ملاقات میکند در حالی که از اراضی نبوده  
 و او را مورد غضب و سخط خویش قرار میدهد و آیه را تلاوت فرموده و اضافه کردند  
 شما از قلت افراد مؤمنین نگران نباشید زیرا بطوریکه میدانید رسول اکرم ﷺ  
 یکنفر بود در بین ملت و بالاخره به نیروی پروردگار تسو فبق اداء رسالت و رهبری  
 خلایق را بدست آورد و اول کسی که بحضرتش پیوست و دعوتش را اجابت نمود  
 امیرالمؤمنین علی بود.

قوله تعالى: ومنهم من يلمزك في الصدقات

طبرسی از ابی سعید خدری روایت کرده گفت حضور پیغمبر اکرم ﷺ شرفیاب  
 شدم مشغول قسمت غنائم بود شخصی وارد شد موسوم بحرقوص بن زهیر رئیس  
 خوارج عرض کرد ای محمد ﷺ با عدالت غنائم را میان جهاد کنندگان تقسیم کن  
 فرمود آنحضرت وای بر تو اگر من بعدالت رفتار نکنم که رفتار میکند عمر عرض  
 کرد ای رسول خدا اجازه بفرمائید گردش را بزنم فرمود واکذار او را اصحاب و  
 پیروانی دارد که نماز و روزه و عبادات شما نسبت بعبادات آنها بسیار اندک و ناچیز  
 باشد بزودی از اسلام و دین حق خارج شوند مانند خارج شدن تیر از گمان برای او

قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا الْإِاحِدَى الْحُسَيْنِ وَ نَحْنُ لَتَرَبُّصَ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ  
بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْتِيَنَا فَتَرَبُّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (۵۲). قُلْ انْفِقُوا  
طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۳). وَمَا  
مِنْهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ  
وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ  
إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ (۵۴).

یستانی است نظیر یستان زنان هرگاه خروج کنند آنها را بقتل برسانید و نابود  
گردانید گفت ابوسعید در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بجنگ خوارج رفتم خدا را شاهد  
میکم آنحضرت حر قوس را بقتل رسانید جسدش را که معاینه کردیم همانطوری  
بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وصف فرمود آیه مزبور در حق حر قوس نازل شده و این  
حدیث را تعلیمی که از علماء عامه است در تفسیر خود ذکر کرده  
اشیائی که زکوة بر آنها تعلق میگیرد  
قوله تعالى: إنما الصدقات للفقراء والمساكين تافريضة من الله والله عليهم حكيم  
و جوب زکوة از ضروریات دین مقدس اسلام است و منکر آن کافر است چنانچه  
در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر که زکوة مال خود را ندهد هر چند  
قیراطی باشد او مسلمان نیست.

در تهذیب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس زکوة مال خود را  
ندهد خداوند آن را بصورت ازدهائی از آتش در آورد و در قیامت بگردن صاحبش  
افکند او را اذیت و آزار کند تا مردم از حساب فارغ شوند و تلاوت فرمود آیه سبطوقون  
ما بخلوا به يوم القيمة .

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند در اسلام خون دو طایفه  
را حلال نموده مردی که عیال دارد و زنا میکند و بانوی شوهر داری که زنا میدهد

بگو ای پیغمبر مگر غیر از دو نیکوئی که بابهشت و یافتن و پیروزی بانتظار ما چیز دیگری است ولی ما انتظار آنرا داریم که خداوند بشما منافقین از عذاب سخت خود برساند و یا آنکه بدست ما هلاک شوید شما منتظر باشید ما هم بانتظار امر خدا هستیم (۵۲) بمنافقین بگو چه برضا و رغبت و یا آنکه باکراه و بی میلی هر چه اتفاق نمایند خداوند قبول نمینماید چه شما مردمی فاسق و بد عمل هستید (۵۳) و هیچ چیز مانع قبولی اتفاق آنها نبود مگر آنکه ایشان بخدا و رسولش کافر بوده و نماز را بیا نمیداشتند مگر با بی میلی و کسالت و اتفاقی نمیکردند جز از روی اکراه (۵۴).

و دیگر آنکه زکوة نمیدهد زمانی که حضرت حجة قائم علیه السلام ظهور کند بدون شاهد زانی و زانیه را سنگسار کند و کردن مانع زکوة را بزند و از علل وجوب زکوة آن است که فقیر و بینوا در اسلام یافت نشود. و از آنحضرت بسند دیگر روایت کرده فرمود خداوند واجب کرد از برای فقراء در اموال اغنیاء مقداری که کفایت کند هزینه و مصارف آنها را و اگر آن مقدار کافی نمی بود بیش از آن واجب میفرمود و سبب فقر و پریشانی بی نوایان آنست که اغنیاء زکوة نمیدهند و مخالفت امر پروردگار را مینمایند. و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود حفظ کنید اموال خود را از آفات بدادن زکوة.

در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود شخصی در حضور امیر المؤمنین میگفت مرد بخیل از آدم ستمکار بهتر و عذرش پذیرفته تر است آنحضرت فرمود با و دروغ میگوئی چه ستمکار گاهی از اوقات توبه کند و بر آنکه ظلم نموده مظلومه بدهد ولی بخیل هر گاه بخل ورزید زکوة نمیدهد و صله رحم بجای نمیآورد و در راه خدا چیزی اتفاق نمیکند خداوند بهشت را بر شخص بخیل حرام کرده احادیث باین مضمون بسیار است.

زکوة بر نه چیز واجب است طلا و نقره گندم و جو و میوه خرما شتر و گاو و گوسفند



فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
وَيَزْهِقَ أَفْسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۵۵). وَيَخَافُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ  
وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ (۵۶). لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأَ أَوْفَارَاتٍ أَوْ مَدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ  
وَهُمْ يَجْمَحُونَ (۵۷). وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ  
أَعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا  
إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ (۵۸).

زکوة بر اشیاء مذکوره در صورتی واجب میشود که بعد نصاب برستند چنانچه بعداً بیان  
میشود و دیگر مالک آنها بالغ و عاقل و آزاد و آن مال در تحت تصرف او بوده باشد.  
در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود زمانی که آیه فوق و آیه  
خدمن اموالهم صدقه نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امر فرمود منادی صدا بزند میان  
مردم خداوند واجب فرموده زکوة را در طلا و نقره و غلات اربعه و چهار پایان سه گانه  
طلا دو نصاب دارد اول بیست دینار زکوة آن نصف دینار است دوم چهار دینار زکوة  
آن دو قیراط است و دینار یک مثقال شرعی و هر مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و  
بحساب مثقال صیرفی نصاب اول پانزده و دوم سه مثقال صیرفی باشد.

نقره نیز دو نصاب دارد اول دویست درهم پنج درهم باید زکوة بدهد دوم چهل

علی بن ابراهیم ذیل آیه و منهم من یلمزک فی الصدقات: از صادقین علیه السلام  
روایت کرده فرمودند این آیه وقتی نازل شد که صدقات را حضور پیغمبر اکرم (ص)  
آوردند تا تقسیم بفرماید جمعی از اقبیا و متولین هم حاضر بوده و منتظر بودند که از  
اموال مزبور سهمی دریافت دارند ولی برخلاف انتظار دیدند که آنحضرت صدقات  
را برینوایان تقسیم فرمودند از مشاهده آنحال خشکی شده مشغول عیب جوئی و خرده  
گیری شده گفتند ما پیغمبر را بجان مال خویش تقویت ننوده و در جنگ ها یاری و کمک  
مینماییم اینک غنائم و صدقات را بآنها می دهد که ناتوان بوده و نمیتوانند کاری از پیش  
برند لذا این آیه در ملامت و نکوهش آنهمه نازل گردید.

از اموال و اولاد منافقین در شکنت مباش خدا میخواهد آنها را بدینوسیله معذب بسازد  
در دنیا و در موقع واپسین جان آنها را بستاند در حالی که از دنیا کافر بروند (۵۵) و پیوسته  
سوگند میخورند که ما باشما مؤمنین هستیم و البته دروغ میگویند نه باشما و نه هم  
عقیده با شما نیستند بلکه آنها از اسلام و مسلمین میترسند (۵۶) . و

چنانچه پناهگاهی در غارها و شکاف های کوهها بیابند بدانجا فرار

کنند و به تعجیل از شما میگریزند (۵۷) و بعضی از منافقین

کسانی هستند که بر شما عیب جوئی مینمایند در تقسیم

صدقات اگر با آنها سهمی دهید راضی و خشنود

شوند و چنانچه چیزی بایشان داده نشود

سخت خشمناک و ناسازشی

خواهند شد (۵۸) .

درهم یکدرهم زکوة بدهد و هر درهمی هیجده نخود است که يك مثقال شرعی است و  
به حساب مثقال صیرفی که بیست چهار نخود باشد نصاب اول یکصد پنج و دوم بیست  
يك مثقال میباشد و قاعده کلی در زکوة طلا و نقره هر گاه از نصاب اول زیاد تر شد برای  
هر چهل درهم و دینار یکی بعنوان زکوة باید اداء کنند و زکوة آنها در صورتیست که  
مسکوک باشند بیکه معامله و چنانچه آلات زینت و زربور یا سبیکه و شمس باشند  
در آنها زکوة واجب نیست و دیگر باید مقدار نصاب یکسال بماند و اگر در اثناء تغییر  
یا تبدیل کنند آنها در اینصورت نیز زکوة تعلق نمیگیرد.

در کافی از ابن یقطین روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام  
مقداری آلات و حلای و زبور طلا و نقره پیش من موجود است زکوة بر آنها واجب است  
فرمود نه عرض کردم طلا و نقره مسکوک چطور؟ فرمود چنانچه با آنها معامله میکنند  
واجب است و اگر از رواج افتاده یا سبیکه شده واجب نیست

و از زراره روایت کرده گفت حضور حضرت باقر علیه السلام عرض کردم یکصد و نود و نه  
درهم جمع کردم و یازده ماه بر آنها گذشته ماه دوازدهم یکدرهم اضافه نمودم در پایان  
سال دو بیست درهم مقدار نصاب دارا هستم باید زکوة آنرا بدهم فرمود زکوة واجب

نیست تا بر تمام دو بیست درهم یکسال بگذرد و از چیزهایی که زکوة بر آنها تعلق میگیرد  
گندم جو و مویز خرما است بدو شرط اول باید هر کدام بنصاب برسند و نصاب آنها  
دو بیست و هشتاد و هشت من چهل و پنج مثقال کم میباشد.

دوم باید مالك آنها باشد بسبب زراعت و یا زرع و امره پیش از تعلق زکوة باو  
منتقل گردد و وقت تعلق زکوة زمانی است که عرفاً گندم و جو بآنها بگویند.

در کافی از سعد اشعری روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر  
در چه مقدار از گندم جو و مویز خرما زکوة واجب است فرمود هر گاه پنج و سق رسید  
عرض کردم حضورش و سق چه قدر است فرمود شصت صاع (مطابق دو بیست و هشتاد و  
هشت من چهل و پنج مثقال کم).

اگر زراعت و باغ بآب باران یا آب جاری سیراب شود باید ده يك از در آمد  
حاصله را بعنوان زکوة خارج کند و چنانچه بادست یا گاو و شتر از چاه آب بیرون  
آورند و بزراعت دهند بیست يك از در آمد را باید بزکوة بدهند و هر گاه بهر دو مسای  
آب دهند یا نزده يك زکوة میدهند و زکوة پس از بیرون کردن هزینه زراعت و مالیات  
دولت میباشد.

اما زکوة انعام ثلاثة که عبارت از گوسفند و گاو و شتر است بقرار ذیل میباشد  
واجب است زکوة در آنها بچهار شرط.

اول رسیدن به حد نصاب دوم گذشتن سال سوم هر گاه سائمة باشند یعنی  
چراکنند و اگر علوفه دستی بآنها داده شود زکوة نیست بر آنها چهارم کارگر و  
بادکش نباشند.

گوسفند پنج نصاب دارد

اول چهل یک گوسفند باید بدهد دوم یکصد و بیست و يك دو گوسفند باید بدهد  
سوم دو بیست و يك سه گوسفند باید بدهد چهارم سیصد و يك چهار گوسفند زکوة  
آن است پنجم چهارصد یا زیاده تر و باید از هر صد گوسفندی يك گوسفند بعنوان  
زکوة ادا کند.

گاو دو نصاب دارد.



اول سی زکوة آن گاو بچه ایست که داخل سال دوم شده باشد دوم چهل زکوتش گاو ایست که داخل سال سوم شده باشد.

شتر دوازده نصاب دارد.

اول پنج، زکوة آن گوسفند است دوم ده دو گوسفند بدهد سوم پانزده سه گوسفند چهارم بیست چهار گوسفند پنجم بیست پنج زکوة آن پنج گوسفند است ششم بیست شش زکوتش شتر بچه ایست که داخل سال دوم شده هفتم سی شش زکوة آن بچه شتر ایست که وارد سال سوم شده هشتم چهل شش زکوتش شتر چهار ساله است نهم شصت یک زکوة آن شتر پنج ساله است دهم هفتاد شش زکوة آن دو بچه شتر یک که وارد سال سوم شده یازدهم نود و یک زکوة آن دو شتر که داخل سال چهارم باشد دوازدهم یکصد و بیست یک زکوة آن را میتوان بدو طریق حساب کرد یا چهل حساب میکنند زکوة آن در هر چهل عدد بچه شتر سه ساله است و یا پنجاه حساب کنند در هر پنجاه شتر، چهار ساله میدهند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود نیست زکوة بر شتران بارکش و نه بر غیر سائمه، در تهذیب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود بر حیوانات کارگر و آنها یک سال نگذشته زکوة نیست و زکوة بر حیواناتی است که در سحر اجرا میکنند.

## مصارف زکوة

زکوة را در هشت مورد به مصرف میرسانند اول دوم فقراء و ینوایانی هستند که هزینه و مصارف سالیانه خود و عائله را نداشته باشند سوم بکسانی میدهند که اموال زکوة را جمع آوری میکنند چهارم بکفار و مخالفین میدهند تا دلهای آنها را بسوی اسلام و مسلمین بگردانند و تحسین نمایند پنجم صرف آزاد کردن بندگانی مینمایند که از تادیبه مال قرار داد بامولای خود عاجز مانده اند ششم باشخاص قرض دار میدهند تا دیون خود را ادا کنند هفتم در راه خدا و منفعت عامه مردم مصرف کنند مانند ساختن پل ها و مدارس و مساجد و کعبه بزائرین خانه کعبه و مشاهد مشرفه ائمه و اکرام علماء و محصلین علوم دینی و خلاص کردن شیعیان از دست اشخاص ستمکار هشتم بکسی میدهند

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ

وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ

وَالْفَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ

فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰)

که در مسافرت هزینه او تمام شده باشد اگر چه در شهر و دیار خود غنی و ثروتمند بوده و هست و نباید زکوة را بدهند با شخصیه که دارای اوصاف ذیل هستند. اول باید کافر و مخالف نباشند مگر بعنوان تحبیب چنانچه بیان شد. دوم از آنهایی نباشند که علناً مرتکب معاصی میشوند و متجاهر بفسق هستند سوم واجب النفقه زکوة ندهند نباشند مانند پدر و مادر و فرزندان و عیال. چهارم هاشمی و سادات نباشند در صورتیکه زکوة ندهند عامی و غیر سادات باشد و اگر خود او هاشمی باشد مانعی ندارد.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صدقات بسیاری آوردند عده از اغنیاء و ثروتمندان حضور داشته و منتظر بودند که سهمی از آنها دریافت دارند خداوند آیه **إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ** را نازل کرد و بیان فرمود صدقات منحصرأ اختصاص بهشت طایفه دارد و نباید بسایر مردم داده شود و فرمود آنحضرت فقراء بینوایانی هستند که مؤنه عیالات خود را ندارند و از مردم سؤال نمیکند چنانچه میفرماید در سوره بقره **لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْسَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفَقِ** و مساکین مردان و زنان بیمار و زمین گیر باشند و عاملین کسانی هستند که مأمور جمع آوری صدقات بوده و باطراف بلاد اسلام عزیمت نموده تا صدقات را جمع و با هم یا نائب او برسانند تا تقسیم کند و مؤلفه مردمان خداپرست و موحدی هستند که قائل بوحدانیت پروردگارند ولی معرفت و شناسائی بآئین اسلام

بہتر آن بود کہ آنچه خدا و رسولش بآنها مرحمت میکردند راضی بوده و می گفتند کہ لطف خدا برای ما کافی است زود باشد کہ خدا و رسول از کرم بیدریغ خود بما همه چیز عطا کنند و ما مشتاق بخدا هستیم (۵۹) صدقات اختصاص دارد بپسویان و عاجزها و جمع آوری کنندگان و برای جلب قلوب یگانگان بدین اسلام و آزادی بندگان و بردگان و ادای دین قرضداران و برای رضای خدا و پیشرفت دین و درماندگان و مسافریں آبرومندی کہ در بین راه معطل و درمانده شده اند و این مصارف فرض و حکم خداوند است و خداوند دانا و حکیم است (۶۰)

و نبوت پیغمبر اکرم ﷺ ندارند از وجوه صدقات برای تحییب و داجوئی این قبیل اشخاص نصیبی معین شده تا بآنها بدهند و باین وسیله آنان را نسبت بمسلمین مهربان نموده تا علاقه مند به تشریف در دین اسلام بشوند.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود از جمله اشخاصی کہ در صدر اسلام جزء مؤلفه قلوبهم بودند ابوسفیان بن حرب بن امیه و سہیل بن عمرو و امثال آنها را میتوان نام برد کہ پیغمبر اکرم به هر یک از ایشان سدشتر مرحمت فرمود کہ وسیله تأمین معاش آنها باشد و رقاب مؤمنینی هستند کہ بر اثر قتل غیر عمدی و یا کشتن صید در حرم کعبه و یا کفاره قسم وظهار و مانند این امور عہدمدار پرداخت غرامت و دیہ بوده ولی بر اثر تهیدستی و فقر قادر بتأدیه آن نمیباشند خداوند از صدقات سهمی برای پرداخت این قبیل تعہدات مقرر داشته تا کفاره را اداء کنند و غارمین مردمی هستند کہ از برای امور مشروع قرض گرفته و مصرف نموده اند و قدرت استرداد و تأدیه دین خود را ندارند بر امام واجب است کہ دین این مقرر ضین آبرومند را از محل وجوه صدقات بپردازد فی سبیل اللہ مواردی بسیار دارد از قبیل کسانی کہ بجهاد رفته و مال خود را مصرف نموده اند و یا کسانی کہ مستطیع بوده و حج بر آنها واجب شده ولی غفلت نموده و حج نرفته و اکنون بینوا شده اند یا آنکہ از این وجوه صدقات اقدام بتأسیس بیمارستان نموده ریاسدی احداث کنند و این سبیل کسانی هستند کہ در سفر مشروع بر اثر حوادث



وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ  
يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ (۶۱). وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ  
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۲). يُخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَاكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ  
يَرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۳). أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مِنْ بَعْدِهِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَإِنْ لَهُ  
لَارْجَهُمْ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (۶۴). يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنْزَلَ  
عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ اسْتَهْزَؤُا إِنَّا اللَّهُ  
مُخْرِجُ مَا تَحْذَرُونَ (۶۵).

ویش آمده‌امی مال خود را از دست داده و درمانده‌اند باید از صدقات بقدری که  
اورا بوطن برساند کمک نمایند.

در کافی از موسی بن بکر روایت کرده گفت فرمود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام  
هر کس بطلب روزی حلال برود تا مصارف خود و عیالاتش را بدست آورد مانند کسی  
است که جهاد کرده در راه خدا و اگر در آمد او کافی به بخارجاتش نباشد قرض کند برای  
قوت عیال خود و هر گاه وفات کند و آن دین بر او باقی باشد باید پیشوای مسلمین آن را  
ادا کند چه آن شخص از سه جهت زکوة باو میرسد فقیر است و مسکین و غارم.

قوله تعالى : وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ

این آیه در باره منافقین نازل شده سبب نزول آن بود که عبدالله بن نفیل  
یکی از منافقین سخنان پیغمبر را گوش میداد و برای منافقین نقل نموده و سخن  
چینی میکرد جبرئیل بر پیغمبر نازل شده و فرمود ای محمد صلی الله علیه و آله مردی از منافقین  
که سیاه چهره و دارای موی زیادی است و چشمانش چون چشم خروس و بسا زبان  
شیطان حرف میزند به تمامی سخن چینی نزد منافقین مشغول است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله  
را شناخت و احضار فرموده و علامتش کرد او بدروغ قسم خورد که مرتکب آن عمل

بعضی از منافقین پیغمبر را میآزارند و میگویند او شخص زودباور است ای پیغمبر بگو زودباور برای شما بهتر است او بخدا ایمان آورده و بمؤمنین هم اعتماد و اطمینان دارد (۶۱). و برای مؤمنین مایه رحمت پروردگار بوده و رای کسانی که رسول خدا را آزار میدهند عذاب دردناکی است (۶۲). برای جلب رضایت و خشنودی شما بخدا سوگند میخورند اگر آنها مؤمن بخدا باشند جلب خشنودی و رضایت بقتعالی مقدم و سزاوارتر است (۶۳). آیا نمیدانند کسانی که بعداوت خدا و رسولش قیام مینمایند آتش دوزخ جایگاه همیشگی آنها بوده و این درحقیقت بدبختی و ذلت بزرگی است (۶۴). منافقین میترسند از آن روزی که خداوند سوره نازل نماید تا آنچه در دل دارند آشکار شود ای پیغمبر بآنها بگو مسخره کنید همانا خدا آنچه شما از آن میترسید ظاهر گرداند (۶۵)

نشده است پیغمبر فرمود عذر تو را میپذیرم ولی نباید در اینجا توقف کنی نزد رفقایاش رفت و گفت محمد ﷺ زودباور است با آنکه خدا باو خیر داده که من سخن چینی میکنم معذالك قسم دروغ مرا باور کرد.

عیاشی در آیه ولئن سألتمونا لآخرا از جابر جمعی روایت کرده گفت از حضرت باقر عقیلی تفسیر آیه را سؤال کردم فرمود البته هر يك از آیات قرآن دارای تفسیری است و این آیه در حق بنی امیه و چندتن از منافقین نازل شده که در عقبه کمین کرده و قصد قتل پیغمبر اکرم ﷺ را داشتند و بیکدیگر میگفتند اگر مؤمنین متوجه ما شوند میکوبیم ما مزاح و بازی میکردیم و اگر کسی ملتفت ما نشد پیغمبر را بقتل میرسانیم و این آیه نازل شد و پیغمبر از منویات آنها مطلع گردید.

طبرسی روایت کرده که این آیات در حق همان دوازده نفر که بقصد قتل پیغمبر کمین کرده بودند نازل شده و موقع مراجعت از جنك بتوك جبرئیل آنحضرت را از تصمیم آنها مطلع نموده حضرت به عمار که مهار ناقه پیغمبر را میکشید و به حدیفه که ناقه را میراند فرمود بر اجله آن منافقین نزدیک نشوند و ازدور يك يك آنها را صدا زد بطوریکه بخوبی صدای پیغمبر را تشخیص داده و از کمینگاه فرار نمودند و همینکه ناقه پیغمبر بمنزل رسید به حدیفه فرمود کسانی که فرار میکردند شناختی ؟ عرض کرد

وَلَيْسَ سَلْتُهُمْ لِيَقُولُوا إِنَّمَا كُنَّا نَخُوذُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبَالِلُكُمْ وَرَسُولَهُ كُنْتُمْ

تَسْتَهْزِئُونَ (۶۶) لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بِعَدَائِمَالِكُمْ إِنْ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ

لَعَذَابُ طَائِفَةٍ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۷). الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ

بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ

إِنْ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۶۸).

خیر حضرت هر دو از ده نفر را بنام معرفی نمود حذیفه عرض کرد اجازه فرمائید آنها را تعقیب نموده و بقتل برسانیم فرمود دوست ندارم چنین عملی صورت بگیرد تا مردم نگویند بوسیله اصحاب بر دشمن غالب شده و پس از غلبه اصحاب خود را هم بقتل رسانیده است.

عیاشی ذیل آیه ان نعف عن طائفة منكم لعذب طائفة از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود اینها جمعی از مؤمنین صدیق و راستگو بودند که شک آورده و پس از ایمان و اسلام منافق شدند و آنها چهار نفر بودند که یکی از آنها موسوم به مخشی بن حمیر پس از اقرار معصیت خود و توبه به پیغمبر عرض کرد ما درم را به هلاکت انداختیم پیغمبر اکرم توبه او را پذیرفت و او را عفو نمود مجدداً درخواست نمود که خداوند او را بمقام شهیدان برساند و در جایی کشته شود که کسی مطلع نشود در جنگ یمامة بمرتبه شهادت نائل و کسی نفهمید کجا کشته شده و او شخصی است که خداوند از او گذشت.

قوله تعالى : الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ

این آیه بیان میکند حالات و اوصاف منافقین را و میفرماید آنها از جنس یکدیگرند مردم را بکار زشت تشویق کرده و از کارهای نیکو منع مینمایند و دستهای خود را در امور خیر بسته اند خدا را فراموش کرده اند خدا هم آنها را فراموش کرده



و اگر از ایشان سؤال کنی که چرا تمسخر و استهزاء مینمائید میگویند از روی مزاح و شوخی سخن گفتیم ای پیغمبر بآنها بگو آیا با خدا و آیاتش و بر رسول خدا تمسخر میکنید؟ (۶۶) عذر نیاورید چه شما بعد از آنکه اسلام و ایمان آوردید کافر شدید و چنانچه از بعضی شما در گذریم آندسته فتنه گر را بسختی مجازات خواهیم کرد برای آنکه آنها مردعی خطاکار و مجرم میباشند (۶۷). مردان و زنان منافق به پشتیبانی از یکدیگر مردم را بکارهای ناروا تشویق کرده و از کارهای خوب منع مینمایند و دست های خود را در امور خیر بسته اند و چون خدا را فراموش کرده اند خدا هم آنها را فراموش کرده منافقین همان زشتکاران و مردم فاسق و فاجرند (۶۸)

و بحقیقت منافقین همان مردم فاسق و فاجرند و از ایمان آوردن بخدا و رسولش خارج شدند و طغیان و سرکشی در شرک مینمایند.  
این با بویه از عبدالعزیز بن مسلم روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت رضا علیه السلام معنای قول خداوند را نسوالله فتسبهم فرمود خداوند سهو و فراموشی ندارد آیا نمی شنوی که میفرماید (و ما ربك نسيا) هیچوقت برای پروردگار تو فراموشی نیست بلکه خداوند مجازات میکند هر کس که فراموش کند او و روز جزا را و چون منافقین در دنیا خدا را فراموش کرده اند و پرستش او را بجا نیاوردند و ایمان بخدا و رسول ندارند خداوند هم در عالم آخرت ثواب و نصیبی برای آنها مقرر نفرموده پس آنان محروم از خیر و ثواب باشند سپس خداوند وعده عذاب و دوزخ میدهد بمنافقین و کفار بقولش وعد الله المنافقين و میفرماید چارید بودن آنها در جهنم و عذاب سرمدی کافی است برای معصیت و نافرمانی ایشان بعد خود منافقین را مخاطب قرار داده میفرماید ای منافقین لذت برید و بهره مند شوید از متاع فانی دنیا مانند کسانی که پیش از شما لذت بردند از دارائی و قدرت و اولاد که پیش از شما داشتند اکنون که نوبت بشمار سیده پیشینیان خود را فراموش نموده و مثل آنها در شهوات فرو رفته اید و حال آنکه کارهای آنان در دنیا نابود و باطل گشته ای منافقین آیا اخبار و سرگذشت پیشینیان چون قوم

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ  
وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِيمٌ (۶۹) كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ  
قُوَّةً وَآكُفَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخِلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخِلَاقِكُمْ كَمَا  
اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَاقِهِمْ وَخُضِعْتُمُ كَالَّذِينَ خَاضُوا  
أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ  
أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۷۰)

نوح و عاد و نمرود و قوم ابراهیم و اهل مدین و قوم شعیب و طایفه لوط بشما نرسانیده  
پیغمبران خدا آیات و معجزات آشکار بآنها عرضه داشتند آنان پذیرفته و ایمان  
نیادردند و هر کسی ظلم نشد بلکه آنها بنفس خویش ستم کردند.

فرموده تعالی : وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

این آیه متصل است بآیات گذشته اتصال شد تقیض چه حکمت الهی اقتضا  
میکند که بیان فرماید اوصاف مؤمنین را بعد از منافقین که در حقیقت ضد آنهاست  
میفرماید مردان و زنان مؤمنین دوست و یاور یکدیگرند بعکس منافقین مردم را بکار  
های نیکو تشویق کرده و از بدکرداری منع نمایند نماز بیادارند و زکوة میدهند و از  
اوامر خدا و رسولش پیروی کرده بزودی خداهم آنها را مشغول رحمت خود میفرماید  
و عده فرموده بآنان که در بهشت جاودان بمانند.

عیاشی ذیل آیه مزبور از صفوان جمال روایت کرده گفت عرض کردم جضور  
حضرت صادق علیه السلام فدایت کردم زن مسلمانی تقاضا میکند از من او را به حج ببرم چون  
او معمر نیست کراهت دارم از بردن او اینعمل چه صورت دارد؟ فرمود باکی نیست برفتو  
ببر او را و آیه را تلاوت نمودند.

طبرسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود بهشت عدن خانه ای است که



خداوند بمردان و زنان منافق و دورو آتش جهنم را و عده داده که در آن جاویدان  
و همیشگی خواهند بود و این کیفر برای آنها کافی است خداوند ایشان را لعنت نموده  
و عذاب ابدی می افکند (۶۹) مانند کسانی که بیش از شما دارای قدرت و مال و اولاد  
بیشتر از شما بوده به متاع فانی دنیا متمتع و بهره مند بودند و اکنون که نوبت به شمار سیده  
بشینان خود را فراموش نموده و مثل آنها در شهوات و زخرف دنیا  
فرو رفته اید و حال آنکه کارهای آنها در  
آخرت نابود و باطل گشته و در حقیقت  
از زیانکاران هستند (۷۰)

خداوند آن را آفریده و هیچ دبدبای آنرا مشاهده نکرده و وصف آن راهیج بشری  
نمی تواند در قلب تصور کند جایگاه سه طایفه باشد پیغمبران و شهداء و صدیقین.  
و نیز از جابر روایت کرده گفت فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی اهل بهشت در  
بهشت قرار گرفتند و از نعمتهای آن بهره مند شدند خطاب رسد از طرف پروردگار آیا  
میل دارید نعمت را بر شما زیاد کنم گویند پروردگار! نعمت و لذایذی بهتر و بالاتر از  
این میباشد که بما عطا فرمودی خطاب شود خوشنودی من بزرگتر و بهتر از هر  
نعمتی باشد.

و نیز از زید بن ارقم روایت کرده گفت شخصی به پیغمبر عرض کرد ای رسول خدا  
آیا اهل بهشت میخورند و میآشامند فرمود سو گند بخدا هر نفری مقدار صد نفر اهل  
دنیا میخورد و میآشامد مجدداً عرض کرد چگونه فضولات از آنها دفع میشود و حال  
آنکه بهشت مکان پاک و پاکیزه است فرمود فضولات آنان بصورت عرق که از مشك  
عطرش خوشبو تر است خارج و ریزش میکند.

قوله تعالى : يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين

طبرسی و علی بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کردند آنحضرت آیه را اینطور قرائت  
فرمود جاهد الکفار بالمنافقین و پیغمبر هرگز جنگ نکرد بشمشیر با منافقین و بسند



اَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَاُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُوْدَ وَ قَوْمِ اِبْرَاهِيْمَ وَ  
 اَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ  
 لَكِنْ كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ (۷۱) وَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ  
 بَعْضٍ يَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوْنَ  
 الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُوْنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ اُولٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ

اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ (۷۲)

دیگر از آنحضرت روایت کردند فرمود جهاد با منافقین آنستکه آنها را مازم کنند  
 تا واجبات را بجا آورند و در روایت دیگر فرمود جهاد با منافقین بند و نصیحت کردن  
 و ترسانیدن آنها است از عذاب خداوند.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با کفار جهاد  
 کرد و امیر المؤمنین علیه السلام با منافقین و جهاد علی علیه السلام جهاد پیغمبر صلی الله علیه و آله است.  
 طبرسی ذیل آیه «یعلقون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر» از ابن عباس روایت  
 کرده گفت سبب نزول این آیه آن بود منافقین هر وقت در جنگ بتو که از حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 دور میشدند طعنه میزدند بدین اسلام و سب میکردند آن حضرت را حدیفه با اطلاع  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید آن بزرگوار آنها را طلب کرد آمدند حضورش قسم بدروغ  
 یاد کردند که ما چنین کلماتی نگفتیم آیه نازل شد.

و نیز روایت کرده که در باره جلاس بن سوبید نازل شده روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله  
 ضمن موعظه و فرمایشات خود در بتو که منافقین را تنقید نمود و آنها را پلید نامید جلاس  
 گفت اگر سخنان محمد صلی الله علیه و آله راست است پس ما بدتر از الاغ خواهیم بود عامر بن  
 قیس گفت البته شما بدتر از حمار میباشید پس از مراجعت بمدینه عامر واقعه را بعرض  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید جلاس گفت عامر دروغ میگوید آنحضرت دستور داد آن دو نفر

آیا اخبار اقوام سالفه و پیشینیان چون قوم نوح و عاد و نمرود و ابراهیم و اهل مدین و مردم شعیب و لوط بآنها نرسید که انبیا و رسول پروردگار آیات و معجزات آشکار بآنها عرضه داشته و آنها نپذیرفته و ایمان نیادردند و بر هیچ کدام ظلمی نشده بلکه آنها بنفس خویش ستم میکردند (۷۱) مردان و زنان مؤمن دوستان و یاور یکدیگر بوده مردم را بکارهای خوب تشویق و وادار نموده و از کردار و زشتی منع کرده نماز پیادارند و زکوة میدهند و حکم خدا و پیغمبر را پیروی و اطاعت

مینمایند آنها را پروردی خداوند مشمول رحمت خود

میفرماید چه خداوند صاحب قدرت و درست

کردار است (۷۲)

نزد منبر مسجد قسم یاد کنند جلاس سوگند یاد نمود به خدا که عامر دروغ میگوید عامر قسم یاد کرد که جلاس چنین سخنی بزبان جاری کرده سپس گفت پروردگار را بحق پیغمبر راستگوید آیه در این خصوص نازل فرما تا کواهد راستگو و تکذیب دروغگو باشد آنحضرت آمین گفت فوراً جبرئیل آیه فوق را نازل کرد تا فان یتوبوا بک خیراً لهم جلاس آمد حضور پیغمبر عرض کرد آیا پروردگار سخنان مرا میشنود فرمود بلی گفت عامر راست گفته ای رسول خدا من از گفتار خود پشیمان شده و توبه و استغفار میکنم آنحضرت توبه او را پذیرفت و قبول فرمود.

و نیز بسند دیگر روایت کرده که آیه درباره آنها نازل شده که در خانه کعبه حاضر شده و قسم خوردند که نگذارند خلافت به بنی هاشم برسد و در منزل عقبه موقع مراجعت از جنگ بئوک برای قتل پیغمبر اکرم کمین کردند لکن بآمال و آرزوی خود نرسیدند و زکریا بن محمد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود روز غدیر خم وقتی که پیغمبر علی را بر سر دست گرفت تا همه مردم او را به پیشند عده از منافقین منجمله ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایعییده و سالم مولی ابی حذیفه و مغیره بن شعبه برابر آنحضرت بودند عمر بآنها گفت بچشمه های پیغمبر توجه کنید چگونه حالت غیر عادی دارد الان خواهد گفت که از طرف پروردگار مأمورم در



وَعَدَاللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۳) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَإِنَّ الْمَصِيرَ (۷۴) يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَاثِرَةٌ الْكُفْرُ وَكَفَرُوا بِعَدَائِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَهَمُّوا بِمَا آمَنَ بِنَالُوا وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُغْنِيَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعْذِبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۷۵)

همین هنگام پیغمبر ﷺ خطاب بمردم فرمود آیا من اولی بر نفس شما نیستم گفتند چرا فرمود هر کس که من مولای او هستم این منی نیز مولای اوست از این بعد او را امیر المؤمنین خطاب کنید جبرئیل بر پیغمبر اکرم نازل نجوای عمر و سخنانی را که بدوستان خود گفته بود آنحضرت خبر داد پیغمبر عمر و یارانش را احضار فرموده و گفتارشان را یاد آرد شد بدروغ قسم خوردند که ماچنان سخنانی نگفتیم و در نتیجه این مذاکرات آیه فوق نازل گردید و در آیه بعد خداوند احوال مردم بخیل را بیان فرموده و آنان را منافق و دروغگو نامیده است.

قوله تعالى : ومنهم من عاهد الله لئن آتينا من فضله

طبرسی از صحابه روایت کرده آیه فوق درباره ثعلبه بن حاطب که یکی از انصار است نازل شده ثعلبه حضور پیغمبر ﷺ شرفیاب شد عرض کرد ای رسول خدا دعا بفرما خداوند مالی بمن عطا فرماید فرمود ای ثعلبه مال و ثروت اندک که بتوانی سپاسگذار باشی بهتر است از ثروت زیادی که طاقت و توانایی آن در نداشته و طفیان سرکشی نمایی عرض کرد بآن خدایی که شمارا به پیغمبری فرستاده اگر خداوند مالی نصیبم بفرماید



خداوند بمردان و زنان مؤمن وعده فرموده بهشت خلد و ابدی را که زیر درختانش  
 نهرها جاری است و در عمارات نیکو و پاکیزه در بهشت عدن منزل و مأوی دهد و  
 بالاتر از آن مقام رضا و خشنودی خداوند است که پیروزی درخشانی است. (۷۳)  
 ای پیغمبر با کفار و منافقین جهاد کن و با شدت هر چه تمایز آنها را زیر سیطره و فشار  
 خود قرار بده و بدان که جایگاه آنها جهنم است که بد منزلی میباشد (۷۴) بنام خدا قسم  
 میخورند که چیزی نگفته اند و حال آنکه سخنان کفر آمیز بزبان آورده و پس از  
 اسلام آوردن کافر شده و تصمیم و جدیت در کشتن پیغمبر گرفتند و بقصد شوم خود  
 نائل نشدند و در مدد انتقام و کینه توزی برآمدند در سورتی که بی نیازی نصیب آنها  
 شده و خدا و رسولش آنها را مستغنی فرموده است و چنانچه توبه کنند برای  
 آنها خیلی بهتر است و اگر پشت بخدا کنند خداوند در دنیا و آخرت  
 آنها را به عذاب های دردناک معذب خواهد فرمود و در روی زمین  
 یک نفر دوستدار و یاروری برای خود نخواهند یافت. (۷۵)

حقوق هر صاحب حقی را ادا میکنم پیغمبر گفت برورد گارا به نعلبه مال عطا فرما  
 دعای پیغمبر با جوابت رسید نعلبه تروت زیادی بدست آورد و در اثر اشتغال بآن از نماز  
 جمعه و جماعات محروم شد روزی پیغمبر شخصی را فرستاد تا از او زکوة بگیرد بخل  
 ورزید و زکوة مال خود را نداد و گفت نیست زکوة جز آنکه مانند جزیه است که از کفار  
 اهل کتاب میگیرند آن شخص آمد و گفتار نعلبه را به مرض پیغمبر ﷺ رسانید آن  
 حضرت فرمود وای بر نعلبه سپس جبرئیل فرود آمد و آیه فوق را آورد و روایت کرده  
 از پیغمبر اکرم ﷺ فرمود سه چیز علامت منافق باشد حدیث دروغ و خلاف وعده و  
 خیانت در امانت.

و نیز فرمود آن حضرت چهار صفت در هر شخصی جمع شود منافق محض و خالص  
 باشد او اول دروغ گفتن دوم شکستن عهد و پیمان و حیله و تزویر نمودن سوم وعده  
 خلافی چهارم فسق و فجور و دشمنی کردن با مردم و این صفات در هر طائفه یافت شود  
 هلاک و نابود گردند.

طبرسی ذیل آیه «الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین» از صحابه روایت

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّهُ وَلَنُكُونَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۶)  
 فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۷۷) فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي  
 قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۸)  
 أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۹) الَّذِينَ  
 يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ  
 فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۸۰)

کرده که سالم بن عمیر انصاری خدمت پیغمبر اکرم شرفیاب شده و یک صاع خرما آورده عرض کرد دیشب اجیر شدم بدو صاع خرما یک صاع خودم برداشتم و یک صاع را به پروردگارم قرض میدهم پیغمبر ﷺ فرمود آن خرما را جزء صدقات بگذارند منافقین مسخره کرده گفتند خداوند از این صاع خرما بی نیاز است ولی ابا عقیل میخواهد خود را جزء صدقه دهندگان محسوب نماید.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آیه در باره عبدالرحمن بن عوف نازل شده امیر المؤمنین علیه السلام مقداری خرما بعنوان صدقه حضور پیغمبر اکرم آورد تا بفقراء عطا بفرماید عبدالرحمن مسخره کرد و گفت خداوند از این خرما بی نیاز است فوداً آیه فوق نازل شد در حق او.

و نیز در ذیل آیه «استغفر لهم» از آنحضرت روایت کرده فرمود این آیه موقعی نازل شد که پیغمبر ﷺ از یکی از غزوات بمدینه مراجعت فرموده بود و عبدالله ابن ابی مرثض بود پسرش عبدالله بن عبدالله که از مؤمنین بود از حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست نمود که بیالین پدرش تشریف ببرند رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمنزل او تشریف بردند عبدالله تقاضا نمود که برای پدرش استغفار نماید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

بعضی از ایشان چنین با خدا عهد کردند که اگر نعمت و رحمتی نصیب ما بشود البته پیغمبر را تصدیق کرده و از نیکان خواهیم شد. (۷۶) و همینکه از نعمت و فضل خدا بهره مند شدند باز بر آن بخل ورزیده و پشت بدین کرده و از خدا اعراض کنند (۷۷) و بر اثر این نقض عهد و دروغ خداوند در دل‌های ایشان ظلمت نفاق افکند تا روزی که بکیفر خلف عهد برسند و نتیجه دروغ اعمال زشت خود را به‌یستند (۷۸) آیا امید دارند که خداوند از باطن و گفته‌های پنهانی و درونی ایشان آگاهست و او بر اسرار و مغیبات داناست (۷۹) کسانی که بر زمین و صدقات آنها بی‌بجوهی و علامت میکنند و کسانی را که در حدود مقدورات خود در بذل مال و صدقات در راه خدا مضایقه نمایند مسخره کرده خداوند این اشخاص را در مقابل مسخره مؤمنین مسخره و مجازات فرموده و از برای آنها عذاب دردناکی خواهد بود (۸۰)

برای تفقد و دلجوئی پسر استغفار فرمود عمر گفت آیا خداوند شما را نهی نکرده که بر منافقین رحمت و استغفار ننمایید پیغمبر از او دور گردانید و عمر سخن خود را تکرار نمود در جوابش فرمود من می‌بینم که استغفار بنمایم و یا ننمایم و چون عبدالله ابن ابی قحط کرد پسرش از پیغمبر تقاضا نمود که بر جنازه او حاضر شوند و سر قبرش بایستند پیغمبر بر جنازه او حاضر شد و نماز خواند و بر سر قبرش بایستاد باز عمر گفت آیا خداوند فرموده است که بر مرده منافقین نماز مگذارید و برگور آنها نایستید پیغمبر اکرم ﷺ باو فرمود وای بر تو آیا نفهمیدی بر سر قبر او چه دعائی کردم ؟ گفتم خدایا قبرش را از آتش پر کن و او را با آتش جهنم واصل گردان و بر اثر جسارت و اعتراض عمر حالت غضب به‌حضرتش دست داد.

قوله تعالى : ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج

طبرسی از صحابه روایت کرده گفتند سبب نزول آیه مزبور آن بود ابن مکتوم که شخصی بود نابینا حضور پیغمبر اکرم ﷺ آمد عرض کرد ای رسول خدا آیا اجازه میفرمایید من ترك جهاد کنم زیرا نابینا هستم و توانائی جسمانی هم ندارم



اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ  
بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۱) فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ  
بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَالْفِهْمِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدَّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (۸۲)  
فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيُيَسِّرُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۳) فَإِنْ رَجَعَكَ  
اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاذْنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا  
مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَائِفِينَ (۸۴)  
وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ  
رَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (۸۵) وَلَا تَعْجَبْ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا  
يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۸۶)

آنحضرت جوابی باد فرمود جبرئیل نازل شد و آیه فوق را آورد

و نیز روایت کرده که آیه «و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم» در باره بکانون  
(گریه کنندگان) نازل شده و آنها هفت نفر بودند از قبیل بنی عمرو بن عوف سالم  
بن عمیر که در جنگ بدر هم حضور داشت و از بنی واقف هرمی بن عمیر و از بنی جاریه  
علیه بن یزید را و کسی بود که وجود خود را بعنوان صدقه در محضر پیغمبر عرضه داشت  
بدین ترتیب که حضور پیغمبر اکرم ﷺ شرفیاب شده و عرض کرد ای رسول خدا قسم  
بخدا که من چیزی در دسترس خود ندارم که آنرا صدقه دهم وجود خود را وقف بر  
صدقات مینمایم پیغمبر اکرم ﷺ باد فرمود خداوند صدقه ترا قبول نمود و او را

ای پیغمبر چه برای آنها طلب امرزش بکنی و چه نکنی اگر هفتاد مرتبه هم طلب بخشایش بنمایی خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید زیرا آنها از راه سرکشی طغیان بر خدا و رسولش کافر شده اند و خداوند مردم فاسق را هدایت نمیفرماید (۸۱) خوشحالند که از حکم جهاد در رکاب رسول خدا سرپیچی نموده و بی میل هستند که با مال و جان خود در راه خدا جهاد نموده و بمؤمنین هم میگویند که در این هوای گرم سوزان از وطن خود خارج نشوید بآنها بگو آتش دوزخ بسیار سوزاننده تر از این هواست اگر توجه نموده و بفهمید (۸۲) پس اکنون باید کمتر خندیده و بیشتر گریه کنید که بکیفر آنچه نموده اید خواهید رسید (۸۳) چنانچه خداوند ترا بمدینه نزد عده ای که تخلف نموده برگردانید و آنها بملاقات تو آمده و اجازه بخواهند که جهاد بروند بآنها بگو اجازه نمیدهم و شما ابدأ نباید همراه من خارج شده با من بجنگ بادشمنان بیایید شما کسانی هستید که راضی شدید در بدر و امر در خانه های خود مانده و در جهاد شرکت نکنید اینک هم با سایر مخالفین و آنهایی که تن به همکاری جهاد نداده اند بنشینید (۸۴) و بر مرده آنان نماز مگذار و بر سر قبرشان بدعا نایست چه آنها به خدا و رسولش کافر شده و در حالتی که فاسق و بدکار بوده اند مرده اند (۸۵) از مال و اولاد دشمنان در شکفت میباش زیرا خدا میخواهد با آن اموال و اولاد آنها را در ویریا مقرب نموده و جانشان را در حال کفر قبض نماید (۸۶)

حلال و آزاد ساختن و از طایفه بنی مازن بن نجار - ابولیلی عبدالرحمن بن کعب و از سلمه عمرو بن عتمه و از بنی رزیق سلمه بن صخر و از بنی غز ناصر بن ساریه سلمی این هفت نفر خدمت پیغمبر آمده و گریه میکردند و می گفتند ما قوه و توانائی آنها نداریم که در رکاب حضرتت بجنگ حاضر شویم فرمود بر شما باکی نیست زیرا که شما ضعیف و ناتوان هستید

لذا آیه فوق در باره این اشخاص نازل گردید و میفرماید مسئولیت و عقوبت بر کسانی است که با وجود ثروت و تمکن مالی و جسمانی برای رفتن بجهاد نزد تو آیند و تقاضا کنند که آنها را از جهاد معاف بداری و راضی شوند مانند زنان و



وَ إِذَا انْزِلَتْ سُورَةٌ اَنْ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَ جَاهِدُوا مَعَ رَسُوْلِهِ اسْتَاذَنْكَ اَوْلُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قَالُوا ذُرْنَا نَكُنْ مَعَ الْفَاعِدِيْنَ (۸۷) رَضُوا بِاَنْ يَكُوْنُوْا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ (۸۸) لٰكِنِ الرَّسُوْلُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ جَاهِدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ وَاُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ (۸۹) اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ (۹۰) وَ جَاءَ الْمُعَذِّرُوْنَ مِنَ الْاَعْرَابِ يُؤْذِنُ لَهُمْ وَ قَعَدَ الَّذِيْنَ كَذَبُوْا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ سَيُصِيبُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۹۱)

کودکان در خانه نشسته و بجهاد نروند خداوند بر دل چنین اشخاصی مهر کفر زده و آنها مردم نادانی هستند

قوله تعالى : يعذرون اليكم اذا رجعتم

طبرسی از صحابه روایت کرده آیه مزبور در باره جد بن قیس و عتب بن قشیر و سایر منافقین نازل شده و آنها هشتاد نفر بودند هنگامیکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فائده آن از جنگ بتوک مراجعت نمود ایشان بعد از آنکه بیجا حضور آنحضرت شرفیاب شده و از آنجناب طلب عفو و بخشش مینمودند خداوند میفرماید ای پیغمبر با آنها بگو عذر نیاورید ما هرگز بگفته‌های شما ایمان نیاوریم خداوند حقیقت حال شما را بما اطلاع داده و زود است که خدا و رسولش گردار شما را بدیده ها آشکار سازد تا نزد مؤمنین رسوا شوید سپس بسوی خدائیکه دانای غیب و شهود است بر میگردید تا با اعمالیکه نموده اید آگاه گردانند و بکیفر کردارشان برسید پیغمبر دستور داد کسی با آنها مجالست نکند و احدی با ایشان سخن نکند

علی ابن ابراهیم از صادقین علیه السلام روایت کرده فرمودند وقتی پیغمبر مراجعت



و چون سوره‌ای نازل شود که بعدها ایمان آورده و با رسولش در راه خدا جهاد نمایند نروند و متمسکین منافق از حضور تو تقاضای معذرت و معافی از جهاد کرده و گویند موافقت نما که با معاف شدگان بدانیم. (۸۷) بآن راضی بودند که با مخالفین و عاجزین در خانه نشسته و بجهاد نروند دل‌های آنها را نقش کفر و ظلمت پوشانیده در راه حقایق نمی‌کنند (۸۸) ولی پیغمبر و کسانی که با او بودند چون بجان و مال خود در راه خدا جهاد کردند همه خیرات و نیکوئی مخصوص ایشان است و آنها رستگارانند (۸۹) برای آنها خداوند باغ‌هایی آماده و مهیا فرماید که زیر درختانش نه‌ها جاریست و در آن تا ابد متمتع می‌باشند داین در حقیقت سعادت و فیروزی بزرگی است (۹۰) جمعی از اعراب بادیه‌نشین می‌آیند و عذر می‌آورند که بجهاد حاضر نشوند و گروهی هم از کسانی که خدا و رسولش را تکذیب نموده از جهاد خودداری و سر باز زده‌اند کافربن ازدو گروه بزودی به‌ذابی دردناک می‌رسند. (۹۱)

کرد مؤمنین منافقین را نکوهش می‌کردند منافقین قسم یاد می‌نمودند برای آنها که ما منافق نیستیم و سوگند ایشان برای آن بود که مؤمنین از آنها راضی شده و متعرض آنان نشوند خداوند در باره منافقین آیه «سیدخلفون بالله لکم» را نازل فرمود و مضمونش آلت ای مؤمنین چنانچه شما از منافقین راضی شوید خداوند هرگز از آن‌مردم فاسق و تبه کار راضی نخواهد شد

قوله تعالى: الاعراب اشد کفرا و لفاقا

در آیات گذشته شرح حالات منافقین بیان شد در این آیه می‌فرماید اعراب بادیه‌نشین و اطراف مدینه در کفر و عناد و نفاق سخت‌تر از منافقین دیگران بوده چه آنها دورند از مرکز وحی و تنزیل و بی‌جهل و نادانی احکام خدا سزاوارترند بعضی از آنان منافقانی هستند که آنچه در راه جهاد مصرف می‌نمایند برای خود ضرر و زیانی نداشته چون امیدوار ثواب و پاداش نیستند و برای مسلمانان انتظار شوم و عواقب وخیمی دارند و حال آنکه عاقبت بد و حوادث ناگوار برای آنها خواهد بود خداوند بگفتار باید ایشان شنوا و دانا است.

لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ  
إِذْ أَنْصَحُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۲)  
وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتَ لَاحِمَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ  
أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ (۹۳) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى  
الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ  
عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۴) يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا  
لِي قُلُوبِي لَكُمْ قَدْ بَيَّنَّا اللَّهُ مِنْ أَنْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ  
إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۵)

شیخ در کتاب مجالس در آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده فرمود چون حضرت امام حسن علیه السلام ناگزیر شد با معاویه صاحب کندی معاویه بالای منبر رفت و آنحضرت را مجبور نمود که برپله پامین تر بایستد آنکاه معاویه شروع بایراد سخن نموده گفت ای مردم این حسن بن علی فرزندی دختر پیغمبر است که مرا برای خلافت بر خود ترجیح داده و مرا اهل این مقام دانسته و با میل خود و رضایت برای بیعت با من آمده است حضرت امام حسن علیه السلام بیان معاویه را قطع و خطبه ایراد نموده و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود ای مردم بدانید که ما اهل بیت پیغمبر هستیم خداوند ما را با اسلام گرامی داشته و ما را از میان مردم برگزیده و آیه تطهیر را درباره ما نازل فرموده آگاه باشید که خداوند ما خانواده را در خیر و خوبی قرار داده و جدم پیغمبر اکرم را بر سالت مبعوث فرمود و قرآن کریم را بر او نازل کرد و بددم امیر المؤمنین اول کسی بود که بحضرتش گرویده و امر پروردگار و رسولش را اجابت کرده و ایمان آورد و خداوند درباره او فرموده اقمین کان علی بیته من ربه

بر مردم ناتوان و ضعیف و بیماراران و کسانی که فقیر بوده و خرج سفر خود و نفقه خانواده خویش را ندارند تکلیف جهاد نشده و خرجی برایشان نیست اگر به نیکوکاران و سایر مومنین برای رضا خدا و پیغمبر نصیحت نموده و آنها را تشویق و هدایت نمایند بر این نیکویی و خداوند بخشنده و مهربانست (۹۲). و همچنین بر آن مومنین که نزد تو می آیند تا موجبات عزیمت آنها را بجهاد فراهم سازی و میگوئی من مالی که بتوانم شما را با آن تجهیز نموده و مساعدت کنم ندارم از شدت تأثر و تأسف اشک میریزند و مراجعت مینمایند که چرا چیزی ندارند تا در راه خدا اتفاق کنند برایشان نیز گناهی بر ترک جهاد نیست (۹۳). مسئولیت و عقوبت بر کسانی است که با وجود تمکن مالی و قدرت نزد تو می آیند و تقاضا دارند که آنها را از جهاد معاف نمایی و بآن راضی هستند که چون مخالفین و یا زنان و کودکان در خانه نشسته و بجهاد نروند خداوند بر دل آنها مهر کفر و ظلمت زده و آنها مردم نادانی هستند که درک حقایق نمیکند (۹۴). هنگامیکه شما فاتحانه از جنگ مراجعت مینمایید آنها بعد از های بیجا میپردازند بآنها بگو عذر نیاورید ما هرگز بگفته های شما ایمان نیاوریم خداوند حقیقت حال و اخبار شما را بما اطلاع داده و زود است که خدا و رسولش کردار شما را پدیدها آشکار سازد تا نزد مومنین رسوا شوید و سپس بسوی خدائی که دانای غیب و شهود است بر میگردید تا با اعمالی که نموده اید شما را پیناکند و بکیفر کردارتان برسید (۹۵).

صریح قرآن و بفرموده رسول خدا مگر آنکه ما اهل بیت مظلوم و ستم دیده هستیم از همان زمان رحلت و وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا کنون خداوند تو میان ما و کسانی که بما ستم نموده اند حکم بفرما و حق ما را از کسانی که بما تعدی نموده و حقی را که در قرآن برای ما مقرر شده غصب کرده و مردم را نسبت بما ناسپاس و جری ساخته و مادر ما فاطمه علیها سلام را از ازارت پدرش محروم ساختند کیفر فرما بخدا قسم اگر مردم فرمان پروردگار و اوامر رسولش را شنیده و پیروی مینمودند همانا آسمانها پر کثرت خود را بر آنان نازل و زمین منابع و خیر و ثروت خود را ظاهر مینمود و حتی دو نفر از افراد این امت با یکدیگر تنازع و اختلاف پیدا نمیکردند و توای معاویه جرأت آن نداشتی که طمع بامر خلافت کنی لکن با کمال تأسف پیشینیان تو خلافت را از مرکز خود



يَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ اِذَا اتَّخَذْتُمُ الْيَهُودَ لِعَرَضٍ عَنْهُمْ فَاَعْرِضُوا عَنْهُمْ اِنْهُمْ رَجِسٌ  
وَمَا لَهُمْ بِهِمْ جَهَنَّمَ جِزَاءَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶). يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَاِنْ  
تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَرْضٰى عَنِ الْقَوْمِ الْفٰسِقِينَ (۹۷) الْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا وَ  
نِفَاقًا وَاَجْدَرُ اَلَّا يَعْلَمُوْا حُدُوْدَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى رَسُوْلِهِ وَاَللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ (۹۸).  
وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يَنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمْ الدَّوَابُّ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ  
الْمَوْتِ وَاَللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ (۹۹). وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ  
يَتَّخِذُ مَا يَنْفِقُ قُرْبٰتٍ عِنْدَ اللّٰهِ وَصَلٰوَاتِ الرُّسُوْلِ اِلَّا اِنْهَا قُرْبٰتٌ لَهُمْ سَيَدْخِلُھُمْ اللّٰهُ  
فِي رَحْمَتِهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۱۰۰).

و تهاوہ شاہد منه کہ مراد از بینہ رسول اکرم و شاہد پدرم میباشد و نیز رسول خدا  
فرمود خداوند امر و مقرر داشته کہ سوره برائتہ را یا خودم برای مردم مکہ تلاوت  
کنم یا کسی کہ مانند من باشد و تو یا علی مانند من هستی پس پدرم از رسول خداست  
و رسول از پدرم میباشد و نیز پدرم فرمود یا علی تو پس از من ولی بر تمام مؤمنین میباشد  
و بیش از تمام مردم پدرم رسالت رسول خدا را تصدیق نموده و خداوند دربارہ اش  
هیفرماید :

«السابقون السابقون اوائك المقربون» و تمام آیاتی کہ در شان امیر المؤمنین  
نازل شدہ بود بیان کرد پس فرمود معاویہ گمان میکند کہ من او را شایستہ خلافت  
میدانم پنداری بیجا نموده بخدا قسم من اولی هستم بہ مردم از نفس خودشان بہ نص  
دور نموده و با اہلش بمنخاصہ و نزاع بر خاستہ ناجائی کہ امروز تو و یاران دست  
تجاوز دراز نموده و در امر خطیر خلافت مسلمین چشم طمع دوخته اید و حال آنکہ  
رسول خدا فرمود تا وقتی کہ در میان امت اعلم ناس وجود دارد هیچکس حق خلافت

چون بسوی آنها بازگردی قسم های مؤکد بخدا یاد میکنند که از مخالفت و تمرد آنها چشم پوشی هرگاه بسوی آنها برگشتی از آنها اعراض و دوری کن زیرا که آنها مردمی پلیدند و بموجب کردارهای زشت خود در جهنم ساکن خواهند شد (۹۶). برای شما قسم میخورند تا آنکه از ایشان راضی شوید چنانچه شما از آنها راضی شوید خداوند هرگز از آن مردم فاسق و تبه کار راضی نخواهد شد (۹۷) اعراب بادیه نشین در کفر و عناد سخت تر از دیگران بوده و بجهل و نادانی احکام خدا سزاوارترند و خداوند بمصالح خالق آگاه و دانا است (۹۸). بعضی از اعراب مردم منافقی هستند که آنچه در راه جهاد مصرف مینمایند برای خود ضرر و زیانی پنداشته و برای مسلمانان انتظار عواقب شوم و حوادث ناگواری را دارند و حال آنکه بدعاقبتی و حوادث بدبر خود آنها بود و خداوند بسختنان ایشان شریوا و از اندیشه های پلیدشان آگاه است (۹۹) بعض دیگر از همان اعراب بادیه نشین بخدا و روز جزا ایمان داشته و هرچه را که در راه خدا اتفاق مینمایند وسیله تقرب در پیشگاه خدا و دعای خیریه مبر میدانند آری چنین است اتفاق و خیرات آنها سبب قرب خداست و البته بزودی خداوند هم آنها را داخل رحمت خود میفرماید و خداوند آمرزنده و مهربانست (۱۰۰).

ندارد ای معاویه مردم سست عهد و عهد شکن و دنیا پرست باعث خواری من شدند که ناگزیرم با تو صلح کنم و اگر یاران و اصحابی با وفا و با ایمان می داشتیم هرگز صلح نمی کردم و چون مردم ما را رها نموده و باغیر ما بیعت نموده و برای ما یار و یابوری وجود ندارد جز این امر چاره ندیدم اگر شما در تمام مشرق و مغرب خواسته باشید کسی را پیدا کنید که جدش رسول خدا و پدرش وصی رسول خدا باشد غیر از من و برادر من کسی را نخواهید یافت از خدا بپرهیزید و با وجود روشنائی و وقوف بر حق و حقیقت گمراه نشوید من اکنون ناچارم که با معاویه صلح و از حق خود سرفراز کنم لکن میدانم که این مصالحه برای شما يك آزمایش و امتحانی است تا روز قیامت ای مردم سرزنش نمیکنند کسی را که از حق خود منصرف شده و برای تأمین مصالح امت آنها را رها میکند لکن شایسته سرزنش و ملامت آنکس است که حق دیگری را غصب مینماید و هر سوایی نافع و هر خطائی مرتکب خود را زیان و ضرر می رساند و در اثبات

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ  
 اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا  
 ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۱). وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ  
 الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَتُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرَدُّونَ  
 إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ (۱۰۲). وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ  
 آخَرٌ مَيْمَنًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۳). خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ

صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ

سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۴).

حق خویش و تعدی معاویه ادله و آیات زیادی بیان فرمود و البته برای آن مردم سودی  
 نبخشید و از منبر پیامین تشریف آورد بعدها معاویه گفت بخدا قسم حسن بن علی علیه السلام از  
 منبر پیامین نرفت مگر آنکه زمین را بر من تاریک نمود بطوریکه تصمیم بقتل او گرفتم  
 لکن بر خشم خود تسلط یافته و تحمل نمودم.

عباشی ذیل آیه و السابِقون الاولون از حضرت صادق روایت کرده فرمود: مراد  
 نقباء اصحاب میباشند مانند اباذر و سلمان و مقداد و عمار و آنهایی که ایمان آورده و  
 تصدیق کرده و بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام ثابت و پایدار ماندند.

و نیز از آن حضرت روایت کرده فرمود مؤمنین بر یکدیگر سبقت نمیگیرند مانند  
 پیشی گرفتن اسب دو نندگان.

قوله تعالى: وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ

این آیه در حق ابی لبابه بن عبدالمعذر نازل شده و کیفیت آن چنین است که  
 وقتی که پیغمبر تصمیم گرفت که به جنگ بنی قریظه برود بزرگان قبیله درخواست نمودند



کسانی که اول سبقت با اسلام و ایمان گرفتند از مهاجر و انصار و آنهایی که از سایر افراد پیروی از ایشان نمودند خداوند از آنها خشنود و آنها هم از خداوند راضی هستند و خداوند برای آنها بهشتی که از زیر درختانش نهرها جاری است آماده و مهیا ساخته که تا ابد در آن منتعم و برخوردار شوند و این سعادت بزرگی است (۱۰۱). گروهی از اعراب پیرامون شهر مدینه و جمعی هم از خود اهل مدینه منافقت و در تفاق و دورویی خود استوار و پابرجا بوده ولی شما اطلاع نداشتید و ما بر سر پرت ناپاک آنها آگاهیم و بزودی دوبار یکی قبل از مرگ و یکمرتبه بعد از مرگ آنها را عذاب کنیم و عاقبت هم بعذاب سخت ابدی دوزخ بازگشت مینمایند (۱۰۲). و جمعی دیگر اعتراف بکناهان خود نمودند که کارهای زشت و زیبا هر دو را مرتکب شده و بجا آورده اند امید است خداوند توبه آنها را بپذیرد همانا خداوند آمرزنده و مهربان است (۱۰۳). ای رسول تو از اموال مؤمنین صدقات را بگیر تا بآن صدقات آنها را از پلیدی و جهدنیا پاک و پاکیزه سازی و بآنها دعای خیر کن چرا که دعای تو در حق آنان سبب آرامش خاطر و تسلی ایشان خواهد شد همانا خداوند شنوا و دانا است (۱۰۴).

تا پیغمبر ابی لبابه را برای مشورت نزد آنها بفرستد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بایی لبابه فرمود نزد دوستان برو و بین چه میگویند ابی لبابه نزد آنها رفت و آنها از او سؤال کردند که آیا صلاح است ما بحکم محمد صلی الله علیه و آله تن در دهیم؟

ابی لبابه گفت البته قبول نمائید ولی بدانید حکم محمد صلی الله علیه و آله درباره شما ذبح است و بگلولی خود اشاره نمود و فوراً پشیمان شد که چرا من چنین حرفی از پیش خود بآنها زدم و گفت با این گفتار بيمورد بخدا و رسول او خیانت کردم و از میان قبیله مزبور بیرون رفتم اما خدمت پیغمبر شرفیاب نشد و مستقیماً بطرف مسجد رفته و ریسمانی بگردن خود بسته و سر ریسمان را بستونی که معروف بستون توبه بود بسته و گفت نه از مسجد بیرون میروم و نه آنکه ریسمان را از گردنم باز میکنم تا آنکه بمیرم و یا خداوند توبه مرا قبول نماید این خبر به پیغمبر رسید فرمود اگر نزد ما آمده بود همانا از خداوند برایش طلب عفو و آمرزش مینمودیم لکن چون امر خود را بخدا واگذار نموده خودش میداند که توبه او را بپذیرد و یا نپذیرد ابی لبابه روز ها روزه

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ  
 التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۵). وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ  
 سَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۶). وَآخَرُونَ  
 مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ أَمَّا يَعَذِّبُهُمْ أَمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۷). وَالَّذِينَ  
 اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضُرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيدًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ  
 وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلِيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۸).  
 لَأَتْلُوهُ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ  
 رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (۱۰۹). أَقِمْنَ أَسْوَاقَ بَنِيانِهِ  
 عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرًا مِنْ أَسْوَاقِ بَنِيانِهِ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارِفًا نَهَارًا  
 بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۱۰).

میکرفت و شبها باطعامی که دخترش به مسجد میآورد و باندازه سدرهقی افطار میکرد و  
 هنگام قضای حاجت دخترش او را از ستون مسجد باز کرده و دوباره می بست شبی  
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود که آیه فوق نازل گردید و پیغمبر بام سلمه  
 فرمود هم اکنون خداوند توبه ای لبابه را پذیرفت ام سلمه عرض کرد اجازه میفرمائید  
 او را مطلع سازم فرمود او را خبریده ام سلمه سر خود را از حجره بیرون کرده و گفت  
 ای ای لبابه بشادت باد ترا خداوند توبه تو را قبول فرمود مسلمانان حاضر در مسجد  
 دویدند تا او را از ستون باز کنند گفت بخدا قسم نمیکذارم مرا باز کنید مگر آنکه  
 رسول خدا نیز مرا ببخشد و خودش مرا باز کند پیغمبر تشریف برده او را از ستون باز  
 نموده و فرمود ای ای لبابه اکنون تو مانند طفلی که تازه از شکم مادر متولد شده باشد

آیا مؤمنین نمیدانند که خداوند توبه بندگان را میپذیرد و صدقات آنها را دریافت مینماید خداوند بسیار توبه پذیر و مهربانست (۱۰۵). ای پیغمبر بآنها بگو هر چه می خواهند بکنند ولی باید بدانند بزودی خدا عمل آنها را بشما مینمایاند و هم رسول و هم سایر مؤمنین بر کرده های ایشان آگاه میشوند و بزودی بسوی عالم غیب و قیامت بازگشت خواهید نمود و شما را بآنچه نموده اید مطلع سازند (۱۰۶). عده ای هم از گناهکاران کسانی هستند که کارشان بامید و مشیت خدا موقوف است که یا آنها را عذاب نموده و یا آنکه بلطف خویش از گناهانشان درگذرد و خداوند دانا و حکیم است (۱۰۷). و کسانی که مسجد شرار بنا نمودند و قصدشان زیان رسانیدن باسلام و کفر و عناد و تفرقه انداختن بین مؤمنین و همراهی نمودن بادشمنان خدا و رسول بوده و با اینحال قسم یاد میکنند که ما حسن نیت داشته و جز برای خدمت و توسعه اسلام نظری نداریم خدا گواه است که آنها دروغ میگویند (۱۰۸) ای رسول مائو هرگز در مسجد آنها قدم نگذار همان مسجد قبا که از اول پایه و اساسش بر تقوی بنا کرده ای شایسته تر است که در آن نماز کنی و مردانی که دوست دارند خداوند آنها را منزّه و پاک کند در آن مسجد حضور یابند و خداوند مردان پاک را دوست دارد (۱۰۹). آیا کسیکه مسجدی را برای تقوی و خدا پرستی بنا مینماید و طالب خشنودی خداوند است بهتر است یا آنکه بنایی بسازد که سست بنیاد و درمسایل قرار گرفته که بزودی ویران و نابود شود و بالاخره آن بنا از بن و پایه بآتش دوزخ افتد و هرگز خداوند ستمکاران را هدایت نخواهد کرد (۱۱۰).

هیچ معصیت نداری عرض کرد ای رسول خدا بشکرانه چنین نعمتی میتوانم تمام مال را صدقه بدهم فرمود خیر عرض کرد دو ثلث آنرا بدهم فرمودند خیر مجدداً عرض کرد آیا نصف اموال خود را بدهم فرمودند خیر عاقبت عرض کرد ثلث آنرا صدقه بدهم فرمودند آری اتفاق کن و آنگاه آیه خذ من اموالهم صدقه نازل شد و این حدیث را علی ابن ابراهیم روایت کرده است.

عیاشی در آیه و آخر و اعترفوا بذنوبهم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود عسی الله ان يتوب عليهم مفهوم عسی درباره حضرت باری تعالی حکم و جوب را دارد



و این آیه در حق گناهکاران شیعیان ما نازل گردیده است.

در کافی ذیل آیه خذ من اموالهم صدقة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود وقتی که این آیه نازل شد پیغمبر اکرم بوسیله منادی بمسلمین اعلام فرمود که خداوند همانطور که نماز را بر شما واجب فرموده اینک زکوة را نیز بر شما واجب کرده تا از طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و میوه و خرما زکوة بدهید مشروط بر آنکه یکسال از آن اموال بگذرد و پس از آنکه ماه رمضان را روزه گرفتند بر آنها اعلام کرد برای قبولی نماز و روزه خود خداوند پرداخت فطره یعنی زکوة بدن را مقرر و واجب فرموده است. و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود امام زین العابدین علیه السلام فرموده من ضمانت میکنم که صدقاتی که از دست بندهای خارج شود بدست پروردگار برسد و این است مفهوم و معنای قول خداوند که میفرماید: «هو یقبل التوبة عن عباده و یا خذ الصدقات».

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس گمان کند که امام علیه السلام محتاج است باموال او کافر شده بلکه مردم احتیاج دارند که امام صدقات آنها را بپذیرد و آیه را تلاوت نمودند و فرمود مراد از یا خذ الصدقات آنستکه خداوند قبول میفرماید صدقات را از صاحبانشان و بایشان ثواب و پاداش عطا میکند.

عیاشی از معالی بن خنیس روایت کرده گفت شب بارانی حضرت صادق علیه السلام را دیدم از منزل بیرون آمده مقداری نان و اشیاء دیگر همراه دارد عرض کردم حضورش آنها را بمن مرحمت بفرمائید بیاورم فرمود من ادلی هستم از تو در خدمتش رفتم تا رسیدیم بسقیفة بنی ساعدة مشاهده کردم جمعی بنحواب رفته اند آنحضرت بالین سر هر يك از آنها يك و پاد و قرصه نان گذاشت سؤال کردم فدایت کردم اینان را میشناسید؟ فرمود خیر خداوند خلق نفرموده هیچ چیز را مگر آنکه برای آن نکهبان و حافظی قرار داده جز صدقه که پروردگار خودش او را میگیرد و پدرم هر وقت صدقه میداد دست خود را میبوسید و میفرمود این صدقه را نخست پروردگار اخذ میکند پیش از آنکه در دست سائل قرار بگیرد من دوست دارم بدست خود صدقه بدهم چه آنرا خدا میگیرد همانا صدقه در شب خاموش میکند غضب پروردگار را و معفو نماید گناهان و آسمان

گرداند حساب معشر را و در روز صدقه دادن مال و عمر را زیاد کند.

و نیز از آنحضرت روایت کرده فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده دوست ندارم در دو چیز کسی بمن کمک کند یکی در وضوء زیرا آن جزء نماز من است و دیگر در صدقه دادن چه آن را خداوند اخذ میکند.

عیاشی در آیه «و قل اعملوا فیسری الله عملکم» .... از صادقین علیهم السلام روایت کرده که محمد بن مسلم گفت از آن جنابان سؤال کردم آیا اعمال مسلمین بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرضه میشود یا خیر؟ فرمود در این امر شک نیست و آیه را تلاوت نموده و فرمود در روی زمین خداوند گواهی مقرر داشته.

و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر روز صبح اعمال بندگان را اعم از نیکو کاران و بدکاران بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه میدارند ای مسلمانان دقت و مراقبت کنید تا اعمال نیکو انجام دهید.

و نیز آنحضرت فرمود مراد از مؤمنون ائمه هستند و در روایت دیگر فرمود امیر المؤمنین و فرزندان آنحضرت میباشد.

و نیز از حسین بن میاح روایت کرده گفت شخصی این آیه را نزد حضرت صادق علیه السلام قرائت کرد فرمود مأمونون تلاوت کن نه مؤمنون و مراد از مأمونون ما ائمه میباشد این بابویه از داود بن کثیر رقی روایت کرده گفت وارد شدم حضور حضرت صادق علیه السلام پیش از آنکه تکلم کنم فرمود ای داود روز پنجشنبه اعمال و کردارتو را بر من عرضه داشتند مشاهده نمودم از جمله آنها صله کردن تو بود با پسر عمویت از این عمل بسیار خورسند شدم و دانستم در اثر این صله عمر او پایان رسیده داد میگویی آن پسر عموی من شخصی بود معاند و ناموسی از او عیالش بمن زیاد صدمه رسیده بود خواستم مکه مشرف شوم مقداری از اموال خود را باو دادم وقتی مدینه وارد و حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم آنحضرت خبر داد مرا بآن صله ای که بجا آورده بودم و محمد بن حسن صفار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که همه روزه صبح ها اعمال بندگان اعم از نیک و بد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه میشود از کارهای زشت بپرهیزید و حیا کنید که عمل زشت شما بر رسول اکرم عرضه شود. و باز از آنحضرت روایت کرده که فرمود هر گاه فرد مؤمنی

لَا يَرَالُ بَيَانَهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِبَّةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقْطَعَ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ  
 حَكِيمٌ (۱۱۱). إِنْ اللَّهُ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ  
 يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ  
 وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي  
 بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۲).

که بهر دو موقع دفن و گذاردن قبر عملش بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و  
 یک یک ائمه معصومین تا برسد حضور حضرت حجة روحی فداه عرضه میشود  
 در کافی ذیل آیه و اخرون مرجون لامر الله.  
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود منظور از مرجون لامر الله مشرکینی  
 هستند که حمزه و جعفر و سایر مؤمنین را بقتل رسانیده و بعدها اسلام آورده و شرک  
 را رها و خدا را پرستش نموده اند لکن حقیقت ایمان در دل های ایشان بر توافک نشده  
 بطوریکه نه چنان مؤمن هستند که داخل بهشت شوند و نه آنکه کافرند که در جهنم  
 بروند آنها بحالت انتظار مترصد امر خدا میباشند که یا مورد عذاب واقع و یا توبه  
 ایشان قبول گردد.

قوله تعالى: والذين اتخذوا مسجداً ضراباً

سبب نزول این آیه آن بود که عده ای از منافقین خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله  
 شرفیاب شده گفتند ای رسول خدا در بین مردم بنی سلیم اشخاص پیر و بیمارانی وجود  
 دارد که نمیتوانند بمسجد شما بیایند و همچنین در مواقعی که باران میبارد توفیق رفتن  
 مسجد از مردم سلب میشود اجازه فرمائید در قبیله بنی سلیم مسجدی بنا کنیم پیغمبر  
 اکرم صلی الله علیه و آله موافقت فرمود همیشه ساختمان مسجد پایا بر رسید از حضرتش درخواست  
 نمودند که برای افتتاح مسجد و اقامه نماز مسجد را بقدم خود منور سازند فرمود  
 اکنون که عازم جنگ بتوک میباشم پس از مراجعت بخواست خدا خواهم آمد ولی



اماسی که آنها بر روی کفر و نفاق بنا کردند ایشانرا پیوسته دچار شك و تردید نگاه داشته تا آنکه بمرک دل از آنها برکنند همانا خداوند دانا و آگاهست بامور خلاق (۱۱۱). خداوند جان و مال مؤمنین را در قبال بهشت خریداری کرده و آنها در راه خدا بچنگ و کارزار میبردازند تا دشمنان دین را بکشند و با خود کشته شوند و این وعده قطعی و برعهده خداوند است و در تورات و انجیل و قرآن بدان تصریح شده و با وفاتر از خدا در انجام پیمان و عهد کیست؟ ای اهل ایمان شما در این معامله ای که نموده اید بخود مژده و بشارت دهید که این معامله و معاهده با خدا سعادت و فیروزی بزرگی است (۱۱۲).

چون از جنگ برگشتند آیه فوق نازل شد درباره مسجد ابوعامر راهب و قسمی که بدروغ خورده بودند که بنای مسجد مزبور برای سلاح حال مؤمنین و خدمت بدین بود و در باطن نظر زیان و فساد داشتند خداوند بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش اطلاع و اعلام فرمود تا بآن مسجد نروند.

آن مسجد بدستور ابوعامر بنا شده و داستان آن از این قرار است در زمان جاهلیت و پیش از ورود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمدینه منوره مشه سی موسوم با ابوعامر که از رهبانان بود و لباس پشمینه میپوشید در مدینه سکونت داشت هنگامیکه آنحضرت هجرت کرد و از مکه نزول اجلال فرمود در مدینه آتش حسد و کینه ابوعامر برافروخت و بر علیه آنحضرت در پنهانی حزی تشکیل داد و پیروانی برای خود فراهم کرد پس از آنکه اهل مدینه بحال او آگاه شدند قصد کشتن او را کردند بسوی مکه فرار نمود و پس از فتح مکه بطائف رفت و تحصن جست اهل طائف که اسلام آورده بودند بشام رفت و از آنجا قصد کرد حرکت کند بسوی مملکت روم و از پادشاه روم تقاضا کند لشکری به همراهی او فرستد تا مدینه برود و با پیغمبر اکرم جنگ و کارزار کند و آنحضرت را کشته یا از مدینه بیرون کند نامه ای بمنافقین نوشت و آنها را از قصد خود آگاه کرد و دستور داد مسجدی بنا کنند تا او و همراهانش برسند و بجانب روم حرکت نمود منافقین آن مسجد را بنا کردند و انتظار ورود او و همراهانش را داشتند خداوند ابوعامر را پیش از آنکه بروم وارد شود هلاک و نابود کرد و اسرار درونی منافقین را آشکار نمود

الْقَائِمُونَ الْعَابِدُونَ الْخَامِدُونَ السَّالِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ  
 بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۳).  
 مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قَرَبَىٰ مِنْ  
 بَعْدِ مَا بُيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۱۴). وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَيِّهِ  
 إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ  
 تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۵).

ابی جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مسجد شرار را در کنار راه متروکی  
 بنا کردند خداوند آن را با آتش جهنم فروه ببرد.  
 و در تفسیر منسوب به حضرت عسکری علیه السلام از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت  
 کرده فرمود ابو عامر که ساله عسریغمبر خاتم الانبياء بود و حضرتش او را فاسق خطاب  
 میفرمود پس از بازگشت آنحضرت از غزوه تبوک که فاتحانه و سلامت وارد شد خداوند  
 کید و مکر منافقین را باطل نمود و آیه مزبور را نازل و بر سولش دستور داد تا آن مسجد  
 شرار را بسوزاند و پیروان ابو عامر پس از چهل پنجر و زمیتلا شدن با انواع بیماریها مانند  
 قولنج و فلج و جذام و لقوه هلاک گردیدند و به جهنم واصل شدند.  
 در کافی ذیل آیه لمسجد اسس علی التقوی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده  
 فرمود مسجدیکه پایه و اساس آن بر تقوی بنا نهاده شده مسجد قبا میباشد.  
 و نیز در آیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا از آنحضرت روایت کرده فرمود این  
 آیه درباره اهل قبا نازل شده و مراد از طهر و پاکیزگی طهارت گرفتن بآب و وضوء  
 پاکیزه است.

طبرسی از صادقین علیهم السلام روایت کرده فرمودند آیه افمن اسس بنیانه علی تقوی  
 درباره اشخاصی نازل شده که تطهیر مینمودند و پاکیزه میکردند نجاست بول و غایط را بآب  
 و آنها مردمان قبا بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله بایشان فرمود چگونه تطهیر میکنید که خداوند



ای پیغمبر به توبه کنندگان و خدایرستان و شکر گذاران و روزه داران و نماز گذاران  
که با خشوع کامل را کعبه و مساجد هستند و کسانی که امر بمعروف و نهی از منکر نموده  
و حدود الهی را پاس میدادند بشارت بده که پشواب و سعادت ابدی خواهند رسید (۱۱۳).  
نباید پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند برای مشرکین از خداوند طلب مغفرت و  
آمرزش نمایند هر چند که از نزدیکان و خویشانان باشند پس از آنکه برای آنها مسلم  
و نابت شود که آن منسوبین و خویشان از دشمنان خدا و اهل جهنم و آتش هستند (۱۱۴).  
و اگر ابراهیم برای آذر پدر تربیتی خود از خداوند طلب مغفرت کرده برای آن بود که  
وعدۀ داده بود ایمان آورده و از شرک پر هیزد و چون دانست که او دشمن خدا است  
از او بیزارى جست چونکه ابراهیم شخصی بود بسیار پرد بار و خداترس (۱۱۵).

شمارا در اثر آن مدح و احسان فرموده گفتند ما اثر نجاست را با آب بر طرف مینماییم  
(در این آیه خداوند تشبیه کرده بناء منافقین و مسجد شرار را به بنایی که کنار نهر  
ساخته شده که در اثر طوبت خراب و در آب فرو میرود همچنین بنای منافقین در آتش  
جهنم فرو رود و مراد آنست که عمل شخص پرهیز کار و منافق مساوی نیست چه عمل  
مؤمن و پرهیز کار بر اصل صحیح و ثابته ساخته شده پس برقرار بماند بخلاف عمل  
منافق که بنیان او سست و پایه دار نیست.)

و نیز در آیه «و لا یزال بنیائهم الذی بنوا» از آنحضرت روایت کرده فرمود پیغمبر  
اکرم صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جنگ تبوک مالک بن جعشم خزاعی و عامر بن عدی را  
برای تخریب و سوزانیدن مسجد بنی سلیم روانه فرمود مالک بمنزل خود رفته آتشی  
فراهم ساخته و با اشتعال شاخه و برگهای درخت خرما سقف مسجد را سوزانیده و  
زید بن حارثه آنقدر توقف کرد تا تمام سقف سوخت سپس دیوارها را خراب کرده و  
بدینترتیب مسجد شرار را از بین بردند.

قوله تعالى: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم تا آخر و بشر المؤمنین  
در کافی از ابی بصیر روایت کرده گفت قرائت کردم حضور حضرت باقر علیه السلام آیه  
النابون العابدون را فرمود تلاوت کن التائبین القابدين. در بصائر الدرجات از زرارۀ  
روایت کرده گفت مسئله میخواستم از حضرت باقر علیه السلام سؤال کنم کراهت داشتم لطیفه



بکار بردم تا به مقصود خود برسم عرض کردم حضورش خبر بدهید مرا از کسی که کشته شده آیا آن فوت کرده؟ فرمود نه مجدداً عرض کردم آیا در قرآن فرقی میان قتل و موت هست؟ فرمود بلی خداوند میفرماید: «أَن مَاتَ أَوْ قُتِلَ».

و نیز میفرماید: «وَلَمَّا مَتَّ مِمَّ أَوْفَاتُمْ لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى» ایزد اراده خداوند فرمود ان الله اشتری تا آخر آیه را تلاوت نمود عرض کردم حضورش خداوند میفرماید کل نفس ذائقة الموت آیا آنکه کشته شده نبشیده ناگواریهای هرک را؟ فرمود آیا کسی که بشه شیر کشته شود مانند آنکسی است که در قرائش خود مرده است همانا هر آنکه بقتل رسیده برگردد بسوی دنیا تا به شد هرک را و این حدیث را عیاشی نیز نقل نموده است.

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود نیست مؤمنی مگر آنکه برای او کشتن و مردن هر دو میباشد و هر مؤمنی کشته شود بدنیا برگردد تا بمیرد و هر آنکه مرده است برگردد تا کشته شود.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس دزدی را بگیرد میتواند از او بگذرد و عفو کند ولی اگر او را نزد امام برد باید امام دست او را قطع کند زیرا خداوند میفرماید و الحافظون لحدود الله و اگر سارق را حضور امام معرفی نمودند نمیتواند امام از جدا کردن دست دزد صرف نظر کند لطیفه: «حقیقت خرید و فروش و اطلاق اشتراء بر خداوند جایز نیست زیرا مشتری میخرد مالی را که مالک آن نمیباشد و خداوند جل عظمته مالک تمام موجودات است پس مراد از اشتراء و قرض در آیه من ذا الذی یقرض الله تاکید جزاء و پاداش بصاحب عمل باشد و چون خداوند ضامن ثواب و پاداش شده برای کسانی که پرستش او کنند و پیروی از اوامرش بنمایند لذا تعبیر فرموده از ثواب و پاداش بضمن و اطاعات و عبادات بضمن و فرموده خداوند میخرد نفسهای مؤمنین را باین طریق که آنها بذل کنند نفس خودشان در جهاد راه خدا و اموالشان را اتفاق کنند برای خاطر خوشنودی پروردگار و در عوض بهشت بگیرند از خداوند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آیه در شأن ائمه طاهربین نازل شده و شاهد بر این مدعا آنست که خداوند در این آیه آنها را بصفی مدح

توصیف مینماید که آن صفات در غیر ائمه معصومین یافت نمیشود.

و نیز فرمود آمرون بمعروف کسانی هستند که تمام انواع معروف را از کوچک و بزرگ و دقیق و جلیل میدانند و ناهون از منکر نیز آنهایی باشند که کلیه امور منکر را بشناسند و حافظین حدود خداوند باید تمام احکام و حدود خدا را بدانند و در میان تمام مردم فقط ائمه طاهرين هستند که عالم بر این امور میباشند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که عباد بصری حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در راه مکه ملاقات کرده و حضورش عرض نمود که شما جهاد را بعلت دشواری آن ترك نموده و برای سهولت هیچ مشرف شدید و آیه «ان الله اشتری من المؤمنین» و قرائت کرد حضرت فرمود این آیه در شأن ما آمده و ارد شده زهری گفت پس مراد از الثابون چیست؟ فرمود اگر میدیدیم که مردم بر این صفت بودند جهاد با آنها از حج افضل بود یعنی وقتی که ما یابوری نداشتیم و مردم از ما دوری می جویند باجه اشخاصی بجهاد برویم.

قوله تعالى: ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين

طبرسی از صحابه روایت کرده گفتند سبب نزول آیه مزبور آن بود که جمعی از مؤمنین درخواست کردند از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه بفرماید بآنها تا برای پدرانشان که در زمان جاهلیت وفات کرده اند استغفار کند و طلب آمرزش نمایند از خداوند آیه فوق نازل شد که مضمونش آنست نباید پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند برای مشرکین از خداوند طلب مغفرت و آمرزش نمایند هر چند از نزدیکان و خویشان باشند و اگر مشاهده کرده اید که ابراهیم برای آذر پدر مادر خود طلب مغفرت کرده برای آن بود که وعده داده بود چنانچه ایمان آورد از خداوند برای او آمرزش بطلبید و چون دانست که ایمان نمی آورد و از پرستیدن بت دست برنمیدارد و دشمن خداست از او بیزارى جست با آنکه ابراهیم بسیار رحمدل بود.

در کافی ذیل آیه و ما كان استغفار ابراهیم از صادقین علیهم السلام روایت کرده فرمودند ابراهیم به پدر مادرش آذر گفت اگر بت پرستی را ترك کنی از پیشگاه خداوند برای بت طلب آمرزش مینمایم اما چون او دست از بت پرستی برنداشت ابراهیم از او بیزارى جست.



وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِهْدَائِهِمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۶). إِنَّ اللَّهَ لَهُ مَلَكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۷). لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۱۸). وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِّنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۹).

وابی جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود اذاه یعنی بسیار گریه و زاری کنند در بیابانها و امکان خلوت و دور از مردم.  
ابراهیم بن ابی بلاد داد از بعضی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت با اصحاب خود فرمود مردم درباره حضرت ابراهیم چگونه میاندیشند؟ عرض کردند ابراهیم به آذر وعده کرد که برایش استغفار نماید فرمودند اینطور نیست بلکه ابراهیم باو گفت اگر ایمان بخدا آورد برای او استغفار نماید و چون واضح شد که همدستان دشمن خدا است ابراهیم از او بیزار میجست.  
قوله تعالى: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِهْدَائِهِمْ

طبرسی از اصحابه روایت کرده گفتند سبب نزول آیه آن بود که عده از مسلمانان پیش از نزول احکام و واجبات وفات کردند جمعی حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشتند ای رسول خدا برادران ما که پیش از قوانین و فرایض مرده اند قرب و منزله آنها چگونه است؟ آیه فوق نازل شد و مضمونش آنست خداوند حکم بگمراهی طایفه نمیکند پس آنکه آنها را براه راست رهبری فرمود مگر بعد از آنکه امر بواجبات و نهی از محرماتی بفرماید و آنان پرهیزکار و یا نافرمان باشند در اینصورت بر آنها



پس از آنکه خداوند قومی را هدایت فرمود دیگر گمراه ننخواهد ساخت تا بر آنها روشن سازد که از چه چیزهایی باید پرهیزند و خداوند بهره‌چیزی داناست (۱۱۶) و آن خداوندی است که مالك آسمانها و زمین بوده و زنده میکند و میمیراند و جز خدا برای شما دوست و یاروری وجود ندارد (۱۱۷) خداوند بسبب پیغمبر از مهاجر و انصار که در سخت‌ترین احضات از او پیروی نموده و در موقعی که دلهای ایشان مضطرب و بسیاری از آنها نزدیک به لغزش و سقوط بودند رحمت و لطف خود را شامل حال آنها فرمود و از لغزش‌های آنها در گذشت چه خداوند درباره رسول و مؤمنین مشفق و مهربان است (۱۱۸) و نیز توبه سه نفر را که مخالفت نمودند تا زمین بر آنها تنگ شد و از خودشان هم یزار و دلتنگ شدند و دانستند که از غضب خدا جز بطف او ملجاء و پناهی نیست پذیرفت و از ایشان در گذشت پذیرفت زیرا که خداوند بسیار توبه‌پذیر بوده و در هر حال بر خلق مشفق و مهربانست (۱۱۹).

روشن نموده که باید از چه چیزهایی اجتناب و مرتکب چه عملی شوند تا مستحق پاداش و پاکیزه شوند.

در کافی از عبد الاعلی روایت کرده گفت عرض کردم حضور حضرت صادق علیه السلام آیا خداوند در هر چیزی را قرار داده که بسبب آن مجبور شوند خدا را بشناسند و آیا تکلیف اختیاری دارند به معرفت و احکام؟ فرمود خیر بر خدا لازم است بیان کند خیر و شر را و هیچ نفسی را زیادتر از توانایی تکلیف نکند سپس تلاوت نمود آیه فوق را و فرمود «حتی بین لهم» آنستکه بشناساند به مردم چیزی را که سبب رضای خاطر او میگردد و آنچه را که باعث سخط و غضب خداوند میشود. و در معامنه از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه فوق روایت کرده فرمود - مراد آنست که خداوند پس از هدایت و رهبری خلق را قدرت تشخیص عطا میفرماید که موارد رضا و سخط خدا را بشناسد و بفهمد چه اعمالی موجب رضا و چه خطاهایی باعث غضب حضرت حق میشود و آنوقت خود شخص مختار است که او امر را اجراء و نواهی را ترك کند و خود را به مرحله پرهیز و تقوی برساند.

طبرسی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت آیه لقد تاب الله علی النبی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۲۰). مَا كَانَ لِأَهْلِ  
 الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ  
 عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا  
 يَطْلُونَ مَوْطَأًا يَفِيضُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيْلًا إِلَّا كَتَبَ  
 لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱)

والمهاجرين را بطريق زیر قرائت میفرمود «لقد ناب الله بالنبي على المهاجرين» و آیه  
 مزبور در باره ابی ذر و ابی خثیمه و عمیره بن وهب نازل شده که در جنگ تبوک از رفتن  
 با پیغمبر تغلف نمودند سپس با آنحضرت ملحق شدند.  
 قوله تعالى: و على الثلاثة الذين خلفوا حتى ضاقت عليهم الارض  
 طبرسی از حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمودند سبب نزول  
 آیه آنست زمانیکه پیغمبر اکرم حرکت کرد برای جنگ تبوک که بن مالک شاعر  
 و مراد بن ربیع و هلال بن امیه با آنحضرت حرکت نمودند ولی از جمله منافقین نبودند  
 و حرکت خود را بتعویق انداختند پیوسته میگفتند امروز فردا به پیغمبر ملحق می  
 شویم و همینطور دتردید باقی ماندند تا آنحضرت مراجعت نمود آنها بسیار پشیمان  
 شده و توبه کردند پیغمبر اکرم با ایشان تکلم فرمود مسلمانان هم از آنان دوری جستند  
 ایشان روبه بیابان نهادند و ترسیدند که خداوند و رسولش توبه آنها را نپذیرد آنقدر  
 گریه و زاری کردند جبرئیل نازل شد و آیه فوق را آورد پیغمبر فرستاد آنها را آوردند  
 آیه را برایشان تلاوت فرمود دانستند خدا و رسولش توبه آنان را قبول فرموده .  
 در کافی از فیض بن مختار روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام چگونه آیه  
 را قرائت میکنید؟ عرض کردم خلفوا قرائت مینمایم فرمود اگر خافوا بود آن سه نفر در  
 مقام اطاعت بودند نه در معصیت عرض کردم پس چگونه قرائت کنیم؟ فرمود خالفوا  
 قرائت کنید و در روایت دیگر فرمود عثمان و رفیقان او مخالفت دستور خدا نمودند

ای اهل ایمان از خدا بترسید و باراستگویان باشید (۱۲۰). اهالی مدینه و بادیه نشینان اطراف آن نباید از فرمان پیغمبر هرگز تخلف ورزیده و در مقابل میل او از خود میلی ابراز و اظهار کنند تا در عوض این فرمانبرداری و اطاعت هیچ رنج تشنگی و گرسنگی و خستگی در راه خدا نکشند و قدمی که خشم کفار را برانگیزد برندارند و رنجی از دشمنان دین نبینند مگر در برابر آن آلام و رنج‌ها عمل صالحی در نامه اعمالشان نوشته شود و خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد (۱۲۱).

بعد از آن مردم نشنیدند صدای سم حیوانی را و نه صدای سنگی را مگر آنکه گفتند ما فرمانبرداریم لذا خداوند بر آنها ترس را مسلط گردانید و صبح کردند در حالتیکه هلاک شدند.

در کافی از برید بن معاویه عجلی روایت کرده گفت از حضرت باقر ع فرمود که تفسیر آیه «کووا مع الصادقین» را پرسیدم؛ فرمود خداوند از کلامه صادقین ما ائمه را قصد نهوده و روایات بسیاری از طرق عامه و خاصه در دست است که مراد از صادقین امیر المؤمنین ع و ائمه معصومین ع میباشد.

عیاشی از ابی حمزه ثمالی روایت کرده گفت فرمود بمن حضرت باقر ع ای اباجزه کسانی پرستش میکنند خدا را که او را شناخته باشند و آنها یکپاره پروردگار را شناخته اند غیر خدا را پرستش کنند در اثر نادانی و گمراهی عرض کردم حضورش چگونه باید خدا را شناخت؛ فرمود معرفت او عبارت از تصدیق کردن رسولش میباشد در آنچه از طرف خدا آورده برای مردم درباره ولایت علی ع و اولادش و دیگر اقتدا کردن و پیروی نمودن از آنحضرت و فرزندان و یزاری چستن از دشمنان آنها باشد مجدداً عرض کردم چه امری را باید انجام دهم تا ایمانم کامل گردد؛ فرمود دوستی کن با دوستان خدا و یزاری بجو از دشمنان او و بوده باش باز استگویان چنانچه خداوند در قرآن بآن امر نموده و میفرماید کونوا مع الصادقین گفتم حضورش دوستان و دشمنان خدا را برایم معرفی فرمائید فرمود دوستان خدا پیغمبر اکرم ع و علی و حسن و حسین و فاطمه و فرزندان آنحضرت میباشیم هر که ما را دوست بدارد خدا را دوست داشته



وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمُ اللَّهُ يُجْزِيهِمُ اللَّهُ

أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۲). وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ

مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ

إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۳).

ودشمنان خدا فلان و فلان و فلان و هر آنکه از ایشان پیروی کنند می باشد و همانها کسانی هستند که حق ما را غصب نموده و بما ستم کردند .

قوله تعالى : مَا كَانَ لَأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ فِي آيَاتِ الْكُفْرِ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ .  
و بیرون نرفتند از برای جهاد سپس نادم و پشیمان شدند خداوند نظر لطف و مرحمت بآنها فرمود و توبه ایشان را قبول و پذیرفت این آیه بطور توییح و سرزنش بآنان میفرماید دیگر نباید این عمل را تکرار کنید و انجام دهید و اهل مدینه و اطراف آن هرگز از پیغمبر تخلف نوزند و در مقابل میل و اراده آن حضرت از خود میل و اراده ای ابراز ندارند هیچ رنج تشنکی و کمر سنگی و خستگی در راه خدا تحمل نکنند و قدمیکه کفار را بخشم آورد بر ندارند و از دشمنان زحمتی نبینند جز آنکه خداوند در نامه اعمالشان پاداش و اجر نیکویی ثبت بفرماید و هرگز عمل نیکوکاران را ضایع و باطل نخواهد فرمود .

قوله تعالى : وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ

طبرسی از صحابه روایت کرده که وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه برای جهاد بیرون تشریف میبردند مسلمانان بغیر از منافقین در رکاب آنحضرت بیرون میرفتند و چون خداوند آیاتی چند در توییح و سرزنش منافقین نازل فرمود از آنوقت مسلمین عهد کردند در هیچ غزوه و سریه ای تخلف نکنند و هر زمان دستور جهاد صادر میشد فوراً تمام آنها کوچ میکردند و گاهی از اوقات پیغمبر تنها در مدینه باقی میماند آیه



و هیچ مال کم و یا زیادی را در راه خداوند انفاق نمیکنند و هیچ راه و وادی را طی نمی نمایند مگر آنکه در نامه اعمالشان نوشته میشود تا خداوند به بهتر از آنچه کرده اند بایشان اجر و جزا مرحمت فرماید (۱۲۲). مؤمنین نباید همگی بیرون رفته و رسول خدا را تنها بگذارند و باید از هر قبیله و طائفه ای جمعی برای جنگ و جهاد و گروهی هم برای آموختن علم و تحکیم مبانی دین نزد رسول مهیا باشند و پس از بازگشت دانشی را که فرا گرفته اند بقوم خود بیاموزند تا شاید آنها نیز خدا شناس و پرهیز کار شده و از نافرمانی حذر کنند (۱۲۳).

فوق نازل شد که نباید تمام شما بیرون روید و رسول خدا را تنها بگذارید. عیاشی از احمد بن محمد روایت کرده گفت نامه ای حضور حضرت رضا علیه السلام ارسال داشتم پاسخ آن مرقوم داشته بودند شیعیان ما کسانی هستند که از ما پیروی نموده و هرگز مخالفت اوامر ما نمیکنند و هر گاه بنا بر مصلحتی چیزی را کتمان کنیم تسلیم شده و بمانند نمایند و ایمان آورند سپس آیه مزبور را مرقوم داشته و اضافه فرمودند خداوند شما امر فرموده و واجب کرده که از ما نامه سؤال کنید و بسوی ما بیایید ولی ما موظف نیستیم جواب سئوالات شما را بدهیم و خداوند هم بر ما واجب نفرموده.

در کافی از حماد بن عبدالاعلی روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام حدیثیکه عامه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل میکنند که فرموده هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد و برای او امامی نباشد مانند مردمان زمان جاهلیت مرده صحیح است؟ فرمود سوگند بخدا راست است عرض کردم حضورش اگر امام وفات کند و مردی در خراسان باشد و نداند جانشین و وصی او کیست آیا آن مرد معذور است؟ فرمود هر گاه امام وفات کند حجة وصی او تمام است بر اهل بلد امام و سزاوار است بر کسانی که اهل بلد امام نیستند جمعی را بفرستند تا بدانند و بشناسند امام بعدی را عرض کردم اگر طائفه حرکت کردند و پیش از آنکه بشهر امام برسند وفات نمودند حال اینگونه اشخاص چه طور است؟ فرمود آنها مصداق آیه و من یخرج من یتیم مهاجراً الی الله و رسوله فقد وقع اجره علی الله میباشد عرض کردم جمعی وارد مدینه شدند دیدند در



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَتَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ  
 اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۴) وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ إِنَّا  
 زَادَتْهُ هَذِهِ آيَاتًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۵)  
 وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا  
 وَهُمْ كَافِرُونَ (۱۲۶) .

خانه شما بسته شده و شما آنها را بسوی خود دعوت نمیفرمائید کسی هم نیست دلالت  
 و در اطمینانی کند آنها را بطرف شما ائمه چگونه ایشان امام خود را بشناسند؟ فرمود  
 خداوند بوسیله قرآن ائمه را بمردم شناسانید سپس بیان فرمود آیاتی را که درباره  
 امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و تذکر داد فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را درباره آنحضرت  
 و امام حسن و امام حسین علیهما السلام عرض کردم مردم درباره پدرت حضرت باقر علیه السلام سخنانی  
 میگویند که با وجود فرزندان و اقربائیکه عمر آنها زیادتربود چگونه امامت بآن  
 بزرگوار منتقل شد؟ فرمود امام بسمه صفت شناخته میشود یکی آنکه امام سابق تصریح  
 بامامت بعدی میکند و او را وصی و جانشین خود قرار میدهد دیگر آنکه مختصات پیغمبر  
 نزد اوست موم از هر چه بخواهند خبر میدهد و تمام آنها در من موجود است عرض  
 کردم مختصات پیغمبر را که نمیتوانید از ترس پادشاه وقت بیرون آورید فرمود پنهان  
 نکردم آنها را مگر آنکه شواهد ظاهری بر آن قائم است پدرم هنگام رحلت فرمود  
 بمن چهار نفر شاهد از طایفه قریش حاضر کن من آنها را حاضر کردم که یکی از آنها  
 نافع مولی عبدالله بن عمر بود فرمود بنویس آنچه را یعقوب پیغمبر بفرزندانش وصیت  
 نمود من نوشتم یا بنی ان الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن الا و اتم مسلمون محمد بن  
 علی وصی خود قرار میدهد فرزندی جعفر بن محمد علیه السلام را و امر میکند که او را کفن  
 کند به برد یمانی که در آن نماز جمعه بجا میآورد و عمامه بر او بیند و قبرش را مقدار  
 چهار انگشت از زمین بلند کند و وصیت نامه را در حضور گواهان مهر نمود و بمن داد



ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کافران ازهر که باشما نزدیک‌تر است بجهاد و کارزار پرداخته و آنها را مرعوب خود سازید تا خشونت و نیرومندی شما کفار را از لشکر اسلام بی‌مناک سازد و باید بدانید که خداوند همواره یار و مدد کار پرهیزکارانست (۱۲۴). و چون سوره‌ای نازل شود کسانی هستند که از روی شك و بددلی میگویند نزول این سوره بر مراتب ایمان که افزوده و حال آنکه برای کسانی که ایمان آورده‌اند هم مایه افزایش ایمان است و هم آنکه سبب وجد و سرور و بشارت میشود (۱۲۵). و اما آنهایی که در دل‌هایشان بیماری شك و نفاق وجود دارد پلیدی آنها بر پلیدی بیفزاید و در حال کفر بمیرند (۱۲۶).

پس از آنکه شهود مراجعت کردند عرض کردم پدر جان برای چه منظور شاهد گرفتید فرمود کراحت داشتم که مذاو پ شوی بحسب ظاهر و مردم بگویند که من وصیت نکرده‌ام خواستم شهود حجتی باشند برای آنها تا اینکه از بلاد دور بمدینه می‌آیند و سؤال میکنند وصی محمد بن علی کیست حضورش عرض کردم اگر گواهان مشرك بشوند و کتمان کنند چه باید کرد؟ فرمود نمیتوانند این امر را پنهان بدارند.

و از یعقوب بن شعیب روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام معنی آیه مذکور را فرمود هنگامیکه قوت امام بمردم برسد واجب است بر آنها از هر طایفه چند نفر را برای تعقیق در جانشین او بفرستند و پس از کسب خبر چگونگی را بسایرین برسانند و لازم نیست تمام مردم در صد این امر از شهر و دیار خود بیرون بروند.

عیاشی ذیل آیه یا ایها الذین امنوا قاتلوا الذین یأولکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود واجب است بر مؤمنین با کفاریکه در نزدیک محل اقامت آنها سکونت دارند جهاد کنند و برایشان سخت بگیرند تا نسبت بمسلمین مرعوب شوند. در کافی ذیل آیه «و اذا ما انزلت سورة فنعثهم...» از ابو عمر و زبیری روایت کرده

گفت حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردم کدام يك از اعمال در نزد خداوند بهتر است فرمود آن عملی که قبول نمیشود هیچيك از اعمال مکر بواسطه آن مجدداً پرسیدم آن عمل چیست؟ فرمود آن عمل ایمان آوردن بخداست که از لحاظ فضیلت و شرافت و مرتبه بالاترین اعمال است عرض کردم ایمان را برایم وصف بفرمائید که آیا بر قول

أُولَٰئِكَ يَرْوُونَ أَنَّهُمْ يَفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ  
يَذْكُرُونَ (۱۲۷) وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ  
ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ آلِهَةٍ قُلُوبِهِمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۲۸) لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ  
أَلْفِ سَبْعِينَ أَلْفًا مِنْ رَبِّكُمْ قَدْ جَاءَكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رُفُوفٌ رَحِيمٌ (۱۲۹) فَلَنْ تُولَّوْا  
قُلُوبَكُمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ الْآلَاءُ الْآلَاءُ عَلَيْهِ أَتُوكَلَّمَ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱۳۰)

و فعل هر دو اطلاق میشود یا آنکه ایمان گفتار با لفظ است و احتیاج به عمل ندارد فرمودند  
ایمان گاهی شامل اعمال و زمانی مربوط بگفتار و بعضی اوقات هم بهردو جنبه قول و فعل  
تعلق میگیرد مجدداً درخواست نمودم که برای بهتر فهمیدن موضوع را بیشتر برایم  
توصیف بفرمایند فرمودند ایمان را حالات و درجات و طبقات و منازل است بعضی از  
مدارج ایمان تام و تمام است در معنیهای تمامیت و بعضی اوقات ناقص است بطوریکه  
نقایص آن کاملاً واضح میباشد و بعضی اوقات راجح است و رجحانش زیاد باشد گفتم  
آیا ایمان ممکن است تام و ناقص و یا زیاد و کم باشد فرمودند بلی زیرا خداوند بر تمام  
اعضاء و جوارح انسان ایمان را واجب فرموده و کلیه اعضاء دارای ایمان مخصوص بخود  
میباشند و مراتب ایمان هر يك از اعضاء بادیگری متفاوت و مغایر میباشد یکی از اعضاء  
رئیس بدن انسانی دل است که امیر بدن بوده و بواسطه آن تعقل در امور صورت پذیر  
میشود میفهمد و درك میکند و باراده آن عضو سایر اعضاء بدن و وظائف خود را انجام  
میدهند پس از دل چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر اعضاء و جوارح است که با  
آنها اشیاء دیده شده و اصوات شنیده میشود و گویائی و سخن ایجاد میگردد و بادست  
ها بدفاع از جسم و با پاها رفت و آمدها امکان پذیر میشود و تمام این اعضاء مأمور  
به حفظ حدود ایمانی و وظائف مخصوصی که بهر يك از آنها تفویض شده میباشد و آیات  
قرآنی مؤید این گفتار و شاهد بر این مقال است اما ایمانی که باید بر دل اطلاق میشود  
معرفت و محبت و اقرار و تسلیم و رضایت که بر یگانگی خدا و نبوت محمد ﷺ اقرار



آیا منافقین نمی بینند که در هر سالی یکی دوبار آنها را مورد آزمایش قرار می دهیم و باز هم از کردارهای زشت خود پشیمان نشده و توبه نمی کنند و هیچ یاد خدا نمی افتند (۱۲۷) و همینکه سوره ای نازل شود بعضی از منافقین به بعضی دیگر نظر افکنده و می گویند آیا شما را هیچیک از مؤمنین دیده است چنانچه ندیده اند و شناخته نشده اند بر خیزید و بروید تا این سوره را نشنیده باشیم آنگاه همه بر می گردند خداوند دل های ایشان را برگرداند زیرا که مردمی بسیار بی شعور و نادانند (۱۲۸). همانا رسولی چون خود شما برای رهبری و هدایت خلق آمد که از روی کمال مرحمت و لطف خود چهل و فقر و پریشانی شما بر او بسیار ناگوار و سخت بوده و بنهایت مشتاق نجات و راحتی شما می باشد و نسبت به مؤمنین رؤف و مهربانست (۱۲۹). این رسول ما چنانچه مردم از تور و گردان شده و مقام ترا شناسند بگو خدا برای من بس است و جز او خدایی نیست من با تو کل می کنم و او پروردگار و خدای جهان و صاحب عرش بزرگ است (۱۳۰).

و اعتراف کند و آنچه از طرف خداوند ابلاغ شده تسلیم باشد و بمصدق قول خداوند «الامن اکره» و قایم مطمئن بالایمان عمل نماید و این رأی ایمان است و قدرت گفتار و بیان را بزرگان عطا فرموده تا مقتضای قلبی را بزبان جاری سازد. چنانچه می فرماید: قولوا آمنا بالله و ما انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون و خاصیت شوائبی را بگوش عطا فرموده تا آیات حق را بشنود و از شنیدن آنچه را که حرام فرمود پرهیز کند چنانچه فرموده است: و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفرو بها و یستهزئوا بها فلا تعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و نیز می فرماید: فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدینهم الله و اولئک هم اولوا لالباب و همچنین فرموده: و اذا سمعوا اللغو اعرضوا و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم این است آنچه بر گوش واجب شده و بر چشم بینائی بخشیده تا مظاهر الهی را ببیند و از آنچه دیدنش حرام است چشم پوشد چنانچه می فرماید: قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم که که مال ایمان چشم رعایت مفهوم این قییل از امر و نواهی است بدستها قدرت قبض و بسط داده و مقرر داشته بر آنچه که شایسته و جایز نیست دست درازی نکنند و بدستها اتفاق



انعام نماید و با آن شمشیر در راه حق زده و جهاد کند و برای اقامه نماز بطهارت بپردازد و نیروی حرکت و رفتار پیاها بخشیده که برای امور لازم بشکاپد افتاده ولی بدنبال حرام نرود و مرتکب معاصی نشود و بر صورت امر بسجود فرموده که خداوند را چند مرتبه در شب و روز سجده کند چنانچه فرموده «ارکعوا واسجدوا» و در جای دیگر می فرماید «ان المساجد لله فلا تدنوا مع الله احدا» پس هر که خدا را ملاقات کند در حالی که در ایام حیات حفظ حدود الهی نموده و اعضاء و جوارح خود را فقط در فرمان ایمان بکار واداشته و با او امر و نواهی تمکین نموده ایمانش کامل بوده و اهل بهشت میباشد و هر کس از دستورهای خداوند تجاوز کرده و خیانت روا داشته با ایمان ناقص در پیشگاه عز ربوبی حضور خواهد یافت عرض کردم معنای ایمان کامل و ناقص را فهمیدم توضیح بفرمائید کمی و زیادی ایمان از کجا حاصل میشود آیه را تلاوت نموده و فرمود اگر افراد دارای ایمان یکسان باشند و کم و زیادی وجود نداشته باشد بین مردم فضیلتی نخواهد بود و حال آنکه مؤمنین به نسبت مراتب ایمان خود و به نسبت درجات اخلاص و ایمان بایکدیگر اختلاف مرتبه و درجه داشته و دخول بهشت و یا سقوط در جهنم ارتباط کامل باین موضوع دارد یعنی ایمان کامل مؤمن را به بهشت میبرد و کافر افراتی را به جهنم خواهند برد.

عیاشی از زراعه روایت کرده گفت سئوال کردم از حضرت باقر علیه السلام معنی آیه و اما الذین فی قلوبهم مرض را فرمود مراد آنست منافقینیکه در دل آنها بیماری شک و نفاق وجود دارد شك ایشان افزوده شود و این آیه رد مینماید سخنان کسانی که میگویند ایمان و کفر زیاد و کم نمیشود سپس بیان میفرماید که منافقین نظر و اندیشه نمیکند در هر سالی آنها را یکمرتبه و یا دو مرتبه با ابتلاء بامراض آزمایش میکنیم تا سبب عبرت ایشان گردد و متوجه شوند ولی با اینوصف نه متذکر شده و نه از کفر خود برمیگردند و همینکه سوره ای نازل شود بعضی از منافقین بسوی دیگر نگاه می کنند و خداوند دلهای آنها را از حق بسوی باطل برمیگرداند سپس خطاب میکند بمردم همانا رسولی مانند خود شما برای رهبری و هدایت خلق آمد

در کافی از عبدالله بن سلیمان ذیل آیه «لقد جائکم رسول من انفسکم...»

روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام این آیه را چنین تلاوت فرمودند (من انفسنا - ما عتنا حریص علینا) و فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شیعیان ما مهربان بود پس سه چهارم آیه مربوط بما بود و یک چهارم آن برای شیعیان ما.

و نیز از اصبع بن نباته روایت کرده گفت مردی حضور امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شده عرض کرد پیرامون محل و مسکن ما حیوانات درنده بسیاری است که عبور و مرور مردم را در زحمت انداخته اند و برای رفع شر آنها تدبیری نمیتوانیم بکنیم امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند این آیه و آیه بعد را در موقع حرکت از منزل خود بخوانید تا خطر حیوانات مرتفع گردد.



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) أَكُنَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَوْ هُنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ  
 أَنْ أَنْذِرَ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدْ صَدَّقَ عَنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ  
 إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (۲) إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ  
 أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأُمُورَ مَنْ شَفِيعٌ إِلَّا مَنِعَ إِذْنِهِ  
 ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳)

## سورة یونس

سوره یونس در مکه نازل شده یکصد و نه آیه و یک هزار و هشتصد و سی و دو کلمه  
 و هفت هزار و پانصد و سی و دو حرف میباشد  
 در ثواب قرائت آن ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که  
 فرمود هر کس در مدت دو ماه و یا سه ماه سوره یونس را قرائت کند دیگر از نادانان  
 نباشد و در قیامت از مقربین است.

و عیاشی نیز این حدیث را روایت نموده و در کتاب خواص قرآن از پیغمبر  
 اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده فرمود هر کس این سوره را تلاوت نماید خداوند به تعداد  
 کسانی که حضرت یونس را تصدیق و یانکذیب نموده اند اجر و حسنه عطا میفرماید و  
 اگر کسی این سوره را بنویسد و نام افرادی را که در خانه او هستند در ذیل آن درج  
 نموده و نوشته را در خانه بگذارد معایب تمام آنها ظاهر میشود و چنانچه این سوره  
 را در طشتی بنویسد و با آب پاک آنرا بشویند و با آن آب آرد را خمیر نموده و نان  
 طبخ کنند (و اسامی کسانی را هم که احتمال داده مالش را بسرقت برده اند در پایان



## بنام خداوند بخشنده و مهربان

این است آیات کتاب محکم الهی که بحق و راستی گویاست (۱) آیا این امرهای تعجب مردم شده است که ما یکی از مردان آنها وحی کردیم و در این رسالت خود برگزیدیم تا مردم را از عذاب قیامت بترساند و کسانی را که ایمان میآورند بشارت بدهد که بر راستی مقامشان نزد خدا بلند است و آنگاه کفار در مقام انکار برآمده و بگویند که این شخص ساحری تواناست (۲) همانا پروردگار شما کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید سپس توجه کامل بر آفرینش عرش نمود و تدبیر امور فرمود و کسی بدون اجازه در خلقتش شفیع و واسطه نشود و این است پروردگار شما او را بیگانگی پرستید چرا متذکر نمیشوید و بیاد خدا نیستید (۳)

سوره نوشته باشند) از آن نان باشد خاص مزبور بخورند یا آن اشخاص از بلع و خوردن آن نان عاجز شوند و یا اگر خوردند بسرقت خود اعتراف خواهند نمود.  
خلاصه مطالب و مضامین این سوره عبارت است از استدلال بر وجود مانع از روی تردد شب و روز و آثار قدرت الهی که در جهان موجود است و معرفه پروردگار و ادله بر توحید از روی معرفت نفس و نظر در ازمینه گذشتگان و دلایل بعث و حشر و احوال مبعوثین و اثبات نبوة و توبیخ جاهلین و قصه نوح و داستان موسی و فرعون.  
از یکی از حروف اسم اعظم است که در قرآن منقطع شده و اگر پیغمبر یا امام با حروف دیگرش ترکیب کنند اسم اعظم حاصل میشود و اگر خدا را با آن اسم بخوانند باجابت میرسد.

عباسی از سفیان بن سعید قرشی روایت کرده گفت معنی الر را از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم فرمود یعنی منم پروردگار رؤف و مهربان.

قوله تعالی : اكان للناس عجباً ان اوحينا الي رجل منهم ان انذر الناس مفسرین از ابن عباس روایت کرده اند که سبب نزول آیه آن بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی مبعوث شد بر رسالت کافران گفتند خدا بزرگتر از آنست که پیغمبری از آدهیان بفرستد آیه فوق نازل شد در پاسخ آنها که ای اهل مکه تعجب نکنید ما محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کردیم و با او وحی میرسانیم تا مردمان را بترساند و بمؤمنان مژده پاداش دهد که ایشان

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَذَابُ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۴) هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّعَاتِ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵) إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶) إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷).

نزد خدا اجر و مزد نیکوئی دارند و غرض از بعثت پیغمبران هم بشارت و انداز است چون کافران از معارش با قرآن عاجز شدند گفتند آن قرآن سحر است و پندار آشکار و محمد ﷺ ساحر است بسیار ماهر و توانا.

عیاشی قیل جمله و بشرالذین آمنوا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از ایمان در آیه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین است و منظور از قدم صدق رسول اکرم و شفاعت او و اهل بیت باشد و این حدیث را طبرسی نیز روایت کرده قوله تعالى : ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام این آیه بیان میکند یکی از دلایل توحید و خداشناسی را و کافران را متوجه میسازد تا بدانند خدای آنها همان پروردگار است که آسمان و زمین را در شش روز بیافرید و ایجاد فرمود آسمان و زمین را در آن مدت با آنکه قادر و توانا بود که یک لحظه بیافریند آنها را برای مصلحتی بود و تا عبرت باشد برای فرشتگان و فرزندان آدم اتفاق نکنند و ادعای نمایند که طبیعت و روزگار این جهان هستی را که دارای موجودات بیشمار است پدید آورده و از این و تحولات انسانی و بیرون آمدن گلهای و ریاحین و رسیدن میوهجات بتدریج است چه خداوند قدرت دارد یک چشم بهم زدن و

باز گشت همه شما بسوی اوست و این وعده خداوند حق است او خلق را اول بیافرید و بعد بسوی خود بر میگردد تا آنکه بکسانی که ایمان آورده و عمل نیکو داشته اند بدل و احسان جزا و ثواب دهد و آنهایی را که کافر شدند بکیفر کفرشان بشرایی از حمیم دوزخ و عذاب دردناک کیفر نموده و معذب گرداند (۴) او خداوندی است که آفتاب را درخشان و ماه را تابان فرموده و گردش ماه را در منازل و مقدر و مقرر داشته تا حساب سال و روز را بدانند و اینها را خلق نفرموده مگر بمصلحت و حق و خداوند آیات را برای مردم دانا بتفصیل بیان میفرماید (۵) همانا در تفاوت شب و روز و هر آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده برای مردمان پرهیز کار آیات و علامت قدرت خداوند است (۶) کسانی که امیدوار بقاء ما نبوده و بزندگی ناچیز دنیا راضی و خشنود بوده و بآن دلغوش هستند و آنها بیکه از آیات ما غافلند (۷).

و آنی میوه ها را بیرون آورده و درختان را به ثمر و بارور نماید و انسان را بعد کمال و رشد برساند / ما من شفیع الا من بعد اذنه این جمله تعریف و ستایش مشرکان و کافران است چه آنها می گفتند بتهای ما شفیعان ما باشند نزد خدا در صورتیکه احدی از فرشتگان و پیغمبران بدون اجازه و رخصت بروردگار حق شفاعت نداشته باشند و نتوانند شفیع بشوند پس چگونه بتهایی که جماد و دارای شعور نیستند میتوانند شفاعت کنند و مقصود از شش روز در آیه شش وقت و حالت است چه ایام در حقیقت اوقات باشد چنانچه فرمود امیر المؤمنین علیه السلام اگر خدا میخواست آسمان و زمین را در لحظه میآفرید و ای باتانی و بتدریج ایجاد فرمود تا آنکه مردم از او در کارهای خود پیروی کنند و سر مشقی بشود برای آنها و تا دلالت نند که آفریدگار آسمان و زمین قادر و تواناست و از روی قصد و اختیار پدیده هایی بوجود آورده نه از راه اضطرار و اگر امونه از فعل و کار طبیعت است چه مصنوعات و صادرات و آفریده های غیر مختار در آنها تانی و بتدریج و طول مدت نیست بلکه آنی الحصول است مانند سوزانیدن آتش و این تانی و بتدریجی دلیل قدرت و اختیار ازلی و ابدی پروردگار با عظمت است (بنابر این فرمایشات مراد از شش روز بیکه آسمانها و زمین خلق شده شش حال و تبدل پیدا کرده تا از ماده اصلی که نور یا آب و هواست بصورت فعلی در آمده است



اُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸) اِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
 يَهْدِيْهِمْ رَبُّهُمْ بِآيَاتِهِمْ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهَارُ فِيْ جَنَّاتٍ النَّعِيْمِ (۹) دَعْوَاهُمْ  
 فِيْهَا سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيْهَا سَلَامٌ (۱۰) وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ  
 رَبِّ الْعَالَمِيْنَ (۱۱) وَلَوْ يَعْلَمُ الْاِنْسَانُ اَلَّذِيْ اسْتَعْجَلَ اِلَيْهِمْ بِالْخَيْرِ لَعَصٰ اِلَيْهِمْ  
 اَجَلُهُمْ فَتَذَرُ الَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَاءَ نَافِيْ طَفْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۲)

در کافی ذیل آیه فوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند خیر را  
 روز یکشنبه و قبل از شر آفرید و روز دوشنبه زمین را بیافرید و در روز سه شنبه قوت  
 آنها را پدید آورد و آسمانها را خلق فرمود در روز چهارشنبه و روز پنجشنبه و جمعه  
 قوت آنها را بیافرید و باین ترتیب در شش روز آسمان و زمین را خلق نمود.  
 و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند آسمان و زمین را در شش  
 روز بیافرید و بهمین سبب هر سال شش روز کم است

قوله تعالى : هو الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل  
 سبب ازون آیه آن بود کافران به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند اگر برای ما آیات  
 و علامتی بر وجود و یگانگی پروردگارت بیاوری ما بتو ایمان آوریم خداوند آیه فوق  
 را نازل کرد و فرمود باین همه آیات مشهودات و آثار بینات باز اعتقاد ندارید بدانید  
 پروردگار شما آن خدائی است که آفتاب را سبب روشنائی روز ساخت و ماه را باعث  
 درخشندگی شب و گردش ماه را در منازلی چند مقرر داشت تا حساب سال را بدانند  
 مردم و در رحمت و مشقت نباشند چه حساب سال روز هفته بواسطه ماه دانسته شود و  
 اگر آن نبود سال و ماهی وجود نداشت (ماه جسمی است تاریک و درخشندگی آن  
 بواسطه اشعه انعکاس خورشید است و گویند بعد ماه از زمین تقریباً بمقدار پنجمزار  
 سی فرسخ باشد و حجمش از کره زمین چهل و نه مرتبه کوچکتر است و کره ماه دارای  
 کوه و دره است و لکه های سیاهی که در آن مشاهده میشود در اثر سایه های آنهاست

عاقبت آنها در اثر آنچه بدست خود فراهم نموده اند در آتش دوزخ جا بگزين خواهند شد (۸) ولی کسانی که بخدا ایمان آورده و کارهای نیکو نموده اند خداوند بوسیله همان ایمان آنها را رهبری و هدایت به بهشتی میفرماید که از زیر درختانش نهرها جاری است و در آن متنعم خواهند بود (۹) گفتارشان در بهشت ذکر و تسبیح خداوند و تعجب آنها بر یکدیگر سلام میباشد (۱۰) و آخرین سخنان آنها شکر گذاری و حمد پروردگار عالمیان است (۱۱) اگر خداوند دعای شری که مردم درباره خود مینمایند مانند کارهای خیر تمجیل روا میداشت همه محکوم بمرگ و هلاک میشدند و ما کسانی را که امیدوار ببقاء ما نیستند در همان حالت کفر و طغیان رها نموده و باز میگذاریم تا در گمراهی خود سرگردان باشند (۱۲).

و برای ماه بیست و هشت منزل است هر شبی وارد یکی از آنها شود و دوشب پنهان گردد چنانچه ماه سی روز باشد و یکشب ناپدید شود اگر بیست و نه روز باشد نام منزل اول آن را شرطین و آخرش را بطن السموت گویند سه نوع حرکت دارد تبعی و وضعی و انتقالی در مدت گردش زمین بدور خورشید ماه بالتبع همان مدت بدور خورشید گردش کند این قسم را حرکت تبعی گویند و در مدت بیست و هفت روز هفت ساعت و چهل سه دقیقه یکبار بدور زمین گردش کند این حرکت را انتقالی گویند و همان مقدار نیز بدور خود گردش کند آن را حرکت وضعی گفته اند و از این جهت کیفیت مختلفه هلال پیدا شود مانند تربیع، بدر، محاق و غیره و چون در حرکت تبعی پیرو و تابع زمین باشد لذا آنرا بماء زمین نامیده اند و گویند جاذبه میان زمین و ماء نظیر جاذبه خورشید و زمین است و اگر بخواهیم در این باب بیان بیشتری بنماییم از موضوع تفسیر خارج شویم.

قوله تعالى: ان في اختلاف الليل والنهار وما خلق الله في السموات والارض لآيات لقوم يتقون

این آیه بیان میفرماید که بزرگترین دلیل توحید و خداشناسی رفت و آمد و تردد شب و روز است و دیگر پدیده های آسمان زمین مانند کرات و افلاک و ستارگان سیار و غیر سیار و موجودات زمینی نظیر حیوانات و نباتات و جمادات میباشد تمام اینها دلالت دارد بر وجود صانع و آفریدگار توانا و دانائی و بی میبزند از این آثار بوجود

مؤثری کسانی که پرهیز کارند.

قوله تعالى: ان الذين لا يرجون لقاءنا

پس از آنکه بیان کرد علام و آثار خداشناسی و توحید را در این آیه میترساند اشخاصی را که غافلند و نظر بآیات و بینات الهی نمیکند تا بوجود پروردگار اعتقاد پیدا کنند و وعده عذاب میدهد بر چنین کسانی که غافلند و تکذیب قیامت و معاد را میکنند و دل بزندگانی ناچیز دنیا بسته و بنعمتهای فانی آن راضی و خوشنوده هستند و میفرماید عاقبت این گونه مردم در اثر کردار زشت و چیزیکه بدست خود فراهم کرده اند عذاب سختی است و جایگاه آنان آتش دوزخ خواهد بود.

ابن بابویه در آیه «و هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً» تا آخر از ابی ذر غفاری روایت کرده گفت در خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم و آفتاب که در حال غروب کردن بود نگاه میکردم تا آنکه بکلی از نظر پنهان شد حضورش عرض کردم ای رسول خدا آفتاب کجا رفت و کجا پنهان شد فرمود در آسمان و این است معنای «والشمس تعجری لمستقر لها ذلك» تقدیر العزیز العظیم که مراد از صنع پروردگار است سپس جبرئیل آفتاب را بر پوشی از نور پوشانیده و آنرا در چو آسمان رها نموده تا آنکه از محل مقرر و به وقع خود مجدداً طلوع نماید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود گویا می بینیم که آنرا حبس کردند و نوری از آن در مدت سه ساعت نمیتابد و بآن امر میشود که از مغرب طلوع کند و معنای «اذا الشمس كورت» همین باشد و همین جال را ماه دارد که از افق طلوع نموده و بسوی غرب در گردش است تا آنکه غروب کند و بسیر خود ادامه میدهد و جبرئیل روپوشی از نور بآن پوشاند و این است معنای «و هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً» ابوذر گفت پس از این فرمایشات نماز مغرب را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجای آوردیم.

ابن بابویه در ذیل آیه «دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده فرمود مردی از یهودیان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمود مراد از «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» چیست؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود چون خداوند میدانست فرزندان آدم



انوا شده و او را تکذیب خواهند کرد فرمود «سبحان الله» یعنی ذات مقدس منزّه از آنست که آنها میگویند و میدانست که بندگان اداء شکر نعمتش را بجا نمیآورند پیش از آنکه او جل جلاله را ستایش کنند نفس خویش را ثنا فرمود و باین کلام ستایش نمود و این اول کلام است و اگر صادر نشده بود خداوند نعمتش را بکسی عطا نمیفرمود «والاله الا الله» کلمه ایست که عبادات مردم بدون آن قبول نخواهد شد و باین کلمه میزان اعمال خلاق در روز قیامت فزونی خواهد یافت و سنگین میشود «والله اکبر» بزرگترین کلمه است که خداوند آنرا دوست دارد و صحت نماز موکول بآنست و معنای آن این است که چیزی بزرگتر از من نیست یهودی گفت ای محمد صلی الله علیه و آله راست فرمودی بفرمائید جزای گوینده این کلمات چیست؟ فرمود چون بنده ای بگوید «سبحان الله» با او مادون عرش نیز تسبیح بگویند و ده برابر پاداش بآن گوینده عطا میشود و هر وقت بگوید «الحمد لله» بگوینده نعمت عطا فرماید و نعمت های دنیوی او را بنعمت های اخروی متصل نماید و این کلمات سخنان اهل بهشت میباشد و جزای گوینده «لا اله الا الله» بهشت است و این در حقیقت مفهوم این جمله است که میفرماید «هل جزاء الا احسان» یهودی فرمایشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تصدیق نموده و عرض کرد راست گفتی.

قوله تعالى : **وَأُوْعِدْ لِلَّهِ النَّاسِ الشَّرَاسَةُ جَاهِلُهُمْ**

این آیه درباره اهل دنیا و غافلین از حشر و قیامت نازل شده میفرماید اگر خداوند بزودی اجابت کند دعاء شریکه دربار خود مینماید مانند اجابت کردن او در کارهای خیر و نیکو همانا تمام شما محکوم بمرک و فنا میشوید نظیر آنکه شخص در وقت اضطرار و غضب بر اهل و فرزند خود نفرین میکند و میگوید خداوند هلاک گرداند شما را یا در هر کتان تعجیل بفرماید آنچه از این قبیل دعا باشد خدایتعالی اجابت نفرماید چه این دعا از روی حقیقت نیست و پس از اندک زمانی پشیمان شود دعا کننده، سپس میفرماید آنها ای که بقیامت ایمان ندارند و پاداش ما امیدوار نیستند و از عقاب و کیفر ما نمیترسند و ما را تا در نادانی و طغیان حیران و سرگردان بمانند و در آیه بعد بیان میکند جزع و ناتوانی و اندک بودن صبر آدمی را بقولش «وإذا مس الانسان الضر» چون بانسان رنجی برسد و گرفتار شود از بیماری و بینوائی و مستهندی

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ  
كَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّهِ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُتَرَفِّينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳) وَ لَقَدْ  
أَهْلَكْنَا الْقُرُونِ مِن قَبْلِكَ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا  
كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۱۴) ثُمَّ جَعَلْنَاكَم خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِن بَعْدِهِمْ  
لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۵) وَإِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ  
لِقَاءَنَا آلَتْ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَن أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَائِي نَفْسِي إِن  
أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ أَن عَصَيْتُ رَأْيَ عَذَابٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۶)

در هر حال که باشد چه نشسته و بایستاده و یا ایستاده بیدرگاه ما آید و از ما دفع خطر و برطرف شدن آنهارا بخواهد و یاری بجوید و همینکه رنج او را برداشتیم و مرضش را شفا بخشیدیم و وسعت و توانگریش نمودیم بخلقت اولیه خود باز میگردد و گویا هیچ ما را برای رفع ضرر و زیان خود بیاری نخواهنده و همینطور کردار زشت اسراف کنندگان در نظرشان زیبا جلوه گر شود.

قوله تعالى : وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونِ مِن قَبْلِكَم

این آیه خطاب باعه محمد ﷺ است میفرماید پیش از شما طوائف را که ستم مینمودند بکیفر اعمالشان هلاک نمودیم چه آنها پیغمبران و آیات آشکاری را که بسویشان فرستادیم تکذیب نمودند و ایمان نیآوردند همانطور مردم تبه کار و مجرمی که در آینده ایمان نیآوردند پس از آمدن محمد ﷺ و قرآن هلاک گردانیم بدانید ای مسلمانان پس از هلاکت پیشینان شما را در روی زمین جانشین آنها قرار دادیم تا بشکریم چه کارهایی انجام خواهید داد اقتدا به گذشتگان میکنید و مستحق کیفر می شوید مانند آنها یا ایمان می آورید و شواب مانا مل میگردید.

و چون انسان دچار گرفتاری و رنجی شود در هر حالی که باشد چه تشنه و یا بی‌پهلوی افتاده و یا ایستاده فوراً بدعا بر آید و از ما دفع خطر خواسته و باری میجوید ولی همینکه زیانتش بر طرف گردید مجدداً بفلت اولیه خود باز میگردد چنانچه گویی هیچ‌نارای رفع ضرر و زیان خود بیاری نخوانده و همین ترتیب اعمال زشت اسراف کنندگان و تبه کاران در نظرشان زیبا جلوه گر میشود (۱۳) دعا پیش از شما ملای را که ظالم مینمودند بسختی کفر نموده و هلاک نمودیم زیرا با آنکه پیغمبرانی با آیات و دلائل کافی برای آنها آمد باز ایمان نیاوردند و ما این چنین مردم تبه کار و مجرم را جزا و کیفر میدهیم (۱۴) آنگاه پس از هلاکت پیشینیان شما را در روی زمین جانشین آنها ساختیم تا بنگریم چه کارهایی خواهید نمود (۱۵) و قتیکه آیات روشن ما بر آنها تلاوت و خوانده شود کسانی که منکر معاد بوده و امیدوار بقاء مانیستند بر رسول ما میگویند که قرآنی غیر از این بیاد و یا این قرآن را عوض نموده تغییر بده ای پیغمبر بآنها بگو این قرآن از من نیست که من پیش خود آنرا تمویض و تبدیل نمایم و من پیروی میکنم از آنچه بمن وحی و الهام میشود و چنانچه به پروردگار خود عصیان کنم از عذاب روز بزرگ رستخیز میترسم (۱۶).

قوله تعالى : واذ اننا علیهم آیاتنا بینات

طبرسی از صحابه روایت کرده گفتند این آیه درباره عبدالله بن امیه مغزومی و ولید بن مغیره و مکرز بن حفص و عمرو بن عبدالله بن ابی قیس عامری و عاص بن عامر بن هاشم نازل شده اینان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند برای ما قرآنی بیاد که در آن ترک پرستش بتهای لات و عزی و عنوة و هبل نباشد یا از طرف خود قرآن موجود را تغییر و تبدیل بده خداوند این چند آیه را نازل فرمود که مضمونش آنست ای پیغمبر وقتی که آیات روشن ما بر آنها تلاوت کنی کسانی که منکر معاد هستند گویند قرآنی غیر از این بیاد و یا این قرآن را عوض و تغییر بده بگو بآنها قرآن از من نیست که او را تبدیل نمایم من پیروی نمیکنم جز آنچه بمن وحی و الهام میشود و اگر به پروردگار خود عصیان کنم از عذاب روز بزرگ میترسم و اگر خواست و مشیت خدا نبود این قرآن را بر شما تلاوت نمینمودم من مآلها در میان شما بودم و هرگز دعوی رسالت نکردم



قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْهِمْ وَلَا أَدْرَيْتُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۷) فَمَن أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُبْجِرُونَ (۱۸) وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ اتَّبِعُونِ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹) وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۰)

هگر شما تعقل و تفکر نمیکنید ستمکارتر از آنکه بخدا افترا بسته و یا آنکه آیات او را تکذیب نماید کیست همانا تبه کاران رستگاری پیدا نکنند.

قوله تعالى : وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ

این آیه بیان میفرماید حال مشرکین قریش را که پرستش بت می نمودند و چون از آنها پرسش میکردند چرا شما بت می پرستید که سود و زبانی برای شما ندارد می گفتند ما را نشاید که عبادت خدا کنیم بایست از جمله آفریده های او چیزی اختیار کنیم و بآن توجه نمائیم تا ما را بخدا نزدیک گرداند و شفیع ما باشد این اعتقاد باطل و مخالف شرع و عقل است.

خداوند فرمود به پیغمبرش بآنان بگو بر سبیل الزام شما میخواند خدا را خیر دهید به چیزیکه در علم او نیست و آن شفاعت بتها است و خدا منزّه است از این شرک سپس بیان میفرماید خلائق و بشر همه بر یک دین و طریقه بودند یا پیش عهد حضرت نوح .

چنانچه طبرسی از ابن عباس روایت کرده که فاصله میان آدم و نوح ده قرن بود و مردم در آن قرن ها همه بر دین و شریعت حق بودند و میان آنها اختلافی نبود تا در عصر حضرت نوح .

و بعضی گفتند مردم پس از هلاک نمرود همه بدین حضرت ابراهیم گرویدند

بگو ای پیغمبر اگر خواست خدا و مشیت او نبود این قرآن را بر شما قرائت نمینمودم و احکام آنرا بشما ابلاغ نمیکردم مگر شما تعقل نمیکنید که من سالها درین شامی زیستم و هرگز دعوی رسالت نمینمودم (۱۷) متعجبتر از آنکه بخداوند افترا بسته و با آنکه آیات خداوندی را تکذیب مینمایند کیست؟ محققاً تبه کاران و مجرمین رستگاری پیدا نخواهند نمود (۱۸) و این مردم نادان چیزهایی میپرستند که بآنها زیانی نمیرساند و نه آنکه سودی در بردارند و مدعی هستند که آن چیزها (بتها) نزد خداوند شفیع ما هستند ای رسول ما بآنها بگو شما بدعوی شفاعت بتها میخواستید چیزهایی بخداوند یاد بدهید که در همه آسمانها و زمین بآنها علم ندارد او تعالی منزله از این نسبتهای شرك آمیز است و برتر از آنست (۱۹) بشر از نظر فطرت آفرینش بیش از يك ملت نبوده اند و بعدها گرفتار اختلاف و تفرقه شده اند و اگر کلمه ای که درازل از حق سبقت صدور یافته که مردم و ملتها برای آزمایش مهلت داشته باشند نبود البته باین تفرقه و اختلاف پایان داده میشد و کفار محکوم بقتل و هلاک میگرددند (۲۰)

و باقی بودند تا شخصی بنام عمرو بن یحیی ظاهر شد در بین و آمین حضرت ابراهیم را تغییر داد و میان مردم تفرقه انداخت و او اول کسی بود که در میان اعراب بت پرستی را اختیار نمود.

و نیز طبرسی از ابن عباس روایت کرده که آیه اشاره باعراب است چه آنها متفق بودند بر کفر و شرك پیش از ظهور و بعثت پیغمبر اکرم و چون آنحضرت مبعوث شد مختلف شدند بعضی ایمان آورده و اسلام اختیار کردند و طائفة به حال کفر باقی ماندند و در قرآن ابن مسعود آیه اینطور است و ما کان الناس الا امة واحدة علی هدی فاختلَفوا عنه و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مردم از نظر فطرت و آفرینش هنگام خلقت بر فطرت اسلام میباشند پس از آن در اثر شبهات و کوتاهی فکر و نظر و دعوت پدر و مادر و حب جاه و جلال و عادت و مانند اینها کافر شدند و بذهب و گفتار یهود و نصاری میل نمودند و اگر مصلحت و تقدیر در لوح محفوظ نبود تا مردم و ملتها را برای مدتی آزمایش کنند و مهلت دهند همانا بر فطرت امیله باقی بودند و اگر نه این بود که هیچ کس را عقاب نکند مگر بعد از بیان حجة همانا باین تفرقه و اختلاف پایان داده میشد

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغِيبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۲۱) وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهْمٍ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (۲۲) هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَجَبْنَاهُمْ مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۳)

و کفار محکوم بقنا و هلاک میکردیدند منکرین میگویند چرا آیه و علامتی از طرف خداوند نازل نمیشود بر محمد ﷺ تا مردم مجبور شوند بایمان آوردن بگو ای پیغمبر خدا دانا باه و رینهای و مصلحت اشیاء است شمارا نرسد این گفتار شاید مصلحت نباشد علامتی از خدا برسد البته شما منتظر آیه و عذاب خدا باشید منهم یا شما در انتظار نصرت او هستیم اگر بر این مردم پس از سختیها رحمتی نازل کنیم آیا باید برای محو آیات ما و خدمات رسولان مکر و خدعه بکار برند و بهوض آنکه شکر و سپاس گذار باشند سخریه و استهزاء کنند مثلاً گویند در اثر بغارات زمین باران فرود آید و از جهة حالت سعد فلان ستاره روزی مافراوان یا شانس و اقبال ما در ترقی است بگو ای پیغمبر بچنین مردمانی عقوبت خدا زودتر میرسد از حيله و مکر نمودن شما و فرشتگانی که موکلند بر اعمال بنی آدم این مکر و تزویر شمارا خواهند نوشت.

ابن باویه از یحیی بن ابی قاسم روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای غیب را سؤال کردم فرمود غیب وجود مقدس امام عصر علیه السلام است و شاهد بر آن قول خداوند است که میفرماید إِنَّمَا الْغِيبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا.

و نیز از ابی نصر روایت کرده گفت فرمود حضرت رضا چقدر نیکو است صبر و بردباری آیا نمیشنوید قول خداوند را که میفرماید فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ و از محمد بن فضل روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت رضا فرج چیست؟



منکرین میگویند چرا آیه ای و یا معجزه ای از طرف خداوند نازل نمیشود ای پیغمبر با آنها بگو که دانای براهور پنهانی و غیب خداست شما منتظر عذاب خدا باشید هنم با شما منتظر نصرت اومیباشیم (۲۱) چنانچه براین مردم پس از شدائد و سختی ها رحمتی بپوشانیم آیا برای محو آفات ما و خدمات رسولان مکر و خدعه بکار برند؟ ای پیغمبر بگو مکر الهی کامل و سریع تر است و رسولان ما آنچه شما می اندیشید و حیلہ گری و مکر مینمائید بزبان شما ثبت نموده و خواهند نوشت (۲۲) او آن خداوندی است که شما را در خشکی و دریا سیر میدهد و اگر در کشتی باشید باد موافقی بوزد شاد و مسرور و خوشوقت میشوید و چون باد سختی بوزد و کشتی را دستخوش امواج خروشان قرار دهد و خوب شدن را در معرض هلاک و مرگ مشاهده کنید آنگاه از روی فطرت توحید خدا را باخلاص بخوانید که بار خدا یا ما را از این و رطه خطرناک نجات بخشی دیگر از کفر و عناد دست برداشته سپاسگذار تو خواهیم بود (۲۳).

حضرت آیه فوق را قرائت کرد و فرمود فرج ظهور امام زمان علیه السلام است

توله تعالی : هو الذی یسیرکم فی البر و البحر

این آیه خبر میدهد از ضماین پنهانی کفار و تفصیل آیه گذشت میفرماید خدا است که شما را در خشکی و دریا سیر میدهد و چنانچه در کشتی سوار شوید باد ملایم و موافق بوزد و کشتی شما را دستخوش امواج خروشان قرار دهد و وقت هلاک نزدیک شود و مرگ را مشاهده نمائید و از هر جا مأیوس شوید آنگاه دست بدعا بلند کنید و خدا را از روی اخلاص بخوانید و گوئید پروردگارا اگر ما را از این خطر برهانی و نجات بخشی دست از کفر و عناد خود برداشته و از جمله سپاسگذاران تو خواهیم بود و همینکه شما را از هلاک نجات دادیم و بحالت سلامت برگشتید باز در روی زمین بفساد و ظلم مشغول شوید ای مردم بدانید که ظالم و ستم بر زیان خود کنید از جهت بدست آوردن متاع دنیا همانا باز گشت شما بسوی ما خواهد بود و خبر دهیم شمارا با آنچه بجا آورده اید و این جمله تهدید است چه خبر دادن کنایه از کیفر اعمال آنهاست.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ضرر سه چیز مستقیماً عاید خود شخص میشود یکی عهد و پیمان شکستن ، دیگری ظالم و ستم روا داشتن ، سوم مکر

فَلَمَّا أَنْجَيْنَاهُمْ إِذَا هُمْ يَمْنُونُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ بِآيَاهَا النَّاسُ إِمَّا يَبْغِيكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۴)  
 إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازِيدَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْنَاهَا أُمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ  
 كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۵) وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۶) لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷)

وحیله بکار بردن .

شیخ مفید در کتاب غیبه از عبدالرحمن مسلمة حریری روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مردم ما را سرزنش نموده و می پرسند حق و باطل را چگونه تشخیص می دهید ؟ فرمود بآنها چه جواب داده ای عرض کردم جوابی نداده ام فرمودند بآنها بگویش از آنکه کسی که باید باو ایمان پیدا کرد بیاید و دعوی رسالت کند گروهی از محققین و از باب بصیرت و روشن دل او را تصدیق مینمایند و خداوند در این مورد میفرماید: اَقْمِنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا لِنَارٍ يَهْدِي قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ

در این آیه مثال زده دنیا را و تشبیه کرده آن را بآبیکه مردم از آن لذت میبرند و فرموده دنیا در مثل بآبی ماند که آن را از آسمان فرود آوریم و گیاهان بآن آمیخته شود چه آنها بیکه حیوانات میچرند و با انسان میخورد مانند سبزیجات و میوه ها و حبوبات ناسبز و خرم شود و روی زمین زینت بخود گیرد و آراسته بشود و اهل زمین

و همچنین که ایشانرا از مملکت نجات بخشیدیم باز بر خلاف حق و عدالت در روی زمین شروع بفساد و ظلم میکنند ای مردم! این ظلم و فساد شما بر علیه خودتان است در راه بدست آوردن متاع دنیا اینقدر بر خود ستم روا مدارید چونکه باز گشت همه شما بسوی ما است و آنوقت بشما میگوییم و آگاه میسازیم که چه ها مینموده اید (۲۴) همانا این دنیا فی المثل بآبی میماند که ما از آسمان نازل مینماییم و با آن تمام رویدنیهای زمین چه آنهاییکه حیوانات میچرند و با آنچه که انسان میخورد مشروب شده و بهره میبرند و از سر سبزی و خرمنی روی زمین زیور و آرایش میگیرد و مردم تصور میکنند که آنها قدرت پیرایش گلها و خرمنی بوستان و صحرا را دارند که یکمرتبه امر شبانه و در یک روز میرسد و تمام آن سبزه و ریاحین و زیورها را بصورت علف و گیاه خشکیده در آورد مثل آنکه دیشب گذشته چنین چیزی وجود نداشته است و خداوند برای مردمیکه تفکر میکنند آیات خود را چنین تفصیل و تشریح مینماید تا آنکه عبرت گیرند (۲۵) و خداوند بشر را دعوت بسر منزل سلامت و سعادت مینماید و هر که را بخواهد براه راست و صراط مستقیم رهبری و هدایت میکند (۲۶) مردمیکه نیکی می نمایند پاداش نیک بلکه بیشتر از آن اجر می یابند و چهره و رخسار آنها گرد مذلت و فقر نمی نشیند و این چنین مردم اهل بهشت بوده و در آنجا همیشه و جاوید خواهند بود (۲۷).

کمان کنند که آنها در دست و ملک و تصرف ایشان حاصل شده و قدرت پیرایش گلها و خرمنی بوستان و صحرا را دارند، ناگاه فرمان ما بیاید بشب یاروز و تمام آن سبزه و زیورها را بصورت گیاه خشکیده در آورد تا چنان شود که پنداری چنین چیزی نبوده و اصلاً وجود نداشته است و ما چنین تفصیل و شرح دهیم آیات خود را برای مردمیکه تفکر میکنند و اندیشه بکار میبرند تا عبرت گیرند باین مثلها سپس بیان میفرمایند و صف آخرت و اهل آن را بقبولش و الله یدعوا الی دار السلام خداوند بشر را بسر منزل سلامت و سعادت دعوت مینماید و مردمیکه نیکی میکنند بیش از عمل بسایشان پاداش عطا میکند و در بهشت جاوید جای میدهد و هرگز بر رخسار آنان گرد مذلت و خواری نشیند عیاشی از فضل بن یسار روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردم



وَالَّذِينَ كَفَرُوا السَّيِّئَاتِ جِزَاءٌ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ  
 كَانَمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنْ آتِلٍ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا  
 خَالِدُونَ (۲۸) وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ  
 شُرَكَائُكُمْ فَرِيقًا يَتَّبِعُهُمُ الْوَعْدُ إِنَّهُمْ فِي كُفْرٍ (۲۹) فَكَفَى بِاللَّهِ  
 شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لِغَافِلِينَ (۳۰)

فدايت شوم بما خبر داده اند که برای آل جعفر پرچمی است و برای آل عباس هم دو پرچم است آیا این خبر صحت دارد؟ فرمودند: در مورد آل جعفر این خبر مصداق ندارد و آنها بسوی هیچ راهی نمیروند ولی برای آل عباس سلطنت است بطن در بطن و در زمان سلطنت بنی عباس برای مردم رفاهیت و خوشی وجود ندارد و حکومت آنها مایه عسرت و پریشانی بندگین خداست آنچه دور است نزدیک میکنند و نزدیکان را دور میسازند و وزیر و مالی نیست مگر آنکه مرتکب شوند و آنچه لازمه اعمال قدرت و ظلم است روا دارند که گوشی نیست و نمیماند مگر آنکه قدرت و سلطوت و مطهره آنها را نشنود و مراد خداوند از جمله «حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا» همین است عرض کردم فدايت شوم این امور چه وقت صورت پذیر میشود؟ فرمود تعیین زمان مورد ندارد وقتی حدیثی را برای شما میگویم و خبر میدهم البته شدنی است و واقع خواهد شد و شما باید بگوئید خدا و رسول او راست میگویند و اگر کلام ما را نفهمیدید باز هم نباید تردید و یا انکار و تکذیب نمائید و باید بگوئید خدا و رسولش راست میگویند تا آنکه بشما دواجر داده شود اما اگر دیدید شدت احتیاج و بیچارگی مردم را و یکدیگر را انکار و تکذیب نموده و در مواقع عرض حاجت یکدیگر روی خوش نشان نداده و چیزی را که نباید بگویند گویند آنوقت است که باید هر شب و هر روز انتظار واقعه و صدای آسمانی و فرج را بکشید.

و کسانی که مرتکب بدیها شده اند بجزای برابری با آن بدیها عقوبت شوند و بذلت و پریشانی مبتلا گردند و از کیفر پروردگار مصون نیمانند صورتهای ایشان چون قطعه از شب تاریک سیاه باشد و آنها اهل آتش جهنم بوده و برای همیشه در عذاب خواهند بود (۲۸) و روز قیامت تمام خلایق را محشور نموده و جمع کنیم آنگاه بمشربین و معبودهای آنها بگوئیم که در یکجا قرار گرفته و سپس بین آنها جدائی درافکنیم بشما و سایر معبودها بزبان آمده گویند شما مشرکان هرگز ما را پرستش نکردید (۲۹) و شهادت خداوند بین ما و شما کافی است که ما از پرستش و عبادت شما غافل بوده ایم (۳۰)

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از حسنی بهشت است و زیاده دنیا است و عطاهای دنیا در آخرت حساب نمیشود بلکه جمع میفرماید بین عطاهای دنیا و ثواب آخرت و پاداش میدهند به نیکوکاران بواسطه اعمال نیکی که در دنیا بها آورده اند و فرمود قتر بمعنای گرسنگی و ذلة بمعنای ترس است در کافی از سعید بن مسیب روایت کرده گفت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در هر جمعه مردم را موعظه مینمود و میفرمود ای مردم بدانید خداوند دوست نداشته زبنتهای دنیا را برای اولیاء خود و تشویق نفرموده آن را، ظاهر دنیا سرور و بهجت است باطن آن غم و اندوه است آفرید دنیا را تا اهل آن را در آن آزمایش نماید و تا معلوم گردد کدامیک از مردم عمل نیکو بها میآورند برای آخرت، بخدا سوگند برای شما مثالهایی بیان شده و آیاتی نازل نموده تا باندیشه آن پردازید همانا توشه بردارید از دنیا جهت آخرت خود خداوند میفرماید دنیا در مثل مانند آبی میماند که از آسمان فرود آوریم گیاهانی روئیده شود چه آنهاست که حیوانات میچرند و یا آنچه انسان می خورد و بهره میبرد تاروی زمین سر از سبزی و ریاحین زیور و آرایش گیرد و مردم می پندارند که آنان قدرت پیرایش گیاهان را دارند ناگاه شبانه یا روز امر صادر رسد و تمام آن سبزه ها را بصورت خشکیده در آورد که گویا چنین چیزی وجود نداشته است و خداوند برای مردمیکه تفکر میکنند آیات خود را همینطور بیان میفرماید تا آنها عبرت بگیرند ای بندگان خدا بوده باشید از جمله آنهاست که عبرت میگیرند در آیات

هٰذَاكَ تَبْلُوْا كُلُّ نَفْسٍ مَّا اسْلَقَتْ وَرُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ هُوَ لِيَهُمُ الْحَقُّ وَضَلُّ عَنْهُمْ مَّا  
 كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ (۳۱) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اَمِنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ  
 وَالْاَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ  
 فَسَيَقُوْلُوْنَ اللّٰهُ فَقُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ (۳۲) فَذَلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا  
 الضَّلٰلُ فَاتَىٰ تُصْرَفُوْنَ (۳۳) كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ

عَلَى الَّذِيْنَ فَسَقُوْا اِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ (۳۴)

خدا تفکر میکنند و تکیه نکنید بر اشخاص متمکار تا شما را آتش فرا گیرد و دل  
 نهندید بدنیا و زینتهای آن مانند دل بستنتان بخانه آخرت و سرای قرار همانا دنیا  
 منزل گذران و جایگاه عمل است توشه بردارید بواسطه عمل خیر و نیکو نمودن در  
 دنیا بیش از آنکه ایام عمرتان بپایان رسد و بیش از آنکه امر خدا در رسد و دنیا خراب  
 شود خداوند خراب گرداند دنیا را چنانچه آباد نمود آن را در نخست و میراث دنیا  
 باو میرسد از خداوند طالب یاری میجویم بر زهد و تقوی برای خود و شما قرار بدهد  
 پروردگار ما را از جمله راغبین آخرت و درود بی پایان بر پیغمبر ﷺ و آل  
 او باد .

ابن بادیه از علامه بن عبدالکریم روایت کرده گفت: سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام  
 معنای آیه **وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ** را فرمود مراد از اسلام پروردگار و منظور از دار  
 بهشت است که آفریده آن را برای اولیاء خود و نیز فرمود حسنی بهشت و زیاده دنیا  
 میباشد که خداوند به بندگان می بخشد.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود نیست چیزی مگر آنکه بکیل  
 یا وزن سنجیده میشود جز اشک دیدگان که قطره آن خاموش گرداند دریای آتشی را  
 هر گاه شخصی از خدا ترسید و از دیدگان او قطراتی جاری شد خداوند تمام بدن او را



در آن روز هر کس بکفر و جزای اعمال نیک و بدی که پیش از آن کرده خواهد رسید و همه بسوی مولا و معبود حقیقی خود بر میگردند و آنچه که بدروغ مورد پرستش قرار گرفته بود نابود شده و ازین میروند (۳۱) ای پیغمبر باین مشرکین بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد و مالک کوش و چشم های شما کیست و چه کسی از مرده زنده و از زنده مرده بر آورد و تدبیر امور و نظم آفرینش با کیست؟ آنگاه همه اعتراف کرده و میگویند این امور منحصرأ در دست توانای خداوند یکتاست پس ای پیغمبر بآنها بگو چرا تقوی پیشه ننموده و پرهیز کار نمیشوند (۳۲) پس اینچنین است خداوند بر حق که پروردگار یکتای شما است و بعد از حق جز گمراهی چیز دیگری نیست پس بکجا میروید؟ (۳۳) همچنین حکم نافذ و برحق پروردگار بر مردم فاسق و تبه کار جاری میگردد که استعجاب کیفر و عذاب دارند و باز ایمان نمیآورند. (۳۴)

جهنم حرام بگرداند و در آخرت هیچ غم و اندوهی نبیند.  
و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده فرمود نیست دیده ای مگر آنکه در روز قیامت گریان است جز دیدگانیکه از خوف خدا در دنیا گریان بودند اگر بنده ای نسبت بطائفه ای گریان باشد خداوند آن طایفه را برای خاطر گریه آن بنده بیمارزد.  
قوله تعالى: والذین کسبوا السیئات جزاء سیئة مثلها

آیه گذشته در بیان حال مؤمنین و مطیعین و نواب و پاداش آنان بود این آیه عاقبت حال کفار و معصیت کاران را بیان مینماید و میفرماید آنها نیکه مرتکب بدیها شده اند جزاء و کیفر آنان برابر آن بدیها داده شود و پیش از استعجاب و عتابشان کیفر داده نشوند چه زیاده بر آن ظالم است و هرگز خداوند به بندگان ستم نکند و جمله جزاء سیئة مثلها دلیل و شاهد است که پاداش زیاده بر عمل نسبت بمؤمنین و فرمانبرداران از جهة فضل و احسان پروردگار باشد.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آیه فوق درباره اهل بدعت و شبهات و اشخاص شهوت پرست نازل شده خداوند در روز قیامت صورتهای آنها را سیاه گرداند مانند شب تار آیا نمی بینید هنگام تاریکی شب شخصیکه میخواهد داخل خانه شود آن خانه از خارج سیاه است همینطور است صورت معصیت کاران در روز

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُ قُلُ الْإِلَهِ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُهُ  
 قَاتِي تَوَفَّكُونَ (۳۵) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلُ الْإِلَهِ يَهْدِي  
 لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ  
 تَحْكُمُونَ (۳۶) وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَأْتِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ  
 عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۷) وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقُ  
 الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَافْصِلَ الْكِتَابَ لَارِيبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۸) أَمْ يَقُولُونَ  
 افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۹)

قیامت سپس وقت کفر و جزا را بیان میفرماید بقولش و بوم نبعثهم جميعاً روز محشر  
 تمام خلایق را جمع کنیم سپس بمشركين و معبودهای آنها بگوئیم که در جایگاه خود  
 باشید تا میان شما حکم کنیم، پس از آن میان آنها جدائی افکنیم معبودان ایشان گویند  
 شما ما را پرستش نکردید گواه خدا میان ما و شما کافی است که ما از پرستش شما  
 غافل بوده ایم و در روز محشر هر کس بکفر و جزای اعمال نیک و بدی که پیش از آن  
 کرده خواهد رسید و کوفین قرائت کرده اند هنالك تتلو بجای تبارک در اینصورت معنای  
 آن چنین باشد در آن روز بخواند هر نفسی آنچه کرده باشد در پیش و تمام مردم برگردند  
 بسوی پروردگار بیکه مولای حقیقی آنها است و آنچه بدروغ پرستش کرده اند همه  
 نابود گشته و ازین برود.

قوله تعالى : من يرزقكم من السماء والارض

این آیه از جمله ادله توحید و معاد است و امر میفرماید به پیغمبر با کفار مجادله  
 کند و از راه مناظره بایشان بگوید کیست که شما را روزی میدهد از آسمان و برود



ای رسول ما بمشركان بگو از این بتها و معبود های شما کدام يك ميتوانند از بدو آفرينش خلایق را خلق نموده و باز بسوی مبدأ اولیه بازگشت دهند؟ بگو ای پیغمبر فقط آن خداوند یکتا است که در اول ابداع و ایجاد نموده و بعد بر میگردداند چگونه بر این خدای قادر توانا بدروغ شريك قائل میشوید (۳۵) بگو ای پیغمبر آیا هیچ کدام از شرکا، شما توانسته اند کسی را براه حق رهبری کنند؟ بگو فقط خداست که میتواند خلایق را براه راست و طریق سعادت هدایت و رهبری نماید آیا ذات مقدسی که خلق را براه حق هدایت میفرماید سزاوارتر پیروی است یا آنکه دیگری شما را چه میشود چنین قضاوت بیجائی را درباره شرکا، و بتهای خود میکنید (۳۶) بیشتر این مشرکین از گمان و تصور غلط خود تبعیت و پیروی مینمایند و حال آنکه گمان و خیال باطل کسی را از حق بی نیاز نمیسازد و بمرتبه کمال و یقین نرساند و محققاً خداوند بکارهایی که کافران میکنند بخوبی آگاه است (۳۷) این قرآن قابل تکذیب نیست که تصور شود از جانب غیر حق نازل گردیده و مصدق کتب آسمانی دیگر است و کتاب الهی را به تفصیل بیان مینماید و بدون شك از طرف پروردگار جهانیان نازل شده (۳۸) آیا باز هم مشرکین نسبت به نزول قرآن از جانب پروردگار شك داشته و تکذیب مینمایند؟ ای پیغمبر بآنها بگو اگر قدرت دارید و میتوانید با ك و یاری یکدیگر بكسوره مانند قرآن بیاورید والبته نمیتوانید بیاورید (۳۹)

آوردن باران و از زمین به روئیدن نباتات و گیاهان و کیست که مالك گوش و دیده های شما است و قادر است بر آفریدن و حفظ آنها از هر نوع آفات و امراض و چه کسی است که از مرده زنده و از زنده مرده برون آورد و تدبیر امور و نظم آفرینش با کیست؟ در آنوقت همه اعتراف کرده و گویند خداست که این کارها کند و اوست قادر و توانا پس بآنها بگو الحال که چنین است چرا نقوی پیشه ننموده و پرهیز کار نمیشوید اینست خداوند بر حق که پروردگار شما است و بعد از حق جز کمراهی چیز دیگری نیست پس بکجا میروید و چرا از پرستش او رو بر میگردانید همینطور حکم حق و نافذ پروردگار بر مردم فاسق و تبه کار جاری میگردد چه آنها ایمان نخواهند آورد.



بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا بَأْتِهِمْ تَأْوِيلَهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ  
فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ  
وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۱) وَ إِن كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ  
بَرَاءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بِرِيٍّ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۲) وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ  
أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (۴۳) وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ  
تَهْدِي الْأَعْمَى وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (۴۴) إِنْ إِلَهُ الْإِنْسَانِ ظَلِمَ شَيْئًا  
وَلَكِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِمْ يَظْلِمُونَ (۴۵)

قوله تعالى : قل هل من شركائكم من ابتدوا الخلق

این آیه دلیل دیگر بر توحید پروردگار میفرماید ای رسول ما بمشركان  
بگو ازاين معبودان شما کدام يك ميتواند از بدو آفرينش خلاق را آفریده و باز بسوی  
مبدء اوليه بازگشت دهند چنانکه خدا اين عمل را میکند اگر ایشان گویند خدا می  
تواند این کار را کند نه معبودان ما پس در پاسخ آنها بگو چرا بچنين خدائی کافر  
میشوید و از پرستش او سرپیچی میکنید آیا آن معبودان شما که آنها را شریکان خدا  
پنداشته اید توانسته اند کسی را براه حق رهبری کنند بگو فقط خداست که خلاق را  
براه راست و طریق سعادت رهبری مینماید با اینوصف آن ذات مقدسبکه مردم را  
هدایت و رهبری میفرماید سزاوارتر به پیروی است یا آنکه نمیتواند هدایت کند چگونه  
چنین قضاوت بیجائی را درباره معبودان خود میکنید

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود نخست حکمی که امیرالمؤمنین  
فرمود میان مردم بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن بود شخص شراب خواری را آوردند  
نزد ابوبکر تا حد باو جاری کند ابوبکر باو گفت آیا شراب خوردی آنمرد پاسخ داد

بلکه مشرکان چیزی را تکذیب میکنند که علمی بآن ندارند و از روی علم و اطلاع از آن سخن نمیگویند گذشتگان هم نسبت بآیات انبیاء سلف همینطور نفهمیده و ندانسته مبادرت بتکذیب میکردند بنگر عاقبت کار متعکدان بکجا کشید و چگونه همه هلاک و نابود شدند (۴۰) از آنها عده ای بقرآن ایمان میآوردند و گروهی هم ایمان ننخواستند آورد و خدای توحال مفسدان بدانندش را بهتر میداند (۴۱) ای رسول ما اگر ترا تکذیب نمایند بآنها بگو عمل من برای خود من و کارهای شما مربوط بشماست شما از کرده های من بیزار هستید و من هم برای ویزار از کرده شما میباشم (۴۲) بعضی از آنها ظاهراً بقرآن گوش میدهند ولی درحقیقت نمیشنوند آیا تو میتوانی بمردم کر و بی عقل چیزی بشنوانی (۴۳) جمعی هم هنگام تلاوت قرآن بی چشم ظاهر در تو مینگرند ولی این کوردلان بمقام واقعی تو پی نمگیرند آیا تو مردم کوری که فاقد بصیرت هستند ممکن است رهبری و هدایت کنی (۴۴) خداوند بپیچکس قسم نمیفرااید این مردم هستند که درباره خود ظلم و ستم روا میدارند (۴۵)

بلی وای نمیدانستم که شراب در اسلام حرام است ابوبکر با عمر در خصوص آن مرد مشورت نمود عمر گفت این مسئله بسیار دشوار است جز ابوالحسن امیر المؤمنین علیه السلام کسی حکم آن را نداند ابوبکر و عمر باتفاق سلمان حضور آنحضرت شرفیاب شدند مسئله مزبور را مطرح کردند امر فرمود آنشخص را بنزد مهاجر انصار ببرند و از آنها سؤال کنند آیا کسی آیه حرمت شراب را بر آن مرد تلاوت کرده یا خیر چنانچه آیه حرمت را نشنیده باشد بحثی بر او نیست چه حرمت فرع دانستن است کسی از مهاجر انصار گواهی نداد بر قرائت نمودن آیه لذا او را رها کرده و حد جاری نکردند سلمان عرض کرد ای امیر المؤمنین باین حکم هدایت فرمودید آنها را فرمودای سلمان خواستم حجة را بر آنها تأکید و تمام کرده باشم چه خداوند میفرماید آیا کسیکه مردم را براه حق رهبری مینماید سزاوار است به پیروی کردن از او یا آنکه هدایت نمیکند (مقصود حضرت آن بود تنها کسیکه رهبر خاق است من باشم پس بحکم عقل و فطرت و بمضمون آیه شریفه پیروی کردن از من واجب و لازم است نه از دیگران مانند ابوبکر و عمر که اگر بفرض هم بخواهند مردم را راهنمایی کنند نمیدانند و علم



وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَانُوا يَلْبَثُوا السَّاعَةَ مِنَ الْيَوْمِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ  
كَذَّبُوا بِإِيمَانِ اللَّهِ وَكَانُوا مُهْتَدِينَ (۴۶) وَإِنَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ  
أَوْ نَتُوفِّئُكَ فَإِنَّا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۷) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ  
فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۸)  
وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹)

و دانشی ندارند).

و از عبدالرحمن بن مسleme حریری روایت کرده گفت عرض کردم حضور حضرت  
صادق مردم ما را توییح و سرزنش میکنند و میگویند شما از کجا تشییمس میدید  
حق را از باطل در آنوقتیکه در صدا از آسمان و زمین بلند میشود یکی فریاد میزند  
در اول روز که مهدی قائم علیه السلام و شبیهان او رستگارند و منادی دیگری در آخر روز صدا  
کند عثمان و پروان او رستگارند فرمود تمیز میدهد حق را از باطل و ایمان بوجود  
آنحضرت آورد هر آنکه پیش از این صدا ایمان داشته و آیه را تلاوت نمود و فرمود  
صوت اول جبرئیل است که از آسمان ندا میکند و دوم شیطان است که از زمین فریاد کند  
بر شما باد به پیروی کردن از صدای اول و صدای آخری برای امتحان و آزمایش  
خلایق باشد.

و از ابی جارود روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام فرمود آل محمد و آل  
کسانی هستند که مردم را براه حق رهبری میکنند و غیر آنها خلایق را بگمراهی  
سوق دهند.

قوله تعالى : وما كان هذا القرآن ان يفتری من دون الله

این آیه پاسخ سخنان کفار است که گفتند این قرآن از بافتد گیمای محمد و آل  
است قرآنی بغیر از این بسوی ما بیاور یا آن را عوض کن خداوند میفرماید این قرآن



در روز رستاخیز و قیامت که تمام مردم در عرصه محشر جمع شوند مثل آنست که چند ساعتی از روز را در دنیا درنگ نموده اند و در آن روز یکدیگر را کاملاً می شناسند و محققاً آنهاست که اتقای پروردگار خود را تکذیب می نمودند بسیار زیانکار بوده و هدایت و رهبری نخواهند یافت و بسر منزل سعادت نمی رسند (۴۶) و اگر بعضی از آنچه وعده نموده ایم که منکران را عذاب می نمائیم در حیات دنیا بتو نشان دهیم یا بتأخیر اندازیم و قبض روح از تو بنمائیم بهر صورت بازگشت همه آنان در روز قیامت بسوی ماست و آن روز هم خداوند شاهد بر اعمال آنها است و از کردار آنان آگاه است (۴۷) برای هر امتی رسولی است همینکه رسول آنها بیاید حجت تمام میشود و بعدالت درین آنها حکم میکند و هرگز ستمی بآنها نخواهد شد (۴۸) کفار میگویند ای رسول اگر راست میگویند این وعده قیامت کی خواهد رسید (۴۹)

قابل تکذیب نیست که تصور شود از طرف غیر پروردگار نازل گردیده و شاید که چنین کتابی بافتدگی و افتراء باشد این دلیل و شاهد کتب آسمانی دیگر است و حلال و حرام و احکام دین و شریعت را بطور تفصیل بیان مینماید و بدون شك از جانب پروردگار جهانیان نازل شده و معجزه ای است کسی نتواند مانند آن بیاورد آیا باز هم مشرکین نسبت به نزول قرآن از طرف پروردگار شك داشته و تکذیب مینمایند ای پیغمبر بآنها بگو اگر راست میگویند و قدرت و توانایی دارید با كَمْ و یاری یکدیگر يك سورة مانند قرآن بیاورید چه شما اهل زبان و لسان قرآن هستید اگر محمد صلی الله علیه و آله او را بافته و از نزد خود آورده شما هم میتوانید بیافید و از نزد خودتان بیاورید و البته نمیتوانید بیاورید پس بدانید که قرآن از کلام و گفتار بشر نیست و از جانب خداوند نازل شده و مشرکین چیزی را تکذیب میکنند که احاطه علمی بآن ندارند و از روی علم و دانش سخن نمیگویند، و ندانند حقیقت و معنای قرآن را جز بر جوع کردن به پیغمبر چگونه می فهمند معانی آن را و حال آنکه رسول خدا را تکذیب کنند و چنانچه بآنحضرت رجوع مینمودند هرگز تکذیب نمی کردند فرموده از را و همینطور نفهمیده و ندانسته ام گذشته تکذیب میکردند آیات و پیغمبران پیشین را، بنگر ای محمد عاقبت کار ستمکاران بکجا کشید و چگونه هلاک و نابود شدند، این مردم هم که تکذیب تو و قرآن

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۵۰) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابُهُ بَيَآتًا أَوْ نَهْرًا مَآذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۱) إِنْهُمْ إِذَا مَا وَقَعَ امْتَنَهُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۲) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۳) وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۴) وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَاسْرُوا النَّدَامَةَ لِمَآرَأُوا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۵)

مینمایند عاقبت بسر نوشت آنها دچار خواهند شد ، سپس خبر میدهد خداوند بهمهرش را که این مردمیکه امروز تو را تکذیب میکنند در آینده نزدیکی بعضی از آنها ایمان آورده و بعضی دیگر در حالت کفر هلاک شوند و خدا بهتر میداند حالت مفسدان بدانندیش را بعد از آن بیان میفرماید حال کفار را در روز قیامت بقولش «وَبَوْمَ يُعْشِرُهُمْ كَانُ لَمْ يَأْتُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ» روز قیامت که در عرصه معشر جمع شوند مثل آنست که چند ساعتی از روز را در دنیا درنگ نموده اند و در آنروز یکدیگر را کاملاً میشناسند و میفهمند چه خطائی کرده و بحال کفر باقی مانده اند سپس بواسطه عذاییکه مشاهده مینمایند معرفت و شناسائی آنها قطع شده و بیزاری از یکدیگر بجویند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند نهی کرده مردم را از آنکه سخنی بگویند بدون علم و دانش و نهی نموده گفتاریکه از روی علم و دانش نباشد و آنکه رد کنند و قبول نمایند حدیث و سخنیکه نمیدانند معانی آنها را و فرمود خداوند بآیه «الْم يُوْخِذْ عَلَيْهِمْ مِثْقَالَ حَبِّ خَلْتٍ» و آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِهٖ مِنْ شَيْءٍ»

ای پیغمبر بآنها بگو من جز خواست خدا هیچ قدرتی برای نفع و ضرر خود ندارم و برای هر علت و امتی موعد و اجل معینی است که چون فرا رسد ساعتی دیر و زود نگردد (۵۰) ای رسول بگو باین مردم اگر شب هنگام که در خواب هستید و یا در روز که سرگرم کار میباشید عذاب خدا بشما نازل شود چه میکنید؟ چرا تبه کاران در طلب عذاب شتابزدگی مینمایند (۵۱) آیا هنگامیکه عذاب نازل شد باو ایمان میآوردید که گفته شود اکنون ایمان آورده اید و با تضرع و زاری توبه مینمائید و حال آنکه قبلا از روی تمسخر و استهزا بتعجیل طلب عذاب مینمودید (۵۲) آنگاه بستمکاران گفته میشود بپوشید عذاب همیشگی و جاوید را آیا کیفر و جزای شما نتیجه همان اعمالی نیست که انجام میدادید (۵۳) ای پیغمبر منافقین از تو میپرسند که آیا ابن علی علیه السلام بحق امام است بگو آری بخدای من قسم که البته تمام وعده های پروردگار حق است و شما هیچ مفری از آن ندارید (۵۴) و چنانچه مردی که در حق آل محمد وآلهم السلام ستم مینماید مالک تمام هستی های روی زمین باشند و تمام آن ثروت و دارائی خود را فدا دهند که خود را از عذاب برهانند همینکه عذاب را مشاهده کنند حسرت و ندامت خود را پنهان میدارند در حق آنها قضاوت و حکم بعدل خواهد شد و در کیفر و مجازاتشان اجحاف و ظلم نمیشود (۵۵).

اجتناب کنند از سخن و گفتاری که بدون علم و دانش باشد و از آنکه رد کنند و یا قبول ننمایند حدیث و کلامیکه مفهوم آن را نمیدانند.

و در مسائل الدرجات از زراره روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام امورات هر بوطه برجعت و نظایر آن را فرمود هنوز وقت آن نرسیده خداوند میفرماید بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله . و این حدیث را عیاشی روایت کرده .

عیاشی ذیل آیه «ولکل امة رسول» از جابر انصاری روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام تفسیر آیه را سؤال نمودم فرمودند تفسیر این آیه در باطن است همواره و در هر قرنی پیشوا و امامی برای این امت میباشد که در میان مردم بعدالت حکم می کند تا بکسی ستم نشود .

و نیز از آن حضرت در آیه «ائم اذا ما وقع» روایت کرده فرمود وقتیکه امیر المؤمنین علیه السلام



إِلَّا إِلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۶) هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تَرْجِعُونَ (۵۷) يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۵۸) قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۵۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (۶۰) وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۶۱)

باز گشت و رجعت بدنیامیفرمایند بعضی از ایشان میآوردند در صورتیکه پیش از رجعت آنجناب را تکذیب مینمودند.

قوله تعالى : و يقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين

این آیه حکایت میکند گفتار مشرکین و کفار را که از روی استهزاء و تمسخر میگفتند قیامت و عذاب کی خواهد بود اگر راست میگوئی؟ خداوند به پیغمبرش فرمود بآنها بگو من جز خواست خدا قدرتی برای سود و زیان خود ندارم، پس چگونه توانایی دارم عذاب را از وقت و موعد مقرر برای شما پیش اندازم هر ملتی که تکذیب پیغمبران کنند برای آنها عذابی است در وقت معین و چون آنوقت فراز رسد ساعتی دیر و زود نکردد، اگر هنگام شب که در خواب هستید و یا در روز که سرگرم کارید عذاب خدا بر شما نازل گردد چه میکنید چرا آنقدر در طلب عذاب شتابزدگی مینمائید آیا وقتی که عذاب فرا رسد ایمان میآورید؟ که سودی برایتان ندارد چه پیش از آن معصیت کرده و به تمسخر و استهزاء در طلب عذاب شتاب مینمودید در آنوقت بآنها گفته میشود بپشید عذاب همیشگی را آبا کبفر و جزای شما جز نتیجه کرداری که انجام

ای مردم آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است ملك خداست و بدانید ثواب و عقاب خداوند همه حق است و لکن بیشتر مردم از آن آگاه نیستند (۵۶) و خداوند یست که مرده را زنده کرده و زنده را میمیراند و بسوی او بازگشت خواهید نمود (۵۷) ای مردم قرآنی که تمام آن پندواند و شفای دل‌های شما و برای مؤمنین مایه رحمت و هدایت است از جانب خدا برای شما آمده (۵۸). ای پیغمبر بمردم بگو که شما فقط بفضل پروردگار که پیغمبری چون تو میباشد و رحمت او که وجود علی علیه السلام امیر المؤمنین است خوش و شادمان باشید که وجود آندو بهتر و مؤثرتر از تمام اندوخته‌ها و ذخیره‌های شما است (۵۹) بمشرکین بگو از رزقی که خداوند برای شما فرستاده و حلال فرموده چرا از پیش خود بعضی را حرام و برخی را حلال میکنید؟ بمن بگوئید این رفتار شما باذن خدا است یا آنکه بخدا افترا و دروغ می‌بندید (۶۰) کسانی که بخدا افترا زده و دروغ می‌بندند درباره قیامت چه گمانی دارند!

البته خداوند با پندگانش از روی فضل و احسان داوری میفرماید ولی بیشتر مردم ناسپاس هستند (۶۱).

داده‌اید چیز دیگر هست.

قوله تعالى: وَيَسْتَبِقُونَكَ احق هو قل ای و ربی انه لحق

این جمله عطف بآیه یستعجلونك میباشد مضمون آن آنست ای پیغمبر كفار از تو سؤال کنند آیا عذاب و قیامت برحق است پاسخ آنها بگو آری سوگند به پروردگار تمام وعده‌های او برحق است و هیچ راه فراری از آن ندارید و نتوانید فدا دهید و از عذاب او خلاص شوید چه تمام زمین و آسمان ملك و مخصوص خداست و چیزی نیست برای شما تا آن را فدا دهید و در آنجا فدا پذیرفته نشود.

علی بن ابراهیم از صادقین علیه السلام روایت کرده معنی آیه آنست ای محمد صلی الله علیه و آله اهل مکه می‌پرسند آیا علی علیه السلام بحق امام است بگو سوگند به پروردگار امامت او بدستور خدا و فرموده اوست.

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ

این آیه عظمت و جلالت شأن قرآن را بیان مینماید خطابست بعموم خلایق از

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْفَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۲) إِلَّا أَنْ أُولِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۳) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۶۴) لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۵) وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۶)

مؤمن و کافر یعنی ای مردم قرآنیکه تمام آن بند و اندرز و شقای امراض جهل و نادانی دلها است و از برای مؤمنین مایه رحمت و سبب هدایت است از طرف پروردگار برای شما آمد، و اختصاص داد مؤمنین را به هدایت و حال آنکه قرآن راهنمای تمام خلایق است برای آنکه تنها مؤمنین از قرآن بهره مند و متفیع میشوند چه کفار منکر آن باشند و نظر بآیاتش نکنند. سپس فرمود ای پیغمبر باین مردم بگو چنانچه در دنیا بخواهید بچیزی خوش و خرم شوید بفضل خداقرآن و بر رحمت او پیغمبر ﷺ و امیر المؤمنین شاد و خورسند باشید که بهتر است از هر اندوخته و ذخیره هائیکه در دنیا جمع آوری میکنید.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود شخصی شکایت کرد از درد سینه به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود معالجه کن مرض خود را بقرآن و شفا از آن بجو چه خداوند میفرماید و شفاء لما فی الصدور.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود فضل خدا را رسول است و رحمت پروردگار امیر المؤمنین علیه السلام است که مؤمنین و شیعیان بوجود مقدسش شادمانی میکنند و حضرتش برای شیعیان بهتر است از طلا و نقره و نرو تیکه دشمنان دارند.

در کافی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله بهتر



ای رسول ما در هر حالیکه هستید و آنچه از قرآن تلاوت مینمائی و هر عملی که از شما سر میزند ما شاهد و ناظر آنیم و کوچکترین چیز حتی ذره ای از خدای تو پنهان نخواهد ماند از ذره کمتر و یا بیشتر آن هر چه در آسمانها و زمین میباشد همه در کتاب مبین و لوح علم الهی محفوظ است (۶۲) بدانید و آگاه باشید که دوستان خدا هیچ ترسی از حوادث آینده و هیچ غصه و اندوهی از آنچه گذشته است در دل ندارند (۶۳) آنها مردمی با ایمان و پرهیز کار و متقی میباشند (۶۴) با آنها پیوسته از جانب پروردگار بشارت و مرزده میرسد چه در زندگانی دنیا و چه در آخرت به نعمتهای بهشت و بوجود آمده دین و هیچگونه تغییری را ندارند و این خود فیروزی بزرگی است برای دوستان خدا (۶۵) ای پیغمبر بگفتار یاده منکران و مخالفین متأثر و غمگین مشو کلیه اقتدار و عزت جاه مختص ذات پروردگاری است که بگفتار تمام خلایق شنوا و باحوال همگی دانا و آگاه است (۶۶)

است از برای مردم از آن مالی که در دنیا جمع آوری میکنند.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و اعتقاد بولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد گرام آنحضرت از تمام مال و ثروت های دنیا بهتر است برای مردم.

ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی سوار شدند و از مدینه با طراف شهر تشریف بردند امیر المؤمنین پیاده در رکاب آنحضرت حرکت نمودند پیغمبر فرمود یا علی پروردگار بمن امر فرموده هر وقت سواره راه طی نمایم شما هم باید سواره باشید و هر زمان پیاده روم پیاده راه پیمایید یا در ردیف من سوار شوید و یا بمدینه هر گردید خداوند گرامی نداشته مرا بجیزی جز آنکه بمن آن تورا گرامی داشته برگزید مرا بر سالت و تورا باعامت و ولایت سوگند بخدائیکه مرا بحق فرستاده ایمان بمن ندارد کسیکه انکار کند تورا و اقرار و اعتراف بمن ندارد آنکه بولایت تو اعتقاد نداشته باشد فضیلت من از تو و فضیلت تو از من است مراد از فضل و رحمت خدا که در قرآن میفرماید قل بفضل الله و رحمته فبذلك فليفرحوا ما باشیم یا علی نیافرید پروردگار تورا مگر آنکه وسیله پرستش او باشی و وسیله جنابت خلایق

معالم دین خود را بشناسند و اموراتشان را اصلاح کنند؛ گمراه شود هر که از تودوری بجوید و هدایت نشود کسی که براه ولایت تو سیر نکند، و مقصود از هدایت در آیه «و انی اغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی» راهنمایی بولایت تو میباشد اگر تو نبودی حزب خدا نبود و شناخته نمیشد، بوسیله جنابت دشمنان خدا دانسته شوند هر که بدون ولایت تو وفات کند روز قیامت بحال او هیچ عملی نفع ندهد درباره تو آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» نازل شده و اگر ترسانم بمردم ولایت و امامت تو را تمام اعمال و زحمات رسالت من از بین برود هر که ملاقات کند خدا را روز قیامت بدون ولایت تو جمیع عبادات او باطل گردد من این سخنان را از خود نمی گویم بلکه وحی شده از طرف خدا و باید بمردم برسانم.

قوله تعالی: قل ارایتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حراماً و حلالاً  
این آیه عطف است بآیه «قل من یرزقکم من السماء و الارض» و خطاب است بکفار مکه پس از آنکه اثبات کرد در آیه اول تنها رازق و روزی دهنده خدا است گفته میشود بآنها چرا آن رزقی که خداوند برای شما فرستاده و حلال فرموده از پیش خود بعضی را حرام و بعضی دیگر را حلال میکنید آیا این عمل شما نسبت افترای دروغ بستن بخدا نیست؟ آیا خدا اجازه داده باو دروغ بیندید چه اهل مکه بعضی از حیوانات را از قبیل سائبه و بحیره و غیره بر خود حرام میدانستند چنانکه شرح او ذیل آیه ۱۰۲ سوره مائده بیان شد و خداوند بآپندگانش از روی فضل و احسان دوزی میفرماید و هیچوقت در احکام بر آنها سخت نمیگیرد و در عقوبت افترای زدن شتاب نمیفرماید و مهلت میدهد آنها را تا روز قیامت نه آنکه از حال ایشان آگاه نیست بلکه هر عملی از آنان سر بزند از خدا پنهان نخواهند ماند هر چه در آسمان و زمین میباشد همه در لوح محفوظ خدا ثبت شده است.

علی بن ابراهیم از صادقین علیه السلام روایت کرده فرمودند هر وقت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آیه «و ماتکون فی شأن» را تلاوت میفرمود بشدت متأثر شده و گریه مینمودند.  
و در کافی ذیل آیه «الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» از برید عجمی روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام ذیل این آیه

دیدم نوشته اند که اگر واجبات خدا را ادا نموده و بسنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کنید و از محرّمات پرهیز و دوری کرده و در دنیا زاهد شوید و بآنچه خدا فرموده مایل بوده و از معرّحلال کسب روزی ننمائید و یکدیگر تفاخر و مباهات نوزیده و ترک انفاق نکنید و هم شما بگرد آوردن مال دنیا نباشد در این صورت خداوند آنچه را کسب و عمل نمائید بر شما مبارک گرداند و در آخرت نیز بشما ثواب مرحمت میفرماید.

و نیز از عبدالرحیم روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود بدان و آگاه باش چون یکی از شما مؤمنین در حال ترع باشد همینکه جان بگلو رسد فرشته ای که مأمور قبض روح است بر او وارد میشود و مرده میدهد که ای مؤمن از آنچه می ترسیدی ایمن باش و بآنچه امیدوار بودی اطمینان داشته باش که بتو عطا کنند و دری از بهشت بسوی او باز شده و مکان و مقامش را باو نشان دهند و میگویند مشاهده کن و بین این است رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان و دوستان تو معنی بشارتی که خداوند در دنیا و هنگام مرگ بمؤمنین میدهد همین است

و از عقبه روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام روز قیامت خداوند پذیرد از بندگن دین و مذهبی جز این مذهب که شما شیعیان دارید و هر وقت جان بگلو رسد مشاهده کنید پیغمبر خدا و امیر المؤمنین علیه السلام را مرده دهند که ای مؤمن من رسول خدا هستم بهترم از آن مالی که در دنیا جا گذاشتی پس از آن امیر المؤمنین بفرماید من علی بن ابیطالب میباشم که دوست داشتی مرا امروز نفع و سود بخشد بتو دوستداری من ، سپس فرمود حضرت صادق ای عقبه ییاناتیکه گفتم در قرآن است عرض کردم فدایت کردم در کجای قرآن می باشد ؟ فرمود در سوره یونس و تلاوت نمود آیه «الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا» و فرمود خلافتی در وعده پروردگار نیست .

قوله تعالى : ولا یجزئک قولهم

این آیه در ظاهر نهی است و تعلق دارد با سباب حزن ولی در معنی تسلیت خاطر پیغمبر است یعنی بگفتار پاوه منکرین و مخالفین غمگین نشو تمام عزتها مختص ذات پروردگار است هر که عزیز است از عزیز گردانیده آن شخص و او و بستخانان تمام خلایق شنوا است و باحوال ایشان آگاه است و آنها را کیفر دهد در اثر تکذیب نمودن



إِلَّا إِنْ لِّلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يُتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ  
 اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۶۷) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ  
 اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۸) قَالُوا  
 اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ  
 مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۹) قُلْ إِنْ الَّذِينَ يَقُولُونَ عَلَى  
 اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يَفْلَحُونَ (۷۰) مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُنْزِلُهُمُ  
 الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۱)

و بسزای اعمالشان برساند.

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا

این آیه یکی از دلائل توحید است میفرماید او خدائی است که آفرید شب را  
 برای آسایش شما و روز روشن را خلق نمود تا کسب معاش نمائید همانا این آیات  
 علامت و دلیلی است بر اثبات خدای یکتا برای مردمیکه گوش شنوا داشته و  
 سخن حق را بپذیرید سپس حکایت میکند خداوند تبارک و تعالی گفتار دو طایفه از  
 مشرکین را چه کفار قریش و عرب میگفتند فرشتگان دختران خدا هستند و نصاری  
 معتقدند حضرت عیسی فرزند خدا است قالوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا میگویند خداوند برای خود  
 فرزندی اتخاذ کرده او بی نیاز و منزله است از آنکه برایش فرزندی باشد چه ملک  
 آسمان و زمین اختصاص باو دارد و انسان فرزندی برای خود میگیرد تا کمک و یار  
 او باشد در زمان فقر ویری و بیچارگی و خداوند بی نیاز است و ضعف و ناتوانی او را نباشد  
 پس اتخاذ فرزند بر او محال است. پس از آن خداوند توبیخ و سرزنش میکند کفار را  
 نسبت به عقایدشان و میفرماید آیا بر این گفتار دروغ دلیلی دارید چرا از روی نادانی

بدان و آگاه باش هر آنچه در آسمانها و زمین است ملك خداست و هر چه مشرکین جز خدا پیروی و بندگی میکنند فقط وهم و پنداری بیش نیست و دروغ و افترا بخدا می بندند (۶۷) او خدایی است که شب را برای آسایش شما مقرر داشته و روز را روشن ساخته تا کسب معاش نمایید و تمام اینها آیت و دلیلی برای اثبات صانع و خدای واحد است برای مردمی که گوش شنوا داشته و کلام حق را بپذیرند (۶۸) کفار میگویند خداوند برای خود فرزندی اتخاذ کرده او غنی و بی نیاز از آنست و منزله میباشد هر چه در آسمانها و زمین است متعلق باوست آیا بر این گفتار بی مورد دلیلی دارید ؟ چرا از روی نادانی و بدون دلیل چیزی که نمیدانید درباره خدا میگویید : (۶۹) ای رسول گرامی بکسانی که افترا زده و نسبت دروغ بخدا میدهند بگو که رستگاری نخواهند داشت (۷۰) این قبیل سخنان برای جلب متاع دنیا و از روی طمع زده میشود

و چون مرك فرا رسد همه بسوی ما باز گشت نموده آنگاه بکفر

اعمالشان عذابی سخت میبخشایم (۷۱)

و بدون شاهد چیزی که نمیدانید درباره خدا میگویید ای پیغمبر بکسانی که افترا زده و نسبت دروغ بخدا میدهند بگو هرگز رستگار نخواهند شد و ثواب پاداشی برای آنها نیست در دنیا و چند روزی لذت برده و بهره مند شوند و چون مرك آنان فرا رسد همه بسوی ما باز گشت نموده آنگاه بکفر کردارشان سختترین عذاب را بر آنها بخشایم سپس امر میفرماید پروردگار به پیغمبرش که خبر و داستان نوح پیغمبر را برای کفار بیان کند بقواش و ائله علیهم نبأ نوح یعنی حکایت نوح را برای این مردم تلاوت نموده وقتی که بامه خود گفت ای قوم چنانچه شما بمقام من و نصایح و اندرزهایم و به پند دادن من شما را بآیات خدا رشك میبرید و تکبر میورزید و قصد کشتن من دارید توکل بر خدا نمودم شما هم باتفاق بتان و معبودهای خود هر مکاری که درباره من میانید بشید انجام دهید و هیچ تأمل روا مدارید تا امر من بر شما پوشیده و مشتبه نشود و این آیه در معنی حکایت میکند از معجزات حضرت نوح چه آن بزرگوار تنها بود و قومش اصرار بر کفر داشتند و خبر داد بآنها که قدرت و توانایی ندارند حضرتش را بقتل رسانند و از کیدایشان در امان خواهد بود و آنان زیان و گزند نتوانند برسانند چه خداوند حافظ

وَأْتِلْ عَلَيْهِمُ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكَرِي  
 بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ  
 غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُون (۷۲) فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَاءَلْتُمْ مِن أَجْرٍ إِن أَجْرِي  
 إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَآمَرْتُ أَن أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۷۳) فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِي  
 السَّفْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ  
 الْمُنْذَرِينَ (۷۴) ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا  
 كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (۷۵)

و تکهبان و یاور او خواهد بود و در حقیقت آیه مزبور برای تسلی و تقویت خاطر پیغمبر  
 اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و مامتسری از حالات نوح را در بخش دوم سوره انعام بیان  
 نمودیم و بقیه حالات و شرح غرق شدن قوم او را در سوره هود ان شاء الله ذکر خواهیم کرد.  
 قوله تعالى : ثم بعثنا من بعده رسلا الى قومهم

مقصود از پیغمبرانی که بعد از نوح و هلاک قوم او فرستاد حضرت ابراهیم و هود و  
 صالح و لوط و شعیب میباشد مبعوث فرمود آنها را با آیات و بینات و حجج و دلائل  
 بطایفه هائی ایشان هم ایمان نیاوردند و مانند قوم نوح پیغمبران خود را تکذیب کرده  
 و کافر شدند و ایمان نیاوردند بآن چیزهایی که قوم نوح تکذیب نمودند آنها را.

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند آفرید خلایق را در حالتی  
 که مانند سایه بودند (یعنی در عالم ارواح و ذر) و فرستاد بر آنها رسولانی و برگزید و  
 مبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را بعضی ایمان بآنحضرت آوردند و بعضی دیگر انکار و  
 تکذیب کردند آنحضرت را سپس فرستاد آن بزرگوار را در عالم دیگر (عالم خلق)  
 ایمان آوردند باو همان کسانی که در آن عالم که مانند سایه بود (عالم امر) ایمان



ای پیغمبر حکایت نوح را برای این مردم تلاوت نموده و بگو وقتی که بامت خود گفت ای قوم اگر شما بمقام من و یا نصایح و اندرزهایم رشک میبرید و تکبر میورزید من بپنهایی بخدای خود توکل دارم شما باحق بتان و معبودهای خود هر تصمیمی و مکاری که درباره من میانید باید انجام دهید و قضاوت و اعمال نمائید و هیچ تأمل و امدارید تا امر بر شما پوشیده و مشتبه نباشد (۷۲). چنانچه شما از حق روی گردان شده و ایمان نیاورید من از شما مزد رسالت نخواهم زیرا اجر و مزد رسالت بر عهده خداست و من از طرف خداوند مأمور شده‌ام که از اهل اسلام بوده و تسلیم حکم پروردگار باشم (۷۳) قوم نوح رسالتش را تکذیب نموده و قصد قتل او را داشتند ولی ما او و یارانش را بوسیله کشتی از هلاکت نجات داده و آنها را خلفای خود در روی زمین نمودیم و کسانی را که تکذیب نمودند بطوفان بلا غرق کردیم بین پایان کار انذار شدگان بکجا کشید! (۷۴) پس از نوح نیز انبیائی برای هدایت اقوام روی زمین برانگیختیم و با آیات و دلایل برهبری خلق آمدند ولی مانند پیشینیان مبادرت بـ تکذیب ایشان نمودند و ما هم دلهای این مردم متجاوز و سرکش را بهر قهر و عذاب خود مأمور ساختیم (۷۵)

آورده بودند و کافر شدند آنها ای که در آن عالم کافر بودند.  
 و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ذیل آیه فوق فرمودند: ستاد خداوند پیغمبرانی بسوی خلائق هنگامیکه در پشت پدران و رحم مادران بودند هر کس در آن عالم ایمان آورد این عالم مؤمن است و آنکه کافر بود در اینجا نیز کافر خواهد بود.  
 در کافی ذیل جمله «فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند در موقع خلق موجودات و آفرینش آنها موجوداتی را که دوست میداشت از طینت بهشتی خلق فرمود و آنچه را که میغرض او بود از طینت آتش بیافرید آنکه آنها را در ظلال جای داد - راوی حضورش عرض کرد ظلال چیست؟ فرمودند مگر سایه خود را در برابر آفتاب نمی بینی سایه شما چیزی است در صورتی که چیزی نیست بهر حال پس از خلقت خلق خداوند برای آنها رسولانی فرستاد و آن رسولان خلائق را دعوت به پرستش خدای یکتا و اقرار به پیغمبران نموده و گروهی

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ  
كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (۷۶) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ  
مُبِينٌ (۷۷) قَالَ مُوسَى اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَخَافُونَ لَعَلَّكُمْ تُخْلَعُونَ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ  
السَّاحِرُونَ (۷۸) قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْقِيَنَّ عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آيَاتُكَ وَ نَكُونَ لَكُمْ  
الْكُتُبَاءَ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۷۹) وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتَدْعُونِي بِكُلِّ  
سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقُوا مَا آتَاكُمْ مِنْهُ فَتُكْفَلُونَ (۸۰) فَلَمَّا اتَّقَوْا  
قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُكُمْ بِالسِّحْرِ إِنَّمَا سَبَّطُ اللَّهُ أَنْ لَيْسَ لَهُ عَمَلٌ الْمُفْسِدِينَ (۸۱)  
وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِظُلَمَانِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸۲)

اعتراف و اقرار نمودند و بعضی انکار و تکذیب کردند بعد از آن ولایت ما آل محمد و اهل بیت را بر آنها عرضه نمودند بخدا قسم اقرار بولایت ما نکردند مگر آنهایی که محبوب خدا بودند و انکار نکردند ما را جز آنهایی که خداوند ایشان را میغوش میداشت این است معنای آیه که میفرماید ایمان یاورند کسانی که در آن عالم تکذیب کردند. و این حدیث را ابن بابویه در کتاب علل روایت کرده است.

قوله تعالى: ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ

ما بعضی از قصه موسی و فرعون را در بخش دوم سوره اعراف بیان کردیم و در اینجا تکرار نمیکنیم.

عیاشی بسند خود از زراره و محمد بن مسلم و حران و هر سه نفر آنها از حضرت باقر ع و حضرت صادق ع در تفسیر آیه در بنا لا تجعلنا نقية للقوم الظالمین روایت کرده اند که فرمودند معنی آیه آنست پروردگارا برای آزمایش و امتحان ما اشخاص ستمکار و جبار را بر ما مسلط مینما.

پس از آن پیغمبران موسی و هرون را بسوی فرعون و قومش برانگیختیم با آیات و بینات محکم ولی آنها هم تکبر نموده و مردمی تبه کاری بودند (۷۶) همینکه رسول برحق با معجزات و آیات از طرف ما نزد آنها آمد تمام خوارق عادات و معجزات را ناچیز انگاشته و رسول ما را تکذیب نموده گفتند اینها سحری آشکار است (۷۷) موسی به بآنان گفت آیا بر رسول و آیات حق که برای هدایت و رهبری شما آمده نسبت سحر و جادوگری میدهید و حال آنکه هرگز ساحران پیروز نخواهند شد (۷۸) باز بدیسی گفتند که آیا تو آمده‌ای تا ما را از آنچه از پدران خود دریافته‌ایم و پدرانمان بر آن عقیده بوده‌اند منصرف و منحرف ساخته و تو و برادرت برای خود دستگاه بزرگی و ریاست فراهم نمائید ما هرگز بشما دوزخ ایمان نمی‌آوریم (۷۹) فرعون امر نمود تا هر چه ساحر ماهر و جادوگر دانا هست در محضر او جمع نموده و حاضر کنند و همینکه ساحران حضور یافتند موسی بآنها گفت آنچه در چپته دارید بیفکنید و بساط سحر خود را بیندازید و هر مهارتی که دارید بکار برید (۸۰) همینکه جادوگران بساط سحر خود را افکندند موسی بآنها گفت تمام تدابیر و شعبده‌هایی که بکار انداختید بزودی از طرف پروردگار باطل خواهد شد زیرا که خداوند کارهای مفسدین را روسامان نمی‌بخشد و اصلاح نمی‌فرماید (۸۱) و خداوند همواره بکلمات خود حق را استوار میدارد هر چند تبه کاران راضی نباشند (۸۲)

قوله تعالى : فما آمن لموسی الا ذریة من قومه

مراد از ذریه که بموسی ایمان آوردند آنهایی هستند که مادرانشان از بنی اسرائیل و پدرانشان از طایفه فرعونیان میباشند و ایشان پیروی کردند از خویشان مادری.

قوله تعالى : ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم

این آیه حکایت گفتار حضرت موسی است که نفرین کرد بر فرعون و قومش گفت پروردگارا بردار اثر مالهای ایشان را و برگردان آنها را.

فرمود حضرت عسکری علیه السلام در حدیث مفصلی امیر المؤمنین علیه السلام فرموده روزی

پیره مردی دست پسر خود را گرفته بود و او را حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد در حالتی که گریه مینمود فرمود پیغمبر ای شیخ چه واقعه رخ داده عرض کرد این رسول



فَمَا أَمَّنْ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ  
وَأَنَّ فِرْعَوْنَ تَعَالَىٰ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۸۳) وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن  
كُنْتُمْ آمِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ (۸۴) فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا  
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۸۵) وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۸۶)  
وَإِذْ دَعَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَآخِيهِ أَنْ تَبِيعُوا الْقَوْمَ بِمِصْرَ يَتَوَلَّوْا أَجْمَعُونَ يَا قَوْمِ قِبَلَهُ  
وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبِشْرِ الْمُؤْمِنِينَ (۸۷) وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ  
مَلَائِهِ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَنِ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى  
أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۸۸)

خدا این فرزند را بزرگ کردم و او را تربیت نمودم و اموال بسیاری باو بخشیدم اما الحال  
که از شدت ضعف و ناتوانی زنی در آن خانه من باقی نمانده از آن اموالیکه باو بخشیدم  
بمقدار سدجویی بمن کمک نمیکند رسول اکرم بآن جوان فرمود در باره گفتار پدرت  
چه میگوئی؟ عرض کرد ای رسول خدا من زیادتر از هزینه خود ندارم تا باو بدهم پدر  
گفت دروغ میگوید او چندین انبار گندم و جو و مقداری درهم دینار دارد فرمود پیغمبر  
بآن جوان از خدا بترس و در حق پدرت که احسان نموده بر تو مهربان باش عرض کرد  
چیزی ندارم باو بدهم فرمود پیغمبر اکرم ﷺ این ماه هزینه پدرت را ما میدهیم بعد  
از این خودت مخارجات او را متحمل بشو و دستور داد با ساقه بن زید صد درهم هزینه  
یکماه شیخ را بپردازد ماه دیگر پیره مرد آمد حضور پیغمبر ﷺ عرض کرد فرزندم  
میگوید چیزی ندارم بتو بدهم آنحضرت امر نمود جوان را حاضر کنند باو فرمود ای

علی بن ابراهیم قسی ذیل آیه ربنا لا تجعلنا از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود  
بنی اسرائیل را آل فرعون به بردگی و بندگی گرفته بودند و میگفتند اگر موسی در بیشگاه  
خداوند کرامت و منزلتی میداشت خداوند ما را بر این قوم مسلط نمینمود.



با آن همه معجزه جز فرزندان قوم و قبیله او کس دیگری بموسی ایمان نیاورد آنهم از ترس فرعون و پیروانش که مبدا دست بازار ایشان بگشاید چه فرعون در روی زمین بسیار ستمگر و سرکش شده بود (۸۳) موسی بقوم خود گفت اگر شما بخدا ایمان آورده اید پس با توکل کنید (۸۴) در پاسخ گفتند ما توکل بخدا کرده ایم - پروردگارا ما را مورد آزمایش قرار ده و مردم ستمکار را بر ما مسلط مفرما (۸۵) و بفضل و رحمت خود ما مؤمنان را از شر کفار نجات و رهایی بخش (۸۶) و ما بموسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر منزل بگیری و خانه های خودتان را معبد و قبله قرار داده و نماز پیادارید و توهم ای پیغمبر بمؤمنان هژده فتح و پیروزی بده (۸۷) موسی در مقام مناجات عرض کرد پروردگارا تو بفرعون و پیروانش در این زندگانی دنیا ثروت و تجمّل و زیور بسیار عطا فرمودی تا از طریق هدایت و صراط مستقیم منحرف شده و گمراه شوند پروردگارا اموال ایشانرا نابود و دلهایشان را - سخت بفرما زیرا تا این مردم گمراه عذاب را بچشم خود نبینند ممکن نیست ایمان بیاورند (۸۸)

چوان برای تو اموال بسیار است دلی صبح کنی در حالتیکه بینوا تر باشی از بدرت جوان از حضور پیغمبر مراجعت کرد فردای آنروز همسایگان آن جوان اجتماع کرده باو گفتند باید این انبارها کندم و جو را از این مکان تغییر دهی زیرا جانودان و عقولت آنها ما را اذیت میکند وقتی درب انبار را باز کرد تا آنها را به جای دیگر انتقال بدهد مشاهده کرد تمام گندم و جو و خرما فاسد شده چند نفر را اجیر کرد تا آنها را بیرون ببرند خواست چند درهمی از صندوق برداشته بعمالان بدهد دید تمام در هم دینار مبدل بسنک ریزه شده و بکلی فقیر و بینوا گردید و در اثر اندوه مریض شد فرمود پیغمبر اکرم ﷺ ای مردمانیکه بعاق پدر و مادر گرفتار شده اید عبرت بگیری و بدانید چنانکه خداوند اثر اموال دنیائی را ببرد و آنها را مبدل گرداند در آخرت نیز اعمال را باطل گرداند و در عوض بهشت، دوزخ را جایگاه ایشان قرار دهد . فرمود حضرت عسکری علیه السلام نظیر طمس موسی برای امیر المؤمنین علیه السلام نیز اتفاق

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸۹)

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَآئِيلَ الْبَحْرَ فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا

اَدْرَكَهُ الْفُرْقُ قَالَ أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَآئِيلَ وَ أَنَا مِنَ

الْمُسْلِمِينَ (۹۰) الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱) فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ

بِبَدَنِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (۹۲) وَلَقَدْ

بَوَّأْنَا بِنِي إِسْرَآئِيلَ مُبَوَّأً صَدِيقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَ

هُمْ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳)

افتاد شخصی ازدوستان آنحضرت درشام بود نامه حضورش نوشت فدایت کردم میل دارم حضورت شرفیاب بشوم ولی از معویه میترسم بعد از حرکت من دست درازی با اموال و عیالات من بنماید آنحضرت برای او پیغام فرستاد تمام اهل و عیالات و اموال خود را جمع کن و بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او درود فرست و بگو پروردگارا اینها را و دیه و گردگان بشما دادم بر حسب دستور بنده ولی تو علی بن ابیطالب علیه السلام سپس حرکت کن بطرف ما آن شخص بدستور امیرالمؤمنین رفتار نمود و حرکت کرد خبر بمعویه رسید امر کرد اموال او را غارت کنند و عیالاتش را اسیر نمایند گماشتگان معویه رفتند تا اجرا کنند دستورات او را خداوند انقاء نمود شبیه عیالات معویه را به عیالات آن شخص و اموال او را مبدل نمود بیمار و عقربهایی و جمعی از آنها را زهر زدند و هلاک گردانیدند.

ابن بابویه در آیه «و اوحینا الی موسی و اخیه» ازربابین صلت روایت کرده گفت حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون حضور داشتند و جمعی از علما و متکلمین نیز حاضر بودند از آنحضرت پرسیدند فرق میان عترت و امت چیست؟ و چرا عترت بر امت عزت



خداوند بموسی و هرون فرمود دعای شما را مستجاب نمودم شما براه مستقیم بوده و از نادانان پیروی ننمائید (۸۹) ما بنی اسرائیل را از نیل گذرانیدیم و لشکریان فرعون ظالمانه آنها را بر سختی تعقیب کردند تا زمانی که دروادی نیل قدم گذاردند و آب آنها را احاطه نموده و موقع غرق و فتنای آنها رسید آنگاه فرعون گفت ایمان آوردم و تصدیق میکنم که جز آن خدائی که مورد پرستش بنی اسرائیل است خدائی نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم (۹۰) بفرعون خطاب شد اکنون چه وقت تصدیق و ایمان است که عمری را بنا فرمائی و عصیان زیسته و مردی بدکار و کافر بودی (۹۱) امروز ترا غرق و هلاک نموده و بدنت را برای عبرت خلق و بازماندگانت بساحل نجات میرسانیم چه بیشتر مردم از آیات قدرت ما غافل میباشند (۹۲) همانا ما بنی اسرائیل را جایگاهی بصدق منزل و مسکن دادیم که در کمال آسایش و روزیهای پاکیزه تنعم نموده و همواره در مورد رسول خاتم اتفاق کلمه داشتند هینکه آن رسول باقر آن آسمانی بر هبری و هدایت آنها مبعوث شد آغاز اختلاف نمودند ای رسول ما در روز قیامت خداوند میان تو و آنها و آنچه اختلافی کردند قضاوت و حکومت خواهد نمود (۹۳)

و شرافت دارند حضرت برای عترت و تفسیر اصطافی و برگزیدن عترت دوازده وجه بیان فرموده تاجائیکه فرمودند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مسجد تمام مردم را بجز عترت خود بیرون نمودند مردم حتی عمویش عباس اعتراض کرده گفتند چرا عترت را باقی گذاشتی و همه را خارج کردید فرمود من این کار را باختیار و میل خود ننکرده ام بلکه بدستور خداوند عمل نمودم که بمن ابلاغ شده نسبت علی بمن چون نسبت هرون است به موسی علماء از حضرت پرسیدند در تأیید این بیان در قرآن مدرک وجود دارد فرمودند بلی و این آیه را تلاوت نمودند «و اوحینا الی موسی و اخیه» تا آخر آیه و این آیه منزلت امیر المؤمنین علیه السلام را نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میرساند و بعلاوه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح فرمودند که ای مردم بدانید و آگاه باشید دخول شخص جنب بمسجد حرام است و حلال نیست مگر برای محمد صلی الله علیه و آله و آل او، و حضرت رضا علیه السلام فرمود با این ترتیب چه کسی میتواند مقام و منزلت ما را انکار کند در صورتی که این فرموده پیغمبر است که من شهر علم علیم در است و هر که بخواهد وارد شهر شود ناگزیر

فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونُ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۹۴) وَلَا تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷) فَلَوْلَا كَانَتْ قُرْآنًا مَنَّتْ فَنَفَعَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُولُوا لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (۹۸) وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹)

است از در آن داخل شود و برای ثبوت شرف و فضیلت عترت بر امت همینقدر کافی است و این موضوع را کسی جز دشمنان و معاندین انکار نمیکنند.  
ابن مغالای شافعی در کتاب مناقب از عدی بن ثابت روایت کرده گفت روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شریف آورده فرمودند خداوند بسوی پیه برش موسی و حیی رسانید که مسجدی پاکیزه و طاهر بناکن و در آن مسجد جز خود و هارون برادرت کسی نباید سکونت نماید و در مسجد من هم نباید غیر از من و علی و فاطمه و فرزندان دیگري سکونت اختیار کند.

عیاشی در آیه «قد اجیت دعوتکما فاستقیم» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود از دعاء حضرت موسی و هرون در فرعون چهل سال باقی بود.  
و نیز از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود چون بنی اسرائیل از جباران آل فرعون ترسیدند از جانب خداوند بموسی و هرون و حیی شد که بنی اسرائیل را امر کن نماز شام را در خانه های خود بجا آورند.

و نیز در تفسیر آیه «الان وقد عصیت قبل» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود

اگر درباره آنچه برای تو نازل نموده ایم شک می در دل داشته باشید از پیشینیان خودت که کتابهای آسمانی را خوانده اند و علماء اهل کتاب هستند سؤال کن مطمئناً کتاب بر حق آسمانی از طرف پروردگارت آمده و هیچگونه در حقانیت آن نباید تردید داشته باشی و شك نمائی (۹۴) و از کسانی نباشی که آیات حق را تکذیب نموده اند و از زیانکاران محسوب شوی (۹۵) البته کسانی که حکم عذاب خدا بر آنها حتم و معقق است ایمان نمی آورند (۹۶) و اگر هر گونه معجزه و آیتی از جانب پروردگار برای آنها بیاید باز ایمان نخواهند آورد تا وقتی که عذاب دردناک را به چشم خود مشاهده کنند (۹۷) مردم هیچ قریه و شهری ایمانشان مفید و سودمند نبود مگر قوم یونس علیه السلام که پس از آنکه ایمان آوردند ما عذاب بد دنیا و آخرت را از آنها برداشتیم و تا موعد مقرر در علم خدا آنها را بهره مند و کامیاب ساختیم (۹۸) اگر خدای تو بخواهد تمام مردم روی زمین ایمان خواهند آورد ای رسول ما آیا تو میتوانی با جبر و اکراه مردم را مؤمن و خدا پرست کنی ؟ (۹۹)

بنی اسرائیل بموسی گفتند دعا کن و از خدا بخواه که فرجی در کار ما عنایت فرماید تا از شر فرعونیان نجات یابیم حضرت موسی برای آنها دعا کرد خطاب رسید ای موسی بنی اسرائیل را کوچ بده و شروع بسیر و حرکت نمایند موسی عرض کرد پروردگارا در مقابل دریا وجود دارد و راه کوچ و مسیر مابسته است وحی شد که ما بدریا امر کردیم در زیر فرمان تو باشد و برای عبور قوم شکافته شود فوراً موسی کنار دریا رفت و با عصا اشاره ای نمود آب از دو طرف رویهم غلطید و راه عبور باز شده بنی اسرائیل به همراهی موسی از آب گذشتند فرعون و اصحاب او برای تعقیب ایشان داخل گدار شدند همینکه بوسط معبر رسیده و نزدیک بود ببینی اسرائیل دسترسی پیدا کنند آب بهم آمد فرعون چون خود را در حال غرق شدن دید بانصرح و زاری ناله کنان گفت ایمان آوردم بآن خدائی که بنی اسرائیل باو ایمان آورده اند خطاب شد در مقابل عصیان و نافرمانی که نموده ای اینک کیفر آنرا بچش و از جانب پروردگار بدریا امر شد که بهم متصل شده فرعون و یارانش را غرق نماید.

و نیز ذیل آیه «فالیوم نتجیک بیدنک» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود



وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَقُومَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰)  
 قُلْ أَنْظِرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُفْنِي الْآيَاتِ وَالنَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا  
 يُؤْمِنُونَ (۱۰۱) فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا  
 إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا  
 نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ  
 الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّيكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ  
 مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۰۴) وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ

### من المشرکین (۱۰۵)

فرعون و لشکر یانش در آب فرود رفتند و بکنه فراز آنها دیده نشد که آیا در دریا فرورفته  
 و یا از آنجا بسوی آتش دوزخ رانده شدند اما بدن خود فرعون را خداوند از آب  
 بساحل انداخت که مردم او را دیده و شناخته و علامتی از غضب خداوند بشناسند و در  
 هلاکت او شک نکنند و مردم نادانی که او را خدا میدانستند با دیدن جسد او بفهمند  
 که او هم مانند خودشان مخلوق ضعیفی بیش نبود و مرگ و هلاکت او عبرتی برای  
 ستمکاران و جباران مردم آزار باشد

و فرمود حضرت صادق علیه السلام هیچوقت جبرئیل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل نمیشد  
 مگر آنکه مهموم و غمگین بود تا وقتی که این آیه شریفه را به حضرتش نازل کرد  
 «الآن وقد عصيت قبل و كنت من المفسدين» موقع نزول آیه جبرئیل خندان و بهشاش  
 بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر وقت بر من نازل میشدی غمناک بودی چه شده که این  
 مرتبه خوشحال و مسرور و بهیاشی؟ عرض کرد ای پیغمبر خاتم : چون خداوند فرعون را  
 در آب غرق فرمود فرعون مرگ را در برابر خود احساس نمود گفت من ایمان آوردم

هیچکسی نمیتواند ایمان بوحدا نیت پروردگار بیاورد مگر با اجازه و رخصت حضرتش و پلیدی کفر و بدبینی را خدا بر مردم نادان و بی خرد مقرر داشته است (۱۰۰) ای پیغمبر با امت خود بگو نظری بآسمانها و زمین افکنده و چشم عقل توجه کنند و ببینند تا چه بسیار آیات حقه و دلایل بارزی بر یگانگی حق وجود دارد گرچه کسانی که دیده حق ندارند و نور ایمان در دلهای آنها نتاییده از دلایل و آیات الهی مستغنی و بی نیاز نخواهند شد (۱۰۱) پس این مردم کور دل انتظار نزول پلائی دارند که مانند پیشینیان عذاب را به چشم خود مشاهده کنند ای رسول ما باین طاعیان بگو شما چشم براه و منتظر نزول باشید و ما هم بانتظار افتتاح و پیروزی و نصرت خدا میباشیم (۱۰۲) پس از آن ما رسولان و کسانی را که ایمان آورده بودند رهائی بخشیدیم و بهمین ترتیب بر خود فرض و واجب کرده ایم که مؤمنان را نجات دهیم (۱۰۳) ای پیغمبر باین مردم بگو اگر شما از دین و آمین من در شك و تردید هستید یقین بدانید من هرگز خدا یان باطل شما را نمیپرستم و خدائی را ستایش میکنم که مرك و زندگی شما بامر او سعاد من مأمورم که از اهل ایمان باشم (۱۰۴) و خداوند امر و مقرر فرموده بود که روی بجانب دین خنیف اسلام و آمین بآك توحید آورده و هرگز هم آهنگ مشرکین نباشم (۱۰۵)

بعدای بنی اسرائیل و تسلیم و مطیع امر خداوند میباشم من مشتی از اجن دربار ابر داشته بدهانش زدم و گفتم الان که عذاب را دیدی ایمان میآوری در صورتی که پیش از این از مفسدین بودی و این عمل را من بدون اجازه قبلی از پیشگاه پروردگار انجام دادم و ترسیدم که مبادا مشمول رحمت خدا شده و مرا خداوند عذاب نماید برای کاری که بدون اجازه کرده بودم اکنون که خداوند مقرر فرمود این آیه را که مضمونش همانست که من بفراعون گفته بودم بسوی شما بیاورم عظمی شدم که فرعون مورد عنایت و رحمت خدا واقع نشده و عملی که من انجام داده بودم مورد رضای خداوند بوده است.

وقتی موسی خبر غرق شدن فرعون را به بنی اسرائیل داد گفتار او را تصدیق نکرده و تکذیب نمودند لذا خداوند بدریا امر فرمود تا جسد فرعون را بساحل

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَمَا لَكَ إِذَا مِنْ  
 الظَّالِمِينَ (۱۰۶) وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا  
 رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷) قُلْ يَا أَيُّهَا  
 النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ  
 فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۸) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ  
 حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۱۰۹)

انداخته تا با مشاهده جسد او مطمئن شده و بدانند که فرعون و یارانش هلاک و نابود  
 شده و بگفتار موسی اعتراف و تصدیق نمایند سپس، بیان میفرماید حال بنی اسرائیل را  
 بعد از هلاک کردن فرعون بقواش و لقد بوانا بنی اسرائیل مبوء صدق .  
 و نیز ذیل آیه «فان كنت في شك مما انزلنا» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده  
 فرمود شبی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را بمعراج بردند آنچه خداوند در فضیلت و شرافت  
 و مقام و منزلت علی امیر المؤمنین علیه السلام نازل میفرمود بصورت وحی به پیغمبر رسانید  
 و چون حضرتش در بیت المعمور رسید تمام انبیاء و پیغمبران حضور یافته و در پشت سر  
 پیغمبر ایستاده و به پیشوائی و امامت آن جناب نماز گذاردند در پایان نماز در نفس پیغمبر  
 در مقام و منزلت علی اعجاب آمیخته به تحسین پدید آمد که تقرب او نزد پروردگار  
 تا چه پایه ای است و چگونه در موارد عدیده در قرآن کریم آیاتی در این مورد نازل  
 شده است ؛ خداوند این آیه «فان كنت في شك» را بر پیغمبر نازل کرد و فرمود چنانچه  
 در فضیلت و بزرگی علی شکی داری پیغمبران سلف همه در خدمت تو حضور دارند از  
 آنها سؤال کن که امیر المؤمنین علی را چگونه می شناسند و در کتب آسمانی که برای  
 آنها نازل نموده ایم از قبیل معارف و تورات و انجیل مانند قرآنی که برای تو نازل  
 کرده ایم در باره امیر المؤمنین علی علیه السلام و شرافت او چه بیاناتی مندرج است پیغمبر



و نیز خداوند بمن امر کرده که جز خدای یکتا بهیچ چیزی که نفع و ضرری به حال تو ندادند بخدائی نخوان اگر نپذیری در آنصورت از ستمکاران خواهی بود (۱۰۶) اگر خداوند برای تو ضرری خواسته باشد هیچکس نمیتواند آنرا مرتفع نماید جز ذات یگانه او و چنانچه تصمیم بعمل خبری در باره ات بگیرد احدی قادر بجلو گیری و رد آن نخواهد بود زیرا فضل و رحمت پروردگار بهر کس از بندگان که خواسته باشد میرسد و آن خداوندی بخشنده و مهربانست (۱۰۷) ای رسول ما بگو ای مردم برای هدایت و رهبری شما رسول و کتاب حق آمده است هر که رهبری یابد نفع خود اوست و هر که در گمراهی و ضلالت بماند خود را دچار زیان و خسارت میسازد و من نمیتوانم از مؤاخذه خداوند از شما دفاع کنم و وکیل شما شوم (۱۰۸) ای پیغمبر ما تواز آنچه وحی میشود پیروی نموده و صبر و بردباری پیشه خود ساز تا وقتی که خداوند بین تو و مخالفین بقضایت و حکومت برخیزد و ادبترین حکمرمایانست (۱۰۹)

اکرم صلی الله علیه و آله از انبیاء و پیغمبران سؤال نمود همگی گفتند بلی در کتابهای نازل شده بر ما از طرف پروردگار عظمت مقام و فضیلت شأن علی امیر المؤمنین بیان و تشریح گردیده است.

و تعلیمی در تفسیر خود و خطیب در کتاب از همین (این دو نفر از علماء عامه هستند) بسندهای خود از ابن مسعود روایت کرده اند گفت فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج با جبرئیل بآسمان هفتم رسیدم قصری از یاقوت سرخ دیدم جبرئیل گفت این بیت المعمور است که خداوند پنجاه هزار سال قبل از خلقت آسمان و زمین آنرا خلق فرموده در آنجا تمام پیغمبران حضور یافته و من بر آنها امام شده و نماز گذاردیم و چون از نماز فارغ شدیم فرشته ای نزد من آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله حقت سلام میرساند و میفرماید از این پیغمبران پیش از خودت سؤال کن برای چه آنها را مبعوث نموده بودیم پیغمبر پرسش فرمود همگی گفتند ما مبعوث نشدیم مگر برای تصدیق بنوت تو و ولایت علی بن ابیطالب جانشین تو.

این باویه از محمد بن سعید اسدی روایت کرده گفت خبر داد بمن موسی فرزند

امام محمد جواد علیه السلام یحیی بن اکثم نامه ای بسوی من فرستاد در آن نامه سؤال کرده بود خبر بده مرا از معنای آیه فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاستل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك مخاطب باین آیه کیست اگر پیغمبر است پس آنحضرت شك دارد در آنچه از جانب خدا نازل شده و اگر غیر او باشد پس باید بر آن نیز کتاب نازل شود موسی گفت از بردارم حضرت امام علی نقی سؤال کردم فرمود مخاطب در آیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و آنحضرت شکمی نداشت در آنچه نازل شده بر او از طرف خداوند ولی مردم نادان میگفتند چرا فرشته ای بسوی ما فرستاده خداوند، و این پیغمبر مانند ما میخورد و میآشامد و راه میرود باید پیغمبر با دیگران فرق داشته باشد این آیه نازل شد که ای پیغمبر سؤال کن از کسانی که تلاوت نمودند توریة و انجیل و سایر کتب آسمانی را آیا خداوند نفرستاد پیغمبرانی که همه آنها میخورند و میآشامیدند و راه میرفتند توهم نظیر آنها میباشد و بآنان تأسی کرده ای و اگر چه ظاهراً خطاب به پیغمبر است ولی در باطن مراد آنهایی هستند که از روی جهالت و نادانی آن سخنان بیجا را میگفتند

و از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه «و او جائئهم کل آیه» روایت کرده فرمود مراد کسانی میباشد که پس از عرض ولایت حقه بایشان باز ولایت امیرالمومنین را انکار میکنند و حال آنکه خداوند واجب فرموده ولایت آنحضرت را که ایمان آورده و تصدیق او نمایند پس ایمان نیاورند تا عذاب خدا را مشاهده کنند

مبعوث شدن یونس  
بطایفه لینوا  
یونس پس از آنکه در آیات گذشته بیان فرمود که ایمان فرعون پذیرفته نشد هنگامیکه مشاهده کرد عذاب و هلاکت را در این

آیه میفرماید هیچ اهل شهر و دیاری نبودند که ایمان بیاورند در وقت مشاهده آثار و علامت عذاب و ایمانشان سودی داشته باشد مگر قوم یونس که از روی اخلاص ایمان آوردند خدای تعالی عذاب را از آنها برداشت چه ایمان وقت عذاب و هنگام مرگ قبول و پذیرفته نیست و قوم یونس علامت عذاب را مشاهده کردند که ایمان آنها فائده بخشید نه خود عذاب را و مثل آنها مانند بیماری است که در حال مرض توبه میکند

و امیدوار به بهبودی و شفا دارد و از مرگ میترسد در این صورت توبه او قبول میشود ولی اگر امیدی بعافیت نداشته باشد توبه او مقبول نیست و داستان یونس و قوم او بقرار ذیل است :

یونس از جمله پیغمبران بنی اسرائیل و فرزند الیاس پیغمبر است معروف بمتی طابق تواریخ در سال چهار هزار هفتصد بیست و هشت بعد از هبوط آدم متولد شد. طبری از ابن مسعود و سعید جبیر روایت کرده یونس را خداوند مبعوث فرمود بدیار وزمین موصل براهل نینوا.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام نظر کردم مر قوم داشته بودند خبر داد مرا پیغمبر اکرم جبرئیل حدیث کرد مرا و گفت خداوند فرستاد یونس را براهل نینوا در حالت سی سالگی و او مردی بود کم صبر و بی حوصله و تحمل رسالت بر او دشوار و سنگین بود مدت سی سال قومش را دعوت نمود بجزد و نفر کسی با او ایمان نیاورد و آنها یکی رویل بود مردی دانش و حکیم و آزموده و مجرب و از خاندان نبوت و صاحب انعام و احشام دیگری تنوخوا مردی بود هیزم کن که در اثر آن ارتزاق مینمود و مشغول زهد و عبادت بود هنگامیکه یونس مشاهده کرد قوم باو ایمان نمیآوردند تضرع و زاری کرد بخداوند متعال از جهت کم صبری و بردباری و درخواست عذاب کرد برای قوم و حی رسید باو ای یونس در میان این جماعت اشخاص نادان و زنان و پیره مردان ناتوان و اطفال شیر خوار هست و من پروردگار رحمت و مهربانی هستم هرگز عذاب نکنم اطفال را بخاطر گناهان مردان قومت ای یونس با آنها مدارا کن و حلم و بردباری را پیشه خود قرار ده و بوده باش در میان آنها مانند طیب دانه مندی که بینهایت با مریضها ملاحظت و مهربانی میکند شاید توبه کنند و ایمان آورند و در نظر آور صبر و بردباری بنده نیکوی من نوح پیغمبر را چگونه با مردم رفتار مینمود و هرگز غضب نکرد بر آنها تا زمانی که من غضب نمودم و دعای او را اجابت کردم یونس عرض کرد پروردگارا چون این قوم معصیت و نافرمانی تو را میکنند به عزت و جلالات سوگو کنند هرگز با آنها مهربانی نخواهم کرد و دیگر نصیحت و دعوت نمیکشم آنها را پس از کفر و تکذیب ایشان مرا نازل کن عذاب خود را بر ایشان



ایمان نخواهند آورد فرمود ای یونس آنها زیادترند از صد هزار نفر زمین را آباد میکنند و متولد میشود از ایشان بندگان من حکم و تدبیر من غیر از دانش و تدبیر تو است تو پیغمبری و من پروردگار مهربان ای یونس از باطن علم من خبرنداری ای یونس دعای تو را درباره آنها با جابت رسانم و عذاب خود را نازل کنم ولی تو پاداش و نصیبی نزد ما نخواهی داشت بزودی روز چهارشنبه بر آنها عذاب نازل کنم یونس مسرور و خوشحال بنزد آن مرد عابد رفت و وعده پروردگار را باو گفت اما از عاقبت کار اطلاعی نداشت باز گفت الحال بمردم اعلان کنیم که عذاب خدا نازل خواهد شد تنوخوا گفت واگذار مردم ۱۷ تا در معصیت فرو روند یونس گفت درباره اخبار بمردم بار و بیل مشورت میکنم یونس و تنوخوا نزد روییل رفتند واقعه را باو خبر دادند روییل گفت ای یونس بر گرد و از خدا بخواه که عذاب را نازل نکند و خداوند از عذاب نمودن بندگان بی نیاز است و خواستن عذاب از پروردگار قرب و منزلت تو را حضور او زیاد نخواهد کرد شاید این مردم پس از مشاهده آثار عذاب توبه کنند و ایمان آورند تنوخوا گفت وای بر توای روییل این مردم خیال داشتند یونس، پیغمبر خدا را بقتل برسانند چطور از خدا بخواهد عذاب را بر طرف کنند روییل باو گفت ساکت شو تو مرد عابدی پیش نیستی و از علم و دانش بهره ای نداری اگر آنها توبه کنند و خداوند عذاب را از ایشان بردارد آنوقت خواهند گفت یونس مرد کذابی است تنوخوا بر و بیل گفت این چه جسارتی است که به پیغمبر خدا میکنی آیا در گفتار خدا شک داری تمام اعمال و عبادات از بین خواهد رفت روییل باو گفت عجب رأی فاسدی داری سپس به یونس گفت یقین داری اگر این قوم هلاک شوند و دیارشان ویران و خراب گردد خداوند تو را به پیغمبری ثابت میدارد و از دفتر پیغمبران اسم تو را محو نمیکند این چه عملی است متجاوز از یکصد هزار نفر از ضعیفان و ناتوانان بدست تو هلاک شوند یونس اندرز و نصیحت روییل را نپذیرفت و با تنوخوا از شهر خارج شد روییل میان آنها توقف کرد روز موعود از بامداد آتار و علام عذاب هریک داشت و آبری که در او بارهای آتش بود اطراف شهر ایشان را احاطه کرد و همه در و دیوار آنها سیاه شد روییل با صدای بلند فریاد زد ای مردم من شخص مهربانی هستم نسبت بشما بدانید یونس شخص راستگو نیست و ما هرگز از او دروغ

نشینده ایم اینها علامت عذابست بروید و یونس را پیدا کنید اگر در میان ماست ایمن باشید که این عذاب نباشد و اگر رفته بدانید عذابست رفتند جستجو کردند و او را یافتند آمدند حضور روئیل و گفتند ای روئیل تو مرد دانشمند و صلاح جوئی هستی امر کن بما آنچه صلاح میدانی روئیل گفت من یونس را برای آن طلب میکردم تا باو ایمان آورید و خدا این عذاب را بردارد اکنون که او رفته و غایب است خدای او غایب نیست اولاً باید شمارد مظالم کنید و اگر کسی از شما سنگی از مال دیگری برداشته و در پنهانی بکار برده آن سنگ را بصاحبش برگرداند سپس بیاید جمع شویم و بصحرا رویم پیش از طلوع آفتاب تمام اهل شهر از زن و مرد و پیر و جوان بزرگ و کوچک بیرون رفتند حیوانات را نیز بیرون بردند روئیل دستور داد بزرگان لباس پلاس بپوشند و کودکان را از مادر جدا کنند و با صدای بلند خدا را باین کلمات بخوانند یا حی یا قیوم یا حی یا قی یا حی الموتی یا حی لا اله الا انت و گفتند پروردگارا ما ظلم و ستم کردیم پیغمبر تو را تکذیب نمودیم بسوی تو آمده ایم و طلب آمرزش میکنیم اگر نیامرزی ما را و توبه ما را نپذیری همانا از زیانکاران خواهیم بود ای ارحم الراحمین ببخش ما را و از گناهمان در گذر آنقدر ناله و زاری نمودند تا آفتاب غروب کرد یونس و تنوخاصدای منجه و ناله آنها را می شنیدند و از خداوند تعجیل عذاب را خواستار بودند هنگام غروب آفتاب غضب پروردگار فرو نشست و دعا و توبه آنها پذیرفته شد و حی رسید باسرافیل بزمین فرود آی و عذاب مرا از قوم یونس بر گردان و بر طرف نما چه آنها توبه کردند و بسوی ما برگشتند اسرافیل عرض کرد پروردگارا عذاب آنها را احاطه نموده و نزدیک است هلاک شوند بکدام محل عذاب را برگردانم فرمود پروردگار بفرشتگان امر کردم که نازل نکنند عذاب را تا امر و عزیمت من دوباره بآنها برسد اسرافیل بزمین فرود آمد و بر گردانید عذاب را بجانب کوههای موصل و آنها مبدل بآهن شدند و قتی قوم یونس مشاهده کردند خداوند عذاب را از آنها بر طرف نمود باز گشت بمنازل خود کردند و حمد و سپاس پروردگار را بجا آوردند صبح کردند یونس و تنوخاصدای که یقین داشتند که عذاب بر آنها نازل شده و ایشان هلاک شدند آمدند کنار شهر مشاهده کردند آن جماعت صحیح و سالم هستند یونس به تنوخاصدای دیدی چطور نزد این

مردم دروغگو بیرون آمدند بغزة پروردگار من دیگر وارد شهر نمیشوم و بطرف دریا روانه شد تا مردم او را مشاهده نکنند تنوخوا بشهر برگشت ملاقات کرد روییل را .  
روییل باو گفت ای تنوخوا کدام يك از رأی ما برحق و صواب و سزاوار پیروی کردن بود تنوخوا گفت رأی تو که مطابق بارأی علماء و دانشمندان بود من خیال مینمودم که از تو افضل و بهترم در اثر کثرت عبادت و زهد الحال معلوم شد تو برتری چه تقوی و برهیز کاری افضل است از عبادت و زهد بدون علم و دانش خداوند تو را علم و دانش عطا فرموده که بهتر از هر چیز است .

ابوعبیده راوی حدیث میگوید عرض کردم حضور حضرت صادق علیه السلام چه مدت یونس از میان قومش غایب و پنهان شد سپس بسوی آنها بازگشت و باو ایمان آوردند و تصدیق نبوت او کردند فرمود چهار هفته هفت روز طی مسافت کرد تا بدریا رسید و هفت روز در شکم ماهی بود هفت روز در پیابان پس از بیرون آمدن از شکم ماهی زیر درخت کدو توقف نمود و هفت روز دیگر سیر کرد تا به زمین نینوا رسید و مجموع آنها بیست و هشت روز است قوم او ایمان آوردند و تصدیق نبوتش کردند و از احکام الهی پیروی نمودند اینست معنای آیه فلولا كانت قرية آمنت فنفعها إيمانها إلا قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي و فرمود آنحضرت در علم خدا و لوح محفوظ نوشته شده بود که عذاب از آنها برطرف میشود .

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند عذاب هیچ قومی را که مورد نفرین پیغمبران خود شدند رد نفرمود مگر عذاب قوم یونس را که چون دید دعوت او را نپذیرفته و گوشت با نندرز و نصیحت او ندادند تصمیم گرفت که دعا نموده و از خداوند برای آن قوم طلب عذاب نماید درین آن قوم دو نفر بودند یکی عالم و دیگری عابد اسم آنها ملیخا و روییل بود عابد بحضرت یونس میگفت برای قوم طلب عذاب کن و عالم درخواست میکرد که ای یونس صبر کن و دست از دعا بردار زیرا خداوند دعایت را حتماً مستجاب نموده و قوم هلاک خواهند شد یونس بتوصیه عابد دست بردار داشت و قوم خود را نفرین نموده و از خداوند نابودی و هلاک آنها را مسئلت کرد خداوند یونس و حی نمود که دعای ترالاجابت نموده و در موعد معین (روز چهارشنبه نیمه شوال)



موقع طلوع آفتاب عذاب نازل خواهد شد یونس و مرد عابد از میان قوم خارج و از شهر بیرون رفتند عالم با مردم بماند و همینکه روز موعود نزدیک شد گفت ای مردم برای جلب ترحم پروردگار و رفع عذاب همگی از شهر خارج شده و در بیابان از روی اخلاص و صفا بدرگاه حضرت حق روی آورده تضرع و زاری کنید اطفال را از مادران و بچه های گوسفندان و گاوها و شترها را نیز از مادر جدا کنید و چنان ناله و فغان خود را بلند کنید تا ضجه شماها با آسمان بالا رفته و عرش الهی را بلرزاند و دیک بختشای خدای بزرگ بپوش آید خداوند مهربان بحالت آن جمع ترحم فرموده عذاب مقرر را از آنها مرتفع و بکوهی فرود آمده و مردم سالم و شاد بشهر باز گشتند، یونس و عابد برای آن که نتیجه نفرین و دعا را مشاهده نمایند نزدیک شهر آمده دیدند مردم کماکان بکارهای عادی خود مشغول هستند و اثری از نزول عذاب مشهود نبود یونس از چند نفر پرسید خداوند با قوم یونس چه کرد؟ آنها یونس را شناختند و جواب دادند بر اثر نفرین آنحضرت و اجابت آن خداوند بر قوم عذاب نازل فرمود ولی قوم بر اثر استغاثه و تضرع و استغفار مورد عنایت و ترحم پروردگار واقع گشته عذاب بر کوه نازل و از قوم مرتفع گردید و همگی در جستجوی یونس هستند تا او را بدست آورده و عرض ایمان کنند، یونس از شنیدن این سخنان نسبت بخداوند غضبناک شد و از شهر روگردانیده و بطوریکه خداوند بیان میفرماید بسوی دریا رفت همینکه بکنار دریا رسید کشتی حاضر بود که بار و مسافر گرفته و در شرف حرکت از بندرگاه بود یونس درخواست نمود که او را نیز اجازه دهند سوار شود و بسفر دریایی رهسپار گردد پس از جلب موافقت یونس بکشتی سوار شده و کشتی از بندر لنگر بر گرفت و حرکت نمود مقداری که در دریا پیش رفتند بامر خداوند ماهی بسیار بزرگی راه بر کشتی گرفته و مانع حرکت آن گردید چون چشم یونس ب ماهی مزبور افتاد بر خود لرزید و بقلب کشتی گریخت و پنهان شد ماهی هم دور کشتی پیچیده و بقصد بلعیدن کشتی دهان باز میکرد مسافرین و ساکنین کشتی گفتند در میان ماقطعاً شخص گناهکاری وجود دارد خوبست قرعه کشیده بنام هر کس اصابت نماید آنرا بدریا افکنیم تا ماهی او را بلعیده و سایرین در امان و راحت بوده و کشتی از این خطر عظیم برهد؛ این تصمیم عملی شد قرعه بنام یونس اصابت

کرد بطوریکه در آیه ۱۴۱ سوره والصفات خداوند میفرماید: «فساهم فکان من المدحضین فالتقمه الحوت وهو ملیم» یونس را گرفته بدریا انداختند ماهی او را بلعید و کشتی باسانی راه خود را پیش گرفت.

جمعی از علمای یهود از موای امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند کدام زندان بوده که بازندانی خود بدور زمین گردیده؟ فرمودند آن زندان ماهی بود که محبوس خود یواس را در شکم خود جای داده از دریای قلزم بدریای مصر و از آنجا بدریای طبرستان بعد بدجله بعد با عمیق زمین رفته ناجایی که قارون که در ایام حضرت موسی هلاک و فرشته‌ای از طرف پروردگار مأمور بود که هر روز او را بقدر قامت یکنفر بزمین فرو کند مصادف شد ماهی مزبور بقارون و صدای تسبیح و تهلیل یونس بگوش قارون رسید قارون بفروشته موکل خود گفت من صدای آدمی میشنوم مرا مهلت بده که اذکر تسبیح و استغفار گوینده آن بهره‌مند شوم خداوند بفروشته مزبور خطاب فرمود قارون راه‌مهلت بده قارون پرسید ای گوینده و صاحب صدا کیستی؟ یونس گفت من بنده گناهکار یونس بن متی هستم قارون پرسید خداوند با آن شخص بسیار سخت و غضبناک یعنی موسی بن عمران چه کرد گفت موسی وفات نمود مجدداً سؤال نمود خداوند باهرون برادرش چه معامله‌ای نمود جواب داد او هم بر رحمت حق واصل شده باز پرسید از کلمه دختر عمران که نسبت بمن محبت داشت چه خبر داری؟ یونس گفت بدان که از آل عمران یکنفر هم باقی نمانده است قارون از شنیدن این خبر بر آل عمران متأسف شد و سپس شکر خدا را بجا آورد خداوند هم برای اینجالت تأسف و شکر گذاری بفروشته موکل قارون امر کرد دست از عذاب دنیایی قارون برداشت یونس چون از حال قارون آگاه شد در تاریکی زیر زمین و شکم ماهی صدا زد:

«ونادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین»

(در تاریکی صدا زد که خداوند! جز ذات منزّه تو خدائی نیست و منم از ستمکاران) خداوند بر یونس شفقت فرمود دعای او را باجابت رسانید و بهماهی امر شد یونس را بیرون بیاورد و ماهی او را بکنار دریا انداخت در حالتی که پوست و گوشت بدن او از بین رفته بود خداوند درخت کدومی بر ویانید که در زیر سایه آن یونس آرامیده

واذکزند آفتاب محفوظ بماند و یونس بعبادت و شکر گذاری پروردگار مشغول بود که خداوند درخت را از بنس دور نهوده آفتاب یونس تایید از شدت ناراحتی بفرغان و فریاد پرداخت از طرف پروردگار یونس خطاب شد چرا بپردهمانی که بیش از یکصد هزار نفر بودند رحم نکردی و از من درخواست هلاکت و عذاب آنها را نمودی و اکنون از رنج مختصری ناله میکنی و فریاد میزنی، یونس عرض کرد پروردگارا از تو طلب عفو و بخشایش مینمایم خداوند سلامتی او را باز گردانید و امر نمود بسوی قومش مراجعت کند تا قوم باو ایمان آورده و اطاعت کنند.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود یونس سه شبانه روز در شکم ماهی بود در مناجات با پروردگار در تاریکی شکم ماهی و ظلمت اعماق دریا عرض نمود که نیست خدای جز خدای منزله و یکتا بار الهی تو راستایش میکنم من در زمرة متمکدارانم خداوند یونس شفقت فرموده و دعایش را اجابت و بپایان امر نمود او را بساحل بیفکند و چون بخشگی افتاد درخت کدومی برویاند که هم از میوه آن لذت ببرد و هم آنکه در سایه آن آسایش نماید چون پوست و گوشتش محکم شد مشغول تسبیح خداوند شده و بعبادت حقیقتعالی مشغول گردید پس از چند روز خداوند گرمی را مأمور نمود تا ریشه درخت را خورده و خشک شد و افتاد، یونس با ازین رفتن درخت سخت محزون و متأثر شد خطاب رسید ای یونس چرا محزون شده ای عرض نمود درختی که در سایه اش آرامیده بودم و از میوه آن میخوردم خشک و ازین رفته است باین جهت متأسفم فرمود ای یونس برای چیزی غمگین شده ای که نه آنرا تو کاشته بودی و نه برای رشد و نموش زحمتی کشیده و آبی نداده بودی و اکنون هم از آن بی نیازی اما برای قوم خودت که بیش از صد هزار نفر بودند هیچ محزون نشدی و هلاک و نابودی همه آنها را مسائل داشتی اینک تمام آن مردم پرهیزکار و پارسا شده اند بسوی ایشان برگرد تا مقدمت را گرامی داشته و ایمان بیاورند.

یونس بطرف نینوا رهسپار گردید ولی از داخل شدن بشهر خودداری نموده و بچوپانی که عازم شهر بود گفت بدرم نینوا بگو یونس شما آمده و در نزدیکی شهر منتظر شماست چوپان گفت چرا گزابه و دروغ میبافی یونس چندی است در دریا



غرق شده و اثری از او باقی نیست یونس بچوپان گفت اگر این گوسفند گواهی دهد که من یونس هستم قبول میکنی گفت آری بامر پروردگار گوسفند بزبان آمده با صدای رسا گفت این شخص یونس است چوپان وارد شهر شده باهالی مزده بازگشت یونس را داد مردم به گفته او وقتی نهاده و برخلاف انتظار دانسته حتی قصد آزار چوپان نمودند چوپان گفت من شهادتی بر صدق گفتار خود دارم پرسیدند شاهد راستگویی تو چیست؟ جواب داد این گوسفند شهادت میدهد که من راست میگویم گوسفند در مقابل آن جماعت مجدداً بصدا در آمده و تأیید نمود که یونس مراجعت کرده است مردم باستقبال یونس شتافته و او را یافتند و مقدمش را گرامی داشته و ایمان آورده مردمی خداپرست و نیکوکار شده و خداوند آن جماعت را تا اجل مقرر نگاهداشت و عذاب خود را از آنها برداشت.

ابن بابویه در آیه «ولو شاء ربك لامن من في الارض» از ابی صلت عبدالسلام بن صالح مروی روایت کرده گفت از جمله مسائلی که مأمون از حضرت رضا علیه السلام سؤال نمود این آیه بود:

حضرت رضا فرمود حدیث نمود پدرم از پدرش تا امیرالمؤمنین علیه السلام که جمعی از مسلمانان بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند چرا بکسانی که قدرت و توانایی دارید فشار نمیآورد تا قبول اسلام نموده و بعداً ما افزوده شود و قوت یافته و از دشمنان تفوق و برتری پیدا کنیم فرمود من طاقت آنرا ندارم پروردگار خود را ملاقات کنم در حالتی که بدعت نموده و چیزی که مأمور نبوده ام میادرت بوزم و نمیتوانم اعمال زور و قدرت کنم (یعنی اگر خدا میخواست مجبور میکرد آنها را من کاری که خدا نخواسته انجام نمیدهم) خداوند این آیه را نازل فرمود که نخواستی آن چنین است که اگر خدا میخواست تمام مردم را مجبور و ملزم بایمان آوردن میفرمود چنانچه آنها تماماً در آخرت و قتی که عذاب خدا را بچشم مشاهده کردند ایمان میآوردند لکن اگر خدا اینکار را مینمود دیگر مردم مستحق ثواب و مدح نبودند زیرا اعمالی که انجام میدادند از روی اضطرار و اجبار بوده و خداوند اراده فرموده بود که آنها ایمان بیاورند و جبر و اضطرار موجب نعمت جاوید بهشت نخواهد شد و احدی ایمان نمیآورد مگر با اذن

خدا و اجازه پروردگار امر و مشیت اوست بر ایمان و تکلیف جابز نیست مگر بر شخص آزاد و مختار مأمون بجنسرت گفت رفع اشکال مرا نمودی خداوند بشما خیر و فرج مرحمت فرماید.

عباشی از علی بن عقبه و او از پدرش روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام بمافرمود امور خود را بر اساس فرموده پروردگار قرار بدهید زیرا کارهایی که برای مردم است و قصد خدائی در بین نباشد «شعر نمری نیست و با مردم در امر دین مناصحه و جدال نکنید زیرا خصوصت دلهای شما را بیمار مینماید خداوند بیستمبرش فرموده ای حبیب من تو نمیتوانی هر که را دوست بداری و بخواهی هدایت نمائی خدا هر که را خواسته باشد هدایت و رهبری مینماید آیا شما میخواهید با اجبار و اکراه مردم ایمان بیاورند مردم را رها کنید زیرا مردم از یکدیگر تعلیم میگیرند ولی شما از رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم گرفته و بدستور آنها عمل کنید شما با سایر مردم یکسان نیستید از پدرم حضرت باقر علیه السلام شنیدم میفرمود همینکه خداوند مقرر فرمود بنده ای داخل امری بشود چنان سرعت داخل آن امر میشود که از پرداز طیور باشیانه خود سرعتش بیشتر است.

در کافی از داود رقی روایت کرده گفت از حضرت صادق معنای «و ما تنفی الايات والندرة» را سؤال نمودم فرمود مراد از آیات آل محمد علیهم السلام و منظور از نذر پیغمبران میباشد.

عباشی در آیه «قل انظروا انی» حکم من المنتظرین از محمد بن فضل روایت کرده گفت از حضرت رضا علیه السلام از موجبات فرج سؤال کردم فرمود انتظار کشیدن ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه از فرج است و این آیه را تلاوت فرمودند.

/ و نیز در آیه «كذلك حقاً علينا تنجی المؤمنین» از مصطفی الطمان روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود چه مانعی دارد که شما شهادت بدهید که کسانی که از شما مرده اند در حال حیوة منتظر فرج بوده اند بر اینکه از اهل بهشت میباشد چنانچه خداوند در این آیه میفرماید و آیه را تلاوت نمودند.

قوله تعالى: قل انظروا ماذا في السموات والارض

در این آیه دستور میدهد برای هدایت و ارشاد که مردم باید فکر و اندیشه بکار برند و بدیده عبرت نظر کنند و در آسمانها و زمین بنگردند و مخلوقات آنها را مشاهده کنند تا از روی آثار و دلایل و علامات یقین پیدا کنند بر وحدت و یگانگی آفریدگار چه نظر کردن در آنها با چشم بصیرت سبب هدایت و راهنمایی انسان میگردد و او را بسوی معرفت پروردگار و توحید و قدرت و توانائی او میکشاند اگرچه کسانی که دیده حق بین ندارند و نور ایمان در دلهای آنها نتاییده این همه دلایل و آثار قدرت الهی را انکار کنند و از آنها مستغنی و بی نیاز شوند چنانکه اهل مکه بودند.

در کفای ذیل آیه فوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود جبرئیل فرود آمد براق را آورد پیغمبر را سوار کرد و او را بجانب بیت المقدس برد و از آنجا با آسمان بالا برد ملاقات نمود تمام پیغمبران را پس از آنکه مراجعت کرد داستان معراج را برای آن مردم بیان فرمود و گفت در بین راه برخوردیم بقافله قریش و ابوسفیان دیدم شتر قرمزی از آنها کم شده بدنبال آن میکردند گفتند اگر راست میگوئی وضعیت شام و بیت المقدس و کوی و راهای آن را برای ما بیان کن جبرئیل نازل شد و شام و بیت المقدس را در نظر پیغمبر مجسم نمود آنحضرت پاسخ تمام مشوالات آنها را داد باز آن مردم ایمان نیاوردند مگر اندکی از آنها سپس آنحضرت آیه را تلاوت نمودند و فرمودند پناه میبرم بخدا از کسانی که بخدا و رسولش ایمان ندارند و نمی آورند پروردگارا مابگو و پیغمبرت ایمان داریم.

قوله تعالى: قل يا ايها الناس ان كنتم في شك من دینی فلا تعبدوا الذین

تعبدون من دون الله در این آیه امر فرموده به پیغمبر صلی الله علیه و آله که از معبودان آن مردم بی زاری جوید و بآنها بگوید اگر شما در دین من شک دارید یقین بدانید من هرگز خدایان باطل شما را نمی پرستم و خدائی را عبادت میکنم که مرك شما بامر اوست و در حقیقه این آیه متضمن بر تهدید آنها است چه مرك کفار و مشرکین اولیعیاد و وقت عذاب و کیفر ایشان باشد سپس ختم فرموده سوره یونس را به بند و موعظه نیکو برای تسلیت خاطر پیغمبر و وعده ثواب بمؤمنین و کیفر



وعقاب بکافرین بقولش که فرمود قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم وفراد بحق قرآن ورسول اکرم است چه حق آن باشد که بوسیله پیروی کردن از آن نجات یابد و باطل عکس آن است و منظور از جمله فمن اهتدی آنست که نظر کند بآیات قرآن تا راه یابد و هر که هدایت یافت ثواب و پاداش او بسود خودش باشد و چنانچه گمراه شود و دوری جوید از نظر کردن در آیات قرآن بخود زیان وارد آورده و گمراه شده و پیغمبر وکیل و نگهبان آنها نیست از عذاب خدا بعد از آن خطاب میکند به پیغمبرش ولی در بامطن مراد ائمه است بقولش «واتبع ما یوحی الیک» ای پیغمبر از آنچه وحی میشود بتو پیروی کن و صبر و بردباری را پیشه خود ساز تا وقتی که خداوند بین تو و مخالفین بحکومت برخیزد و ادبترین حکم فرمائی است چه او حکم نمیکند مگر از روی عدل و انصاف.

پایان سوره یونس



مکتبۃ الشریعۃ



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّكَابِ أَحْكَمْتَ آيَاتَهُ ثُمَّ فَصَّلْتَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ  
 إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲) وَإِنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ  
 مَعَافَاً حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ  
 عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴) إِلَّا أَنْهُمْ  
 يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ لِيَتَكَبَّرُوا مِنْهُ الْآحِينَ يَسْتَفْشُونَ أَيَّانَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا  
 يُعْلِنُونَ (۵) اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶)

## سورة هود

سوره هود درمکه نازل شده و یکصد و بیست و سه آیه و دارای یکم هزار و هفتصد و پانزده کلمه و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف است.  
 در ثواب قرائت این سوره ابن بازیه بسند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده  
 فرمود هر کس سوره هود را در هر جمعه بخواند خداوند او را با پیغمبران معشور  
 نماید و در روز قیامت گناهی برای خواننده این سوره نخواهد بود.  
 و این حدیث را نیز عیاشی روایت کرده.  
 و در کتاب خواص القرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود هر کس سوره هود  
 را قرائت نماید خداوند در روز قیامت بتعداد کسانی که هود را تصدیق و با تکذیب  
 کرده اند اجر و ثواب عطا میفرماید و دارای مرتبه و مقام شهداء باشد و حسابش سهل و  
 آسان رسیدگی شود.

## بنام خداوند بخشنده مهربان

الرا این قرآن کنایه است که بادلایل متین و محکم از جانب پروردگار حکیم و دانا برای روشن نمودن حقایق بسیاری نازل گردیده (۱) تا شما بگوید که جز خدای یگانه چیز دیگری پرستش ننمایید و من رسول برگزیده اویم که برای هدایت و رهبری و بشارت خلق آمده‌ام (۲) و اینکه طلب مغفرت و بخشایش از خدای خود نموده و بسوی او باز گردید که تا روز موعود و اجل محتوم شما را بهترین وجهی از نعمت خود بهره‌مند سازد و در حق هر صاحب کرمی درخور فضل و کرمش عطائی مرحمت میفرماید و من از عذاب روز رستاخیز و قیامت کبری بر شما بی‌مناکم (۳) باز گشت همه شما بسوی خدا بوده و او بهر چیز و امری قادر و تواناست (۴) آگاه باش بعضی از مردم روی دل‌های بر میگردانند تا اینکه مگر خود را از نظر حق پنهان بدانند همان موقع که خود را در لباس خود پیچیده و پنهان میکنند تمام رازهای نهانی و اعمال آشکار شما را میداند (۵) او جل جلاله با سراد نهانی و آنچه در دل‌ها نهفته اند محققاً دانا می‌باشد (۶)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس سوره هود را بر پوست آهو نوشته و همراه خود داشته باشد خداوند چنان نیروی باو ببخشد که با هر کس مبارزه کند غالب شود و هر که او را بهیند از او بترسد.

خلاصه مطالب سوره هود عبارت از پرستش پروردگار و بازگشت بسوی او و وعده ثواب و دستکاری بمؤمنین در دنیا و آخرت و ترسانیدن خلائق از عذاب الهی و اشاره بحشر و معاد و شرح حال منافقین و ریاکاران و داستان انبیاء و امة آنها و هلاک کفار و امم پیشین در اثر تکذیب کردن پیغمبران و معصیت کردن او امر آنها و بیان عظمت پروردگار و سطوت و قدرت و علم و حکمت و رحمت او.

قوله تعالى: **الرا کتاب احکمت آیاته ثم فصلت**

در سوره بقره بیان کردیم که مقطعات اول سور حر و فاتی هستند که ترکیب میکنند آنها را پیغمبر و یا امام اسم اعظم از آن حاصل میشود و مراد از کتاب قرآن است و برای احکمت معانی بسیاری گفته‌اند.



۱- محکم است آیات قرآن و نسخ نمیشود چنانچه آیات توریة و انجیل نسخ شده  
فصلت یعنی بیان میشود حلال و حرام و سایر احکام .

۲- قرآن محکم است آیاتش با امر و نهی و بیان میکند حلال و حرام و شرایع و  
احکام را .

۳- محکم است قرآن و فسادى در آن راه نیابد .

۴- آیات قرآن یکدفعه نازل شده در بیت المعمور و قلب مبارک پیغمبر سپس آیه  
بآیه فرود آمده .

۵- محکم است از حیث نظم و فصاحت و معجزه است و از جانب پروردگار توانا و  
دانا و آگاه بمصالح و امور و احوال مردم فرود آمده و این آیه دلالت میکند که قرآن  
حادث است نه قدیم چه احکام از صفات فعل است و همینطور تفصیل سپس میفرماید  
نازل شده این قرآن تا امر کند شما را که جز خدای یگانه چیز دیگری پرستش نکنید  
این مردویه که از علماء عامه است بسند خود از ابن عباس ذیل آیه و بیوت کل  
ذی فضل فضله روایت کرده که مراد از ذی فضل در این آیه علی بن ابی طالب است و از  
طرف خداوند فضائل بیشماری بآن حضرت عطا شده است

قوله تعالى : اننى لكم لذیر و بشیر

این جمله خبر میدهد از پیغمبر اکرم که آن جناب میترساند خلائق را از عذاب  
و عقاب خداوند هرگاه مخالفت و نافرمانی او را بنمایند و بشارت میدهد به ثواب و  
پاداش اگر مطیع و فرمانبردار او باشند و چنانچه طالب آمرزش و بخشایش از خدای خود  
نموده و بسوی او بازگردید همانا شما را از نعمت خود برخوردار گرداند تا هنگام  
مرگ و احادیث بیشماری وارد شده از ائمه معصومین که فرمودند هر کس زیاد استغفار  
کند خداوند بر مال و عمر او بیفزاید و به هر نفسی عطائی مرحمت فرماید در خور فضل  
و کرمش و اگر روی برگردانید از خدای تعالی میترسانم شما را از عذاب قیامت و روز  
دستاخیز و بداند بازگشت همه شما بسوی خدا بوده و او بهر چیز قادر و توانا است .

قوله تعالى : الا انهم یثنون صدورهم

در آیات گذشته بیان فرمود که قرآن از جانب خدا نازل شده در این آیه بیان

میفرماید حال مشرکین را وقتی که تلاوت قرآن را میشوند .

و در کافی ذیل آیه «الاحین يستغشون ثيابهم» روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام فرمود مشرکین وقتی که ناگزیر بودند از نزدیکی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عبور کنند خود را در عبا و پالیا خویشتن می پیچیدند و پشت بآنها حضرت مینمودند که شناخته نشوند لذا این آیه نازل گردید.

عیاشی در آیه «و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مرد بادیه نشین حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و از کثرت عامله خود و سختی زندگی و تنگی معاش شکایت نموده و گریه کرد بطوریکه مسلمانان بر حال او رقت نمودند و از حضرت استدعای دعا نمود رسول مکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرموده و گفتند هر کس متکفل معاش عامله خویش بوده و در تحصیل روزی آنها تلاش نماید خداوند مانند باران روزی را بر او ببارد اگر کم باشند کم و اگر زیاد باشند زیاد آنگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق آن مرد دعا نموده و مسلمانان آمین گفتند پس از چندی او را دیدند و از خالش جویا شدند گفت از برکت دعای پیغمبر بهترین حال را دارم و خداوند مال حلال زیادی بمن عطا فرموده است.

قوله تعالى : وهو الذي خلق السموات والارض فی ستة ایام

خداوند تبارک و تعالی در این آیه خبر میدهد از فعل خود که بیافرید آسمانها و زمین را در مدت شش روز با آنکه میتواند خلق کند آنها را بیک چشم بهم زدن برای آن بود تا بفهماند بخلائق که امورات از ابتدای خلقت جاریست بر طبق تدبیر و مصلحت و تا مردم بدانند تائی در کارها پسندیده است ، و جمله و کان عرشه علی الماء دلالت میکند که پیش از آفرینش آسمان زمین عرش و آب موجود بودند و آب قائم بقدرت پروردگار بود و بمحل و مکانی قرار نداشت بلکه قدرت پروردگار او را نگاه میداشت و این معنی بزرگترین دلیل است بر وجود صانع توانا برای اشخاص منکرین و بعضی گفته اند معنای و کان عرشه علی الماء یعنی بناء پروردگار بر روی آب بود و عرش او مانند کشتی بر سر آب میرفت و شاهد بر این معنی آیه و ما یرشون که بمعنی بینون است میباشد و بیافرید موجودات را تا یازماید کدام يك از آنها بیکو کارتر هستند و تا گمان

وَمِمَّنْ دَابَّةٌ فِي الْأَرْضِ الَّتِي لَا يَرُوقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعُهَا كُلٌّ فِي  
 كِتَابٍ مُبِينٍ (۷) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى  
 الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۸) وَلَئِنْ قُلْتُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ  
 لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۹) وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى  
 أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِصُهُ الْيَوْمَ بِآلِهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ  
 مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰) وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ  
 ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكُونُ مِنْكُمْ كَافِرٌ (۱۱)

نکنند که خداوند مجازات میکند آنها را بواسطه علم و دانش خود و اگر باین مردم  
 بگوئی که شما را پس از مرگ زنده خواهد کرد کافران گویند این حرف از آن جادوها  
 و سحرهای آشکار است و حقیقتی ندارد.

این بادیه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند بیافرید عرش را از چهار  
 نور و پیش از آن مخلوقاتی نبود چیز هوا و قلم و نور و از برای عرش هشت رکن است و  
 بر هر رکنی فرشتگان بی شمار است که تعداد آنها را جز خداوند کسی نداند و پیوسته

علی بن ابراهیم ذیل آیه و هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام بیان کرده  
 خداوند تبارک و تعالی قبل از هر چیز هوا را خلق فرموده و بعد قلم را بیافرید و امر نمود  
 که بنویس عرش کرد چه بنویسم؟ فرمود آنچه را که واقع میشود و بعد از آن نور و ظلمت را  
 از هوا ایجاد فرمود و بعد آب را هم از هوا خلق کرد آنگاه عرش و هفتم که باد شدید  
 است و همچنین آتش را از هوا بیافرید و از این شش چیز سایر مخلوقات را خلق نمود  
 سپس باد را بر آب مسلط کرده و شدت و سختی آب بر هم خورد موجی از آن پدید آمد  
 و کف و دودی از موج حاصل شد کف بامر پروردگار منجمد گردید زمین حاصل شد بوج  
 هم خطاب رسید که منجمد شود آنهم بست شده کوهها را که ستون زمین و پایه استواری  
 آن شد تشکیل داد بعد بروح و قدرت امر شد که عرش مرا بر فراز آسمان بگسترانید



و در روی زمین هیچ جنبنده‌ای نیست جز آنکه روزی آن برعهده خداوند است و قرارگاه و منازل آنها را میداند و در لوح محفوظ پروردگار تمام حالات خلایق ثبت است (۷) او خدایی است که در مدت شش روز آسمانها و زمین را بیافرید و عرش با عظمت حضرتش بر روی آب قرار داشت تا آزمایش کند کدام يك از شما نیکو کارتر هستید (۸) ای پیغمبر اگر باین مردم بگویی که شما پس از مرگ مجدداً برانگیخته خواهید شد کور دل‌های کافر خواهند گفت این حرف هم از آن جادوئی‌ها و سحرهای آشکار است و حقیقتی ندارد (۹) و چنانچه ما برای مدت معینی عذاب را از این منکرین معاد بتأخیر اندازیم میگویند چه شده که آنروزهای وید و ظهور حضرت حجت حق نرسیده و تأخیر شده است محققاً همینکه موعد عذاب برسد محال است از آن رهایی یافته و بآنچه استهزا و مسخره میکردند بشدت گرفتار خواهند شد (۱۰) و اگر بشر را از فضل و کرم خود برخوردار کرده و در دنیا بنعمتی مقرون ساختیم تا سپاسگزار و شاکر شود همینکه آن نعمت را سلب نموده و باز گرفتیم سخت ناامید و ناسپاس شده و کفران نعمت مینماید (۱۱)

مشغول ذکر و تسبیح پروردگار هستند

در کافی از داود رقی روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای آیه «و کان عرشه علی الماء لیبلو کم ایکم احسن عملاً» را سؤال کردم فرمود مردم چه میگویند عرض کردم میگویند عرش پروردگار بر روی آب و او بالای عرش قرار دارد فرمود اندیشه نادرستی است و آنها دروغ میگویند هر کس چنین تصور و خیال کند خدا را بصفت مخلوق

و بدود و دخان هم امر شد که منجمد شده آسمانها را از آن پدیدار ساخت و آسمانها و زمین امر شد که یا بطور دلخواه و یا بصورت اکراه در محضرش حاضر شوند باین ترتیب هر دو در حالتی که مطیع و فرمانبردار بودند آمدند هفت آسمان و زمین در دو روز یعنی آسمانها و فرشتگان و متعلقات آنها را در روز پنجم و زمین در روز یکشنبه خلق شد و مخلوقات حیوانی و انسانی هم از دریائی و خشکی را در روز دوشنبه خلق نمود که اشاره بآیه کریمه است و میفرماید: *انکم تکفرون باللّٰی خلق الارض فی یومین و درخت و سایر روئیدنی‌ها را در سه شنبه و چنان و در روز شنبه و طیور را روز چهارشنبه و حضرت آدم را در ساعت شش روز جمعه بیافرید و مفهوم سته ایام که خلقت خلایق و هستی در شش روز انجام شده این شش روز بود.*

وَلَمَّا أَتَيْنَاهُ نُعْمًا بَعْدَ مُضَاءٍ مِّمَّا لَبِثُوا لَمَّ يَسِرُّوا قُلْ أَعْتَدْتُمُ لِكُلِّ قَوْمٍ نَارًا

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲) فَلَمَّا نَسُوا

نَارَكَ بَعْضُ مَا يُوْحَىٰ إِلَيْكَ وَضَلُّوا قُلْ بِصَدْرِكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابٌ أَوْجَاهُ

مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۴) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ

فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَأَدْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ

مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵)

وصف کرده و لازمه این پندار غلط آنست که موجودی قوی تر از خدا حامل عرش الهی باشد حضورش عرش کردم فدایت شوم پس معنای آیه را بیان فرمائید فرمودند پیش از آنکه خداوند آسمان و زمین و آفتاب و ماه و باجن و انس را خلق نماید آب را خلق فرمود و آن حامل علم و دین خدا بود و همینکه اراده فرمود تا بشر را خلق کند در عالم فر آنها را در حضور خود پراکنده فرمود و پرسید خالق شما کیست؟ اول کسی که پاسخ این پرسش داداد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین بودند که گفتند شما میاید پروردگار ما و بدین سبب حامل علم و دین خدا شدند و از جانب پروردگار به فرشتگان کروین خطاب شد که این برگزیدگان خالق من؛ حاملین علم و دین و امانت من هستند بر سایر مخلوقات و بسایر خلائق خطاب شد که اقرار بر بوییت من نموده و باطاعت و ولایت ایشان عهد کنید فوراً اطاعت و امتثال فرمان پروردگار نموده و اعتراف و اقرار کرده بلی گفتند آنکاه فرشتگان فرمود برای گفتار و پیمان خلائق گواه باشید فرشتگان هم گواهی دادند تا دیگر در روز بازپرسین و قیامت نگویند ما غافل بودیم یا آنکه بگویند چون پدران ما مشرک بودند ما هم به پیروی از آباء خویش انغوا شده ایم آبا ما را بآنچه پدرانمان سبب شده اند هلاک میکنی حضرت صادق علیه السلام فرمودند ای داود ولایت ما آل محمد صلی الله علیه و آله در عالم ذر جمیع خلق تاکید شده است.

و همینکه آدمی را پس از تنگی و عسرت نعمتی بپیشانیم میگوید شدامد و محنت من  
 بیابان رسیده و مفرورانه شادی مینماید و بتفاخر بین دیگران سرگرم میشود (۱۲) مگر  
 کسانی که صبر و بردباری نموده و اعمال پسندیده پیشه خود سازند برای آنها مغفرت  
 و آمرزش مزد بزرگی است (۱۳) ای پیغمبر مبادا برخی از آنچه که بتو وحی مینمایم  
 بمردم برسانی و از گفتار منافقین دلتنگ شوی که میگویند اگر این شخص پیغمبر است  
 چرا از خداوند تمنای گنج و مالی نمیکند و یا آنکه چرا فرشته آسمانی همراه او نیست  
 و وظیفه شما نصیحت و اندرز خلق است و خدایت حاکم و نگهبان همه اشیاء میباشد (۱۴)  
 آیا منافقین و کفار افتری و تهمت میزنند و مدعی هستند که این قرآن از طرف خدا  
 نیست و خود آنرا ترتیب داده ای بآنها بگو اگر راست میگویند شما و یاران و بزرگان  
 عرب دست بدست هم داده و ده سوره مانند این قرآن بیاورید (۱۵)

و نیز بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام بمن  
 فرمود هر چیزی از آب خالق شده و عرض پروردگار بر آب قرار داشت خداوند بیاد  
 امر فرمود تا آب آتش شعله ور شود و با آتش امر فرمود منجمد گردد فوری بسته شده دودی  
 از آن برخاست خداوند از آن دود آسمان را بیافرید و از خاکسترش زمین را خلق  
 نمود و بعد آب و آتش و باد بایکدیگر متخاصم نموده و هر يك آنها ادعا میکرد که من چند  
 بزرگ خدا هستم از طرف پروردگار خطاب بیاد شد که چند بزرگ ما تومی.

و در ذیل آیه «وَلَئِنْ أَخْرَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أَمَةٍ مَّعْدُودَةٍ» از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده فرمود معنای آن آنست اگر عذاب این مردم منافق و کافر را تا خروج و  
 ظهور حضرت قائم آل محمد علیه السلام بتأخیر انداخته و آنوقت آنان را بکیفر برسانیم  
 از روی تمسخره کی و استهزاء گویند چرا آنحضرت را منتظر نگاهداشته و ظهور نمیکند  
 تا ما را عذاب نماید و بیکدیگر میگویند قائمی وجود ندارد و انتظار ظهور و خروجی  
 را نباید داشت خداوند در این آیه پاسخ آنها را داد و میفرماید بدانید همینکه وقت  
 ظهور و عذاب برسد دیگر مفری برای شما نخواهد بود و بآنچه تمسخر و استهزاء می  
 نمودید سخت گرفتار میشوید.

و از هشام بن ثمار و او از پدرش که از صحابه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است



قَالَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِقَاعِلُمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۶) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (۱۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸) أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۹)

روایت کرده که فرمودند مراد از امة معدوده اصحاب حضرت قائم علیه السلام است که میباید و هفده نفر میباشد.

ضمناً باید دانست که درقرآن لفظ امة بمعانی متعدده آمده در یکجا بمعنای مذهب است که میفرماید «كان الناس امة واحدة» یعنی بر مذهب واحدی بودند در جای دیگر بمعنای جماعتی از مردم میباشد مانند آیه «وجد عليه امة من الناس يستقون» و بمعنای یکی هم آمده چون آیه «ان ابراهيم كان امة قاتل الله حنیفاً» و بمعنای تمام انواع حیوانات نیز آمده مثل آیه «وان من امة الا خلافيها نذير» و بمعنای امت محمد صلی الله علیه و آله نیز میباشد چون آیه «وكذلك ارسلناك الى امة قد خلت من قبلها امة» و بمعنای وقت هم هست مثل «وقال الذي نجى منهما رادك بعد امة» یعنی پس مدتی چند بیادش آمده و امة معدوده هم بمعنی وقت است یعنی مهلت میدهم ایشانرا تا وقت معینی و بمعنای خلق هم بکار رفته چون «وترى كل امة جائية» و یا «كل امة تدعى الى كتابها» و نظائر اینها زیاد است.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ذیل آیه «ولئن اذقنا الانسان منا رحمة»

اگر کفار پاسخ شما را ندانند شما باید بدانید این قرآن بعلم ازلی خداوند نازل شده  
 آن خدائی که جز او خدائی نیست آیا شما مردم تسلیم حکم حق میشوید؟ (۱۶) کسیکه  
 طالب لذات زندگانی دنیا و زینت و شهوات آن باشد عاقل را در همین دنیا  
 کاملاً میدهم و هیچ از اجر آن کم نخواهیم کرد (۱۷) ولی این مردم در آخرت جز آتش  
 نصیبی نداشته و هر چه ساخته اند ویران و اعمال و کردارشان درباره دنیا ضایع و باطل  
 میگردد (۱۸) آیا آن کسی که از طرف پروردگار دلیل روشنی مانند قرآن دارد و شاهد  
 گویای راستگویی چون علی دارد و بعلاوه کتاب تورات هم که پیش از تو راهنما و  
 پیشوای خلق بوده و بآن ایمان آورده اند بشارت بآن پیغمبر داده است قابل تردید و  
 تشکیک است؟ هر کس باین پیغمبر کافر شود هر آینه آتش دوزخ وعده گاه  
 اوست که درباره آن آتش البته هیچکس شك ندارد که این  
 وعده سریع و قطعی پروردگار است معذک بیشتر  
 مردم بآن ایمان نیاورند (۱۹)

فرمود هر گاه خداوند بنده ای را غنی و بی نیاز بگرداند پس از تنگی و عسرت میگوید  
 شداید و محنت من پایان رسید و من در راه خوشحال شوم و شادی کند و هدیه گران فخر  
 و مبالغات کند و اگر آن نعمت از او سلب شود سخت ناامید و ناسپاس گردد.  
 قوله تعالى : قلعلک تارک بعض ما یوحى الیک

طبرسی از ابن عباس روایت کرده سبب نزول آیه آن بود رؤساء مکه و قریش  
 حضور پیغمبر اکرم شرفیاب شدند و عرض کردند ای محمد ﷺ اگر تو پیغمبر  
 راستگویی هستی کوههای مکه را برای ما مبدل بطلا کن و فرشتگانی بسوی ما بیاور  
 تا گواهی دهند به نبوت آیه فوق نازل شد.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود شأن نزول این آیه آنست که  
 روزی پیغمبر اکرم ﷺ بعلى علیه السلام فرمود یا علی من از خداوند درخواست کردم که  
 ترا وزیر و خلیفه و جانشین و وصی من قرار دهد خداوند وحی نمود که من علی علیه السلام  
 را خلیفه و وصی تو نمودم یکی از حاضرین گفت بخدا قسم اگر در حال سختی یکصاع  
 خرما بمن برسد در نزد من محبوبتر از آن چیزی است که محمد ﷺ از خدا



وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ  
 الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۲۰) الَّذِينَ  
 يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۲۱) أُولَٰئِكَ  
 لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَتْ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيََاءِ يُضَاعَفُ لَهُمُ  
 الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۲) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ  
 خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۳) لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ  
 هُمْ الْآخِسُونَ (۲۴) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاخْتَبَأُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ  
 أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۴)

درخواست کرده چرا از خداوند پادشاهی و مال بسیار نمیخواهد که در این موقع مفید  
 بوده و کمک مسلمین باشد بخدا قسم هر چه از خدا بخواهد خدا اجابت خواهد نمود  
 در این مورد آیه فوق نازل شد.

در کافی از جابر بن ارقم روایت کرده گفت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سال حجۃ الوداع شرف  
 بمکه شدیم جبرئیل نازل شد و ولایت امیرالمؤمنین را آورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دلشک  
 شد و ترسید از آنکه اگر ابلاغ کنند ولایت او را بمردم نکذیب کنند وجود مقدسش را، با  
 ما مشورت کرد در اینخصوص فکر ما بجایی نرسید پیغمبر گریه زیادی نمود مجدداً  
 جبرئیل فرود آمد و گفت ای محمد چرا بیتابی میکنی آیا نسبت بامر پروردگار  
 سستی مینمایی و بیقراری میکنی فرمود حاشا پروردگار میداند هنوز این مردم زیر بار  
 نبوت من نرفته بودند که خداوند امر فرمود مرا بجهاد و فرشتگانی بیاری من از  
 آسمان فرود آورد چگونه این مردم با اینوصف اقرار و اعتراف میکنند بولایت علی  
 بعد از من جبرئیل بالا رفت طولی نکشید نازل شد و ده آیه از سوره هود که اول آن  
 آیه «فَلَمَّا كُنْتُمْ تَارِكًا تَاهِلًا يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» را آورد و این حدیث را در امالی



ستمکارتر از کسانی که بخداوند نسبت دروغ دادند کیست آنها را در روز قیامت بحضور پروردگار حاضر کرده و گواهان محشر خواهند گفت که اینها بخداوند دروغ بستند بدانید و آگاه باشید که امنت خدا بر مردم ستمکار است (۲۰) آنها ستمگرانی هستند که راه حق را بر روی بندگان خدا بسته و راه کج را نشان میدهند تا مردم را براه باطل سوق دهند و این چنین مردمی منکر روز قیامت و محشرند (۲۱) آنها در روی زمین هیچ مفری از قهر الهی ندارند و جز خدایی که عذاب ایشان را دو برابر و مضاعف خواهد کرد پشتیبان و دوست ندارند که آنها را تقویت و یاری نماید حتی نیروی شنوائی گوش و بینائی چشم برای آنها مفید نخواهد بود (۲۲) اینها کسانی هستند که بنفس خویشان زبان وارد ساخته و دروغهایی که میگفتند و پندارهای ناروایی که داشتند آنها را گمراه ساخته (۲۳) آنها ناچار در روز جزا زبانکارترین مردم هستند (۲۴) اما مردمی که بخداوند یکتا ایمان آورده و بکارهای

خوب میپردازند و در پیشگاه عزربویی متواضع و خاشع

هستند آنها اهل بهشت بوده و برای همیشه

مستعین خواهند بود (۲۵)

این بابویه روایت کرده.

و از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه «ام یقولون افتربه» روایت کرده فرمود کسانی که میگویند خداوند درباره ولایت علی علیه السلام آیه نازل نکرده و امری نفرموده و پیغمبر از پیش خود این سخن را گفته است بخدا افترا زده اند.

در کافی ذیل آیه «من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود پس از مراجعت از عرفات شخصی از پدرم سؤال نمود آیا خداوند دعای تمام این مردم را که در عرفات توقف کرده بودند باجابت میرساند؟ فرمود پدرم در پاسخ او توقف نکند کسی در عرفات مکر آنکه مشمول لطف خداوند گردد مؤمن باشد یا کافر و هر گاه کافری در عرفات حضور یابد خداوند گناهان گذشته او را بیامرزد اگر توبه کند و از شرک برگردد و چنانچه بحال کفر بماند خداوند اجر او را در دنیا عطا کند و محروم نشود از پاداشی عرفات سپس تلاوت فرمودند آیه فوق را.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِلَىٰ لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۶) أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ (۲۸) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيدُ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرِيدُ إِلَّا لِيَعْبَدَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (۲۷) قَالَ يَاقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّى وَأَتَيْنِى رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعَمِيتُ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْتُ مُكْمُومَهَا وَآتَمَّ لَهَا كَاسُ هُونٍ (۲۹)

عیاشی از آنحضرت روایت کرده فرمود آیه فوق درباره اولی و دومى نازل شده چه آنها اختیار کردند دنیا را برای خاطر ریاست و لذات آن در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود آیه «افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب موسى اماما ورحمة» چنین نازل شده «و يتلوه شاهد منه اماما ورحمة ومن قبله كتاب موسى» مقدم داشته اند جمله «ومن قبله كتاب موسى را بر اماما ورحمة» و حال آنکه بر طبق نزول مؤخر بوده و فرمود مراد از بينة پيغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مقصود از شاهد وجود مقدس امير المؤمنين علیه السلام است.

و این حدیث را بلی بن ابراهیم روایت کرده و ابن مغازلی شافعی از عیاد بن عبدالله روایت کرده گفت میفرمود امیر المؤمنین علیه السلام نیست آیه ای در قرآن مگر آنکه میدانم درباره که نازل شده و نبوده از قریش مردمی مگر آنکه خداوند درباره اش آیه ای در قرآن نازل فرموده یا در مدح او و یا در ذممش شخصی بر خاسته پرسید ای امیر المؤمنین علیه السلام آیه ای که درباره شما نازل شده کدام است؟ فرمود اگر در انظار مردم سؤال نمی کردی پاسخ تو را نمی گفتم اینک میگویم آیا سوره هود را قرائت نموده ای؟ عرض کرد بلی

حال این دودسته از مردم فی المثل چون حالت شخص کور و گنگ و بینا و شنوا است  
 آیا مردم کور و بینا و یا گنگ و شنوا بیک حال هستند؛ چرا بپند نمیگیرید و آگاه نمیشوید؟ (۲۵)  
 و مانوح نبی را برای هدایت و رهبری قومش بر سالت فرستادیم و او بقوم خود گفت که  
 من با بیان روشن برای نصیحت و ارشاد شما آمده‌ام (۲۶) تا شما بگویم که جز خدای  
 یگانه را پرستش ننمایید من از عذاب روز دردناک دستاخیز بر شما میترسم (۲۷)  
 کسانی که کافر بودند بنوح گفتند ما ترا چون خود بشری بیش نمیدانیم و در بادی نظر  
 نمی بینیم که غیر از مردم پست و یقعد از تو پیروی کنند و ما هیچ برتری و مزیتی برای  
 تو نسبت بخود احساس نمیکنیم بلکه تصور میکنیم که تو از دروغگویان هستی (۲۸)  
 گفت ای مردم اگر شما دلایل روشن و مبرهن و مراحم حق تعالی را که بمن اعطا  
 شده مشاهده کنید باز هم حقیقت حال بر شما پوشیده خواهد ماند آیا من  
 شما را بفضل و معادلت اجبار نموده‌ام که  
 از آن تنفر دارید (۲۹)

فرمود آیه «افمن كان على بينة من ربه» را توجه کرده‌ای بخدا قسم شاهد من میباشم و  
 این حدیث را بعینه صاحب کتاب رموز الکنوز و جبری که هر دو از علماء عامه هستند نیز  
 روایت کردند.

شیخ درامالی ذیل آیه «افمن كان على بينة من ربه» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت  
 کرده که در یک روز جمعه بالای منبر فرمود بآن خدائی که دانه را در شکم خاکی می  
 شکافد و بشر را از نیستی به هستی آورده نبوده مردی از قریش که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله  
 مواسات کرده باشد مگر آنکه خداوند در باره اش آیه‌ای در قرآن نازل فرموده است  
 می شناسد آن آیه را چنانچه من می شناسم شخصی برخاسته پرسید ای امیر المؤمنین  
 آیه‌ای که در باره شما نازل شده کدام است؟ فرمود چون سؤال نمودی میگویم آیا  
 سوره هود را قرائت نموده‌ای؟ عرض کرد بلی فرمود «آیه افمن كان على بينة من ربه»  
 را توجه کرده‌ای بخدا قسم بینة محمد صلی الله علیه و آله است و شاهد من میباشم.

در کافی از حضرت باقر علیه السلام ذیل جمله «ومن يكفر به من الاحزاب فالنار موعده»  
 روایت کرده فرمود کفر در اینجا بمعنی انکار است.



وَيَا قَوْمِ لَا تَتَّبِعُوا عَلَيْهِ مَالًا إِنِّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ  
آمَنُوا إِنَّهُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ وَلَكِنِّي أَرِيتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۳۰) وَيَا قَوْمِ  
مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنِ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳۱) وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي  
خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي  
أَعْيُنُكُمْ إِنِّي يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۲)  
قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُنتَ مِمَّا تَعِدُنَا إِن  
كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۳)

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند واجب نموده بر خلائق  
پنج چیز را چهار چیز آن را عمل میکنند و پنجمی را ترك مینمایند سوال کردند از  
حضرتش آنها کدام است؟ فرمود نماز و روزه حج و زکوة اما آن یکی را که ترك می  
نمایند ولایت علی بن ابیطالب است اصحاب عرض کردند حضورش ولایت علی واجب  
است از طرف خداوند؟ فرمود بای خداوند میفرماید و «مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ  
كَذِبًا» و در جمله «و یقول الا شاهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مقصود از  
اشهاد ائمه علیهم السلام است و نیز فرمود مراد از سبیل الله امام است و بیغونها عوجا یعنی  
امام را تغییر داده و دیگری را بر امامت برگزینند و ما كانوا یستطیعون السمع یعنی  
توانایی شنیدن فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه را ندانند و از طریق خاصه و عامه  
روایات زیادی است که میرساند مراد از شاهد در این آیه وجود شریف امیر المؤمنین  
علیه السلام میباشد.

و در کافی ذیل آیه «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات» از زید شحام روایت کرده  
گفت حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردم نزد ما مردی است بنام کاتب هیچ حدیثی

مجدداً نوح گفت که ای مردم من از شما مال و ثروتی نخواستم چه مزد رسالت من بر خداست و من هرگز مردم مؤمن و باایمان را هر چند که فقیر باشند از خود دور نمیکنم زیرا آنها بشرف ملاقات پروردگار خود میرسند ولی بنظر من شما مردم جاهل و نادانی هستید (۳۰) باز گفت ای قوم اگر من آن مردم خداپرست را طرد نموده و از خود برانم کیست مرا از خشم خدا نجات دهد و مرا یاری کند؟ آیا از این سخنان پند نمیگیرید (۳۱) دوباره گفت ای مردم من نمیگویم که تمام گنجینه های خدا در نزد من است و مدعی نیستم که غیب میدانم و نمیگویم من فرشته آسمانم و هرگز نخواهم گفت مردم یا کدینی که از شوق لقای پروردگار اشک میریزند از طرف خداوند نسبت بسایر مردم دارای فضیلت نیستند خداوند دانایتر از هر کس است به حال ایشان و چنانچه من آنها را خوار شمارم از جمله ستمکاران خواهم بود (۳۲) گفتند ای نوح همانا تو با ما جدال بسیار و گفتگوی بی اندازه نمودی چنانچه راستگو هستی و بر مدعای خود اطمینان داری بوعده خود وفا نموده و برای ما طلب عذاب کن (۳۳)

از طرف شما نمیرسد مگر آنکه کایب میگوید من تسلیم این حدیث هستم و آن را قبول دارم بطوری که ما نام او را کایب تسلیم گذاشته ایم حضرت آن مرد را دعا نموده و فرمودند آیا میدانید تسلیم یعنی چه؟ ما ساکت شدیم حضرت فرمودند بعد از قسم تسلیم همان اخیانت است یعنی در مقام قبول حق شخص خاضع و خاشع باشد و این آیه را تلاوت فرمود.

و این حدیث را سعد بن عبدالله قبی و عیاشی و کشی هم روایت کرده اند.

قوله تعالى: مثل الفريقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع

در این آیه خداوند مثل میزند مسلمین را با مشعاس بینا و شنوا و کفار را به نابینا و ناشنوا چه مسلمین در اثر ایمانشان استفاده از حواس ظاهریه خود می نمایند و آنها را صرف دین کنند ولی کفار ابداً توجهی بدین و ایمان ندارند و هرگز حواس ظاهریه خود را استعمال در مذهب و آئین اسلام نکنند و چنین اشخاصی مانند کسانی هستند که فاقد حواس ظاهریه باشند و در نظر خردمندان این دو طایفه مساوی نباشند پس انسان عاقل چرا فکر و اندیشه بکار نمیبرد تا بداند صحت فرموده های پروردگار خود را

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِن شَاءَ وَمَا أَنتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۴) وَلَا يَنْفَعُكُمْ  
 نُصْحِي إِنِ ارَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ  
 وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۵) أَمْ يَقُولُونَ اقْتَرِبْهُ قُلْ إِنِ اقْتَرَبْتُمْ فَعَلَىٰ أَجْرَامِي وَ  
 لَا يَبْرِي مِمَّا تَجْرُمُونَ (۳۶) وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ  
 إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۷) وَاصْنَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا  
 وَوَحَيْنَا وَلَا تَخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُفْرَقُونَ (۳۸) وَاصْنَعِ الْفُلَكَ  
 وَكَلَّمَا مَرْءٌ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا  
 مِنَّا نَمُوتَ نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (۳۹)

### داستان قوم نوح و طوفان

قوله تعالى : ولقد أرسلنا نوحاً الى قومه اني لكم نذير مبين

در آیات گذشته تهدید کرد و ترسانید کفار و مستمکاران را و بشارت داد به مؤمنین  
 و فرمانبرداران و دنبال آن داستان پیغمبران و هلاک قوم آنها را بیان میفرماید تا سبب  
 عبرت این امة شده و از کار زشت پیشینیان دست بردارند و بدانند چنانکه خداوند  
 آنها را در اثر نافرمانی عذاب و هلاک نمود قادر است که ایشان را در صورت کفر و سرکشی  
 نابود گرداند و در بیان داستان انبیاء سلف نیز تسلیتی است برای خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله  
 و ابتدا فرمود بقصه نوح و هلاک قومش و ما شطری از آن را بمناسبت آیه ۵۹ سوره  
 اعراف در بخش دوم بیان نمودیم .

ابن بابویه از عبدالسلام هروی معروف باباصلت روایت کرده گفت از حضرت  
 رضا علیه السلام سؤال کردم بچه علت خداوند در عصر نوح تمام دنیا را غرق کرد و حال آنکه  
 میان اهل آن طفلان شیرخوار که گناهی نکرده بودند وجود داشت فرمود : اطفالی میان



نوح بآنها جواب داد اگر خدا بخواهد وعده حق حتماً بشما میرسد و شما نمیتوانید از آن بگریزید (۳۴) چنانچه من بخواهم شما را نصیحت کنم نصیحت و پند من بشما سودی نخواهد رسانید اگر مشیت پروردگار بر گمراهی و ضلالت شما باشد خدای شما اوست و همه شما بسوی او بازگشت مینمایید (۳۵) آیا میگویند من دروغ و افترا میزنم نسبت بوحی پروردگارم بگو اگر من دروغ بگویم عقوبت آن گناه بر من است و من از اعمال تبه کارانه شما بیزارم (۳۶) بنوح وحی شد که جز عده ای که از قوم تو ایمان آورده اند دیگر کسی ایمان نخواهد آورد تو برگز و عسیان مردم بدین و نه مبین مباش (۳۷) زیر نظر و بدستور ما مشغول ساختن کشتی شو و در مورد ستمکاران که حتماً باید غرق و نابود شوند با من سخنی نگو (۳۸) نوح بساختن کشتی پرداخت و هر وقت افراد قومش بر او میگذشتند او را مسخره مینمودند و نوح بآنها میگفت اگر امروز مرا مسخره نموده و استهزاء میکنید روزی میرسد همینطور که ما را مسخره مینمایید ما هم شما را مسخره خواهیم کرد و آینده این موضوع را ثابت خواهد نمود (۳۹)

آنها نبود وقتی خداوند اراده فرمود تا هلاک گرداند قوم نوح را چهل سال پیش از هلاکت آنها زنهای ایشان را عقیق و نازا کرد و دیگر فرزندی متولد نشد و هرگز خداوند عذاب نکند کسانی را که مرتکب گناه نشده اند و آنها را غرق نمود برای خاطر آنکه گفتار پیغمبرش نوح را تکذیب کردند و جماعتیکه نوح را مشاهده نکردند راضی باعمال زشت قوم او بودند و هر که راضی شود بعملی مانند آنستکه آن عمل را بجا آورده و فرمود اسم نوح عبدالغفار بود نوحش گفتند برای آنکه مدت پانصد سال از خوف خدا گریه و زاری نمود.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود حضرت نوح مدت سیصد سال مرد مرا بخدا پرستی دعوت نمود و آنها از وی اجابت نکردند روزی نوح در سدد نفرین قوم گمراه خود بود که دوازده هزار از فرشتگان دنیا خدمتش آمده و عرض کردند ما از فرشتگان دنیا هستیم و استدعا داریم که از نفرین قوم منصرف شوید نوح سیصد سال دیگر هم بدعوت خلق ادامه داد که جمعاً ششصد سال شد و قوم بی انصاف جز عده

ناچیزی بر سر سختی قدیم استوار بوده و دعوتش را اجابت ننمودند و همینکه خواست اب بنفرین آنها بکشاید باز فرشتگان بسیاری شرفیاب شده و از حضرتش خواستند مهلتی برای قوم قائل شود شاید هدایت یابند نوح سیصد سال دیگر صبر کرد ولی بیش از هشتاد تن ایمان نیاورده بودند که نوح طاقت از دست داده در مقام مناجات و دعا عرض کرد پروردگارا قوم را ببین که چگونه دعوت مرا بیجواب گذارده و ایمان نمیآورند خطاب شد :

لن نقومن من قومك الا من قد آمن نوح عرض کرد رب لا تذر علی الارض من الکافرين دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا او کفارا خداوند بنوح امر فرمود که درخت خرمائی غرس کند و قتیکه نوح مشغول نشاندن درخت خرما شد افراد قوم که از نزدیک او میگذشتند شروع باستهزاه و تمسخر نموده میگفتند پیرمردی که نه صد سال از عمرش میگذرد تازه در صدد نشانیدن درخت مییابد چون پنجاه سال گذشته درخت محکم و کهن شد خداوند امر نمود آنرا قطع کند دوباره مسخرگی قوم شروع شده میگفتند درختی که موقع بهره برداری وثمر آنست قطع مینماید.

سپس بنوح امر شد که شروع بساختن کشتی کند و جبرئیل با امر رب جلیل نازل شده و تعلیم داد که چگونه چوب درخت را بریده و طول و عرض و بلندی کشتی را تعیین نماید (طول کشتی یکمزار و دو یست فذاع عرضش هشتصد و به بلندی و عمق هشتاد فذاع بوده و سه طبقه داشت طبقه زیر مخصوص وحوش و درندگان بود طبقه وسطی چهار پایان در آن قرار گرفتند و طبقه بالا نوح و پیروانش بودند) نوح گفت پروردگارا در ساختن چنین کشتی با عظمتی که مرا یاری و کمک خواهد کرد خطاب رسید بقوم خود بگو برای تراشیدن چوب باتو کمک و همکاری نمایند و بآنها وعده بده که هر کس اقدام بآن کار کند تراشه های چوب مبدل بطلا و نقره خواهد شد نوح مردم را دعوت بکار نمود و بطمع طلا و نقره گروهی گرد آمده و تراشیدن چوب پرداختند ضمناً نوح را مسخره میکردند و میگفتند از بیم ببری بدودگری پرداخته و در روی خشکی و خاک ساختن کشتی کاره قلامی نیست و چون خداوند قصد هلاکت قوم نوح را فرمود

چهل سال قبل از هلاکت زبهای آنها را عقیق و نازا نمود و دیگر فرزندی متولد نشد نوح ساختمان کشتی را پایان رسانید بامر پروردگار کلیه بهائم را احضار نمود و تمام حیوانات نزدش حاضر شدند و از هر یک انواع يك زوج نر و ماده بداخل کشتی برده و جای داد و بعد از آن کسانی که ایمان آورده بودند و عده ایشان فقط هشتاد نفر بود بکشتی سوار کرده و استقرار یافتند.

محل ساختن کشتی مسجد کوفه بوده روزی که قوم نوح باید هلاک شوند عیال نوح مشغول پختن نان بود در محلی که معروف بفار لتور است عیال نوح فریاد کردند که از تنور آب میجوشد نوح بسوی تنور رفته با قطعه کالی سوراخی را که آب از آن می جوشید مسدود نموده مشغول بکار کشتی و سوار نمودن حیوانات شد که برای هر نوع از آنها مکان مخصوص تهیه نموده و علوفه و وسیله تغذیه آنها را هم فراهم کرده بود همینکه از سوار کردن آنها فراغت حاصل نمود و مؤمنین و اصحابش هم در جای خود مستقر گشتند نوح گل را از سوراخ تنور برگرفت که ناگاه آب با شدت هر چه تمامتر بجوشید و جاری گشت آفتاب هم گرفت از آسمان نیز آب فرو ریخت بدون آنکه بصورت باران و قطرات باشد و زمینها شکافته شده و چشمه های پدیدار گشت از آسمان و زمین آب جریان پیدا کرد بطوریکه همه دنیا را آب فرا گرفت جز محل کعبه معظمه و چهل ذراع از بلندترین کوه دنیا ارتفاع گرفت و جمیع کافران هلاک شدند و خداوند تعالی از ایشان انتقام نوح را بگرفت چنانچه در آیات ۱۱ - ۱۵ سوره قمر تصریح شده که میفرماید:

ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عیونا فالنقی السماء  
علی امر قد قدر وحملناه علی ذات الواح و دسر.

سپس نوح بآنان که با او بودند گفت سوار کشتی شوید و بنام خدا حرکت نمایید تا بساحل نجات برسید ما را خدا می بخشد و همراه ماست.

با ذکر نام پروردگار کشتی بحر کت در آمد و از امواج کوه پیکر میگذشت نوح متوجه شد پسرش سوار نشده است و در گوشه پنهان گشته از روی علاقه و شفقت پدری با او خطاب کرد فرزندم تو هم با ما سوار کشتی شو و با کافران همراه مباش و از آنها دوری جو



فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۴۰) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا  
وَفَارَأْتَنُّوهُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ الْأَمِنَ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ  
وَمَنْ أَمِنَ وَمَا أَمِنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۱) وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِبَهَا وَ  
مُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۲) وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ  
نَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَقَرٍّ يَابِئُ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۳)  
قَالَ سَاوِيَ إِلَى اللَّهِ إِجْبَالِي يَفْعَلُنِي مِنَ الْغَاسِقِ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ  
إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُفْرَقِينَ (۴۴)

پسر جواب داد بزودی بکوهستان رفته و بقلل شاه نوحه آن پناه میبرم تا مرا از غرق شدن  
حفظ کند نوح گفت امروز جز خداوند هیچ پناه و مأجائی وجود ندارد در این حال موجی  
میان آنها حائل شده و فرزند نوح با کافرین دستخوش غرق و فنا گشتند نوح در مقام  
مناجات با خدا بر آمده و عرض کرد پروردگارا فرزندم از اهل بیت من است و وعده تو حتمی  
و برحق بوده و عادلترین و تواناترین حکمرانان میباشی با لطف خود فرزندم را نجات  
بده و عادلترین و تواناترین حکمرانان میباشی از مصدر جلالت خطاب رسید ای نوح  
فرزندت از اهل تو نیست چه اهل تو آن بود که بر دین تو باشد او کارهای ناشایسته  
مرتکب میشود از من میخواه چیزی که تو را بآن دانش و خبری نیست من تو را پند  
میدهم نصیحت میدهم و از نادانان میباش نوح عرض کرد پروردگارا من بنو پناه میبرم  
از اینکه چیزی را که نمیدانم از تو بخواهم و اگر مرا مورد تقو و بخشش خود قرار ندهی  
و ترحم نفرمایی از زیانکاران خواهم بود.

علی بن ابراهیم ذیل آیه «انه ليس من اهلك» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود  
فرزند نوح مخالفت امر او را کرد و بکشتی سوار نشد فرزند صلیبی نوح نبود بلکه فرزند

تا معاوم شود چه کسی بهذاب و ذلت و گرفتاری دایم خداوند شایستگی و استحقاق دارد (۴۰) همیشه فرمان ما رسیده و از تنور آب بجوشید بنوح گفتیم از هر نوع حیوانی یکزوج نر و ماده با تمام زن و فرزندان خود غیر از آن پسر کنعانی وزن و احله نام که در علم قدیم و ازلی ما هلاکتشان گذشته و کسانی که ایمان آورده اند همه در کشتی قرار گرفته و البته عده آنها خیلی کم است همراه ببر (۴۱) و مؤمنین گفت که شما سوار کشتی شوید و بنام خدا حرکت نمائید تا بساحل نجات برسید زیرا که خدای من بخشنده و مهربانست (۴۲) کشتی و سر نشینانش از امواج کوه پیکر میگذاشت که نوح فرزند خود را در گوشه بدید که پنهان گشته از روی علاقه و شفقت پدرانه باو گفت فرزندم تو هم با ما سوار کشتی شو و با کافران همراه مباش (۴۳) فرزندش گفت بزودی بکوهستان پناه میبرم تا از شر غرق شدن در آب خلاص شده و در امان باشم نوح باو گفت امروز از قهر الهی بجز بلطف او کسی پناهی ندارد و در اینحال موجی میان آنها حائل شده و فرزند نوح با دیگر از کافران دستخوش غرق و فنا گشتند (۴۴)

زوجه و همسر نوح بود و آیه قرآن بر لغت علی نازل شده چه آن طایفه فرزند عیال را این خطاب میکنند.

عیاشی از فضل بن عمر روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام نوح و پیروانش چند مدت در کشتی توقف نمودند تا آب ساکن شد ؟ فرمود هفت شبانه روز ، کشتی آنها در زردتار رسید بمکه طواف کرد اطراف خانه کعبه و تمام دنیا را آب فرا گرفت جز مکه را و از اینجهت ناامیده شده به بیت عتیق چه مکه آزاد ماند از غرق شدن و پس از طواف سیر کرد تا قرار گرفت بر کوه جودی که فرات امروزی کوفه است نوح دستها را بالا برد عرض کرد پروردگارا بر ما احسان و ترحم فرما امر شد از جانب خدا بر زمین آب را فرو برد و با آسمان دستور داده شد بفرو ریختن آب خانه بده و در کمترین وقتی آب فرو رفت و کشتی بر کوه مستقر گردیده و گفته شد که از شر کفار بدور مانده و نجات یافتید زمین آب خود را فرو برد آبهای آسمان خواستند بر زمین فرو روند زمین آنها را پذیرفت و گفت پروردگار امر فرموده بمن آب خود را فرو برم لذا خداوند جبرئیل را فرستاد و آن آنها را بدیبا برگرداند .

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْيَهِ عَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ اقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ  
وَاسْتُرْتُ عَلَى الْيُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۵) وَنَادَى نُوحٌ  
رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ  
الْحَاكِمِينَ (۴۶) قَالَ يَانُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا  
تُمَثِّلُنَّ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْشَاكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۷) قَالَ  
رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي  
أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۴۸)

مفضل میگوید مجدداً حضورش عرض کردم آیا مسجد کوفه از زمان قدیم بوده؟  
فرمود بلی آنجا مصلاهی پیغمبران است پیغمبر اکرم ﷺ هنگامیکه بمعراج تشریف  
بردند در آنجا نماز بها آوردند  
سپس بنوح گفته شد که از کشتی پیاده شو و سلام و خیر و برکت بر تو و یارانت باد  
نوح و یارانش که هشتاد نفر بودند پس از فرود آمدن از کشتی شهری بنام مدینه الثمانین  
بنا کردند و دختری آنحضرت داشت که نسل بشر از او پدید آمد و از اینجهت فرمود  
پیغمبر اکرم ﷺ نوح یکی از بدران بشر میباشد و بآدم ثانی مشهور است سپس  
خطاب میکند به پیغمبر و میفرماید: این داستان از اخبار غیبی بود که بتو وحی نمودیم  
دیش از این تو و قومت هیچکدام از حکایت مزبور خبری نداشته و آگاه نبودید ای  
پیغمبر سیر و بردباری را پیشه خود قرار ده همانا عاقبت پرهیزکاران و اهل تقوی نیکو  
خواهد بود.

قوله تعالى : والی عاد اخاهم هوداً

داستان بعثت هود

پس از بیان قصه نوح با قومش عطف فرمود بآن داستان هود  
و طایفه عاد را آنها در شهری زندگی میکردند که دارای

و قوم عاد



بر زمین گفته شد آب را فرود بر و بآسمان امر شد بفروریختن آب خاتمه بده و در کمترین وقتی آب خشک شده و کشتی بر کوه جودی فرار گرفت و گفته شد که از شر کفار بدر مانده و نجات یافتید (۴۵) نوح در مقام مناجات با خدا بر آمده و عرض کرد پروردگارا فرزندانم از اهل بیت من است و وعده تو حتمی و برحق بوده و عادلترین و قادرترین حکمرانان میباشی با عطف خود فرزندانم را نجات بده (۴۶) خداوند بنوح خطاب کرده فرمود فرزندان اهل بیت ترا ندارد و کارهای ناشایسته مرتکب میشود از چیزی که پیغمبری مپرس من بشو اندرز و پند میدهم نصیحت بپذیر و از نادانان مباش (۴۷) نوح عرض کرد پروردگارا من بتوبناه میبرم تا بعد از این چیزی که نمیدانم از تو نخواهم و چنانچه اینک مرا مورد عفو و بخشش خود قرار ندی و ترحم نفرمائی من از ذیبتکاران خواهم

بود (۴۸)

نخلستانها و مزارع بسیاری بود و بر این خوبی آب دهنوا مردمانی بودند سالم و بلند قامت و تندروست و قوی و عمرهای طولانی داشتند خداوند هود پیغمبر را برای هدایت ایشان فرستاد تا آنها را بخدایرستی و پیروی نمودن از دین حق دعوت نماید ولی قوم دعوتش را نپذیرفته و ایمان نیآوردند و هود را آزار و اذیت بسیار کرده و بر این آن مورد قهر الهی واقع و مدت هفت سال گرفتار قحطی و سختی شده باران رحمت بر آنها نبارید بالاخره قوم بر این تنگی معیشت و استیصال متوجه هود شده و بسوی او روان شدند تا از حضرتش درخواست کنند دعا نماید تا باران آمده و از آن عسرت و پریشانی خلاص شوند چون بمنزل هود رسیدند زنی از خانه آنحضرت خارج میشد آن جماعت را که مشاهده نمود پرسید شما کیستید و اینجا برای چه منظوری آمدهاید؟ جواب دادند چند سال است باران نیامده و مردم گرفتار قحط و بدبختی شدهاند اینک برای دیدار هود آمده ایم که از ایشان درخواست نمائیم دعا کند و از خدا بخواهد تا آنکه باران عطا فرموده و ما را از این عسرت نجات بخشد زن گفت اگر دعای هود در پیشگاه خداوند قبول میشد دعائی برای خود مینمود که زراعتش از بی آبی نسوزد ولی بر این

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ  
 أُمَمٍ سَمِعَتْهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۹) تِلْكَ مِنْ آيَاتِ الْكِتَابِ نُوحِيهَا  
 إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَلَمْ تَلَمْهَا أَتَلَمْ وَلَا قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ  
 لِلْمُتَّقِينَ (۵۰) وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ  
 غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۱) يَا قَوْمِ لَا اسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ جُرْأٌ إِنْ أَجْرِي  
 إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۵۲)

درخواست قوم محل کار هود را نشان داد و بملاقات و زیارت حضرتش شتافته و با الهام  
 و تذلل استدعا نمودند که از خداوند طلب باران نموده و رفع پریشانی و قحطی قوم را  
 مسئلت نماید هود میبای نماز شده و از پروردگار طلب بخشایش و ترحم نموده و برای  
 مردم دعا کرد و سپس فرمود بجایگاههای خودتان مراجعت کنید که خداوند باران  
 رحمت خود را بشما ارزانی فرموده و از قحطی خلاص خواهید شد گفتند ای پیغمبر خدا  
 ما بموضوع عجیب و شگفتی برخورد کردیم تقاضا داریم برای ما بیان فرمائید زنی  
 که از منزل شما خارج شده و در مقابل پرستش ما میبادرت بتکذیب شما نموده و میگفت  
 اگر هود مستجاب الدعوه و در نزد خدا تفری داشته باشد برای خودش دعا کند که  
 زراعتش از بین نرفته و برائی بی آبی نسوزد؟ هود فرمود آن زن عیال منست و من از  
 خداوند طول عمرش را مسئلت نمودم قوم گفتند برای چنین زنی که بدخواهش است  
 چرا چنین دعائی فرمودید؟ جواب داد بدانید برای هر فرد مؤمن بخداوند دشمنی موجود  
 و خلق شده که مزاحم آن مؤمن باشد و او را اذیت نماید آن زن دشمن من است و  
 دشمنی که تحت تسلط شخص باشد بهتر است از دشمنی که شخص بر او مسلط نیست  
 هود پیوسته قوم را اذیت پرستی نمیفرمود و آنها را به یکنوازی و پرستش خداوند  
 تشویق و ترغیب میکرد و برائی دعای او خداوند از خطاهای قوم درگذشت و باران

بنوح گفته شد که ارکشتی پیاده شو سلام و خیر و برکت ما توشه راه تو و یاران و پیروان تو باد بدان ما پس از اینکه متمکاران را از نعمت های موقت دنیا بهره مند بسازیم بکیفر و مجازات سختی عذاب خواهیم داد (۴۹) این قصه نوح از اخبار غیبی بود که بتوای پیغمبر وحی نمودیم و قبل از این نه توره قومت هیچکدام از حکایت مزبور خبری نداشته و آگاه نبودید پس ای پیغمبر پیوسته در امور بردبار و صبور باش و بدانکه عاقبت پر هیز کاران و اهل تقوی یکوست (۵۰) و برای رهبری و هدایت عادی برادرانش هود را برگزیدیم و او بآنها گفت ای قوم خدای یکتائی را ستایش و پرستش کنید که جز او معبود و خدائی برای شما وجود ندارد و آنچه جز ذات یگانه او مورد پرستش شعاست انقرا و دروغی پیش نیست (۵۱) و گفت ای مردم من از شما مزد رسالت نمیخواهم چه مزد و اجر من بر عهده خدای من است که مرا ایجاد فرموده و از نیستی خلعت هستی بخشیده آیا کمی تفکر و اندیشه بکار نمی بندید و تنقل نمیکنید (۵۲)

رحمتش را بآنها بارید و از خشکسالی و قحط خلاص گردیدند بطوریکه از آیات بعد استنباط میشود و جریان واقعه را حکایت میفرماید:

پس فرمود بآنها الحال که خداوند باران رحمتش را از آسمان بر شما ببارید و نیرو بر نیروی شما بیفزود پس چرا روی بر میگردانید و سرکشی مینمائید؟ گفتند ای هود برای ما دلیل روشنی بر رسالت خود نیاوردی ما بگفته تو معبودهای خود را ترك نموده و بتو ایمان نخواهیم آورد بعضی از خدایان ما بتو آسیبی رسانیده اند از این رو ترك خدایان ما ننوده ای هود گفت خدا را بشهادت میگیرم و شما هم گواه باشید که من از آنچه شماها میپرستید بیزارم و بجز خدای یگانه هر چه پرستید مورد نفرت من است شما هر کید و مکاری که درباره من خواسته باشید اعمال کنید و تأمل روا مدارید من بعهده ای آفریننده من و شما توکل کرده ام و اختیار تمام جنبندگان بدست مشیت و اراده اوست و البته خداوند؛ من پراست مرا هدایت و رهبری میفرماید و اگر از روی عناد و سرکشی از حق رو بر گردانید من نسبت بتبلیغ رسالت خود درباره شما رفتار کرده ام و اتمام حجت نموده ام و البته خدای من پس از هلاکت شما قوم دیگری را جانشین شما



وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (۵۳)  
 وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۴) قَالُوا يَا هُودُ مَا  
 جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ (۵۵)  
 أَنْ نَقُولَ إِلَّا نَعْتَرِكَ بِعُصَى آلِهَتِنَا بِمُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا  
 أَنِّي بَرِيٌّ مِمَّا تَعْبُدُونَ (۵۶) مَنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونَ (۵۷)  
 إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا  
 أَنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۸)

قرار خواهد داد و بمن هم ضرر روزیانی نخواهد رسانید چه پروردگار من نگهبان و  
 حافظ هر چیز است و چون قوم هود ایمان نیاوردند خداوند همانطور که در سوره الحاقه  
 آیه ۶ و ۷ بیان میفرماید باد سردی بر آنها فرستاد و اما عاد فاهلکوا بر بريح صرصر  
 عاتية، مضرها عایهم سبع لیل و ثمانیة ایام، و بواسطه نهوست تقارن قمر بزحل هفت  
 شب و هفت روز باد تند و سرد و سرکشی پی در پی بر آنها مسلط گردانید و هلاک نمود  
 ایشان را گویا ساقه درخت خرماى خشکیده و پوسیده‌ای بودند و بسبب آنکه در افتادند.  
 در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود باد عقیم از زیر طبقه هفتم زمین  
 بیرون می‌آید و این باد عقیم بیرون نیامده مگر وقتی که خداوند بر قوم عاد غضب فرموده  
 و فرشتگان نگهبان زمین امر شد که بمقدار مختصری از باد عقیم را برای کیفر و مجازات  
 قوم عاد بیرون آورند لکن آن باد نافرمانی نگهبان زمین نمود و بیش از آن مقدار  
 خارج شد فرشتگان عرض کردند پروردگار! باد نافرمانی کرده و زیاده از حد خارج  
 شد مبرسیم تمام اهل دنیا را هلاک گرداند خداوند جبرئیل را فرستاد تا آن را بجای  
 خود برگردانید و آن اندازه که امر شده بود بیرون آمد و آن مردم عاصی و نافرمان

ای قوم از خداوند طلب آمرزش نموده و بسوی او توبه کنید تا از آسمان بر شما باران رحمتش را ببارد (۵۳) و نیروی شما بیفزاید و از او روی نگردانید و سرکشی ننمایید (۵۴) مردم به هود گفتند برای ما دلیل روشنی مشعر بر رسالت خود نیارزده ای و ما بگفته تو معبودهای خود را ترك ننموده و بتو ایمان نخواهیم آورد (۵۵) فقط می گوئیم بعضی از خدایان ما آسیبی بتو رسانیده اند (که باین علت ترك الهه ما نموده ای) هود گفت خدا را بشهادت میگیرم و شما هم گواه باشید که من از آنچه شماها میپرستید بیزارم (۵۶) غیر از خدای یگانه هر چه میپرستید مورد نفرت من است شما هم هر کید و مکاری را که درباره من خواسته باشید اعمال کنید و ابد تأمل و تردید روا مدارید (۵۷) من بخدائی که پروردگار من و شما است توکل کرده ام و اختیار تمام جنبندگان بدست هشیب و اراده اوست و البته خداوند من براه راست همه را هدایت و رهبری میفرماید (۵۸)

را بهلاکت رساند.

طبرسی از ابن عباس روایت کرده گفت رسول اکرم ﷺ میفرمود خدای تعالی هر باد و بارانی بفرستد فرشتگان نگهبان آنها و زن و تعدادش را میدانند جز بسادیکه بر قوم عاد فرستاد که آن بر نگهبانان خود عاصی شد و از فرمان ایشان تجاوز کرد و زیاده از حد و اند از بیرون آمد و از این جهت آن را بعاتیه نام گذاشته اند و آن ایام را عرب برداله جزو گویند (سرهای پیره زن) برای آنکه پیره زنی از ترس سر مادر سردابی رفت و پنهان شد و زنده بود تا روز هشتم که در آن روز باد در سرداب رخنه کرد و او را نیز هلاک نمود و باد آرام گرفت و آن پیره زن آخر کسی بود که از قوم عاد هلاک گردید و خداوند آنها را در دنیا بلعنت خود گرفتار نمود و در آخرت نیز از رحمت پروردگار دور خواهند بود و در اثر کفر و نافرمانی و پیروی کردن از هرستمکار معاندی متعرض شدند و از بین رفتند و اثری از ایشان باقی نماند این بود داستان عادیان که پایان رسید.

قوله تعالی : والی نمود اخاهم صالحاً

عیاشی از یحیی بن مسعود همدانی روایت کرده گفت حضور امام زین العابدین شریفاب شده بودم مردی از اهل

پی کردن نایقه صالح  
بدست طایفه نمود

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ (۵۹) وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۶۰) وَتِلْكَ آيَاتُ الَّتِي بُرِّهِنُوا بِهَا بَنِي إِسْرَءِيلَ وَتِلْكَ آيَاتُ الَّتِي بُرِّهِنُوا بِهَا لِقَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (۶۱) وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ نَذِيرًا لِّعَنَّا وَيَوْمَ الْوَعْدِ إِلَّا إِنْ عَادُوا كَفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا نُنَجِّيَ لِقَوْمٍ هُودٍ (۶۲) وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ (۶۳)

شام وارد شد عرض کرد بآن حضرت علیه السلام بن الحسین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام میباشی که مؤمنین را بقتل رسانید؟ آنحضرت گریه کرد و فرمود بآن شامی وای بر تواز کجا یقین نمودی که پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام مؤمنین را بقتل رسانید؟ عرض کرد از گفتار خود آنحضرت که فرمود برادران ما بر ما ظلم وستم نمودند ما هم بکیفر ظلم آنها را بقتل رسانیدیم فرمود حضرت زین العابدین علیه السلام وای بر تو همار تلاوت نکرده ای قرآن را که میفرماید خداوند والی نمود اخاهم صالحه آ یا قوم نمود برادر دینی صالح پیغمبر بودند یا عسیرتی؟ عرض کرد برادر عسیرتی او بودند فرمود با و پس کسانی را که امیرالمؤمنین علیه السلام بقتل رسانید برادران عسیرتی بودند عرض کرد آن مرد شامی خداوند سلامت بدارد شما را که اشتباه مرا بیان فرمودی.

در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود رسول اکرم از جبرئیل سؤال نمود چگونه خداوند قوم صالح را هلاک نمود؟ عرض کرد ای محمد صلی الله علیه و آله خداوند صالح نبی را در سن شانزده سالگی برای رهبری قوم نمود برگزید و تا مدت زیادی کسی باو



و چنانچه از روی عناد و سرپیچی روی از حق برتایید من نسبت به وظیفه تبلیغ رسالت خود درباره شما رفتار کرده ام و اتمام حجت نموده ام و البته خدای من پس از هلاکت شما قوم دیگری را جانشین شما خواهد کرد و به هود هم هیچ ضرری نخواهد زد زیرا پروردگار من انکه بان و حافظ هر چیزی است (۵۹) و چون فرمان هلاکت قوم سرکش در رسید و هود و پیروانش را از نظر رحمت و شفقت نجات بخشیده و ایشان را از عذاب بسیار سخت رهایی دادیم (۶۰) و همین قوم هود که منکر آیات پروردگار شده و نسبت بر سولان حق عصیان و نافرمانی نموده و از هر استکار معاندی پیروی کردند (۶۰) در دنیا و آخرت بامن خداوند گرفتار شده و از رحمت پروردگار خود دور هستند و بدانید که قوم عاد و امت هود که ایمان نیاورده اند از رحمت خدا دورند (۶۲) و برای هدایت و ارشاد قوم نمود صالح نبی را بر سالت فرستادیم و او بقوم گفت خدای را پرستش کنید که جز او خدایی نیست و اوست که شما را از خاک بیافرید و برای عمران و آبادی زمین برگماشت پس از خداوند طلب مغفرت و آمرزش نموده و بسوی او بازگشت و توبه کنید چونکه خدای من بهمه خلائق نزدیک بوده و دعای همه را میشنود و اجابت میفرماید (۶۳)

ایمان نیاورد روزی بآن مردم گفت خداوند مرا و قتی که شانزده ساله بودم بسوی شما فرستاد و اکنون یکصد و بیست سال دارم و شما لجوجانه به بت پرستی خود ادامه داده و از یکتا پرستی خدا اعراض مینمایید اکنون يك پيشهاد بشما میکنم یا شما بوسیله من از خداوند درخواستی بنمایید تا مقرون با جابت شود و ایمان یابارید و یا آنکه من از بت های شما پرسشی میکنم اگر جوابم را بمن دادند من از میان شما خارج شده و از دعوت شما صرف نظر خواهم نمود و بشما کاری نخواهم داشت قوم گفتند سخنی در کمال انصاف و عدالت را ندی سه روز بما مهلت بده تا در این سه روز به پرستش بت های خود قیام و اقدام کنیم صالح با درخواست آنها موافقت نمود و مردم در مدت سه روز بمبادت اسنام پرداخته برای بت ها قربانی کرده و آنها را از معبد و بتخانه خارج و بالای کوهها برده بودند و سه شبانه روز بگریه و زاری با بت ها اشتغال داشتند پس از آن صالح گفتند اکنون هر چه میخواهی از بت بزرگ سؤال کن صالح نزدیک بت بزرگ رفته و

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهِينَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا  
وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۶۴) قَالَ يَا قَوْمِ إِيَّاكُمْ أَنْ كُنْتُمْ عَلَى  
بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَيْتَنِي مِنْ رَحْمَةٍ فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا  
تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۵) وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوا  
هَآ تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۶)  
فَعَمَرُوهَا فَلَمَّا أَتَمَمُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ (۶۷)

پرسید اسم تو چیست؟ البته صدائی از بت بزرخواست مردم گفتند شما کمی دورتر بایستید  
و خود آنها نزدیک شده و دست رس و روی بت کشیده صورت بخاک میمالیدند و با تضرع  
و تذلل از بت بزرگ درخواست کردند که پاسخ صالح را بدهد و سر بزیر افکند هر چه  
منتظر شدند جوابی نشنیدند صالح بقوم خود گفت اینک هر چه میخواهید از من بخواهید  
تا از خداوند متعال انجام آنرا مسئلت و درخواست کنم گفتند ای صالح از خدای خود  
بخواه که از دل این کوه ناقه و شتری سرخ رنگ که حامله باشد خارج سازد که پس از  
خروج فوراً بزاید و پستانهایش شیر بدهد تا ما از شیر آن ناقه بنوشیم صالح گفت تقاضای  
عجیب و مهمی نمودید ولی در پیش قدرت خداوند بسیار ناچیز و آسانست پس صالح  
در مقام مناجات و نماز برخاسته و از خداوند بزرگ انجام مسئل قوم را مسئلت نمود  
همانطور که سر به سجده عبودیت گذارده بود که صدائی از آن کوه با عظمت درآمد و  
حرکت شدیدی نمود بطوریکه نزدیک بود مردم از ترس قالب تهی نموده و بمیرند  
ناگاه مشاهده کردند ناقه بسیار قوی هیکل خود را از میان کوه بسوی خارج میکشد  
و همینکه تمام بدنش از کوه خارج شد سر بکوه گذاشته و وضع حمل نمود و هماندم  
از پستانهایش شیر جاری شد که تمام مردم از دیدن آن مبهور شده و گفتند اکنون می

بصالح گفتند تو پیش از اینکه مدعی رسالت شوی نزد ما مورد اعتماد و مایه امیدواری بودی اینک ما را از پرستش آنچه که پدرانمان میپرستیدند منع مینمائی و ما آنچه میگوئیم و ما زاده‌وت میکنی بدگمان شده و طلب عقیده و اعتماد از خود نموده‌ای (۶۴) صالح گفت ای قوم عقیده و نظر شما درباره رسالت من چیست من بر صحت دعوی خود از طرف پروردگار دلیل روشن در دست دارم و از اطف و رحمت خود برخوردار و تأیید شده‌ام باین حال چگونه میتوانم نافرمانی کنم اگر سرپیچی از فرمان خدا کنم کیست که مرا از کیفر و عذاب خدا در امان و پناه خود قرار دهد و شما غیر از زبان و شرر چیزی بمن نخواهید افزود (۶۵) و در پیرو بیانات خود خطاب بقوم کرده گفت این ناقه یکی از آیات الهی و معجزه‌ای برای اتمام حجت پروردگار است او را آزاد بگذارید تا در زمین خدا ببرد و بار آزاری نرسانید چنانچه در مورد آزار او برآمد خداوند بزودی شما را به عذاب گرفتار خواهد ساخت (۶۶) بنصایح صالح گوش نداده و ناقه را پی کردند صالح بآنها گفت تا سه روز در منازل خود از زندگی لذت ببرید و پس از آن هلاک خواهید شد و این وعده‌ای است کاملاً درست و راست (۶۷)

فهمیم که خدای تو بزرگ و قدرت و توانائی او مافوق خدایان مورد پرستش ما است نام شهر آنها حجر بود و رودخانه‌ای از کنار شهر میگذشت صالح بقوم خود گفت يك روز ناقه آب نهر را مینوشد و روز بعد شما از شیر آن بنوشید و در مقام آزار و اذیت ناقه نباشید يك روز ناقه آب نهر را میآشامید و فردای آن روز در وسط شهر میایستاد تا تمام مردم بقدر احتیاج از شیرش مینوشیدند و مصرف میکردند.

و پس از مدتی طفلان و سرکشی آنها فزونی یافت تصمیم گرفتند ناقه را پی کنند تا از نویخ و سرزنش صالح فارغ و آسوده شوند جایزه‌ای قرار دادند برای کسیکه آن را بکشد و پی کند مرد سرخ‌مو و چشم کبودی بنام قدار که زنازاده بود پیش قدم شد و در کمین ناقه نشست وقتی از آشامیدن آب باز میگشت با ضرب چند شمشیر پی نمود آنها بچه‌اش فرار کرد و بالای کوه برفت سرش را با آسمان بلند نمود سه دفعه میبجه‌ای زد آن قوم جمع شدند و بجه ناقه را نیز کشتند گوشت آنها را میان تمام قبیله قسمت کردند نبود كوچك و بزرگی مگر آنكه از گوشت ناقه و بجه آن خوردند صالح از



فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ  
يَوْمِنَا إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۸) وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ  
فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِعِينَ (۶۹) كَانَتْ لَمْ يَفْتَنُوا فِيهَا إِلَّا أَنْ تَمُوتَ كَفَرُوا  
رَبَّهُمْ إِلَّا بَعْدَ لَقْمٍ لِقْمٍ (۷۰) وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا  
سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَلِيلٌ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ (۷۱) فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا  
تَصِلُ إِلَيْهِ لَكَرِهَهُمْ وَ أَوْحَى مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ (۷۲)

مشاهده آن واقعه محزون و افسرده گردیده و حی رسید از جانب خداوند ای صالح  
تا سه روز دیگر عذاب من بر آنها نازل شود اگر توبه نکنند و ایمان آورند از  
ایمان در گذرم و عذاب را بردارم صالح پیغام پروردگار را بآنان رسانید و فرمود وعده  
خدا راست است و هرگز تخلف پذیر نیست به صالح گفتند اگر راستگو هستی عذابی  
که وعده کردی بر ما نازل گردان گفت وعده من و شما سه روز دیگر در منازل خود بمانید  
و از زندگانی دنیا هر چه بخواهید لذت برید علامت نزول بلا آنست که روز اول دنک  
صورت شما سفید خواهد شد و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه شده و هلاک میشوید.

صبح روز بعد صورت های ایشان مانند پنبه سفید شد گفتند وعده صالح راست است  
ولکن ما باو ایمان نیادیم هر چند هلاک گردیم روز دوم برنک خون قرمز شد و روز  
سوم سیاه شده و بامر پروردگار هنگام شب صیحه آسمانی آن مردم ستمکار را بگرفت  
صبح نمودند در حالیکه بجایگاه خود بیخس و برای همیشه خاموش شده و هلاک  
گردیدند چنان نابود شدند که گویا آنها در دنیا و دیار خود زنده نبودند و خداوند  
آن شبی فرستاد اجساد آنان را سوزانید و ازین بردای مردم بدانید و آگاه باشید طایفه

و چون فرمان قهر و خشم ما در رسید صالح و یروان معدودش را بر حمت و شفقت خود از هلاکت و عذاب نجات بخشیدیم چنانکه خدای تو قادر و تواناست (۶۸) هنگام شب صیحه آسمانی آن مردم ستمکار را بگرفت و همینکه صبح در رسید در جایگاههای خود بیخس و برای همیشه خاموش شده و هلاک گردیدند (۶۹) چنان تا بود و هلاک شدند مثل آنکه اصولا آنها در آن دیار زنده نبودند بدانید و آگاه باشید که قوم نمود چون نسبت به خالق و خدای یکتا کافر شدند از رحمت همیشگی خداوند دور و جدا گشتند (۷۰) آنگاه فرستاد گان ما بابر ابراهیم خلیل بشارت داده و باو سلام و تحیت گفته و او هم بایشان سلام گفت و بیدرت کوشا برای آنها آورد (۷۱) چون ابراهیم دید مهمانان دست بسوی طعام دراز نمیکنند از آنها بکران شده و در دل خویش متوحش گشته و ترسی بر او مستولی گردید گفتند از ما ترس خداوند عذاب برای عذاب قوم لوط فرستاده است (۷۲)

نمود به خالق و خدای یکتا کافر شدند و از رحمت او دور گشتند خداوند صالح و یروان اندک او را بر حمت و شفقت نجات داد چه خداوند قادر و تواناست این بود داستان نمودیان که پایان رسید.

حرکت حضرت ابراهیم از بابل و چگونگی هلاکت قوم لوط

قوله تعالى : ولقد جائت رسلا ابراهیم

چون نمرود حضرت ابراهیم خلیل را با آتش افکند و با هر پروردگار آتش بر ابراهیم سرد گردیده و او را بسلامت نگاهداری نمود نمرود از ابراهیم ترسید و او را وادار به خروج از کشورش نمود و باو گفت باید از مملکت من خارج شده و حق سکونت در ملک او را ندارد حضرتش با ساره دختر خاله خود ازدواج کرده بود و گوسفندانی که وسیله کسب معاش او بود به همراهی لوط که جوانی مؤمن و بسر خاله اش محسوب میشد عازم خروج از شهر شد همینکه خواست از شهر خارج شود مأمورین نمرود راه را بر او مسدود کرده و گفتند تو حق نداری گوسفندان را با خود ببری این اموال را در مملکت نمرود بدست آورده ای اینک با او مخالفت نموده و بمناسبت همین مخالفت



وَأَمْرًا قَالِمَةً فَضَحِكْتُمْ قَبَسْرًا هَا بِسَحْقٍ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۳)  
 قَالَتْ يَا وَيْلَتَى الْيُدَاوَانَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۴)  
 قَالُوا اتَّعَجِبِينَ مِنْ أَمْرِ آلِهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَهَ حَمِيدٍ  
 مَجِيدٍ (۷۵) فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ  
 لُوطٍ (۷۶) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ يَا إِبْرَاهِيمُ اعْرُضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ  
 قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۷) وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا  
 لُوطًا سِئِئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۸)

معکوم به خروج میبایستی نباید اموال را باخود ببری، ابراهیم به حکایت سدوم قاضی  
 نمرود راضی شده و برای جلب نظر قاضی روانه شدند قاضی فوراً حکم کرد که چون  
 ابراهیم با پادشاه مملکت مخالفت دارد حق ندارد اموال و احشامی را که در این شهر  
 بدست آورده باخود ببرد ابراهیم بسدوم گفت اگر حکم ناحق کنی دردم خواهی مرد  
 سدوم پرسید بزعم تو حق کدام است ابراهیم گفت اگر من حق ندارم اموالی را که در  
 شهر کسب کرده‌ام باخود ببرم حکم کن جوانی و عمر از دست رفته مرا بمن برگردانند  
 تا رعایت عدالت و انصاف شده باشد سدوم دستور داد عمر تلف شده او را مسترد نموده  
 بعد اموالش را ضبط کنند چون اجرای حکم قاضی ممکن نبود ابراهیم دارها کردند  
 ولی بتمام مأمورین و حکمداران اطراف از طرف نمرود نوشتند مزاحم ابراهیم شده  
 و نگذارند در شهرها و نقاط مختلفه مسکن نماید و در موقع عبور هر شهری قسمتی  
 از مالش را بگیرند ابراهیم نسبت به پال خود متعصب و غیور بود و چون نمیخواست  
 مورد چشم زخم مردم باشد در موقع حرکت و سفر او را در صندوقی میگذاشت هنگام  
 عبور از شهری مأمورین برای وصول باج راه و دریافت دهیک از اموالش دستور دادند



در گفتگوی ابراهیم و مهمانانش ساره عیال او حاضر بود و از فرط شوق و حسرت  
 بخندید و بر اثر فرح و نشاط حایض گردید و ما باو مژده تواند اسحق و بعد از اسحق  
 یعقوب را باو دادیم (۷۳) ساره گفت وای بر من آیامن میزایم با اینکه پیر فرتوتی شده ام  
 و شوهرم نیز پیر مردی بیش نیست چنین امری از شکفتیهای بزرگ خواهد بود (۷۴)  
 فرشتگان گفتند از امر پروردگار تعجب نکنیده مخصوصاً آنکه رحمت و برکت خداوند  
 شامل شما خاندان رسالت است زیرا خداوند بسیار سوده و بزرگوار میباشد (۷۵)  
 همینکه آرامشی در حال ابراهیم پیدا شد و وحشت او زایل گردید و بشارت و مژده  
 فرزندانم دریافت کرد درباره قوم لوط بگفتگو پرداخت زیرا ابراهیم بسیار پردیوار و  
 رؤف بوده و تضرع زیاد بدرگاه خدا مینمود و در حق خود و مردم طالب آمرزش او  
 مغفرت میکرد (۷۶) با ابراهیم خطاب شد که از تقاضای بخشایش بیغور و قوم لوط درگذرد  
 که هنگام اجرای قهر و خشم الهی درباره آن قوم رسیده و عذاب حتمی و غیر قابل  
 اجتناب آنها میرسد (۷۷) و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند سخت پریشان خاطر  
 و محزون شد و گفت این روز بسیار سختی است (۷۸)

درب صندوق را باز نماید آنچه ابراهیم عذر آورد قبول نشده گفتند اگر میخواهی از  
 اینجا عبور کنی چاره ای نداری مگر آنکه درب صندوق را گشوده اموالیکه در آن  
 نهفته ارائه داده و ده يك آنرا بپردازي سرانجام ناگزیر درب صندوق را گشودند و  
 همینکه چشم مأمورین بجمال ساره افتاد زحسن و جمالش تعجب کرده از ابراهیم  
 پرسیدند این زن کیست؟ فرمود او خواهر من است و مرادش از کلمه خواهر، خواهر دینی  
 بود مأمور گفت من نمیگذارم از این محل بروید تا اینکه وجود این زن را پادشاه  
 گزارش بدهم و دستور بخواهم فوراً چگونگی رابرای پادشاه گزارش داد و مرد دستور  
 احضار ساره را داد و او را بشهر بازگردانیده نزد پادشاه بردند چون پادشاه ساره را  
 بدید دل بدو بست و قصد کامیابی و تجاوز در سرش پدید آمد چون خواست بسوی ساره  
 دست دراز کند ساره در دل بخدا پناه برد و فوراً دستهای شاه خشک گردید پساره گفت  
 این چه حالت است که بر من عارض و مستولی گردید گفت چون تو سوء قصد بمن کردی  
 از خدا خواستم مرا در پناه خود حفظ نموده و از شر تو ایمن دارد لذا چنین شدی که

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ  
هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّوُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ فِي شَيْءٍ أَلَيْسَ مِنْكُمْ  
رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۹) قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ تَعْلَمُ  
مَنْ تُرِيدُ (۸۰) قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ (۸۱) قَالُوا  
يَا نُوحُ إِنَّا رُءُوسُ رَبِّكَ لَنْ يُصَافُوا إِلَيْكَ فَاصْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا  
يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمْ

الصُّبْحِ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۲)

می بینی پادشاه تقاضا کرد از خدا بخواهد او را بحال اولیه در آورد تا علاوه بر آنکه  
سوء قصدی ننماید پادشاه خیر و عوض نیکی درباره اش انجام دهد ساره دعا نمود خداوند  
او را بحال خودش برگرداند و شاه در عوض کنیز مخصوص خود هاجر را بار بخشید  
تا در خدمتش باشد و این کنیز همان هاجر مادر حضرت اسمعیل است که بعدها ساره  
او را بشوهر خود تقدیم نمود.

ابراهم به همراهی ساره و هاجر در بیابانی که بین راه بمن و شام بود و قوافل ناگزیر  
از عبور نقطه مزبور بودند ساکن شد و عابرین چون بر حضرتش میگذشتند مورد اطفاف  
و پذیرایی او واقع گشته و آنها را به یکنوازی دعوت و هدایت میفرمود و بتدریج سیت  
شهرت ابراهیم بنقاط مختلفه منتشر گردیده و همه جا گفته میشد کسی را که نمرود در  
آتش انداخته و آتش او را نسوزانده و سلامت حفظ کرده در این نقطه مسکن دارد و  
غالباً مسافرین و عابرین موقع عبور از منزلگاه آن حضرت مهمان میشدند و از خوان  
کرم و اطفاف او بهره مند میگشتند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود در چند فرسخی قرارگاه ابراهیم

فرشتگان بصورت جوانان خوشرو و زیبا بغانه لوط وارد شدند قوم لوط شتابان بغانه او ریخته و برای ارتکاب عمل زشت با آنها مهیا شدند لوط بآن مردم گفت دختران من برای شما نیکوتر و پاکیزه ترند از خدا بترسید و مرا نزد همانانم با عمل زشت خود خوار و شرمسار مسازید آنها در میان شما جوان مرد رشیدی نیست که مانع کار زشت شما شود (۷۹) قوم گفتند میدانی که ما نظری بد دختران و زنان نداریم و تو میدانی ما چه میخواهیم (۸۰) لوط گفت ای کاش من قدرتی میداشتم که مانع شما میشدم اینک که قادر نیستم از شر شما بمانم و پناهگاه محکمی مآوی میگزینم (۸۱) فرشتگان گفتند ما رسولان پروردگار تو هستیم و دست بد کاران قوم بتو نمیرسد تو با خانواده خود هنگام شب از این دیار بیرون برو و از بستگان کسی را جز آن زن بد کارت که آنها باید هلاک شود و امگدار که وعده عذاب قوم صبح است و البته صبح هم خیلی نزدیک

میشود (۸۲)

شهری بود که بسیار آباد و درختان فراوان و میوه های بسیار داشت اهالی آن شهر مردمانی بودند که خود را از بول و غایط پاک نمی کردند و غسل جنابت نمی نمودند از جهت بغل و خست طبعی که داشتند و چون عبور مردم از کنار باغ ها بود از میوه های آن میخوردند و خسارت میزدند و مردم شهر عاجز شده و در صدد چاره بر آمدن شیطان روزی بصورت پیر خردمندی نزد آنها رفت گفت اگر میل داشته باشید من میتوانم چاره جویی نموده و بشما کاری تعلیم کنم چنانچه انجام دهید دیگر کسی مزاحم شهر شما و محصول باغ های شما نشود گفتند بدیده منت داریم و قبول میکنیم شیطان گفت هر کس از شهر شما عبور نماید با او لواط کنید و لباسهای او را در آورید تا دیگر جرأت خرابکاری نداشته باشند و پیر شیطان از آنها جدا شد پس بصورت جوان امرد بالباسی فاخر نزد آنها آمد او را گرفتند و عمل شنیع انجام داد و از آن کار خوششان آمده بطوریکه دیگر باز نهی خود مباشرت نمیکردند و از وجود زن تمتع نمیکرفتند و ناچار زنها هم بایکدیگر بمساحقه میپرداختند مردم از عمل شنیع ساکنین آن شهر خدمت ابراهیم آمده و شکایت کردند بر اثر آن خداوند لوط را بهدایت و رهبری آن



قَلَمًا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سَجِيلٍ  
 مُنْقَضُودٍ مَسْمُومَةٍ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (۸۳) وَإِلَىٰ مَدْيَنَ  
 أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ  
 وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرِيكُمْ بَعْضَ الَّذِي أَنْتُمْ عَنِيفُونَ خَافَ عَلَيْكُمْ وَعَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴)  
 وَيَا قَوْمِ اتَّقُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ  
 وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵)

قوم مبعوث فرمود لوط بآن شهر عزیمت نمود ساکنین شهر او را دیده پرسیدند تو کیستی  
 و از کجا آمده و کجا خواهی رفت؟ جواب داد من پسر خاله حضرت ابراهیم میباشم که  
 نمرود او را در آتش انداخته و نسوخت و پسرمان پروردگار آتش بر او سرد و رحمت  
 گردید و اینک در چند فرسخی شهر شما مسکن دارد و مرا برای نصیحت و ارشاد شما  
 از جانب خداوند مأمور کرده از خدا بترسید و از عمل زشت خود دست بردارید مردم  
 شهر ترسیدند و حضرت لوط جسارت نکردند و لوط در میان آنها مدت سی سال توقف  
 نمود و از آنها عیال گرفت و چند دختر از عیال او متولد شد و در طول مدتی که لوط در  
 میان آن مردم میزیست هر چه آنها را دعوت و ارشاد میکرد قبول نمیمودند و از او  
 میخواستند که از شهر آنها بخارج شود ولی لوط همچنان بدعوت خود ادامه میداد  
 روزی ابراهیم در محل خود نشسته و چند نفر مهمان داشت همینکه مهمانان رفتند دید  
 چهار نفر حضورش ایستاده اند اما بانسان شباهت ندارند و بابراهیم نموده گفتند سلام  
 بر تو باد ابراهیم در پاسخ گفت بر شما هم سلام باد و نزد ساره رفته گفت مهمانانی برایم  
 رسیده اند که شباهت به بشر ندارند برای پذیرائی ایشان چیزی فراهم کن ساره عرض  
 کرد جز این گو ساله چیز دیگری موجود نداریم فوراً گو ساله را ذبح کرده و بریان نموده  
 نزد مهمانان آورد.

همینکه فرمان خشم و قهر ما رسید دیار آن قوم را زیرورو نموده و بر سر مردمش از آسمان سنگهای بلا و هلاکت ببارید که بامر پروردگار نشاندار و معین بود و چنین هلاکتی از مردم ستمکار بعید نیست (۸۳) و ما بسوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم و او ب مردم گفت بیایید خدای یگانه را بپرستید که جز او خدایی نیست و در ترازو و پیمانه ها دقت کنید که کم نگذارید و من خیر و صلاح شما را در آن می بینم مگر ستم از عذاب شدیدی که شما را احاطه نموده و نابود سازد (۸۴) و ای مردم در وزن و پیمانه نمودن کالا رعایت عدالت نمایید و ب مردم کم نروشید و در روی زمین فساد و تباهی نپخشید (۸۵)

ساره از همان خانه عبور نموده دیدم همانان بطعام فراهم شده نگران گشته واقعه را با ابراهیم عرضه داشت آنحضرت مضطرب شد و پرسید شما را چه شده که از طعام ابراهیم خلیل نمینخورید؟ گفتند ای ابراهیم نگران مباش و ترس ما فرشتگانیم که از طرف خداوند ماموریم قوم لوط را هلاک سازیم ساره ترسید و تکانی خورد که بر اثر آن با آنکه مدت ها پاک بود دچار عادت زدن گردید فرشتگان با ابراهیم و ساره مزده تولد دو پسر اسحق و یعقوب را دادند ساره تعجب کرده گفت با اینکه من یاکسه هستم و شوهرم نیز پیری فروتن بیش نیست چگونه فرزند خواهد شد؟ جبرئیل نازل شده گفت از امر خدا تعجب نکنید زیرا رحمت و برکات خدا بخاندان شما متوجه و مملوف است ابراهیم از جبرئیل پرسید برای چه فرود آمده اید؟ فرمود برای هلاکت قوم لوط ابراهیم گفت لوط هم در میان قوم است جبرئیل گفت میدانم او و خانواده اش را غیراز خیال که باید هلاک شود نجات خواهیم داد ابراهیم پرسید اگر در میان آن قوم صد نفر مؤمن بود خداوند امر بهلاکت قوم میفرمود؟ جبرئیل گفت خیر باز پرسید اگر پنجاه نفر مؤمن یافت میشد چطور؟ جواب داد خیر گفت اگر ده نفر مؤمن باشند؟ فرمود خیر تا یک نفر مؤمن را هم جواب منفی داد چه خداوند میفرماید؟ «فما وجدنا فيها غیر بیت من المسلمین» ابراهیم از جبرئیل تقاضا کرد که بسوی خدا برگشته و طلب بخشایش

بِقِيَّةِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) قَالُوا يَا  
 شُعَيْبُ أَصْلَوتُكَ تَأْمُرُكَ أَن نَّتْرِكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَأَن نَّفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا  
 نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷) قَالَ يَا قَوْمِ إِرَيتُمْ إِن كُنتُ عَلَى  
 بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقْنِي مِّنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَن أُخَالِفَكُم إِلَىٰ مَا  
 أَنهَيْتُمْ عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَفَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي  
 إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸)

ورفع عذاب قوم نماید که در فاصله چشم به زدن خطاب شد :  
 «یا ابراهیم امر من عن هذا» (آیه ۷۷ هجین سوره ) ای ابراهیم از این اندیشه  
 در گذر و فرشتگان با جبرئیل از نزد ابراهیم خارج شده و بحضور لوط که مشغول  
 آبیاری ذراعت خود بودند رفتند لوط چون ایشانرا بدید پرسید کیستید و یکجا میروید ؟  
 گفتند ما غریب هستیم و در این شهر آشنائی نداریم یک امشب ما را مهمان کن گفت  
 ای دوستان ، مردم این شهر عادت بدی دارند خداوند ایشانرا لعنت کند میترسم هتاک  
 حرمت شما نموده و مایه شرمساری من شود گفتند ما ورود خود را بشهر تأخیر می  
 اندازیم که کسی ما را نبیند و انشاء الله مزاحمتی روی نخواهد داد لوط بشهر نزد عیالش  
 رفته و دستور تهیه وسیله پذیرائی از مهمانان را داده و گفت نباید کسی از وجود این  
 مهمانان باخبر شود و این امر را پنهان بدار تا آنکه بیاداش آن از خطاهائی که تاکنون  
 مرتکب شده ای در گذرم عیال لوط کافر بود و با مردم شهر رابطه و علامت شرطیه مقرر  
 داشت هر وقت لوط روز مهمان داشت از پشت منزل دود مینمود و اهالی را از وجود  
 مهمان خارجی آگاه میساخت و اگر شب کسی میآمد با افروختن آتش در بام خانه  
 مردم را مطلع میکرد آن شب هم وقتی که مهمانان بمنزل لوط وارد شدند عیالش  
 بر بام خانه رفته و آتشی افروخت و قوم را از ورود مهمانان تازه ای خبر کرد . -



آنچه که خداوند برای شما باقی بگذارد و برکت بدهد خیلی بهتر است. اگر ایمان داشته باشید ولی چنانچه عصیان بورزید من حافظ و نگهبان شما از عذاب خدا نیستم و انباشم (۸۶) قوم بمسخره بشعوب گفتند آیا نماز تو بتواند میکند که ما را از پرستش مأمورهای پدرانمان باز داشته و یا مانع شود که ما بدخواه خود تصرف در اموال خود نکنیم حقا تو مرد بردبار و رشیدی (یعنی توسعیه و نادانی) (۸۷) شعوب گفت ای مردم شما چه عقیده ای درباره من دارید اگر من از طرف پروردگار خود دارای دلیل و برهان روشن بوده و از پیشگاه حضرت احدیت روزی پاك و پاکیزه برابم میرسند نظر مخالفت باشما ندارم و اینکه شما را از بت پرستی و کم فروشی نهی میکنم قصد و نیتم آنست که تا حدود میسر و آنچه توانائی دارم وضع شما را اصلاح نمایم و موفقیت من در این مقصد عالی با خداست که من با توکل کرده و بدرگاه او پناه میبرم (۸۸)

مردم شهر که از مشاهده فروغ آتش بوجود مهمانان تازه واردی در خانه لوط بی پرند شتابان بسوی خانه او روان گشتند.

بطوریکه میفرمایند در آیه شریفه «وجاء قومه بهرعون الیه» فرشتگان بصورت جوانان خوشرو و زیبا به خانه لوط وارد شدند قوم او برای ارتکاب عمل زشت مهیا شدند لوط بآنها گفت دختران من برای شما پاك و نیکوترند از خدا بترسید و مرا نزد مهمانانم با عمل زشت خود خوار و شرمسار مسازید مگر در میان شما جوان مرد رشیدی نیست که از این عمل زشت از شما جلوگیری کند و در پاسخ لوط گفتند تو میدانی منظور ما چیست بدختران و زنان کاری نداریم لوط فرمود ای کاش من قدرت و توانائی داشتم تا شما را از عمل زشت منع مینمودم چون چاره ای ندارم از دیار شما بیرون رفته و بجایگاه محکمی پناه میبرم جبرئیل گفت ای لوط اگر بدانی چه قدرت و توانائی داری این قدر محزون نمیشوی لوط پرسید شما کیستید و برای چه کار آمده اید و خیال دارید چه کنید گفتند ما فرشتگان از طرف پروردگار برای هلاکت قوم تو آمده ایم لوط پرسید آیا در همین ساعت جبرئیل گفت موعد هلاکت قوم صبح است و صبح هم بسیار نزدیکست در همین موقع مردم درب منزل لوط را شکسته و داخل شده بقصد

وَاِذَا قَوْمٌ لَا يَجْرُ مِنْكُمْ شِقَاقِي اَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ  
 اَوْ قَوْمَ هُودٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (۸۹) وَاسْتَظْفِرُوا  
 رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوَبُّوا اِلَيْهِ اِنْ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰) قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا لَكَ كَثِيرًا  
 مِمَّا تَقُولُ وَ اِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْمُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا اَنْتَ  
 عَلَيْنَا بِمَزِيٍّ (۹۱) قَالَ يَا قَوْمِ ارْهَقْنِي اَعْرُ عَلَيْكُمْ مِنْ اِلٰهِ وَ اتَّخِذْ تَمَوَّهُ  
 وَرَاكُمْ ظَهْرِي يَا اِنْ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲)

آزار مهمانان لوط حمله نمودند جبرئیل علیه‌السلام بآنها زده چهره و صورت ایشان  
 تغییر کرد و محو شد و رائر مشاهده حال آنها فهمیدند عذاب برایشان نازل شده در  
 میان قوم لوط دانشمندی بود و مطمئن بر این معنی که اگر لوط در بین قوم باشد خداوند  
 عذاب بر آنها نازل نمی نماید بمردم گفت عذابیکه لوط داده بود رسید محافظت  
 کنید که لوط از میان شما خارج نشود ، زیرا تا او در بین شما است عذاب بر شما وارد  
 نمیشود تمام جمع شدند و در اطراف خانه لوط بنگهبانی مشغول شدند جبرئیل بلوط  
 گفت که برای ترک شهر و قوم حرکت نموده و خارج شود لوط گفت چگونه ممکن  
 است از خانه بیرون رفت تمام مردم مواظب من بوده و اطراف خانه را گرفته اند جبرئیل  
 عمودی از نور بدست لوط داده و دستور داد باتمام بستگان خود به پیروی از نور آن  
 عمود رفته و کسی را خبر ندهد لوط روانه شد عیالش مطلع گشته و میخواست بدنبال  
 آنها برود که سنگی باو اصابت نموده و کشته شد و چون طلوع فجر رسید فرشتگان  
 اطراف شهر را گرفته و آنها را از هفتین طبقه زمین کنده و بهوا پرتاب نمودند و از آن  
 بلندی و از گون کرده و زیرورو نمودند و بر سر مردمی از آسمان سنگهای بلا و هلاک  
 ببارید که بامر پروردگار نشان دار بود و چنین نابودی و هلاکتی از مردم ستمکار  
 دور نیست .

شعیب مجدداً قوم را نصیحت نموده و گفت مخالفت و ضدیت با من شما را با آجانبان کشاند که همان بلایی که بر-ر قوم نوح و هود و صالح و معصوماً همین قوم لوط که دورانشان از شما دور نیست بر شما هم نازل شود (۸۹) از خدای خود طلب مغفرت و آمرزش نموده بسوی او باز گردید زیرا که پروردگار من بسیار مشفق و مهربانست (۹۰) مردم گفتند ای شعیب بیشتر از سخنان تو برای ما مقیمومی ندارد و ترا در بین خود شخصی نتوان وی ارج می بینیم اگر احترام و ملاحظه طایفه و کسانیت نبود ما ترا سنگسار میکردیم زیرا که تو بر ما برتری و عزتی نداری (۹۱) شعیب گفت آیا طایفه و کسان من در نزد شما از خدای من عزیزتر میباشد که چنین خدا را پشت سر گذاشته و فراموش کرده اید بدانید خداوند و پروردگار من با آنچه شما ها میکنید احاطه دارد و آگاهست (۹۲)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از گفتار لوط که فرمود «هؤلاء بنائی» آن بود که با دختران و زنان تزویج کنند و اطفال فریزه جنسی از طریق مشروع و عاقلانه بنمایند و چون پیغمبران بدان روحانی مردمند لذا فرمود دختران من برای ازدواج شایسته و پاکیزه ترند و فرمود خداوند پس از لوط پیغمبری نفرستاد مگر آنکه میان مردم و قوم خود محترم بوده است

و از صالح روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای آیه «لو ان لی بکم قوة» را سؤال کردم؟ فرمود یعنی اگر تکیه داشتم بسوی شعیب و سبزه نفر یاور با شما جهاد مینمودم.

و از ابا بصیر روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام ممکن نیست بنده ای از دنیا برود و عمل قوم لوط را حلال بداند و مرتکب بشود مگر آنکه خداوند بقلب او سنگی بیندازد اما مردم آن را نمی بینند.

قوله تعالى : والی مدین اخاهم شعیباً

هلاک قوم

در بخش دوم سوره اعراف ذیل آیه ۸۵ بیان نمودیم

شعیب

ولادت شعیب و فرستادن او را بسوی اهل مدین و اینکه آن



و يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَالَتِكُمْ اِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۹۳) مَنْ يَأْتِيهِ  
عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَهُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۴) وَلَمَّا جَاءَ  
اَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَاخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا  
الصَّيْحَةَ فَاصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَانِمِينَ (۹۵) كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اِلَّا بَعْدَ  
لَمَدَيْنَ كَمَا بَعَثْتُ لُوطًا (۹۶)

قوم بت پرست بودند و انواع محرمات را مرتکب میشدند شعیب بآنها فرمود بیاید  
خدای یگانه را پرستش کنید که جز او پروردگاری نیست و کم فروشی نکنید من خیر  
شما را در آن می بینم میترسم عذاب خدا بر شما احاطه کند و نابود شوید ای مردم  
بعدالت رفتار کنید و کم نفروشید و در روی زمین فساد برنخیزید آنچه را خدا برای  
شما باقی بگذارد و برکت دهد بهتر است و اگر معصیت و نافرمانی کنید من حافظ و  
نگهبان شما از عذاب خدا نباشم، شعیب را استهزاء و سخریه کردند و او را سقیه و نادان  
خطاب مینمودند خداوند کنایه آورده از گفتار زشت آنها بحلیم و رشیدی گفتند بآن  
حضرت آیا نماز تو امر میکند که ما را از پرستش معبودان پدرانمان بازداری یا مانع  
شوی از آنکه در اموال خود بدخواه تصرف کنیم؟ فرمود من از طرف پروردگار خود  
برای شما دلیل و برهان روشن آورده و ازیشگاه ربوبی روزی پاک و پاکیزه ای برای  
من میرسد بشما هیچ احتیاجی ندارم و هیچگونه نظر مخالفتی نداشته فقط مقصودم  
آن بود تا حد توانایی شما را از بت پرستیدن و کم فروشی و سایر محرمات دیگر باز  
دارم بخدای خود توکل کرده و پناه میبرم ولی میترسم مخالفت و تمرد شما با من عاقبت  
بجائی کشد که همان بلاییکه بر قوم نوح و هود و صالح مخصوصاً قوم لوط که دورانشان  
از شما دور نیست رسید بر شما هم نازل شود بترسید از خدا و بسوی او بازگردید و  
توبه کنید همانا پروردگار من بسیار باعطوف و مهربان است گفتند ای شعیب بسیاری

دوباره شعیب گفت ای مردم شما هر چه میخواهید بکنید من هم بوظیفه‌ای که دارم عمل خواهم کرد بزودی خواهید دانست (۹۳) که عذاب و خواری بر کدام يك از ما خواهد رسید و چه کسی از من و شما دروغگو میباشد شما منتظر نزول عذاب باشید منم با شما منتظر و مراقب این امر خواهم بود (۹۴) همینکه موعد قهر و خشم ما فرا رسید شعیب و پیروانش را که ایمان آورده بودند بلطف و رحمت خود نجات دادیم و ستمکاران امت را صیحه آسمانی فرا گرفت و چون صبح در رسید آنها در دیار خود هلاک و نابود شدند (۹۵) مثل آنکه گویی هرگز در آن دیار نبودند بدانید و آگاه باشید که مردم مدین هم چون کفار قوم نمود از رحمت خداوند دور شدند (۹۶)

از گفتار شما مفهومی ندارد و تو در میان ما شمع ناتوان و ناچیزی باشی اگر برای خاطر عشیره و کسالت نبود تو را سنگسار مینمودیم و در نزد ما قرب و منزلتی نداری فرمود آیا کسان من در نزد شما از خدای من عزیزتر میباشد خدا را فراموش کرده‌اید بدانید با آنچه عمل میکنید پروردگار آگاه است هر چه میخواهید بکنید من هم بوظیفه‌ای دارم بزودی خواهید دانست عذاب و خواری بکدام يك از ما خواهد رسید و چه کسی دروغگو میباشد منتظر عذاب باشید. هر چند آنحضرت با آن مردم ملاطفت و مهربانی فرمود آنها خشونت و تمرد کردند تا جفای آن تبهکاران از حد گذشت و بسزای اعمال خود گرفتار شدند. بشعیب وحی رسید آنها بیکه بتو ایمان آورده اند همراه خود برداشته و از این دیار بیرون روید پس از آنکه آنحضرت بامؤمنین خارج شدند اثر عذاب پدیدار شد صدای هولناکی از آسمان شنیده شد و زلزله عظیمی ظاهر گشت و آن جماعت را بروی افکند و بلاد آنها خراب و ویرانه شد تمام آنان هلاک گردیدند چون صبح فرا رسید گویا ایشان هرگز در آن نبوده اند ای مردم بدانید و آگاه شوید که اهل مدین هم مانند قوم نمود از رحمت خدا دور شدند.

پایان داستان قوم شعیب

عیاشی از محمد بن فضیل روایت کرده گفت از حضرت رضا علیه السلام انتظار فرج را

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا  
 أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمَرَ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۸) يَتَّبِعُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ  
 النَّارَ وَ يَتَّبِعُ الْوَرْدَ الْمَوْرُودَ (۹۹) وَاتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةَ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ  
 يَتَّبِعُ الرِّقْدَ الْمَرْقُودَ (۱۰۰) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَرَىٰ لَعْنَةُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ  
 وَ حَصِيدٌ (۱۰۱) وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمْ  
 الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ  
 وَ مَزَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ (۱۰۲)

سؤال کردم انتظار فرج را فرمود: فرج یکی از کشایشها میباشد و فرمود چه بیکواست  
 صبر کردن و انتظار کشیدن فرج آیا نشیء ای قول خداوند را در قرآن که میفرماید  
 «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ الْفِتْرَةَ» بر شما باد به صبر و بردباری کردن همانا بعد از یأس و شدت  
 فرج است و مردمان پیش از شما بردبارتر بودند از شما سپس اشاره میفرماید بقرصه  
 موسی که شرح او را در بخش دوم این کتاب بیان نمودیم.

قوله تعالى: يَتَّبِعُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ يَتَّبِعُ الْوَرْدَ الْمَوْرُودَ  
 یعنی فرعون روز قیامت پیش رو قوم خود باشد تا آنها را بدوزخ در افکند  
 چنانچه پیشوای آنان بود در دنیا و ایشان را بسوی آتش دوزخ مینمود و در این دنیا  
 برای خود لعنتی گذاشتند چه پیغمبران و مؤمنین بر آنها لعنت میفرستند و برای قیامت  
 بد ذخیره ای فراهم کردند ای پیغمبر این اخبار قراء و شهرها نیست برای حکایت  
 کردیم که بعضی از آن شهرها هنوز برپا و معمور است و بعض دیگر ویران شده و از  
 بین رفته اند (قائم عبارت از عمران و مقصود از حصيد خراب و ویرانه است) و این عذاب و  
 هلاکتیکه بر امتان گذشته نازل شد با مستحقان بود چه ما بر ایشان جفا ننمودیم آنها  
 بر خویشان ستم روا داشتند و معبودان باطلی که میپرستیدند برای آنان مفید نبود و



و پس از آن موسی را با آیات و دلایل روشن و متینی بر سالت نزد فرعون و پیروانش فرستادیم و ای مردم از او امر فرعون که فاقد هر گونه رشد و حکمت بود پیروی نمودند (۹۸) فرعون قوم خود را بدوزخ در افکند که بسیار بد منزلگاهی است (۹۹) فره‌نویان در این دنیا برای خود لعتی باقی گذاشتند و برای روز واپسین و قیامت بدذخیره‌ای فرستادند (۱۰۰) ای پیغمبر گرامی این اخبار قراء و شهرهائی است که برایت حکایت کردیم بعضی از آنها هنوز بر پا و معموره است و برخی را هم مرك مردمش را بدیدار عدم و نیستی فرستاده و ازین رفته‌اند (۱۰۱) و ما بر آن مردم ستمکار جفا نمودیم بلکه خود آنها بر خویشان ستم روا داشتند و خدايان باطلی که می پرستیدند برای آنها مفید واقع نگشته و رفع خطر از ایشان ننمودند وقتی که امر قهر ما بر نابودی و هلاک آنها رسید جز بر مراتب حسرتشان نیفزود (۱۰۲)

و سودی نبخشید و قتی که امر قهر ما بر هلاک و نابودی آنها رسید جز بر حسرتشان نیفزود چنین است سختگیری پروردگار وقتی بخواهد دیار ستمکاران را ویران کند انتقام و مؤاخذة او بسیار شدید و دردناک است و در هلاک و نابودی گذشتگان عبرتی است برای آنها بیکه از عذاب روز جزا میترسند و آن روز روزیست که تمام خلایق جمع شده و جزای اعمال خود را در آن روز مشاهده میکنند.

ابن بابویه ذیل آیه «ذلک یوم مجموع» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود روز مشهود روز عرفه است و روز مجموع روز قیامت است.

و در روایت دیگر فرمود روز مشهود روز قیامت است، مجموعش گویند برای آنکه اولین و آخرین خلایق جمع شوند برای حساب و کبیر و پاداش و آن روز راه مشهود نامند چه جن و انس و اهل آسمان و زمین حاضر شوند در پیشگاه مقدس پروردگار و هیچ روزی متصف بمجموع و مشهود نشود جز روز قیامت.

قوله تعالى: یوم یأت لا تقلم نفس الاباذنه فمنهم شقی و سعید

این آیه خبر میدهد از روز مشهود که قیامت است و میفرماید آن روز که میرسد کسی سخن نمیگوید جز با اجازه خداوند و در آن روز مردم یا نیر بهشت هستند یا آنکه

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ أَنْ أَخْذَهُ إِلَيْمٌ شَدِيدٌ (۱۰۳)  
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ  
 وَذَلِكَ يَوْمٌ أَشْهُودٌ (۱۰۴) وَمَا تَوْخِئُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ (۱۰۵) يَوْمَ يَأْتِ  
 لَأَنفُسٍ أَلْفَاظُهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (۱۰۶) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفِقُونَ  
 أَنفُسَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (۱۰۷) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ  
 إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۰۸)

سعادتمند و خوشوقت خواهند بود تیره بخندان را در آتش دوزخ افکنند در حالی که ناله و آه حسرت از دل بیرون کنند و در آن آتش جاوید هستند تا وقتی که آسمانها و زمین باقی میباشند مگر آنکه اراده حق بر نجاتشان تعلق بگیرد

قوله تعالى : خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ

اگر گوینده ای اعتراض کند چگونه خلود اهل بهشت و دوزخ را خداوند متعلق فرموده بدوام و بقاء آسمان و زمین و حال آنکه روز قیامت آسمان و زمین وجود ندارند و فانی شود ؛ جواب گوئیم مقصود از آن تمثیل بود و اینگونه مثالها در میان اعراب بسیار و مرسوم است چنانچه گویند ما این عمل را بجا آوریم تا آسمان و زمین باقی است و تا هنگامی که خورشید بجهان میتابد غرض آنها از این تعبیر تأیید و همیشگی است پس معنای آیه آنست که کفار در آتش و مؤمنین در بهشت جاوید بمانند و یا گوئیم در قیامت هم آسمان و زمین وجود دارد باین معنی هر چه تو را سببه افکند آسمان تو گویند و هر آنچه تو را بردارد زمین تو باشد در صورتیکه مراد به بهشت و دوزخ بهشت و دوزخ آخرت باشد ولی طبق روایتیکه عیاشی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کرده مراد بهشت دوزخ دنیا است که ارواح مؤمنین در آن منتقل میشوند تا قیام قیامت فرمود آنحضرت آتش در این آیه و آیه ۴۹ سوره مؤمن النار برضوان علیها غدواً و عشیاً برزخ

چنین است سخت گیری پروردگارت و قتی که بخواهد قری و دیار ستمکاران را ویران کند انتقام و مواخذة او بسیار شدید و دردناک است (۱۰۳) در این امر هلاک و نابودی آیت و عبرتی است برای کسی که از عذاب روز جزا بترسد و آن روز معشر و روزی است که تمام خلایق جمع شده و جزای اعمال خود را در آن روز می بینند (۱۰۴) و ما آن روز را (قیامت را) عقب نمیاندایم مگر مدت معینی که در علم ازلی خود مقرر نموده ایم (۱۰۵) آن روز که میرسد کسی جز با اجازه خداوند سخن نمیگوید و در آن روز خلایق با تیره بخت و شقی هستند با آنکه سعادت مند و خوشوقت خواهند بود (۱۰۶) اما تیره روزان شقی را در آتش دوزخ در افکنند در حالیکه ناله و آه حسرت از دل بیرون کنند (۱۰۷) و در آن آتش ابدی و جاوید هستند تا وقتی که آسمانها و زمین باقی می باشند مگر آنکه اراده حق بر نجاتشان تعلق بگیرد زیرا خداوند هر چه بخواهد میکند (۱۰۸)

است چه در قیامت صبح و شب و آسمان و زمین وجود ندارد. و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از بهشت و دوزخ ولایت محمد صلی الله علیه و آله و آل او و دوستی دشمنان آنها است و مردمان نادان و جاهل بسلامت سپهر، تصور کرده اند بهشت خدا که در آیه میفرماید «الا ماشاء ربك» برای کسانی است که داخل در جهنم و بهشت قیامت شده اند اگر آنطور باشد که ایشان میگویند دیگر در دوزخ و یا بهشت کسی باقی نمی ماند و این خیال باطل آنان دروغ است چگونه میتوانند بیرون آمده و خارج شوند و حال آنکه خداوند میفرماید «ما کثیر فیه ابداء» همیشه در آنجا جاوید بمانند و فرمود آنحضرت هر دو آیه در حق مردمان شقی و سعید نازل شده:

و شاید مقصود از بهشت در آیه زیادی عذاب کفار و افزونی نعمت برای مؤمنین باشد مانند آنکه یکی بد دیگری بگوید «لی عليك الف دينار الا الالفین» برای من بر دمه تو هزار درهم است جز آن دوهزار درهمی که بتو در وقت فلانی قرض دادم و چون استثناء و خارج کردن بیشتر از کمتر نشاید لذا به معنی زیادتی بود بنابراین الالبیعنی سوی است مانند آنکه گفته میشود «ما معنار جل الازید» نیست همراه ما بجز زید.



وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ  
 إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرُ مَجْذُوذٍ (۱۰۹) فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ  
 مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ نَصِيبُهُمْ غَيْرُ  
 مَنقُوسٍ (۱۱۰) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَتَوَلَّى كَلِمَةً سَبَقَتْ  
 مِنْ رَبِّكَ لِلْغَى بَيْنَهُمْ وَانَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مِرْيَبٍ (۱۱۱) وَإِنْ كُنَّا لَمَّا  
 يُوقِنُهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۲)

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود کفار و مشرکین در دوزخ باهل توحید  
 و مسلمانان طعنه زنند و گویند اسلام و توحید بحال شما سودی نبخشید ما و شما برابر  
 باشیم در آرزوهای رحمت پروردگار شامل حال آنها گردد خطاب بفرشتگان شود شفاعت  
 کنید از ایشان سپس بفرماید من ارحم الراحمین هستم بیرون آورید آنان را از آتش  
 جهنم فرشتگان آنها را خارج کنند

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود ممکن است مشیت خدا متعلق بگیرد  
 بر آنکه اهل دوزخ را از دوزخ نجات دهد و بیرون آورد از جهنم ولی هرگز اهل بهشت  
 را از بهشت خارج نکند.

ابن بابویه از عبدالله بن سلام روایت کرده گفت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردم  
 آیا ممکن است خداوند قومی را عذاب کند بدون حجة و عذری؟ فرمود پروردگار  
 منزله از آنست این امر را بفرماید عرض کردم حضورش پس چه بفرماید نسبت باولاد  
 مشرکین و کفار آنها در بهشت هستند یا در دوزخ؟ فرمود روز قیامت خداوند تمام خلایق  
 را جمع کند برای حساب و کتاب از آنجمله فرزندان مشرکین هستند که پیش از  
 بلوغ وفات کرده اند خطاب شود بآنها کیست پروردگار شما و چیست دین و کردار  
 شما؟ پاسخ دهند پروردگار ما تو باشی که ما را بیافریدی و از دنیا بردی و قرار ندادی

اما نيك بختان و سعادتمندان در بهشت جاويدان هستند تا وقتی که آسمانها و زمين باقی است مگر آنکه پروردگار عطای خویش را قطع نأشدنی و هـ يشكى بفرماید (۱۰۹) ای رسول ما بدون شك و شبهه بدان آنچه که آنان به پیروی پدران خود میپرستند باطل است و ما عذاب و کیفر مشرکان را بعد کمال میرسانیم (۱۱۰) و ما برای موسی کتاب تورات را فرستادیم و در باره آن کتاب آسمانی هم اختلاف نموده و تصدیق نکردند اگر نه آن بود که در علم ازلی و کلمه سابقه الهی مشیت بر این نبود بین آن مردم حکم بعذاب داده میشد این تیره دلها پیوسته در شك و تردید بوده و بر حقایق شبهه و ریب مینمایند (۱۱۱) و البته خداوندت همه خلایق را بجزای نيك و بد اعمالشان خواهد رسانید و اوست که از رفتار و کردار همه مطلع و آگاه میباشد (۱۱۲)

برای ما زبانی نأتکلم کنیم و تلاوت آیات تو را نمائیم و نه پیغمبری تا از او پیروی کنیم نیست دانشی برای ما جز آنچه تو بما یاد دادی پروردگار با آنها مینفرماید ای بندگان من اگر شما را امر کنم به چیزی بجا خواهید آورد و عرض کنند بلی اطاعت و فرمانبرداری کنیم امر بفرماید خداوند بآتش فلق (و آن آتشی است بسیار شدید در جهنم وقتی زبانه میکشد شعله آن سیاه است) بدست صورت خلایق و از شدت حرارت آن دیده ها نابینا شود و زن باردار حمل خود را ساقط کنند و اطفال از ترس آن بصورت پیره مردان در آیند پس امر کند پروردگار با اطفال مشرکین که داخل آن آتش شوند هر کدام از آنها در اوج محفوظ معین شده که به بهشت برود دفعتاً خود را در آن آتش افکند و آن سرد و رحمت شود بر او همچنانکه بر حضرت ابراهیم سرد و رحمت شد آتش نمرودیان و آنها یککه معیر شده که به بهشت بروند از رفتن در آن آتش امتناع نموده امر میشود بدنیال پدرانیشان را بدوزخ افکنند و اینست معنای آیه «فمنهم شقی و سعید» تا آخر.

قوله نمالی : فلاتك في مریة عما یعبده هؤلاء

ای پیغمبر بدون شك آنچه آنها بغیر از خدا می پرستند باطل بوده و آنان را بسوی آتش میکشاند و نمی پرستند غیر خدا را مگر از جهة تقلید کردن پدرانشان که آنها نیز غیر خدا را پرستش می نمودند و ما عذاب و کیفر ایشان را بعد کمال می

فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۳)  
 وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ  
 مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۱۱۴) وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا  
 مِنْ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَ الشَّيْئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۵)  
 وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۶) فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ  
 قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ  
 وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۷) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ  
 لِيَهْدِيَ الْقُرَىٰ بُظَّامٍ وَ أَهْلَهَا مُضِلُّحُونَ (۱۱۸)

رسائیم و ما بهوسی کتاب تورات عطا کردیم قوم او دربارهٔ سمعت آن کتاب اختلاف نموده  
 و تصدیق نکردند، و این آیه برای تسلیت خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده اگر قریش  
 تکذیب آنحضرت نموده و منکر قرآن شده اند تا زگی ندارد چه هوسی نیز او را  
 تکذیب کرده و در تورات اختلاف کردند و اگر نه آن بود که در علم ازلی و وحییت سابق  
 حق گذشته بود که تأخیر اندازد جز او کیفر متور دین را تا روز قیامت برای مصلحتی  
 همانا بزودی آنها بکیفر اعمال خود میرسیدند و این کفار و مشرکین شک کنند در  
 وعده و عذاب خدا و البته خداوند همه خلائق را بجزای نیک و بد اعمالشان خواهد  
 رسانید و اواز کردار همه آگاه است ای رسول ما ثابت قدم باش و آنچه را بتو وحی  
 نمودیم بر این مردم برسان و آنها را بند و نصیحت ده و کسانی که از مؤمنین پیروی از تو  
 کردند پایداری و استقامت نمایند و از حدود مقرر تجاوز نکنند و در امر دین زیاده  
 کم نمایند تا از حد استقامت خارج شوند چه خداوند بآنچه میکنند بینا است سپس  
 خداوند نهی میکند مسلمانان را از جدال در دین و تکیه کردن و دوستی با اشخاص



ای رسول همانطور که امر کرده‌ام خود و کسانی که بهمراهی تو رجوع بجا کرده‌اند پایداری و استقامت نمایند و از حدود مقرر تجاوز نکنند زیرا که خداوند بآنچه می‌کنید بینا است (۱۱۳) و با کسانی که ستم پیشه و ظالم هستند دوستی و همکاری ننمایید تا بآتش کیفر آنها مبتلا شوید و جز خدا برای شما دوستی وجود ندارد و کسی شما را یاری نخواهد کرد (۱۱۴) نماز را در دو طرف روز (اول روز و غروب) و در تاریکی شب پیادارید چونکه نیکوکاری شما موجب ازین رفتن بدیها میشود و این اقامه نماز يك تذکر و یادآوری است برای اهل ذکر و طالبین لقای حق (۱۱۵) ای پیغمبر صبر و بردباری پیشه گیر و بدان که خداوند پاداش نیکوکاران را تضییع نمی‌نماید (۱۱۶) چنانچه در قرون گذشته و پیش از شما مردمی عاقل و باایمان وجود داشت مردم را از تباهی فساد نمی‌مینمودند بهلاکت نمی‌رسانیدند که معدودی از مؤمنان پاک‌دین را نجات دادیم و اکثریت آنها بدنبال اسراف و تبذیر و کفرانی رفته و مردمی تبه‌کار و کافر بودند (۱۱۷) ممکن نبود که خداوند از روی ستم و ظلم مردم صالح و نیکوکار قریه‌ای را نابود و هلاک سازد (۱۱۸).

ظالم و ستمکار بقولش که میفرماید «ولا ترکوا الی الذین ظلموا» و در کافی ذیل آیه «ولا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود کسی که بحضور پادشاهی شرفیاب میشود مایل است آنقدر زنده بماند تا از عطای پادشاه برخوردار شده و از جیب بافتوت سلطان عطائی باو برسد. شیخ در تهذیب بسند خود از ذراره روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم خداوند چند نماز را واجب فرموده است؟ فرمودند در شبانه روز پنج نماز واجب شده عرض کردم آیا خداوند در قرآن در این باره تصریح فرموده یا خیر؟ فرمود بلی از دلوک شمس که زایل شدن آفتاب از خط نصف النهار است تا نصف شب که غسق الیل میباشد چهار نماز و پنجم آن قرآن الفجر است و در آیه ۱۱۵ میفرماید «طرفی النهار و زلفاً من الیل» که نماز عشاء است و فرمود «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی» نماز ظهر است و این نماز را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در وسط روز بجا می‌آورد و وسط نماز ظهر و مغرب که طرفی النهار باشد نماز عصر است و در بعضی روایات وارد شده که نزول

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَكَلَّمَ كُلَّهُ رَبُّكَ لَا مَلْئُوسٌ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹) وَكَأَلَّا نَقُصَّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَ مُوعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰) وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ (۱۲۱) وَانظُرُوا إِلَىٰ مَا تُنْتَظَرُونَ (۱۲۲) وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِفَاقِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۲۳)

آیه چنین بود «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر» و این آیه روز جمعه در یکی از سفرها در حالتی که مشغول خواندن قنوت بودند نازل گردیده و مقرر فرمودند که کسانی که مقیمند در نماز جمعه شرکت میکنند نماز ظهر جمعه را دو رکعت بخوانند و بجای دو رکعت دیگر دو خطبه امام را گوش بدهند و هر کس نماز ظهر جمعه را بجماعت بجا نیاورد باید چهار رکعت بخواند مانند نماز ظهر سایر روزها .  
و در کافی در معنای « ان الحسنات یذهبن السيئات از حضرت صادق روایت کرده فرمود نماز خواندن مؤمنین در شب گناهان روز آنها را از بین میبرد .

عیاشی از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت من از صادقین علیهم السلام شنیدم که روزی امیر المؤمنین علیه السلام بمردم فرمودند کدام يك از آیات هبشه قرآن کریم بیشتر مایه امیدواری است بزعم شما ؟ بعضی عرض کردند این آیه که میفرماید «ان الله لا یغفر ان یشرك به و ینقر ما دون ذلك لمن یشاء» فرمودند این آیه حسنه است ولی مایه رجا و امیدواری نیست عده دیگری گفتند آیه «یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله» فرمودند این آیه هم نیست بعضی گفتند آیه «والذین

اگر خدای تو میخواست و مشیت او تعلق میکرد تمام مردم روی زمین يك امت می شدند و ای پیوسته اختلاف و نفاق درین عالم متنوعه خواهد بود مگر آنکه خداوند ترحم بفرماید و هدایت شوند و برای همین منظور هم آفریده شده اند و کلمه قهر خداوندی بالزوم و حتمیت پیوسته است که فرموده دوزخ را از کفار جن و انس بخواهم کرد (۱۱۹) ما تمام اخبار مربوط بانبیاء سلف را برایت حکایت میکنیم تا قلبت محکم و استوار شود و حقایق و طریق صحیح و راه صواب بر تو روشن گردد و برای مؤمنین پند و اندرز و عبرتی باشد (۱۲۰) ای پیغمبر بآن کسانی که ایمان نمیآوردند بگو شماها بکارهای زشت و معاصی خود ادامه بدهید و ما هم بکار طاعت و بندگی خود مشغول هستیم (۱۲۱) شما منتظر جزای اعمال و کرده های خود باشید ما هم در انتظار پاداش و ثواب اعمال خویش هستیم (۱۲۲) امور نهانی آسمانها و زمین بر خداوند واضح و آشکار است و تمام کارهای عالم راجع به خداست پس او را بندگی و پرستش نموده و باز توکل کنید و بدانید که خداوند هرگز از کرده های خلق غافل نمیماند (۱۲۳)

اذا فعلوا فاحشة اظلموا انفسهم ذکر و الله فاستغفروا لذنوبهم فرمودند این هم لیست عرض کردند حضرت بفرمائید فرمود از رسول خدا شنیدم که میفرمود امیدوارترین آیات قرآن این است :

«ان الحسنات يذهبن السيئات»

و در کافی ذیل آیه «ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك» از ابی عبیده حذاء روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام موضوع استطاعت و گفتار مردم را پرسیدم : این آیه را تلاوت فرموده گفتند ای اباعبیده مردم در اقوال و گفتگوها اختلاف دارند روی این اصل اکثر ایشان بهلاکت می افتند عرض کردم پس مراد از الا من رحم ربك چیست؟ فرمود شیعیان ما آل محمد مشمول رحمت الهی خواهند بود که خداوند برای این رحمت واسعه خود آنان را آفریده است و عرض از رحمت اطاعت امام است بطوری که میفرماید «و رحمتی وسعت کل شیئی» مراد از همه اشیا شیعیان و رحمت علم امام است که احاطه و وسعت دارد که در این روایت بطور تفصیل تشریح گردیده علاقمندان



میتوانند در کتاب کافی باصل روایت مراجعه نمایند و ما در اینجا مختصری از آنرا که مربوط بتأویل آیه بود بیان نمودیم.

ابن بابویه در معنای آیه «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» از سعد بن عبدالله قمی بسند خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود روزی جبرئیل بر من نازل شده گفت ای رسول خدا برای شما از طرف پروردگار هدیه ای آورده ام که بکسی پیش از شما عطا نشده است رسول اکرم پرسیدند آن چیست؟ جبرئیل گفت سبب است پیغمبر فرمود بهتر از سبب چیست؟ گفت رضا است و بهتر از رضا زهد و بهتر از زهد اخلاص و بالاتر از اخلاص یقین و برتر از یقین توکل است مردم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند مراد از توکل چیست؟ فرمود معنای توکل آنست که شخص بداند و مطمئن باشد جز بخواست خدا کسی نمی تواند نفع و یا ضرری با او برساند و یا او را از رسول چیزی منع کند و یا چیزی با او بدهد و بطور کلی از معالوق مأیوس باشد اگر کسی چنین باشد جز برای خدا کاری نکند و بغیر خدای باحدی امیدوار نباشد و غیر از خدا از کسی ترسد و طمع در مال کسی ننماید و در برابر مخلوق از ابتلاعات خود شکایت ننموده و در حضور اشخاص شکر نعم خدا را برپا نخواهد کرد و بآنچه از مال دنیا باو برسد سپاسگزار بوده و اکتفای بکرم نماید و پسندد مرتبه رضا چیست؟ فرمود مراد از رضا آنست که بآنچه از مال و نعمت دنیا باو برسد راضی بوده و بآقای خود غضب نکند و عبادت و عمل اندک خود راضی نباشد پیغمبر فرمود از جبرئیل پرسیدم زهد یعنی چه؟ جواب داد مقصود از زهد آنست که دوست بدارد هر که را که خدا دوست میدارد و دشمن بدارد کسی را که خدا دشمن دارد و از مال دنیا بحلال آن قناعت ورزد و از آنچه که باعث فرو رفتن بآتش جهنم است دوری بجوید و آرزوهای خود را کم و کوتاه نماید و مرك را پیوسته در برابر چشم خود مجسم بدارد.

گفتم ای جبرئیل اخلاص چیست؟ گفت مخلص کسی است که از مردم سؤال نکند تا خود بیابد و چون یافت بآن راضی شود و اگر چیزی بیش از احتیاج داشت در راه خدا بمردم محتاج برساند پس اگر از خلق خدا سؤال نکرد اعتراف و اقرار به بندگی خدا نموده و چون بدست آورده راضی شد خداوند نیز از او راضی خواهد

بود و هر وقت مازاد مال خود را بنیازمندان داد بفضل خدا یقین کرده و اطمینان خواهد یافت و این کمال اخلاص است .

گفتم یقین چه باشد؟ گفت مؤمن که بمرتبه یقین رسیده باشد هر عملی را که انجام میدهد خدا را در نظر داشته و مانند آنست که خدا را مشاهده میکند و میداند که چه او خدا را نمی بیند ولی خدا او را می بیند و ایمان و یقین دارد که آنچه باید باو برسد حتماً میرسد و خطا نکند و آنچه نباید باو برسد نخواهد رسید و تمام اینها شاخه ها و فروع درخت توکل و درجات زهد است.

پایان سورة هود



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمُرْتَلِكِ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲)  
 فَحَنُّ نَقْصٍ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ  
 مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ  
 عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴) قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ  
 رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلنَّاسِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵)

## سورة یوسف

سورة یوسف در مکه نازل شده و یکصد و یازده آیه و یکمزار و هفتصد و هفتاد  
 و شش کلمه و هفت هزار و یکصد و شصت و شش حرف است در ثواب قرائت آن  
 ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر که سوره  
 یوسف را چه در شب و چه در روز تلاوت نماید خداوند او را در قیامت با جمال یوسف  
 معشور میفرماید از هول قیامت ترسی نداشته و از بندگان نیکوکار باشد.  
 و این حدیث را عیاشی با زیادتى (و در دنیا از زنا کردن و فحاشی ایمن باشد)  
 روایت کرده است.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند  
 زنی که خود را در غره و بالاخانه هاى که مشرف بر عمیر و خیابان و کوچه و راهرو و  
 مردم باشد منزل ندهید و نوشتن و کتابت و سوره یوسف را با آنها نیاموزید و بجای آن  
 بافتدگی تعلیم کنید.

در کتاب خواص القرآن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس سوره



## بنام خداوند بخشنده مهربان

این کتاب آیات پروردگار است که حقایق را روشن میسازد (۱) ما این قرآن را بزبان عربی فرستادیم تا بر مراتب تعقل و ادراک شما بیفزاید (۱) ما با وحی این قرآن بهترین داستانها را برایت حکایت میکنیم با آنکه قبل از وحی، از آن بی اطلاع بودی (۳) روزی یوسف بیدارش گفت ای پدر من در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره و ماه و خورشید مرا سجده مینمودند (۴) پدرش باو گفت ای فرزند رؤیای خود را برای برادرانت شرح نده زیرا که بر توحسد برده و حیلۀ برعلیه تو میانداشند چه شیطان دشمن آشکارا تسالی است (۵)

یوسف را بنویسد و سه روز در منزل خود نگاهدارد سپس آنرا از منزل خارج نهد و در دیوار بیرون خانه بطوری که کسی نداند پنهان کند طولی نمیکشد مگر آنکه از طرف پادشاه کسی را بفرستند و او را بخدمت دعوت نمایند و باذن خدا او را برای انجام حوائج خود نگاهداری کنند از این بهتر آنکه اگر کسی این سوره را در ظرفی بنویسد و با آب آنرا شسته و بیا شامد خداوند روزی را بر او آسان کند و حظی بر او مقرر فرماید خلاصه مطالب این سوره عبارت است از خواب دیدن حضرت یوسف و اذیت و آزار کشیدن او توسط برادران و داستان او در خانه عزیز مصر و بیان حالاتش در زندان و تنظیم خزان مصر و قیام او مقام عزیز و سیاست منزل و سیاست مدن و حکمة علمیه که چگونه انسان را بر منزل سعادت میرساند و حکمت و عجائب صنع و قدرت پروردگار جهانیان.

الر یکی از حروف اسم اعظم است که در قرآن متقطع شده و اگر پیغمبر یا امام با حروف دیگرش ترکیب کنند اسم اعظم حاصل میشود و بعضی از مفسرین گفتند چون آن را با حم و نون ترکیب کنند الرحمن که یکی از اسماء خداوند است حاصل شود «تلك آیات الكتاب المبين» تلك اشاره است بسوره یوسف و مراد از کتاب

قرآن عظیم و مقصود از بین روشن و بیان کننده احکام و حلال و حرام و قصص است برای کسانی که فکر و اندیشه بکار برند تا بدانند که آن آیات از طرف خداوند قادر و الجلال نازل شده

قوله تعالى : انا انزلناه قرآنا عربيا

ما فرستادیم کتاب را بلفظ عرب تا شما بدانید و تعقل کنید و در فهم معانی و اغراض آن عقل را بکار بندید؛ و عقل عبارت از مجموع علوم و دانشی است که بآن استدلال کنند بر حسن و قبح اشیاء و فرق گذارند میان نیکو و زشت و سبب نزول آیه آنست که یهود بکفار قریش گفتند از محمد صلی الله علیه و آله سؤال کنید داستان یوسف را و دیگر برای چه منتقل شدند آل یعقوب از شام به بلاد مصر؛ خداوند آیه فوق را در پاسخ سئوالات آنها نازل فرمود.

و در این آیه سه دلیل و شاهد است بر حادث بودن قرآن اول قولش که فرمود انزلناه چه خداوند بیان نمود که نازل شده و منزل قدیم نباشد دوم جمله قرآن و قرآن بمعنی جمع است پس بعضی از آن مقدم بر بعضی دیگر بود و قدیم را شاید چیزی بر آن مقدم باشد سوم کلمه عربیاً دلالت بر حدوث قرآن کند چه لغت عرب حادث باشد نه قدیم.

طبرسی از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود دوست بدانید عرب و زبان عربی را چه من که پیغمبر شما هستم عربم و قرآن عربیست و کلام و گفتار اهل بهشت نیز عربی میباشد.

و ابن بابویه در کتاب خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود یاد بگیرید ای مردم زبان عربی را چه خداوند بلسان و لغت عرب با مخلوقات تکلم کرده و سخن فرموده.

قوله تعالى : نحن نقص عليك احسن القصص

ما بیان خواهیم کرد بر تو نیکوترین قصه و حکایتها را و نامیده شده قرآن باحسن القصص چه آن در نهایت فصاحت و زیباترین معانی است و داستان یوسف نیکوترین حکایتهاست برای آنکه دربردارد عجایب و حکم و کیفیت محبت و اسرار

عشق و مودت را و دیگر آنکه در آن بیان حال پیغمبران و فرشتگان و شیاطین انس و جن و سیر ملوک و آداب مملکت داری و طریقه تجارت و شرح حال عقلاء و جهال و اختلاف احوال و مکر و حیله زنان و بیان توحید و فقه و علم سیر و تعبیر خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش و منافع دین و دنیا میباشد

«و ان كنت من قبله لمن الغافلین» اگرچه پیش از این تو از این قصه و اخبار غافل بودی و از یوسف و یعقوب و اولاد او پیش از آنکه وحی ما برسد اطلاع کاملی نداشتی.

مقاتل از سعید جبر روایت کرده که بعضی از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی به سلمان فارسی گفتند برای ما از توریة حدیثی بگو که در توریة حکایت های نیکوئی می باشد خداوند آیه فوق را نازل کرد و بیان فرمود که قصه های قرآن نیکوتر است از قصص تورات سپس ابتداء میفرماید بذاستان یوسف بفولش «اذقال یوسف لاییه».

ابن بابویه در ذیل آیه «اذقال یوسف لاییه» از ابی حمزه ثمالی روایت کرده گفت نماز صبح روز جمعه ای را در خدمت امام زین العابدین علیه السلام بجا آورده و باتفاق حضرت به منزلش رفتم کنیزی سکنه نام داشتند حضرت باو دستور فرمود امروز جمعه است هیچ سائلی را بدون آنکه طعام دهی از درب منزل نده نما، حضورش عرض کردم هر سائلی مستحق نیست فرمود میترسم بین آنها کسی مستحق باشد و باو طعام ندهند و به خانواده ما برسد آنچه بیهقوب و آل او رسید پس فرمود یعقوب هر روز گوسفندی ذبح مینمود مقداری از آنرا صدقه میداد و باقی را خود و عائله اش مصرف میکردند شب جمعه ای بود سائل روزه داری که در نزد خداوند هم قرب و منزلتی داشت موقع افطار به خانه یعقوب آمده صدا زد سائل غریبی هستم از مازاد غذای خود مرا سیر کنید و این درخواست را چند بار تکرار نمود با آنکه اهل خانه صدایش را می شنیدند و طعام زیادی هم داشتند او را پاسخ نداده مرد مسکین مأیوس بر گشت باشکم گرسنه در تاریکی شب بخداوند شکایت کرده و روزه بروزه روز بعد متصل نمود صبح خداوند بیهقوب خطاب کرد که ای یعقوب چرا بنده ما را پناه ندادی و سائلی را از در خانه خود مأیوس روانه ساختی با آنکه میتوانستی او را از طعام اضافی که در خانه داشتی



سیر کنی اکنون مستحق تادیب و عقوبت من شدی برخود و اولادت بلائی نازل کنم تا آنکه در آتیه حس ترحم و شفقت بر مساکین در شما بیدار بماند ای یعقوب این فقیر دعیال زاهدی بود که بعد اقل وسیله معاش قناعت ورزیده و در عبادت من کوشش بسیار میکند دیشب برای تحصیل مختصر غذائی در خانه تو آمد و چند مرتبه هم صدا زد با آنکه از غذای افطارت زیاد آمده بود جواب او را ندادی شب را او گرسنه خوابید و تو و عائله ات سیر خوابیدید ای یعقوب ندیدانی که عقوبت و خشم من بدو ستانم نزدیکتر است تا بدشمنانم از نظر علاقه و عنایتی که بدوستان خود دارم بعزت و جلال خودم تو و فرزندان را نشانه تیر بلائی خواهم کرد تا بر اثر آن عقوبت ادب شوی آماده باش و بقضای من راضی شو و بر مصائب من سیر کن.

لعلیلة بدانکه خداوند قرار داده محبت را علت از برای ظهور و امکانات و سبب بروز موجودات

چنانچه فرمود در حدیث قدسی «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف» من گنج نهانی بودم دوستی داشتم که شناخته شوم آفریدم موجودات را تا آنکه شناخته شوم چه موجودات مظهر حق باشند چنانچه گفت:

ظهور تو بمن است وجود من از تو  
فليس تظهر لولای لم اكن لولاك  
و خداوند محبت را از هر چیزی بیشتر دوست میدارد و یکی از اصما پروردگار محبوب است در شب معراج خطاب رسید ای محمد صلی الله علیه و آله من تو را حبیب خود قرار دادم از میان تمام مخلوقات و از کثرت محبت و مودتی که به پیغمبر خود دارد سوره یوسف را بر آنحضرت نازل فرمود چه در آن رموز محبت و اسرار مودت بسیار میباشد و ما در تفسیر این سوره مبارکه اشاره بشطری از رموزات خواهیم کرد انشاء الله و یعقوب چنان یوسف را دوست میداشت که لعلیلة او را از خود جدا نمیساخت و شأن هر حبیبی نسبت به محبوب خود همینطور میباشد.

بدانود پیغمبر رحی رسید ای داود سزاوار نیست از برای دوست که از در خانه دوستش مفارقت کند و دور شود و فرمود در حدیث قدسی دروغ گوید هر آنکه دعوی محبت من را بنماید سپس مرا فراموش کند و دروغ گوید کسیکه دعوی دوستی کند

و غیر مرا پرستش نماید و زبانش به حمد و ثناء من مشغول نباشد دروغ گوید هر که دعوی مودت مرا بنماید و از طعام و شراب لذت برد دروغ گوید هر آنکه دعوی دوستی من کند و دلش بجز من مشغول باشد و یا در تاریکی شب بخواب رود چه نیکو سروده شاعر عرب که میگوید :

عجبا للمحب کیف ینام      کل نوم علی المحب حرام

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود اول بلائی که خداوند بر یعقوب و آل او نازل فرمود حسد برادران یوسف بود یوسف در وقتی که از خواب او اطلاع حاصل نمودند یعقوب رقت زیادی یوسف کرد و ترسید که مبدا بلای موعود از طرف خداوند متوجه یوسف بتهنایی شود و روی این فکر محبت شدیدی در دل خود نسبت به فرزند دلبنده خویش احساس کرد و همینکه برادران مشاهده کردند که پدر درباره یوسف مهربانی و عطوفت بسیار مینماید بلای حسد ایمان را تحریک نموده با خود گفتند برای آنکه محبت پدر را از یوسف سلب نموده تا ما را هم مشمول عواطف پدرانه خود کند خوبست یوسف را کشته و از میان برداریم و پس از آن توبه کنیم همین مقدمه شد که قضای خداوند درباره ی یعقوب و یوسف نافذ گردد و آنها نتوانند بلا را از خود دور کنند در ذم حسد ابن بابویه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود ای مردم به پرهیز از حسد همانا حسد حسنات اعمال شما را ازین ببرد و نابود گرداند چنانچه آتش هیزم را نابود کند و شخص حسود از رحمت خداوند دور باشد و حسد برنده کافر است چه او را شی بمقدرات خدا نیست حسود زندگانی کند و بمیرد در حالیکه همزون باشد و نزد پروردگار خوار و ذلیل است و فرمود برای نعمتهای خداوند دشمنانی است عرض کردند حضورش ای رسول خدا آنها چه اشخاصی هستند ؟ فرمود کسانی میباشد که حسد میبرند بر مردمانیکه خداوند از فضل و رحمت خود نعمتهایی بآنها عطا فرموده و فرمود هر کس حسد برد بعلی علیه السلام بر من حسد برده و هر آنکه بر من حسد ببرد داخل جهنم بشود.

و علامت حسود دو چیز است در حضور شخص او را مدح و ثناء گوید و چون غایب و دور گردد غیبت و بدگویی کند از او و حسود بوی پوسیده بمشامش نرسد و در قیامت

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ  
وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ إِنَّ  
رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶) لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّالِينَ (۷) إِذِ  
قَالُوا لِيُوسُفُ وَإِخْوَتُهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَاءَنَا لَفِي  
ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸) اقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَظْهِرُوا أَرْضَكُمْ يَهُلْ لَكُمْ وَجْهٌ إِلَيْكُمْ  
وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹)

آمرزیده نشود:

حضرت موسی هنگامیکه بطور سبنا رفت در اثناء راه شیطان بر خورد عصای  
خود را بلند کرد تا او را بزند گفت ای موسی من از عصای تو به ترسم من از دلی میترسم  
که در اوصفا باشد موسی فرمود علامت صفا چیست؟ شیطان گفت سه چیز است یکی  
ترك حسد دیگری حفظ بدن از مصای پروردگار سوم منتظر بودن قیامت و حشر سپس  
گفت ای موسی چهار چیز را بتو سفارش میکنم از حسد دوری بچوچه قایل هایل را  
کشت برای خاطر حسد و کافر شد دوم از کبر و غرور اجتناب کن من از قرب الهی دور  
شدم برای تکبر و غرور سوم هرگز با زن اجنبی خلوت نکن زیرا من سوم شما باشم  
خواست چهارمی را بیان کند فرشته نازل شد گفت ای موسی حرف تمام شد گوش  
بچهارمی آن نده.

داستان یوسف و الداخن برادران او را در چاه

حضرت یوسف در فاران متولد شد پس از چندی مادرش راحیل در بیت اعم  
در گذشت یعقوب او را بحیرون آورد و بعمه اش سپرد تا او را تربیت کند خواهر یعقوب  
چنان از دیدار یوسف مسرور بود که لحظه نمیتوانست در مفارقت او آرام بگیرد و چون  
اندک رشدی نمود یعقوب خواست او را از عمه بگیرد و خودش نگاهداری کند عمه برای



این رؤیائی که دیده‌ای دایل بر آنست که خداوند ترا بر گزیند و علم تأویل و تعبیر خواب  
 بشو می‌آموزد و نعمت و لطفش را درباره تو و خاندان یعقوب تمام می‌فرماید همچنانکه  
 پیش از این در حق ابراهیم و اسحاق تمام فرموده است زیرا که خداوند تو دانا و حکیم  
 است (۶) در داستان یوسف و برادرانش برای سوال کنندگان حکمت و هیرت بسیاری  
 است (۷) وقتی برادرانش یکدیگر گفتند که یوسف و برادرش (بن یامین) پیش پدرمان  
 عزیزتر از ما هستند در صورتی که ما عده‌ای بیشتر و متعدد هستیم و معلوم است  
 که پدر با این محبت خود بآنها در ضلالت و اشتباه آشکاری  
 افتاده (۸) یوسف را بکشید و با او را در سرزمینی طرد کنید  
 تا روی پدر بسوی شما منعطف شده و از آن  
 پس مردمی در ستکار شوید (۹)

آنکه یوسف را از او بگیرند حيله و تدبیری بکار برد تا نزد خویش بماند کمربندی از  
 اسحاق ادب باو رسیده بود بزیرجامه یوسف بست و او را بخدمت برادر آورد تاگاه  
 از کمربند یاد کرده و از هر طرف تجسس نمود سپس آن را از زیرجامه یوسف بیرون  
 آورد و گفت یوسف این کمربند را ربوده و در ملک حضرت ابراهیم رسم آن بود که  
 چون دزدی کنند صاحب مال باید آن دزد را تازنده هست به بندگی خود بگیرد پس  
 بحکم شرع عمه یوسف را بخانه خود برد و به بندگی او را بگرفت بعد از رحلت عمه  
 یعقوب فرزند را بنزد خود آورد و هر روز درباره او شفقت و مهربانیش افزوده میشد  
 و این معنی گران آمد بر برادران در خانه یعقوب درختی بود هر وقت برای او فرزندی متولد  
 میشد آن درخت شاخه جدیدی می‌بروید و با آن فرزند نمو میکرد و وقتی فرزند بزرگ شد  
 شاخه درخت هم قوی گشته یعقوب او را میگرفت و قطع میکرد بآن فرزند میداد و  
 میفرمود این چوب عصای تست یوسف که متولد شد آن درخت شاخه نرو بانید و چون  
 بزرگ شد مشاهده کرد برادران او هر يك عصائی دارند و او بی عصا است به پدر گفت از  
 خدا بخواه برای من عصائی بفرستد یعقوب دعا کرد جبرئیل عصائی برای یوسف آورد  
 سپس یوسف در خواب دید عصای خود را بر زمین فرو برده و برادرانش نیز عصای  
 خودشان را مقابل عصای او بر زمین فرو بردند عصای یوسف سبز و خرم گشته و بزرگ شاخه

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوَّةَ فِي غِيَابِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ  
 السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰) قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَ  
 إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱) أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲)  
 قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ  
 غَافِلُونَ (۱۳) قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَلَحْنُ عَصَبٍ إِنَّا إِذَا لَخَّاصِرُونَ (۱۴)  
 فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ اجْتَمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا  
 إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵)

بر آورده ولی عصای برادران بحال خود باقی است از خواب بیدار شد خواب خود را  
 برای پدر بیان کرد برادران شنیدند کینه او را در دل گرفتند و نخست حسدی بود که  
 برادران بیوسف بردند و گفتند ای پسر راحیل عجب خوابی دیده‌ای همانا تو سید ما  
 خواهی بود و ما بندگان تو و کارت بالا گیرد و بر ما غالب شوی یوسف در آنوقت هفت  
 ساله بود وقتی خراب آفتاب و ماه و ستارگان بدید نه سال داشت یعقوب یوسف را ساعتی  
 از خود دور نمیکرد تا آنشبیکه یوسف خواب دید که یازده ستاره و خورشید و ماه در  
 برابرش سجده کردند خوابش را برای پدر تعریف کرد یعقوب از شنیدن آن مغموم شد  
 بیوسف تاکید کرد که خواب خود را از برادرانت پوشیده دار میترسم که از جانب ایشان  
 خطری برای تو سر بزند اتفاقاً خاله او مادر شمعون از آن خواب مطلع شد برادران  
 که از صحرا مراجعت کردند با آنها گفت وای بر شما زحمت و مشقت را متحمل میشوید  
 و راحت اقبال برای یوسف میباشد

(چهار زن اسرار چهار پیغمبر را افشا کردند دوزخ آنها عیال نوح و لوط بود  
 سوم مادر شمعون سر یوسف را فاش نمود چهارم حفصه دختر عمر بود که سر پیغمبر خاتم

یکی از برادران گفت اورا نکشید بلکه در سر راه کاروانیان بپاهی یفکنید تا کاروانیان اورا یافته با خود ببرند (۱۰) پس از آن پیدر خود گفتند چرا یوسف را به همراه ما نمیفرستی و از او ایمن نمیباشی بالینکه میدانی ما علاقمند و خیر خواه او هستیم (۱۱) فردا اورا با ما بفرست تا در دشت و صحرا بگردد و بازی کند و ما اورا نگهبانی و حفاظت خواهیم کرد (۱۲) یعقوب گفت من میترسم که شما اورا با خود برده و غفلت کنید و گره او را بخورد (۱۳) گفتند چگونه ممکن است گره او را بخورد در صورتیکه ما جمعی نیرومند همراه او هستیم اگر چنین بشود واقعا ما مردم زیانکاری خواهیم بود (۱۴) همینکه به همراهی یوسف رفتند و دور او جمع شده و خواستند او را در قمر چاه در افکنند

ما یوسف و حی کردیم که برد یار باش و غم بخور البته تو روزی  
برادران خود را از این کار بدشان آگاه خواهی  
نمود و آنها درك مقام تو نمیکند (۱۵)

را اظهار کرد و اصحاب اشارات گفته اند چهار کلمه است هر کس بر زبان جاری کند خداوند اورا مبتلا کند یا هلاک گرداند یکی نحن (ما) این کلمه را فرشتگان گفتند خداوند آتشی فرستاد آنها محترق شدند دیگر کلمه انا وانی (من) که شیطان گفت خداوند او را از درگاه خود راند و از رحمتش دور گردانید سوم کلمه عندی ( نزد من) که قارون گفت پروردگار او و دیارش را بر زمین فرو برد چهارم کلمه لی (از برای من) فرعون گفت و در اثر آن فرق شد یوسف هم با ایت انی گفت خداوند اورا مبتلا بشد و اند کرد

ابن بابویه ذیل آیه: «ادقال یوسف لایه» از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده گفت مرد یهودی بنام بشان خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد گفت ای محمد صلی الله علیه و آله اسمی ستاره ها بیکه یوسف در خواب دیده بود که اورا سجده میکردند چیست پیغمبر با وجوابی ندادند تا آنکه جبرئیل نازل شده اسمی ستارگان را اعلام نمود پیغمبر به بشان فرمود اگر نام آن ستاره ها را بنویسم آیا مسلمان میشوی؟ عرض کرد بلی فرمودند نام آنها از این قرار است:

حوبان - طارق - ذبال - ذوالکفتین - قابس - وئاب - عمودان - فیلق -

مصباح - صدوح - ذوالفروع - ضیاء - والنور یعنی آفتاب و ماه تمام این ستارگان



وَجَاؤَا آبَاهُمْ عِشَاءَ يَبْكُونَ (۱۶) قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَتَّبِعُ وَ تَرَكْنَا  
 يَوْسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَآكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (۱۷)  
 وَجَاؤَا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ  
 جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۸) وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ  
 فَأَدْلَى دَقْلُوهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَ اسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا  
 يَعْمَلُونَ (۱۹) وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخِيسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا

فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۲۰)

احاطه دارند با آسمان و یوسف دید که آنها در کنار افق ادرا سجده کردند و چون  
 خواب خود را برای پدر بیان کرد یعقوب فرمود این خواب دلالت دارد که خداوند  
 امور مختلفی را جمع خواهد فرمود بشان یهودی خدمت پیغمبر اعتراف بصحت بیان  
 آنحضرت نمود و اسلام اختیار کرد.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود تأویل آن خواب این بود که یوسف  
 پادشاه مصر خواهد شد پدر و مادرش که بمنزله خورشید و ماه برادرانش که یازده  
 ستاره مشهور در رؤیا بودند بمصر رفته و همینکه یوسف را در مقام سلطنت مشاهده  
 کنند برای شکر خدا بسجده میافتند و فرمود یازده ستاره ای که یوسف دید برادرانش  
 بودند که از جمله آنها یکی بن یامین برادر مادری یوسف بود و یعقوب را اسرائیل الله  
 میگفتند یعنی خالص از برای خدا و یعقوب فرزند اسحاق و او فرزند ابراهیم خلیل الله  
 بود و یوسف موقعیکه آن خواب را دید نه ساله بوده است و یوسف از حیث زیبایی  
 صورت یکوترین و زیباترین ابناء زمان خود بود و پدرش یعقوب ادرا بر تمام فرزندان  
 مقدم میداشت و بهمین سبب مورد کینه و حسد برادران خود قرار گرفت برادران یوسف

شب هنگام گریه کنان نزد پدر باز گشتند (۱۶) گفتند ای پدر ما در صحرا برای مسابقه رفته و یوسف را بر سر اسباب و متاع خود گذارده بودیم چون باز گشتیم او را گرسنه خورده بود با اینکه ما راست میگوئیم گمان داریم از ما باور نخواهی نمود (۱۷) پیراهن یوسف را که بخون دروغی آغشته بودند پدر ارائه دادند یعقوب گفت این عمل زشت و کاریج بود که در نظر شما زیبا جلوه نمود در این پیش آمد صبر جمیل خواهی کرد از خداوند یاری میجویم در این مصیبتی که شما توصیف می نمائید (۱۸) کاروانی آمد و سقای خود را برای تهیه آب فرستاده همینکه دلو را بچاه سرانبر نمود بجای آب یوسف را در آورد و مزه و بشارت داد که این زیبا پسری است او را پنهان کردند که سرمایه ای قرار دهند و خداوند بآنچه میکنند داناست (۱۹) برادرانش رسیده و او را به بهای نا چیزی فروخته و از او اعراض کردند (۲۰)

در خانه روئیل اجتماع کرده و درباره از بین بردن یوسف بگفتگو پرداختند و گفتند پسران راجیل یوسف و برادرش بنیامین را پدر از ما بیشتر دوست میدارد و حال آنکه ما مردمان کار کرده ای میباشیم پدر باین محبت خود نسبت بآنها در ضلالت و اشتباه افتاده و بخوبی دیده میشود که راه افراط را میپیماید یوسف را بکشید یا او را در سرزمینی اندازید که روی پدر بسوی شما متوجه گردد پس از آن مردم در ستکاری بشوید لایق پیشنهاد کرد که او را نکشید بلکه در چاهی که بر سر راه کاروانیان است بیاندازید شاید مسافری او را در آورده و با خود ببرند چه کشتن ظلم و ستم است چنانچه میفرماید «قَالَ قَائِلْ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ أَيْدِيكُمْ عَلَيْهِمْ كَيْدٌ وَهُمْ ظَالِمُونَ» (۲۱)

لا تظلمن أخاك ان كنت مقتدرًا      فالظلم آخره باتيك بالندم  
نامو جفونك والمظلوم متبه      يدعو عليك و عين الله لم تتم

هنگام توانایی و قدرت برادران خود ستم روا مدارید چه ستم عاقبت پشیمانی آورد چشمان تو خفته و دیدگان مظلوم بیدار است شکایت تو را بخدا کند و پروردگار

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا امْرَأَتَ اِكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ  
نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذٰلِكَ مَكَّنَا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَاْوِيلِ الْاَلَامِ  
حَادِثٍ وَاللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى اَمْرِهِ وَلٰكِنْ اَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ (۲۱) وَلَمَّا بَلَغَ  
اَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ (۲۲) وَرَاوَدَتْهُ الْفٰتٰى  
هُوَ فِي يَتْرِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ  
اِنَّهٗ رَبِّىْ اَحْسَنُ مَثْوٰى اِنَّهٗ لَا يَفْلَحُ الظّٰلِمُوْنَ (۲۳)

هرگز نخواهد و ازستم تو و بیچارگی متعدیده پروردگار غفلت ندارد فرمود امیرالمؤمنین  
علیه السلام روزی عشر مظلوم در محضر عدل الهی فریاد میزنند در حالیکه دامن ظالم  
را گرفته و در دست دارد؛ ای پروردگار حکم فرما میان من و این شخص ستمکار و فرمود  
خانه و دیار ظالم ویرانه و خراب شود اگرچه زمانی از ظلم و ستم او گذشته باشد و شخص  
ظالم از رحمت خداوند دور و از شفاعت ما آل محمد علیهم السلام محروم است) برادران  
همه رأی لای را قبول کردند و متفق شده بخدعت پدر رسیدند گفتند ای پدر بزرگوار  
تا چند یوسف در خانه خاوت نشیند و گوشه عزلت اختیار کند و از آب و هوا و سبزه جات  
نسیبی نداشته ولدت نبرد چرا این وجود نازک را در رنج و تعب گذاشته ای یوسف را  
با ما بصحرا بفرست تا بازی و تفریح کند یعقوب گفت ای فرزندان من خاطر من بدیدار  
یوسف شاد و خرم است لحظه بدون او تامل نمیتوانم کرد میترسم او را بفرستم گریه  
بخورد (فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ای مردم دروغ بیکدیگر تلقین نکنید چه فرزندان  
یعقوب نمیدانستند که گریه آدم میخورد چون یعقوب گفت «و اخاف ان ياكله الذئب»  
ایشان از او بیاموختند و آن را دست آویز خود کردند) چه یعقوب در خواب دیده بود  
که بر فراز کوهی نشسته و یوسف در کنار وی سیر میکند ناگاه چند گریه هویدا شده و  
قصد او کردند یعقوب خواست از کوه فرود آمده و حمایت از یوسف کند زمین شکافته



عزیز مصر که یوسف را خریده بود بزنش گفت مقام این پسر را گرامی دار شاید برای ما سودمند شده و او را بفرزندی بگیریم و ما چنین بمقام و مکانی یوسف افزوده و علم تعبیر و تاویل خواب باو یاد داده و برای مقام نبوت انتخاب کردیم و خداوند بر کار های خود تسلط و غلبه دارد اما بیشتر مردم نمیدانند و بر این حقیقت آگاه نیستند (۲۱) و همینکه یوسف بسن رشد و کمال رسید باو لیاقت حکومت و دانش کافی عطا کردیم و چنین نیکوکاران را پاداشی نیک می بخشیم (۲۲) بانومی که یوسف در خانه اش میزیست با نظر علاقه باو مینگریست و شیفته او گردید روزی در های خانه را بسته و یوسف گفت من در اختیار تو و آماده هستم یوسف گفت بخدا پناه میبرم که او مرا مقام منزهی مرحمت فرموده و البته خداوند متمکازان را نجات نخواهد داد (۲۳)

شد و یوسف را بخود فرو برد در اثر اصرار برادران پدر با کراهت خاطر راضی بقضای الهی شد و پس از شستن سر و صورت یوسف و شانه زدن موهایش لباس نیکومی باو پوشانید و او را به برادران سپرد تا همراه خودشان بمصر آید و بپند سپیدی پراز طعام فراهم کرده بآنها داد و سفارش بسیاری نمود و فرمود ای فرزندان من یوسف امانتی است از من نزد شما از خدا بترسید و در این امانت خیانت نکنید هر گاه گرسنه شود طعامش دهید و چنانچه تشنه باشد سیرابش کنید و بر او شفقت و مهربانی بجا آورید مبادا او را رها کنید و از نظر خودتان دور گردانید در رفتن راه بر او رنج ندهید گفتند ای پدر این چه فرمایشی است میفرمائید یوسف برادر ما است او را از جان خود بیشتر دوست میداریم یعقوب به یهودا گفت حفظ یوسف را از تو میخواهم پدر تا بیرون شهر آنها را مشایعت کرد و یوسف را بویید و بوسید و گریه کرد چه از آن سفر بوی فراق استشمام مینمود (لعیفة - ای یعقوب تو که یوسف را بی اندازه دوست میداری چگونه او را بدست دشمن می سپاری ای اهل ایمان تو که دعوی دوستی پروردگار را مینمایی پس چرا معصیت کرده و نافرمانی مولای خود میکنی) برادران یوسف را همراه خود بردند تا پدر آنها را مشاهده میکرد یوسف را بردوش گرفته و احترام مینمودند همینکه از نظر

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاٰی بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ  
 السُّوءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ (۲۴) وَامْتَبِعَا الْاَبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهٗ  
 مِنْ دُبُرٍ وَّالْيَاسِيْدَةُ لَدٰى الْاَبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوْءًا  
 اِلَّا اَنْ يُسَجَّنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَّ شَهِدَ  
 شَٰهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهٗ قَدْ مِّنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَٰذِبِيْنَ (۲۶)  
 وَاِنْ كَانَ قَمِيصُهٗ قَدْ مِّنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (۲۷)

پدر غایب شدند و اطمینان حاصل کردند که دیگر پدر آنها را نمی بیند یوسف را بر زمین  
 گذاشته میلی بصورتش زدند و هر برادری او را میزد به برادر دیگر پناه میبرد و نیز  
 یوسف را اذیت و آزار میداد طعماییکه پدر برای او داده بود خوردند و زیادی آنرا  
 بسگها دادند یوسف را پای پیاده گریسته و نشسته میبردند و میزدند او گریه میکرد و  
 میگفت ای پدر ییغمبری که با یوسف توجه میکنند (اشاره) همینطور است حال بنده  
 مؤمن تا وقتی که تحت نظر پروردگار است از شر دشمن و شیاطین در امان میباشد و  
 هر گاه از نظر پروردگار اقتاد در اثر معصیت و تکبر و حسد و غرور و بغل شیاطین و  
 دشمن از هر طرف او را احاطه کنند و آزار و اذیت نمایند یوسف را بر سر چاه آورده  
 همگی دور او گرفته گفتند برهنه شو و پیراهن خود را در آور بر اثر تهدید برادران یوسف  
 تسلیم شده هر چند تضرع و زاری کرد که این پیراهن را بگذارید در تن من بماند تا  
 وقتی که زنده هستم سائر عورت من باشد و زمانی که وفات کردم بموش کفن من باشد نپذیرفتند  
 عاقبت پیراهن خود را از تن کنده و بآنها داد پس از آن تبسمی کرد و یهودا گفت چه جای  
 تبسم است یوسف گفت سرست میان من و پروردگارم و یهودا پرسش کرد آن سر چیست ؟  
 پاسخ داد روزی در اندیشه بودم چگونه میتوانم کسی یا من اظهار دشمنی بکند با  
 داشتن چنین برادران با قدرتی الحال خداوند شما را بر من مسلط کرده تا بدانم که نباید

آن زن از فرط اشتیاق و میل بوصول یوسف اهتمام و اصرار میکرد و اگر لطف خاص پروردگار و برهان مشهود خدا نبود یوسف هم بر اثر غریزه طبیعی بجانب زن میل مینمود ولی ما یوسف را از ارتکاب عمل زشت منصرف نمودیم زیرا که او از بندگان معصوم و با اخلاص ما میباشد (۲۴) هر دو بجانب درددیدند (یوسف برای فرار از دست زن و زن برای دست یافتن باو) و پیراهن یوسف از عقب چاک خورد و در همین لحظه آقای آن زن درب منزل رسید زن پیش دستی نموده گفت سزای کسیکه بناموس تو سوء قصد داشته باشد جز زندانی شدن و یا کفر سخت چیز دیگری است! (۲۵) یوسف گفت این زن خود بامن قصد مراوده داشته و یکی از بستگان آن زن شهادت بر این داده و گفت چنانچه پیراهن یوسف از جلو و پیش رو دریده شده زن راست میگوید و یوسف دروغگو است (۲۶) و اگر پیراهنش از پشت سر دریده شده باشد زن دروغگو بوده و یوسف از جمله راستگویانست (۲۷)

هیچ بنده بغیر خدا آنکه داشته و امیدوار باشد یوسف را بچاه انداخته و رفتند یوسف در حین سقوط گفت ای پروردگار ابراهیم و اسمعیل و یعقوب بمن ضعیف کوچک که تمام چارها برویم بسته شده ترحم نما از بعد در جلال خطاب رسید ای جبرئیل پیش از آنکه یوسف بقعر چاه برود او را دریاب و تسلی ده جبرئیل او را گرفت و فرشتگانی آمدند تا ایس او باشند چون شب در آمد فرشتگان خواستند بروند یوسف گفت من تنها بمانم؟ گفتند ما تو را دعائی بیاموزیم که چون بخوانی وحشت از تو برود بگو «یا صریخ المستصرخین یا غوث المستغیثین یا مفرج کرب المکر و بین قدری مکانی و تعرف حالی و لا یغنی عایک شیئی من امری برحمتک یا ربی» یوسف این دعا را تلاوت کرد خدای تعالی هفتاد هزار فرشته بفرستاد تا او را محافظت کنند (و شاید سبب افتادن یوسف در چاه تکبر او شد روزی جمال خود را در آئینه بدید گفت کیست مانند من از حیث جمال و زیبائی؟ فرمود پیغمبر اکرم ﷺ هر که تکبر کند خداوند او را پست و ذلیل گرداند و آنکه تواضع کند پروردگار او را بلند گرداند و یا آنکه خداوند اراده فرمود که تری یکی چاه را بیهوش نشان دهد تا وقتی بتخت پادشاهی جلوس کرد متوجه بشود و دستور ندهد کسی را محبوس و زندانی کنند) جبرئیل یوسف را از اعمال برادرانش آگاه



فَلَمَّا رَأَىٰ قَهِيصَهُ قَدِمْنَ دُبُرَ قَالِ إِلَهَ مِنْ كَيْدِ كُنْ إِنْ كَيْدُ كُنْ عَظِيمٌ (۲۸)  
يُوسُفُ اعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَلِكِ إِنَّكَ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹)  
وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ  
وَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ  
فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا  
بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱)



ساخته ولی برادران نمیدانستند.

پس لادی که برادر بزرگ بود برادران خود را مخاطب قرار داده گفت آیا مافر زندگان یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله یستیم؟ گفتند چرا گفت گمان میکنید که این عمل زشت شما هارا خداوند از نظریه برش پوشیده خواهد داشت؟ گفتند پس چاره چیست و چه باید بکنیم جواب داد برخیزید تطهیر نموده بجماعت نماز بجای آورده و در درگاه خداوند تضرع و زاری نمایم تا شاید از نظر رحمت و شفقت خود عمل ما را فاش نساخته و ما را شرمسار نسازد زیرا که خداوند بسیار بخشنده و مهربانست همگی رای او را پسندیده غسل نموده و آماده اقامه نماز شدند سیره و سنت ابراهیم و اسحق و یعقوب آن بود که حداقل افرادی که بتوانند نماز جماعت بجا آورند یازده نفر بود یکنفر امام و ده نفر مأوم ولی آنها ده نفر بودند گفتند تعداد ما برای تشکیل جماعت یکنفر کسری دارد لادی گفت ما خداوند را امام خود قرار داده و هر ده نفر اقتدا بذات پروردگار نموده نماز خواهیم خواند بهمین ترتیب رفتار کرده و از خداوند مسئلت نمودند که آنها را رسوا نسازد و عمل ایشانرا از پدر پنهان فرماید

چون عزیز دید پیراهن یوسف از قفا دریده شده گفت این از مکر شما است چه مکر و حيلة زنهار بسیار بزرگ و حیرت انگیز است (۲۸) شوهر زن یوسف گفت از زلیخا اعراض کن و این قضیه را پنهان دار و زلیخا گفت از خطای خود طلب آمرزش کن که بر اوستی از گناه کاران شده ای (۲۹) زنان در شهر گفتند زن عزیز بغلام دلبستگی پیدا نموده و داش از محبت او لبریز و می بینیم که بگمراهی افتاده است (۳۰) چون زن عزیز مکر و ملامت زنان شهر را شنید آنها را دعوت نموده و مجلسی بپاراست و برای ایشان تکیه گاهی فراهم ساخته و برای هر یک نفر ایشان کاردی و ترنجبی آماده نموده (در حالی که مشغول پاره کردن ترنج بودند) یوسف که در کمال آراستگی و زیبایی بود دستور داد بمجلس در آید چون بانوان مصری او را دیدند در جمال او خیره شده و او را بزرگ دیدند و چنان از خود بیخود شدند که بجای ترنج دست های خود را بریدند و گفتند تبارک الله این پسر بشر نیست بلکه او فرشته بزرگوار است (۳۱)

پس برادران بزی را کشته و از خورش پیراهن یوسف را آغشته با خود همراه بردند همینکه نزد پدر رسیدند گفتند ای پدر عزیز و گرامی ما در سحر ابرای مسابقه رفته و یوسف را نزد اثاث و متاع خود گذارده بودیم چون برگشتیم دیدیم که یوسف را اگرگ خورده و با اینکه ما راستگو هستیم باز ممکن است که سخن ما را باور ننمائی این است پیراهن آلوده بخون یوسف یعقوب چون پیراهن آغشته بخون را بخوبی بردستی کرده گفت چه گرگی بوده که بر یوسف غضب کرده و او را خورده ولی آنقدر پیراهن یوسف را احترام میکرده که کوچکترین سدمه بر آن وارد نساخته و پاره ننموده است نه چنین است که شما میگوئید، ایشان فرمودند گفتند در زمان او را کشته اند فرمود دزد حاجت به پیراهن ندارد نه بکشتن چطور او را بقتل رسانیده و پیراهنش را رها کرده این امریست که نفسهایشان برای شما آراسته در این پیش آمد صبر و بردباری نیکومی خواهم کرد و از خدا در این مصیبت یاری میجویم پس از آن گفت اگر راست میگوئید گرگی که او را خورده بگیرد و بنزد من آورد آنها رفتند گرگی را گرفتند دست و پایش را بستند و نزد پدر آوردند و فهمیدند که اگرگ سخن می گوید و دروغ آنها

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِي فِيهِ وَاقْدِرْ رَاوَدَتْهُ عَنْ ثَمَرِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيَسْجُنَ وَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّغِيرِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴) ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتٍ لِيَسْجُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵)

آشکار میگردد (همینطور است حال بنده گناهکار روز قیامت انکار نماید معصیت و نافرمانی خود را و نمیداند که گواهانی هستند بر نافرمانی و عصیان او گواهی دهند و اعضاء جوارح او را خداوند بسخن در آورد تا بر عایه او شهادت دهند) بمقوب گفت ای کرک شرم نکردی که میوه دل و روشنائی چشم مرا خوردی؟ کرک بزبان فصیح عرض کرد خداوند گوشت و خون پیغمبران را بر ما حرام کرده ایشان دروغ میگویند و من در این دادی غریب هستم خویشی داشتم بدیدار آن آمده فرزندان شما مرا گرفتند و بستند حضور بان آوردند.

یوسف سه روز در آن چاه ماند یهودا هر روز میآمد و طعام برای او میآورد و بیچاه فرو میگذاشت روز چهارم جبرئیل آمد و گفت ای یوسف که تو را در این چاه افکنده و جهنتش چه بود؟ عرض کرد برادرانم برای حسدی که بر من بردند مرا در اینجا افکندند فرمود میخواهی از این چاه بیرون آیی؟ گفت آری دستور داد بخوان این دعا را یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل کسیر و یا حاضر کل ملاء و یا شاهد کل نجوی و یا قریب غیر بعید و یا مونس کل وحید و یا غالباً غیر مغلوب و یا جیلاً لایموت و یا محیی الموتی و یا لا اله الا انت اللهم انی استلک بان لك الحمد لا اله الا انت بدیع السموات والارض ذو الجلال والاكرام ان تصلى علی محمد و آل محمد وان تجعل لی من امری فرجاً و مخرجاً وارزقنی من حیث لا احتسب چون این کلمات را بگفت خدایتعالی او را فرج



همیشه زلیخا شیفتگی و حیرت زنان را از مشاهده جمال یوسف بدید گفت این همان غلامی است که مرا درباره علاقه باو ملامت میکردید این من بودم که از او درخواست مراد و نمودم و او عفت و ورزیده و خودداری نمود ولی اگر بآنچه باو امر میکنم اطاعت و تمکین نکند البته زندانی و خوار خواهد شد (۳۲) یوسف گفت پروردگار را زندان بر من خوشتر از آن چیزی است که زنها مرا بآن میخوانند و دعوت میکنند و اگر مکر و حيلة آنها را از من دور نکنی بایشان میل میکنم و از نادانان خواهم شد (۳۳) خداوند دعایش را اجابت فرموده و مکر و فریب آنها را از او دور نمود زیرا که او دانا و شنوا است (۳۴) و با آنکه دلائل پاکدامنی و عصمت یوسف را دیدند باز چنین صلاح دیدند که او را برای مدتی زندانی کنند (۳۵)

کرامت فرمود کاروانی را بآنجا رسانید فرود آمده و بار انداخته منزل کردند کسی را برای تهیه آب فرستادند همیشه دلو بچاه انداخت یوسف بر یسمان چسبیده و از چاه خارج شد آن شخص فریاد زد مرده و بشارت داد که چنین پسر زیبایی از چاه خارج شده مالک سرقابله کاروان چون از طلوع آن ماه روشن از تیره چاه آگاه شد دانست که او را بپهای گران توان فروخت و سرمایه باوی انداخت باید این سر را پوشیده داشت و او را کالای جدیدی پنداشت در آن هنگام بهودا بر سر چاه آمد صدا زد یوسف را؛ جواب نشنید دید بان او را از کار یوسف آگاه کرد همانوقت برادران دیگر رسیده بقافله گفتند این پسر بچه بنده ما است فرار کرده و در چاه افتاده ما برای بدست آوردن او آمده ایم و یوسف گفتند اگر اقرار به بندگی و اعتراف بغلامی خود نکنی ترا خواهیم بقتل رسانید و البته کشته خواهی شد یوسف تمکین نموده و تسلیم ایشان شد مالک به برادران گفت اگر میخواهید او را تسلیم شما بدارم و چنانچه مایل هستید بما فروشد یوسف را؛ گفتند حاضریم بفروشیم یا عیوباتی که دارد مالک سؤال کرد عیوب او چیست؟ جواب دادند غلامی است دزد و گریزنده و دروغگو خواب کذب جعل میکند قافله سالار متوجه یوسف شده سؤال کرد آیا راست است که تو بنده هستی یوسف جواب داد آری و مقصودش از بنده بندگی پروردگار بود سپس مالک به برادران گفت باین عیوبها بچند میفروشید؟ یوسف پیش خود میپنداشت که این قافله بهاء او را ندارند تا

وَدَخَلَ مَعَهُ الْجَنِّ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ  
 الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأًا تَبَاوَيْتُ بِهِ  
 أَنَا وَرَبِّي مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶) قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَاهُ إِلَّا نَبَأًا تَكُمَا تَبَاوَيْتُ بِهِ  
 قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ  
 بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَ أَتَيْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ  
 وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ  
 عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸) يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ  
 مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹)

خریداری کنند او را برادران گفتند هر چند ابراهیم و یسحاق و یعقوب راضی هستیم بشرط آنکه او را  
 از این ولایت ببرید تا بنزدیک ما نیاید عاقبت مالک بن زعر یوسف را به بیست درهم  
 خریداری کرد بشرط آنکه او را با خود بمصر ببرد  
 حضرت رضا علیه السلام فرمود تمن بخش بیست درهم بود که قیمت سگ شکار است  
 هر گاه آنرا کسی بکشد باید بیست درهم بمساحبت دهد برادران یوسف او را باین  
 قیمت فروختند.

کاروانیان از آنجا بازگرفته و یوسف را با خود بمصر حرکت دادند (فرمود  
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله روزی یوسف جمال خود را در آئینه مشاهده کرد از زیبایی خویش  
 بتعجب آمد و گفت اگر من بنده میبودم بهاء مرا کسی نمیدانست که چند است خداوند  
 خواست او را در مقام آزمایش قرار داده و بهایش را باو نشان داد که چند درم بیش ارزش  
 ندارد همینطور است حال کسانی که میفروشند آخرت خود را بمتاع دنیا بآنها گویند  
 چند در فروختند آخرت خود را بمال دنیا ای ضعیف الایمان والیقین وای اشخاصیکه



بهمراهی یوسف دو جوان دیگر هم بزندان افتادند. یوسف گفتند یکی از ما خواب دیده که برای شراب انگور می افشرد و دیگری دیده است که طبقی از نان روی سرم میبرد و مرغهای هوا از آن نان ها میخوردند چون ترا از نیکو کاران و دانشمندان می بینیم از تعبیر این خوابها ما را آگاه کن (۳۶) یوسف گفت پیش از آنکه غذای شما را بیاورند و تناول کنید شما را از تعبیر خوابتان آگاه میسازم از آن رو که خداوند این علم را بمن آموخته است و من آمین مردمی را که بعدا ایمان بیاورده و بآخرت هم عقیده ندارند ترك کرده ام (۳۷) و از ملیت و آمین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی میکنم که نباید هیچیک از ما چیزی را با خدا شریک کنیم و این خود از فضل و کرم خداوند است بر ما و همه مردم و ای بیشتر مردم ناسپاس بوده و شکر این نعمت و فضیلت را نمیگذارند (۳۸) ایدو مصاحب و رفیق هم بند و زندان من آیا ادبای انواع و خدایان متفرقه که فاقد حقیقت هستند بهتر و در نظام خلقت مؤثرترند

یا خدای یگانه قاهر و غالب بر همه ممکنات

و قوای عالم وجود (۳۹).

بماند میکنید دنیا را بواسطه از دست دادن دین آیا خداوند رحمن امر کرده شما را که دین فروشی نکنید یا در قرآن آیه ای درباره فروش دین و آخرت بدینانازل گشته چه نیکو سروده شاعر

ترفع دنیاك بهمزيق دينك فلا دينك باق ولا ما ترفع

تخریب ما یبقی و تعمرفانیا فلا ذاك باق ولا ذاك عامر

اترضی بان تقنی الحیوة و تنقضى ودينك منقوس و دنیاك وافر

ای بیچاره ترقی میدهی دنیای خود را در اثر تخریب و از دست دادن دین خود نه دین تو باقی ماند و نه آن دنیایی که ترقی داده ای.

خراب میکنی بنائیکه همیشه باقی و جاوید است و تعمیر میکنی دنیایی را که نابود میشود چگونه راضی میشوی که نابود گردانی زندگانی ابدی و همیشگی را و بدین خود نقص و شکست وارد کنی برای خاطر نصیب دنیاییکه در گذراست) مالك به برادران یوسف گفت نامه ای بدست خود بنویسید که ما این غلام را بتو فروختیم بچند



درهم نوشتند و بمالك دادند و گفتند دست پای یوسف را به بند و او را حرکت بده تا فراد نکند و ماتو را باین موضوع سفارش میکنیم یوسف نگاهی به برادران کرد و گریست سپس خطاب کرد بآنها خداوند رحمت کند شما را ای برادران هر چند بمن رحم نکردید پروردگار عزیز گرداند شما را اگر چه مرا خوار و ذلیل نمودید و محفوظ بداردنان با آنکه مرا فروختید یاری کند خداوند شما را هر چند مرا یاری نکردید برادران بگریه افتادند و گفتند ای یوسف ما نادم و پشیمان شدیم آنچه نسبت بتو بجا آوردیم و اگر برای ترس از پدر و حیا او نبود ما تو را به پدر برمیگردانیدیم برادران یوسف برگشتند در حالیکه پشیمان بودند از کار خود و گریه بسیاری مینمودند چه سیره شخص مؤمن آنست هر گاه کار زشتی بجا آورد پس از آن متوجه بشود نادم و پشیمان خواهد شد بخلاف منافق که هرگز از عمل زشت خود پشیمان نشود برای خبیث باطنیکه دارد.

مالك دست پای یوسف را بست و تسلیم کرد بخادم خود فلیح اسود خادم گفت ای مولای من متجاوز از پنجاه مرتبه از شام بکنعان و از کنعان بشام رفت و آمد کردی بخاطر این پسر بیچه الان که موفق شدی و او را بدست آوردی چه شده تو را که دست پای او را بستی مالك گفت من در فکر و اندیشه او هستم چه معبرین توصیف نمودند او را باوصافیکه محیر العقول است برای خاطر بزرگی و جلالت شأن او ای من او را بمن بخش خریداری کردم یوسف این سخنان را میشنید و تبسم میکرد چه او را جبرئیل از سر نوشت خود اطلاع داده بود قافله حرکت کردند و نصف شب رسیدند بمکاییکه راحیل مادر یوسف در آنجا مدفون بود یوسف چون از دور قبر مادر را دید خود را از بالای شتر بزیرافکند قبر مادر را زیارت کرد و گریه بسیاری نمود و گفت ای مادر سر از خاک بردار و بشکر که با فرزند عزیز تو چه معامله کردند برادران بیرحم مرا از پدر جدا کردند و در چاه افکندند و روی مرا با سبلی سیاه کردند و چنانکه بندگان را بفروشدند مرا نیز فروختند و مانند اسیر از شهری بشهر دیگر مرا می برند چون این کلمات را گفت هانفی از عقب او صدا زد سبر کن که نیست صبر و بردباری تو مگر از برای رضای پروردگار خادم نگاه کرد یوسف را روی شتر مشاهده نکرد فریاد زد ای مالك غلام

فرار کرده مالک دستور داد قافله توقف کند تا یوسف را دریابند ناگاه دید یوسف بطرف آنها میآید مالک باو گفت آقایان تو راست گفتند که گریزنده هستی یوسف فرمود نه چنین است من قبر مادرم را مشاهده کردم نتوانستم خودداری کنم خادم در غضب شد یوسف را بقدری زد که افتاد بیهوش شد، چون بیهوش آمد فریاد زد الهی اگر من لغزشهایی دارم و این اذیتها کیفر آنها است پروردگارا بحق پدران گرامم از من در گذر و عفو کن (فرمود یحیی بن اکریم رحمته الله علیه بیهوشید از دعاء مظلوم زیرا میان او و پروردگار هیچایی نباشد هر گاه ستمدیده ای فریاد کند پروردگارا بدادم برس خداوند میفرماید ای بنده من تو را یاری کنم اگر چه بعد از زمانی باشد و هر گاه مظلوم بگوید یا الله خطاب رسد از مصدر جلال لیکن اگر من داد تو را از ظالم نگیرم خود ظالم هستم و فرمود بترسید از دعاء مظلوم و یتیم که بر سر است بالا رود روز قیامت که شود نامه اعمال ظالم را بدستش بدهند چون نظر کند در آن فریاد زند پروردگارا حسنات اعمال من کجا رفت خطاب رسد ما برگردانیدیم حسنات تو را در نامه اعمال مظلوم و بواسطه ستمی که مردم کرده ای تمام آنها از بین رفت) در اثر دعاء یوسف ابر سیاهی که علامت عذاب است هویدا شد و بر آن قافله احاطه کرد مالک فریاد زد هر کس معصیت و گناهی کرده توبه کند و بسوی خدا بر گردد پیش از آنکه عذاب نازل شود و ما را هلاک گرداند خادم گفت من گناهکارم مالک سؤال کرد چگونه گناه بجا آوردی؟ جواب داد من این غلام کنعانی را زدم لبها را حرکت داد و تکلمی نمود ناگاه اثر عذاب ظاهر گشت مالک حضور یوسف آمد گفت ای غلام گمان میکنم که تو نزد پروردگار آسمان مقرب هستی! فرمود شاید چنین باشد عرض کرد ترحم فرما بر این قافله یوسف تبسمی نمود و دعا کرد خداوند اثر عذاب را بر طرف نمود مالک باو گفت من شناختم که تو را نزد پروردگار آسمان منزلتی است سزاوار نیست دست پای تو را به بندم دست پای او را باز کرد و نوازش واکرام بسیاری ازاو نمود سیه سالار کاروانش کرد رسیدند بشهر بلسان مردم آنجا جمع شده بتی بصورت یوسف ساختند و آن را بجای خدا پرستش مینمودند از آنجا هم سیر کرده تا بشهر دیگری فرود آمدند اهالی آن شهر جمع شدند بدور یوسف آنها کافر و بت پرست بودند سؤال کردند ای یوسف که تو را باین جمال و زیبایی آفریده؟ فرمود

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا  
 مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَدِيمُ  
 وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰) يَا صَاحِبِي الْجِنَّ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي  
 رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ لَهَا تِغْلًا الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي  
 فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱) وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّه نَاجٍ مِنْهُمَا أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ  
 فَأَنَّهُ الشَّيْطَانُ ذَكَرَ رَبَّهُ فَلَبِثَ فِي الْجِنَّ بَضْعَ مِائِينَ (۴۲) وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي  
 أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سَبَّالَاتٍ خُضِرَ  
 وَآخَرُ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ الْأَعْيُنَ فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ (۴۳)

پروردگار عالم آن مردم بتهای خود را شکستند و بخداوند یکتایمان آورده و بمبادتش  
 مشغول شدند و اعجابا جمعی دراز ملاقات یوسف ایمان آورند به پروردگار و عده  
 دیگری کافر میشوند تسبیح و تقدیس میکنم پروردگاری را که قرارداد صورت یوسف  
 را برای طایفه سبب عبره و عبادت و برای طایفه دیگر باعث گمراهی و فتنه (فرمود  
 پیشبر اکرم ﷺ نگاه کردن بصورت نیکو صورتان و صاحبان جمال و زیبا هرگاه  
 بدیده عبرت باشد عبادت است و چنانچه بنظر شهوت باشد درنامه اعمال او چهل هزار  
 گناه و معصیت نوشته شود تا مردم بدانند که میان این دو نظر فرق بسیار است بعضی  
 از عرفا گفت عهد کرده بودم باخدای خود که نگاه بزیا صورتان نکنم روزی مشغول  
 طواف خانه کعبه بودم نظرم ببانویی بسیار زیبا افتاد تعجب کردم از این حسن و جمالی  
 که خداوند از قطره آب کندیده آفریده ناگاه تیری از هوا بدید گانم اصابت کرد نوشته  
 بود روی آن تیر چون تو نگاه کردی بآن بانوی زیبا بنظر عبرت و فکر ما تو را به تیر  
 ادب زدیم و چنانچه بدیده شهوت نگاه مینمودی تیری بتو میزدیم تا قطعه قطعه شوی)



آنچه غیر از خدا میپرستیدید اسماء بی حقیقتی هستند که شما و پدران آنان آنها را نام گذارده اید و خداوند هیچ قدرتی بآن خدایان باطل نبخشیده و یگانه فرمانفرمای حقیقی خداست و جز ذات پاکش را نپرستید این است آئین محکم و پابرجا اما بیشتر مردم از نادانی از این معنی پیگیرند (۴۰) ای دو رفیق زندان من اکنون تعبیر خواب های خود را بشنوید یکی از شما ها ساقی شراب شاه شده و دیگری را بدار عیال میزند و آنقدر بر چوبه دار میماند که مرغهای هوا مغز سرش را خواهند خورد این است قضای الهی در آنچه که تعبیر آنرا سؤال کرده اید (۴۱) یوسف بآن ساقی شاه که گمان خلاصی و نجاتش را داشت گفت در محضر شاه مرا بیاد بیاور (از شاه تقاضای نجات مرا بنما) ولی شیطان یاد خدا را فراموشش کرد و چند سالی یوسف در زندان بماند (۴۲) روزی پادشاه (با بزرگان و دانشمندان درباری خود) گفت من در خواب دیدم که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر خوردند و هفت خوشه سبز را هفت خوشه خشک شده نابود کردند ای بزرگان این خواب و رؤیای مرا تعبیر کنید اگر در تعبیر خواب استاد بوده و این علم را دارید (۴۳)

وقتی که قافله نزدیک قدس خلیل رسید امیر آن شهر در خواب دید بار گفتند باید تمام مردم را امر کنی با استقبال این قافله بروند صبح شد امیر با اتفاق مردم با استقبال قافله بیرون رفتند سؤال کرد امیر قافله کیست؟ هالك را نشان دادند تعجب کرد گفت این مرد سالی چند مرتبه از اینجا عبور میکند همچو خوابی من ندیدم هنوز کلام او تمام نشده بود فرشته بصورت بشر نزدیک او آمد و یوسف را بار نشان داد گفت استقبال برای او میباشد و با یوسف دوستانه از فرشتگان بودند که او را با امر خدا از هر آفات و بلیاتی حفظ مینمودند همراهان امیر که دوازده هزار نفر بودند وقتی نظرشان بجمال یوسف افتاد همه بی اختیار از اسب بزمین افتادند و ناسه روز و سه شب از حلاوة نظر بیوسف مدهوش شده بودند از آنجا هم کوچ کرده شهر عریس رسیدند یوسف از جمال و زیبایی خود در تعجب بود و با خود میگفت خداوند هیچ بشری را بماندت زیبایی من نیافریده وقتی وارد شهر عریس شد منادی صدا زد ای یوسف این خیالی که تو کردی بیخود است مانند تو مخلوقات بسیاری آفریده شده نگاه کن باهل این شهر یوسف وقتی

قَالُوا أَضْغَاثِ أَحْلَامٍ وَمَنْ نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴) وَ قَالَ الَّذِي  
 نَجَّاهُمَا وَ اذْكُرْ بَعْدَآءَ اِنَّا اَنْشَكُم بِتَأْوِيلِهِ فَاَرْسَلُوهُ (۴۵) يَوْسُفَ اِذَا  
 الصِّدِّيقُ اَتَيْنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سَمَانٍ يَأْكُلْنَ سَبْعَ عَجَافٍ وَ سَبْعِ سَنَابِلَاتٍ  
 خُضِرٍ وَ اٰخِرُ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي اَرْجِعَ اِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ  
 تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ اِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا  
 تَأْكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ  
 اِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَحْصِنُونَ (۴۸)

نظر کرد مشاهده نمود تمام آن مردم یا مانند او هستند یا بهتر از او از حیث جمال و  
 زیبایی (حضرت موسی هم وقتی با خدا در کوه طور مناجات میکرد گمان نمود کسی  
 جز او با خدایتعالی مناجات نمیکند و این شرف اختصاص با او دارد و وحی رسید باوای  
 موسی التفاتی بر است و چپ خود بنما موسی متوجه یمین و یسار خود شد دید هزاران  
 نفر بصورت موسی باخدای خود مشغول مناجات و راز و نیازند از مصدر جلالت صدا  
 آمد ای موسی خیال نمودی که هشتاتی برای ما جز تو نیست در آنوقت موسی بسجده  
 در افتاد و توبه کرد از آن فکری که پنداشته بود صدا رسید ای موسی سر از سجده  
 بردار پس از آنکه توبه کرد از سجده سر برداشت حال او تغییر پیدا کرده بود مشاهده  
 کرد خود را که در نظر آنها مانند فرشته مقرب است و آن جمعیت متفرق شده اند) مالک  
 گفت بهیچ منزلی فرود نیامدم مگر از برکت یوسف خیر و منفعت بر خود و قسائله ام  
 پدید میآید و شبانگاه میشنیدم که فرشتگان یوسف سلام میکنند آواز آنها را می  
 شنیدم و شخصشان را نمیدیدم و تا در راه بودم هر روز ابر سفیدی میآمد و بر بالای سر  
 او سایه میافکند چون راه میرفت بهمراه او سیر میکرد وقتی میایستاد آن ابر هم توقف



حاضرین گفتند این خواب پریشانی بیش نیست و ماتمیر و تأویل خوابهای پریشان را نمیدانیم (۴۴) آن زندانی که رهائی یافته بود پس از سالها بیاد یوسف افتاده گفت مرا نزد یوسف بفرستید تا از تعبیر خواب پادشاه شما را آگاه سازم (۴۵) نزد یوسف رفته گفت ای راستگوی درست گفتار تعبیر این خواب چیست که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر بخورند و هفت خوشه سبز را هفت خوشه خشک از بین برده تعبیر آنرا بیان کن تا من نزد مردم رفته و شاه و دیگران را از تعبیر خواب و مقام تو اطلاع دهم (۴۶).

یوسف در تعبیر خواب گفت باید هفت سال پی در پی زراعت کنید و غیر از مقدار

کمی که میخورید بقیه محصول را در خوشه‌های خود نگاهداری

نمایند (۴۷) پس از آن هفت سال قحطی شدیدی

خواهد آمد که آنچه ذخیره نموده‌اید جز اندکی

که باید برای کشت بماند بقیه را بمصرف

قوت مردم برسانید (۴۸)

مینمود مالک یوسف گفت من امر تو را عجیب میدانم درست دارم دعا بفرمائی خداوند فرزند ذکوری بمن عطا بفرماید یوسف دعا کرد خداوند بمالک دوازده پسر عطا فرمود وقتی وارد دروازه مصر شدند مالک گفت ای یوسف اینجا شهر مصر است خود را شستشو کن و لباس سفر را از تن در آور وقتی یوسف داخل آب شد تا غسل کند ماهیان خود را ببدن یوسف مس مینمودند هنگامیکه غسل او تمام شد خداوند بر حسن و جمال او چندین راس بیفزود مالک آمد سجده کند یوسف را او مانعت کرد و فرمود سجده برای غیر خدا جایز نیست وقتی یوسف بدروازه شهر مصر رسید اهل مصر صدائی شنیدند اما شخص او را ندیدند که میگفت ای اهل مصر جوانی وارد شهر شما شده هر که او را ملاقات کند سرور و خوشحال گردد منادی دیگر فریادزد اگر بخواهید آن جوان را مشاهده کنید باید او را در خانه مالک بن زعر طلب نمایید.

(اشاره برای عزت مواضعی است و برای ذلت مواضع دیگر عزت یوسف در مصر

بود و عزت مؤمن هنگام مرگ است چنانچه میفرماید در قرآن هيا ايتها النفس المطمئنة

ارجعي الى ربك راضية مرضية چه اشتیاق عارفین بسوی مولای خودشان باشد شخصی



ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹) وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِيَنِي بِهِ قَلَمًا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَمَا بِكَ مِنَ الْأَنْسَاءِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَأَوْنِي بِهُنَّ فَأَمَّا الْيُوسُفُ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ

لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَالَتِينَ (۵۲)



را در طواف مشاهده کردند میگفت اینجا خانه پروردگار است که مردم اشتیاق باو دارند شوق او مرا حیران کرده و مرا دور و نزدیک گردانیده مردم باو گفتند آیا اشتیاق به پروردگاری گفت نه چه شوق و اشتیاق نیست مگر بسوی غایب و هرگز پروردگار من از نظر دور نیست.

مردم مصر باحالت تعیر اجتماع کردند در خانه مالک گفت ای مردم چه حاجت دارید گفتند میخواهیم غلامیکه همراه آورده ای مشاهده کنیم مالک گفت هر کس می خواهد او را ببیند باید يك دينار بدهد مردم همه قبول کردند و گفتند در را باز کن که در کمال شوق و اشتیاق حاضریم دینار را بدهیم تمام آنها رد کردند دینار را بسوی مالک ششصد هزار دینار جمع شد هر کس نظرش بیوسف افتاد مدهوش و عقلش رفته شد بطوریکه قدرت و توانایی نداشت که از خانه مالک بیرون رود خادمان مالک آنها را بیرون میبردند و هر کس خارج شد چنان حیران گشته بود که راه نمیبرد بهانه خود و خویش اقرباش را نمیشناخت نه سخنی می شنید و نه کلامی میگفت.

همینکه آن سنوات شدت و عسرت گذشت عالی خواهد رسید که مردم بآسایش و نعمت و فراوانی میرسند (۴۹) شاه گفت او را نزد من بیاورید فرستاده شاه نزد یوسف آمد یوسف باو گفت نزد شاه برگرد و پیرس که چه شد زنان مصر دستهای خود را بریدند البته پروردگار من از مکر و حيلة آنها آگاه است (۵۰) شاه بزنان مصر گفت حقیقت حال خود را که با یوسف مراد داشته باشید بگوئید گفتند حاشا لله ما از او بدی و سوء قصدی نمیدانیم وزن بزرگ گفت اکنون حق آشکار گردید و من اعتراف میکنم که شخصاً میل داشتم که با یوسف مراد نمایم و او عفت و زهد و او از راستگویان است (۵۱) این روشن شدن قضیه برای آنست که من در پنهانی خیانت نموده ام بزرایضا و البته خداوند مکر و خدعه تبه کاران را به نتیجه نمیرساند (۵۲)

### تذکره لطیفه

هر گاه مشاهده مخلوقی این طور میباشد که تاب توان از ناظرین می برد پس چگونه میتوان مشاهده کرد خالق و آفریدگار را «دروغ میگوید هر آنکه دعوی محبت خدا کند سپس درك کند گفتار خلاق و سخنان آنها را دروغ گوید آنکه دعوی دوستی پروردگار نماید و دیگری را دوست بدارد عارفی در بغداد مشاهده کرد جوانی شیخی را میزند آن شیخ با آن جوان میگوید دیگر از من چه میخواهی گفتی اینکار بکن بجای آوردم امر نمودی فلان چیز را بجا نیادر اطاعت کردم دستور دادی عیالت را طلاق بده انجام دادم گفتی بخواب بخواب نرفتم تقاضا نمودی در کارهایت نام مرا ببر بردم دیگر چه اراده داری؟ جوان گفت میخواهم بمیری فوراً بزمین قرار گرفت و گفت مردم و وفات کرد من گمان کردم که مزاح میکند رفتم ببالین او هر چه حرکتش دادم از جا بلند نشد دیدم حقیقتاً از دنیا رفته است با هر دو دست بسرو صورت خود زدم و گفتم چه اندازه دعوی دروغ میکنم حال کسیکه دعوی دوستی مخلوقی را مینمود این طور بود پس

وَمَا أَرَىٰ نَفْسِي أَن آتِقَسَ بِآلَمَارَةِ بَالِسُوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵۳) وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤَنِّبُنِي بِهَاسْتَخْلَاصِهِ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدُنْيَا مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَلِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ لَنُصِيبَ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَنَضْمِيعَ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

چگونه باید باشد هر آنکه ادعای محبت و دوستی خالق کند داخل خانه شدم صدای گریه و زاری شنیدم سؤال کردم چه خبر است جواب دادند همان جوان وارد خانه شد و از دنیا رفت از این محبت و دوستی تعجب نمودم روز قیامت که برپا شود سیاه گردد صورت آنهایی که بدروغ دعوی محبت پروردگار میکردند چنانچه خداوند در قرآن میفرماید «وَبِیَوْمِ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَجُوهَهُمْ مُسْوَدَةٌ» روز دوم مالک اعلان کرد هر کس میل دیدار یوسف دارد دو دینار بدهد مردم هجوم کرده و مبلغ را پرداختند يك ملیون و دو بیست هزار درهم دریافت کرد سپس یوسف را بانواع حلّی و جواهرات زینت کرد و او را بر سریری نشانید منادی فریاد کرد هر کس مایل بخريداری این غلام است حاضر شود نبود در شهر مصر شخصی مگر آنکه طمع نمود در خریداری یوسف و تمام هستی اموال خود را داد تا یوسف را خریداری کند مالک نداد و گفت ای مردم مالهای خود را بردارید که هیچکدام از شما نمیتوانید بهاء او را بدست آورید چه او عزیز است و خریداری نکند او را جز عزیز مصر روز سوم مردم باز اجتماع کردند بدرخانه مالک گفتند ای مالک اگر نميفروشی این غلام را پس نشان ده او را بما تا زیارتش کنیم و دیدگان ما بجمالش روشن گردد مالک گفت دیگر نمیتوانم او را بشما ارائه دهم ولی صبح روز جمعه او را در میدان عمومی آورم هر کس مایل بخريداری



من خویشتن را تبرئه نمیکنم چونکه نفس آماره و سرکش شخص را بکارهای ذشت  
 رهبری مینماید مگر آنکه خداوند از نظر شفقت شخص را نگهداری کند چونکه  
 پروردگار من بخشنده و مهربانست (۵۳) شاه گفت یوسف را بیاورید تا برای ملازمت  
 خودم از او آزاد بسازم چون شاه با یوسف مذاکره و گفتگو نمود (او را شایسته و  
 لایق دید) و گفت از امروز تو در نزد ما دارای منزلت بوده و امین ماهستی (۵۴) (وقتی  
 که شاه پیوسف گفت هر حاجتی داری از من بخواه) یوسف گفت مرا خزانهدار و ضابط  
 محصول و دارایی کشور کن چونکه من در حفظ آنها و طرز مصرف خواربار با مردم  
 بسیر و دانا هستم (۵۵) این چنین یوسف را دارای مقام و منزلت نمودیم (یوسف با سلطنت  
 مصر رسید) که در روی زمین بهر طریق که بخواهد فرمانروایی کند و ما بنایت و لطف  
 خود بهر که هر چه بخواهیم عطا میکنیم و مزد نیکو کاران را ضایع نمیسازیم (۵۶)  
 ولی این نکته را باید توجه داشت که پاداش آخرت برای مؤمنین و پرهیزکاران خیلی  
 بهتر از اجر و مقام دنیا میباشد (۵۷)

او است در آنجا حاضر شود روز جمعه مالك دستور داد میدان را زینت کنند و کرسی  
 مرصعی در وسط آن گذارند و قبة روی آن از طلا و زمرد نصب کنند و روی آن را  
 از دیباج فرش کنند و مشک و عنبر دود کنند پس از آن دستور داد یوسف را بالای کرسی  
 نشانند تا تمام اهالی مصر او را مشاهده کنند و مقصودش آرامه دادن بزرگی و شأن  
 یوسف بود تمام مردم از زن و مرد کوچک و بزرگ پیر و جوان عالم و جاهل حتی رهبانان  
 از صومعه و عبادتگاه خود بیرون آمده و در محل مزبور حاضر شدند منادی فریاد زد  
 ای مردم بدانید یوسف فرشته است بصورت بشر بهاء او عزیز است طمع از خریدن او  
 بردارید تاب خریداری او را ندارد کسی جز عزیز در آن هنگام عزیز مصر با حشمت و  
 جلالتی وارد میدان گردید تا جمال یوسف را مشاهده کند خادم خود را فرستاد نزد  
 مالك گفت باو ای تاجر بیاور غلام را تا نظر کنیم بسوی او مالك حضور یوسف شرفیاب  
 شد عرض کرد مردم جمع شدند و میل دارند شما را زیارت کنند تشریف بیاورید  
 یوسف دانست که مالك اراده فروش او را دارد لباسهای حریر و دیباج پوشید و تاج  
 مرصع بر سر گذاشت و خود را بانواع جواهرات زینت داد سوار بر اسبی شد که زین

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸) وَ لَمَّا  
 جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِخَبَرِكُمْ أَتُرُونَنِ الْاَنْتَرُونَ اَنْتِي اَوْفِي  
 الْكَيْلِ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹) فَاِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَاكَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي  
 وَلَا تَقْرَبُونِ (۶۰) قَالُوا سُبْحَانَ الَّذِي اَبَاهُ وَاَنَا لَفَاعِلُونَ (۶۱) وَ قَالَ لِفَتْيَانِهِ  
 اَجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُوْهَا اِذَا اَنْقَلَبُوا اِلَى اَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ  
 يَرْجِعُونَ (۶۲) فَلَمَّا رَجَعُوا اِلَى اٰبِهِمْ قَالُوا يَا اَبَانَا مُنِعْ مِنَّا الْكَيْلَ  
 فَارْمِلْ مَعَنَا اَخَانًا تُكْتَلُ وَ اِنَّآ لَهُ لَحَافِظُونَ (۶۳)

او از طلا و لجام او از نقره بود و باحشمت و جلالی دارد میدان شد و می گفت راست  
 گفت پروردگار و رسول او سؤال کردند از او آیا رسول پروردگار بر تو نازل شده  
 فرمود بلی هنگامیکه برادران لباس مرا از تن بیرون آوردند و بچاه انداختند جبرئیل  
 نزد من آمد و گفت پروردگارت سلام می رساند و می فرماید ای یوسف صبر کن بعزت و  
 جلال خود سوگند تو را از چاه بیرون آورم و مملکت مصر را بتو عطا کنم خاشع و  
 عزیز مصر را از برای خاشع و خادم قرار دهم و بزرگان را زیر رکابت گردانم این  
 است تأویل آنچه پروردگار بمن فرمودند الان حقیقت او را مشاهده میکنم وقتی مردم  
 این سخن را از یوسف شنیدند سرها را بزیر انداخته و تعجب کردند هالک گفت تصدیق  
 کنید گفتار او را که هرگز سخن بدروغ نگوید یوسف را با تمام احترام بر کرسی  
 نشاندند هالک فریاد زد ای مردم مصر این یوسف است تمام اهالی گردن کشیدند تا  
 یوسف را ببینند وقتی نظر آنها باو افتاد بخاک افتادند و گفتند هرگز مشاهده نکردیم  
 مانند این غلام را و فریاد آنها بلند شد ای هالک صورت یوسف را ببوشان که عده ای از  
 مشاهده جمال او خود را هلاک نمودند و بیست و پنج هزار نفر از مردان و زنان و دختران

(چون قحطی شدت رسید و آل یعقوب در مضیقه افتادند برای تهیه گندم و آذوقه) برادران یوسف بمصر رفته و نزد برادر رفتند یوسف آنها را شناخت ولی آنها یوسف را نشناختند (۵۸) همینکه برادران یوسف در مقابل هدایاییکه آورده بودند گندم دریافت نموده و شترهای خود را بارگیری کردند یوسف بآنها گفت (آیا شما برادر دیگری دارید؟ گفتند یک برادر پدری داریم) آن برادر پدری خود را هم سفر دیگر همراه بیاورید مشاهده میکنید که من مقدار زیادی غله بشما داده‌ام و مهماندار و میزبان خوبی هستم (۵۹) چنانچه او را باخود بیاورید دیگر بشما گندم نمیدهم و نباید نزدیک من بیایید (۶۰) گفتند بزودی با پدرش مذاکره کرده و سعی میکنیم که آنچه خواسته شما هست انجام دهیم (۶۱) یوسف بگماشتگان خود دستور داد آنچه که برادرانش آورده بودند پنهانی دزبارهای آنها بگذارند تا همینکه بمنزل برسند بفهمند که ما غله را برایشان بآنها داده‌ایم تا بار دیگر بمصر بیایند (۶۲) چون بکنعان نزد پدر رسیدند گفتند خواربار زیادی بما داده نشده برادرمان (بن یامین) را با ما بفرست که گندم بیشتری دریافت کنیم و البته ما حافظ و نگهبان ادخواهیم بود (۶۳)

در اثر مشاهده صورت یوسف و جلالت او قوت کردند چه خداوند حجاب میان خلق را برداشت و یوسف را دیدند بر آنصورتیکه خداوند بیافریده بود او را منادی فریاد زد کیست این غلام زیبارو و فصیح و خوش بیان را خریداری کند؟ یوسف باو گفت ندا کن که حاضر است این غلام غریب و محزون و ذلیل را خریداری کند منادی گفت من هیچ صدائی نمیکنم زیرا آنچه میگوئید در شما وجود ندارد.

و از ابن عباس روایت کرده‌اند گفت مردمانیکه یوسف را مشاهده نمودند بر سه فرقه بودند طایفه مانند مستان و سگری شده عده دیگر حیران بهمانند جمعی مانند دیوانگان قرار گرفته بودند در آن هنگام دختر اسطالون عمالقه که با ثروت ترین مردم اهل مصر بود دستور داد بخادعانش هزار استر جواهرات حمل کنند بمیدان عمری تا یوسف را خریداری کند وقتی نظارش بیوسف افتاد عقل از سرش ریزه شد گفت بیوسف کیستی تو که مرا حیران و سرگردان کردی من تمام ثروت و دارایی خود را آورده‌ام تا تو را خریداری کنم الان مشاهده کردم این همه ثروت بهاء جزئی از شما نشود و بهاء تو



مساویست با تمام دارائی و ثروت دنیا؛ یوسف گفت من مخلوقی از مخلوقات پروردگار  
جهانیان میباشم که این صورت و جمال و زیبایی را اوبمن عطا و مرحمت فرموده فوراً  
آن بانو ایمان آورد بخدائیکه یوسف را بآن صورت آفریده و تمام آن اموال را در  
راه خدا اتفاق کرد و در کنار دریای قلزم خانه بنا کرد و مشغول پرستش خدا شد تا  
از دنیا رفت .

زلیخا از عزیز مصر اجازه گرفت که از خانه خارج شود برای دیدار یوسف. عزیز  
باو اجازه داد باینکه حشمت و جاه و جلالت دارد میدان شد که قابل وصف نیست همینکه  
نظرش ب یوسف افتاد نعره و فریادی زد و مدهوش گردید .

ابن عباس گفت زلیخا دختر یکی از پادشاهان مغرب زمین موسوم بطیموس  
و جمیل ترین دختران عصر خویش بود یوسف را در خواب مشاهده کرد بیدار شد در  
حالی که حیران و سرگردان بود روز بروز نحیف و لاغر و زرد رنگ میشد از عشق یوسف  
پدرش باو گفت ای فرزند تو را چه میشود که هر روز ضعیف و ناتوان میشوی؟ خواب  
خود را برای پدر بیان کرد پدر باو گفت اگر میدانستم صاحب آن صورتی که در خواب  
مشاهده کردی کجا است همانا او را حاضر میکردم برایت اگر چه تمام خزائن مملکت  
را صرف کنم در راه بدست آوردن او. یار دیگر زلیخا یوسف را در خواب دید گویا  
بطرف او ایستاده گفت تو را سوگند میدهم بآن کسی که این صورت و زیبایی را بتو  
مرحمت فرموده و مرا عاشق جمالت کرده بگو به بینم کیستی و در چه جا طلب کنم و  
دریابم تو را یوسف در خواب بزلیخا گفت من بشری هستم خداوند آفریده مرا از برای  
تو و تو را آفریده از برای من مبادا دیگری را بشوهری اختیار کنی از خواب بیدار شده  
گریه بسیاری کرد پدرش سؤال کرد چه شده؟ زلیخا گفت همان شخص را دو مرتبه در  
خواب مشاهده کردم از حالت سؤال نمودم جواب داد من از برای تو و تواز برای من  
آفریده شدی پدر باو گفت وای بر حالت سؤال نکردی از او در کجا و چه مملکت  
میباشد؟ پاسخ داد خیر مرتبه سوم یوسف را باز خواب دید دامن او را گرفت و گفت  
حب تو مرا دیوانه کرده آیا خبر نمیدی بمن کجا تو را طلب کنم یوسف بزلیخا گفت  
من پادشاه مصر هستم مرا در مصر طلب کن و دریاب وقتی زلیخا از خواب بیدار شد فریاد

زد ای پدر یافتم محبوب خود را و میگفت در حالیکه حیران و سرگردان بود بچه قدی  
سیر کنم ای یوسف تا بساحت تو برسم ای کسیکه جسماً از من دوری و در قلب من  
جا گرفتی شوق تو مرا دیوانه کرده نوزده نماینده از نمایندگان پادشاهان دنیا در  
مملکت طیموس حاضر شده بودند برای خواستگاری زلیخا ولی از مملکت مصر کسی  
نیامده بود پدر گفت سلاطین دنیا نمایندگان خود را فرستاده اند برای خواستگاری  
تو کدام يك از آنها را اختیار مینمائی گفت ای پدر بغیر از پادشاه مصر کسی را برنگزینم و  
اختیار نکنم چه محبت ابتداء و انتهای ندارد دوستی هلاك كننده دل و قلب است و آتشی  
است که بر دل افروخته شود.

پدر نامه باین مضمون بتطیغور پادشاه مصر نوشت دختری دارم بجز شما شوهر  
دیگری اختیار نمیکند اگر مایل هستید بشما میدهم با هر چه که بخواهید از ملك و  
اموال خود ملك پاسخ نامه او را نوشت هر آنکه ما را دوست میدارد ما نیز او را دوست  
داریم و غیر از آن دختر چیز دیگری نخواهیم پدر دستور داد زلیخا را با انواع حلی و  
جواهرات گران بها آراسته و با هزار کنیز و هزار غلام و چهل بارشتر دینار طلا و چهل  
بار دیباج و سندس و استبرق روانه مصر کنند وقتی وارد مصر شد چنان مسرور و  
خوشحال شده بود که فوق آن تصور نمیشود چه جلالت شأن و بزرگواری یوسف را  
در خواب مشاهده نموده بود وقتی وارد قصر سلطنتی شد و عزیز مصر بنزد او آمد از  
کنیزش سؤال کرد این مرد کیست؟ کنیز گفت شوهر تو عزیز مصر است فریادی بر آورد که  
او محبوب و معشوق من نیست که در عالم رؤیا سه مرتبه او را زیارت کردم صدائی شنید  
که میگفت ای زلیخا معزونی نشو و صبر و بردباری را پیشه خود ساز امید است که  
در اثر صبر ظفریابی و اظهار بی عزیزی نکن جز علاقه و محبت چه عزیز مبيب میشود که  
بمحبوب و معشوق حقیقی خود بررسی زلیخا سکوت کرد و عزیز بی اندازه او را دوست  
میداشت و تعجب مینمود از حسن و زیبایی او پهلوی زلیخا میخواست و ولی قدرت و  
توانائی نداشت که با او هم بستر شود چه او را خداوند آفریده بود برای یوسف از این  
جهت بود که وقتی زلیخا در فروشگاه نظرش بیوسف افتاد مدعوش شد و خواست خود را  
بدامن یوسف افکند چه محبوب حقیقی خود را دریافت و شناخت وقتی بهوش آمد

قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ  
 هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ  
 إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْهِي هَذِهِ بِضَاعُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ  
 أَخَانَا وَنَزِدُّكَ ذِكْرًا كَثِيرًا بِعِيرِ ذَلِكَ كَيْلٌ بِسِيرٍ (۶۵) قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى  
 تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ  
 قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶) وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ  
 وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ  
 الْحُكْمُ إِلَّاللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷)

کنیز مخصوص او گفت ای ملکه تورا چه میشود؟ جواب داد این غلام همان شوهر من  
 است که در خواب او را دیده و برای خاطر او به مصر آمدم بجاریه گفت ای خانم عزیز  
 قدری صبر و حوصله کن مبادا عزیز اطلاع پیدا کند و سبب جدائی میان شما بشود  
 زلیخا دستور داد بجاریه خود یوسف بگوید مبادا دیگری را اختیار کنی من تمام  
 خزان مملکت را بتو میدهم و تورا در خواب دیده‌ام یوسف بجاریه گفت من نیز او را  
 در خواب مشاهده نمودم او برای من و من برای او خلق شده‌ام دلی بوصول یکدیگر  
 نبرسیم مگر بعد از شدايد و بلاهای بسیاری عزیز بانوی دیگری موسوم به عسنا داشت  
 بازلیخا بسیار بد بود سخن او و جاریه را شنید پیغام داد بعزیز مبادا این غلام را  
 خریداری کنی که موضوع از این قرار است عزیز اعتنائی بگفتار او نکرد.

سپس منادی فریاد زد که حاضر است این غلام را با این اوصاف ده گانه خریداری  
 کنند ملاحه صباحه فصاحة شجاعة مروءة دیانة حیانة امانة فتوة خواست بگوید نبوة  
 خداوند جلوی او را گرفت تا کسی نداند زلیخا بعزیز گفت نکذار مردم یوسف را



یعقوب گفت در باره این پسر همانطور مطمئن باشم که نسبت به یوسف پیش از این اطمینان داده بودید من او را میفرستم زیرا خداوند بهترین نگهبان است و او از هر مهربانی مهرباتر است (۶۴) چون بارهای خود را باز کردند دیدند آنچه که در مقابل گندم داده بودند بایشان برگردانیده اند گفتند ای پدر ما دیگر چه میخواهیم این است متاع ما که بما رد نموده اند (باهمین سرمایه مجدداً بمصر میرویم) و برای خانواده خود آذوقه تهیه مینمایم و از برادرمان هم نگهداری کرده و یک بار شتر بر این غله کمی که آورده ایم میافزایم (۶۵) یعقوب گفت بن یامین را همراه شما نمیفرستم مگر آنکه بخداوند قسم یاد نموده و تعهد کنید که او را بمن برگردانید یا آنکه باجل خدائی ازین بروید چون فرزندان قسم یاد نمودند و گفتند خداوند بر گفته و قول ما وکیل و گواهد یعقوب بن یامین را فرستاد (۶۶) یعقوب بفرزندانش گفت چون بمصر رسیدید همه از يك دروازه داخل شهر نشوید بلکه از دروازه های مختلفه وارد شده و این مطلب را در نظر داشته باشید که هیچ چیزی شما را از خدا بی نیاز نمینماید و حکومت جز برای خدا نیست و من بخدا توکل کرده ام و هر مؤمن و توکل کننده بغیر از ذات پروردگار توکل نخواهد کرد (۶۷)

خریداری کنند البته او را بگیر هر چند بهاء او تمام ثروت و دارائی تو شود وقتی مردم فهمیدند که عزیز طالب خریداری یوسف است از زیاد کردن بهاء او خود داری کردند عزیز بمالك گفت بچه بهاء او را میفروشی مالك گفت مطابق وزن او طلا و نقره و زر و ابریشم و یاقوت و عنبر و کافور و مشک میفروشم عزیز گفت حاضریم بهمین بها او را خریداری کنم یوسف را در يك کفه ترازو گذاشتند و پانصد هزار دینار در کفه دیگر نهادند یوسف بر آنها زیاده تی داشت آنقدر با و افزودند که دیگر در خزانه سلطنتی درهم و دیناری باقی نماند (اشاره - مخلوقی بود که در آن نور نبوت وجود داشت لذا او بر تمام ثروت و خزانه مملکتی افزوده میشد پس جای تعجب نیست که روز قیامت توحید و ولایت آل محمد و آل ابی طالب بر میثبات اعمال موحد و کسیکه دارای ولایت است افزوده میگردد) عزیز گفت ای مالك آیا مروت و انصاف داری این غلام را در مقابل تمام خزانه بمن هدیه کنی چه من قدرت و توانائی اداء بهاء او را بتو ندارم مالك راضی شد و یوسف را

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ إِلَهُ لَذُو عَلَيْهِ لَمَّا عَلَّمَاهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸) وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السَّيَّافَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذِنَ مَوْلَانِ أَيُّهَا الْعَبْرُ الْكَمَّ لَسَارِقُونَ (۷۰) قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ (۷۱) قَالُوا لَقَدْ ضَلَّ صَوَاعُ الْمَلِكِ وَ إِمِنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲)

همان بهاء عزیز فروخت و مالک در این مدت یوسف را بصورت اصلی مشاهده نکرده بود پس از آنکه او را فروخت خداوند پرده را از جلوی دیده او برداشت و یوسف را بصورت اصلی مشاهده کرد سیعه ای زد و افتاد مدهوش شد مردم تصور کردند که از دنیا رفته است وقتی بهوش آمد یوسف باو فرمود ای مالک تو را چه میشود که اینطور پریشانی؟ جواب داد من در این مدت آنطور که سزاوار است تو را مشاهده نکرده بودم لذا این بهاء را بسیار میدانستم الحال که بنظر دقت تو را دیدم فهمیدم که تمام ثروت دنیا برای ارزش تو کم بهاء باشد سپس یوسف گفت آیا وعده نفرمودی هر گاه تو را فروختم سرگذشت خود را برایم بیان فرمادی فرمود بیان میکنم بشرط آنکه برای کسی ذکر نکنی من همان شخصی هستم که تو در حال جوانی مرا در خواب دیدی من یوسف فرزند یعقوب اسرائیل الله فرزند اسحاق بن ابراهیم خلیل رحمن هستم مالک مجدداً فریاد زد و گفت بد تجارتی کردم خجل و شرمسارم و مدهوش افتاد پس از آنکه عزیز یوسف را خریداری کرد متوجه شد که خزائن او خالی شده با خود گفت هزینه قشون را از دست دادم و مملکت را در خطر انداختم لشکر بدون



و چون فرزندان یعقوب بطوریکه بایشان دستور داده بود وارد شهر مصر شدند چیزی ایشان را از خدا بی نیاز نکرد جز آنکه مقصود یعقوب را انجام دهند چه یعقوب دانشمندی بود که ما او را تعلیم داده و علم آموختیم اما بیشتر مردم نمیدانند (۶۸) و قتیکه برادران بحضور یوسف رسیدند یوسف برادرش بن یامین را نزد خود جای داد و باو گفت من برادرت هستم و دیگر بآنچه برادرانم نسبت بمن روا داشته اند محزون مباش (۶۹) پس از آنکه بارگیری شترها پایان یافت یوسف دستور داد پیمانه طلایی را که با آن گندم کیل مینمود دربار برادرش مخفی نمایند (هنوز راهی نرفته بودند) که یکنفر فریادزد ای مردم قافله شمایی شك دزد هستید (۷۰) آنها بفرستاده مالك توجه کرده و پرسیدند که چه چیزی را گم کرده اید (که بما نسبت دزدی میدهند) (۷۱) فرستادگان شاه گفتند پیمانه شاه مفقود شده هر کس آنرا بیاورد یکبار شتر غله باو داده میشود و من ضامن تحویل آن هستم (۷۲)

پرداخت هزینه اطاعت و فرمانبرداری از من نکنند چگونه میتوانم بدون عسکر پادشاهی کنم سپس بخزانة دار گفت برو به بین در خزانه چیزی باقی مانده وقتی درب خزانه را باز کرد مشاهده نمود که برآز جواهرات است و هر چه بمالك داده اند همه در خزانه موجود است برگشت در حالیکه سرور و خندان بود موضوع را بعزیز خبر داد عزیز مات و متعیر شد گفت نمیدانم سبب چیست؟ خازن باو گفت از غلام سبب را سؤال کن شاید حقیقت را بگوید چه غلام ادعاء میکند که خدائی دارد هر کار بخواهد انجام میدهد عزیز سؤال کرد از کجائانی غلام این دعوی کند؟ پاسخ داد وقتی او را خریدی پرنده سفیدی را مشاهده کردم که بازبان بشر باو گفت ای یوسف نظر کن به بهاء خود هنگامیکه برادران تو را فروختند بشمن ناچیزی خریداری شدی الحال که به مشیت خدا فروخته شدی خزان مصر بهاء تو گردید عزیز از سخن خازن تعجب نمود از یوسف سبب را سؤال کرد جواب داد خداوند خزان را پر کرد برای اکرام و احترام من تا املامت نکنی مرا از خریداری من نادم و پشیمان شوی و خداوند نخواست که همت تو بر من باقی بماند بلکه خدا همت بر تو گذارده مرا با دارائی و ثروت بتوعطا



قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنَفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳)  
 قَالُوا لِمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ  
 فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ  
 ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا يُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ  
 فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ  
 عَلِيمٌ (۷۶) قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ  
 فِي نَفْسِهِ وَأَمْ يُيَدِّهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷)

فرموده (هر بنده مؤمنی برای رضای خدا مالی اتفاق کند خداوند عوض او را مانند عوض دادن به عزیز عطا فرماید) عزیز مصر فرزند نداشت یوسف را در نهایت مهربانی نمود تمام خدام و کارکنان خود را حاضر کرد و دستور داد بآنها که این پسر را نیکو و احترام کنید و بزیلخا گفت یوسف را گرامی بدار و جای نیکو باو بده شاید ما را سود بخشد و او را فرزند بگیریم چه آنها فرزند نداشتند زلیخا یوسف را در دل جان جای داد و هر روز بر مهرش افزوده میشد و آتش شوقش در دل جان بیشتر میافروخت و خرمن صبر و بردباریش را می سوخت چندانکه نتوانست رو برتابد و در کنار چشمه حیوان تشنه بماند شیفته و دلباخته یوسف شد چه او در کمال رعنائی و زیبایی رسیده بود و هیچ بانویی او را نمیدید مگر آنکه بادیدنش دل از دست میداد و عاشق او میگشت زلیخا دست یوسف را بگرفت و او را وارد بتخانه کرد سپس در مقابل بت سجده نمود و خطاب کرد به بت و گفت برای خاطر آنکه تو را دوست دارم و پرستش میکنم این مونس را یافتم در آنوقت آن بت به حرکت درآمد و پرو افتاد و شکست و آن بت از طلای احمر بود زلیخا گفت ای یوسف چطور شد این بت من فرمود چون تو آنرا سجده کردی و اقرار

گفتند بخدا قسم شما فهمیده اید که ما اینجا نیامده ایم که فساد برپا کنیم و ما دزد نیستیم (۷۳) مامورین شاه گفتند اگر معلوم شد شما دروغ گفته اید مجازات خائن و دزد چه خواهد بود (۷۵) گفتند کیفر آن کسیکه جام و پیمانه شاه دربار او کشف شود خود اوست که بپندگان ملک در آید و ما این چنین ستمکاران را کیفر و مجازات می کنیم (۷۵) آنگاه شروع به تفتیش بارهای برادران نمودند پیش از آنکه به بار بن یامین دست بزنند و سرانجام جام و پیمانه را از بار بن یامین خارج ساختند و این تدبیری بود که ما پیوسف آموختیم تا بتواند برادر خود را بگروگان نگهداری کند و امر را به برادران خود مشتبه سازد که بدون این تدبیر شاه نمیتوانست او را نزد خود بعنوان بازداشت نگهدارد و خدا این را میخواست و مقام و مرتبه هر که را بخواهد بالا میبرد و بالاتر از هر دانشمندی دانشمند دیگری وجود دارد (۷۶) در حضور پیوسف گفتند اگر این جوان سرقت نموده برادری هم داشت که سابقاً مرتکب دزدی شده پیوسف بروی خود نیارد و خشم خود را پنهان ساخت و خود را معرفی نکرده و حقیقت را آشکار ساخت و گفت شما بد مردمی هستید و خدا از آنچه وصف مینمائید بهتر آگاه میباشد (۷۷)

به بندگی آن نمودی خداوند در غضب شد و آنرا نابود کرد اگر شیتش تعلق بگیرد تو را هم در اثر پرستش هلاک میکند داند سؤال کرد پس پروردگار تو کیست؟ فرمود خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب است و اوست که من و تو را آفرید پرسید چگونه خدای تو دانستی که من بت را سجده نمودم؟ فرمود هیچ چیز از خدای من پنهان و پوشیده نیست هر چند او را دیده ها درك نمیکنند زلیخا گفت من خدای تو را دوست میدارم اگر برای من خدائی نبود همانا خدا بت را پرستش مینمودم و پرستش دو خدا قبیح است پیوسف تبسمی کرد و از خانه خارج شد زلیخا دامن او را گرفت و گفت هر گاه عزیز این بت را مشاهده کند که شکسته و قطعه قطعه شده تمام کنیزان و خادمان را مورد عتاب و عقاب قرار میدهد تقاضا دارم از پروردگار تو درخواست کنی که این بت را بصورت اولیه خود بازگرداند پیوسف دعا کرد بت مانند اول درست شد و بجای خود قرار گرفت بقدرت پروردگار زلیخا گفت من بسیار تو را ای پیوسف دوست میدارم الحال دانستم خدای آسمان

وزمین تو را بیشتر دوست میدارد سپس دست یوسف را گرفت و او را بالبسه گرانبها پوشانید یوسف گفت چگونه سزاوار است بنده چنین لباس فاخری بپوشد و مولای او طباشش پست تر باشد؟ زلیخا گفت ای یوسف تو مولا و آقای و عزیز بنده تست و من کنیز شما عزیز امر کرده تو را گرامی بدارم اگر توانائی و قدرت پیش از این را داشتم در باره ات انجام میدادم والبسه بتعداد ایام سال برای او فراهم کرد و هر روز یکنوع لباس بر او میپوشانید (همینطور بنده ای که خداوند او را دوست میدارد در هر روز سیصد و شصت مرتبه نظر رحمتش را باو اندازد و در اثر آن دارای خصلتهای یشمارای گردد مانند کرامت و محبت و الفت و خشیت و مشاهده و قربت و وصلت و تسلیم و رضا و معرفه) سپس میفرماید خداوند بقولش «و كذلك مكنا ليوسف» علاوه بر آنکه یوسف را مورد محبت عزیز و زلیخا قرار دادیم بمقام و منزلت یوسف افزوده و علم تعبیر خواب و تأویل کتب آسمانی باو یاد داده و برای مقام نبوت انتخاب کردیم و خداوند بر کارهای خود تسلط و غلبه دارد ولی بیشتر مردم بر این حقیقت آگاه نیستند.

قوله تعالى : ولما بلغ أشده آتيناہ حکما و علما و كذلك نجزي المحسنين

همینکه یوسف بسن رشد و کمال رسید حکمت و دانش باو عطا کردیم و همچنین بنیکو کاران جزا و پاداش می دهیم.

زلیخا کم کم قرار و آرام را از دست داده و با یوسف نردم محبت میباخت و کوشش میکرد تا شاید کامی از او بستاند و آتش عشق خود را فرو نشاند برای رسیدن به هدف خویش دستور داد عمارت مجلل و باشکوه ای از آئینه ساخته و در کمال خوبی و آراستگی بانواع زیبتهای زیارایند و طوری در فن معماری و ساختمان آن دقت کنند که هر کس بهر طرف نگاه نماید جز روی زلیخا بانوی خانه چیز دیگری نبیند همینکه بر طبق دلخواه عمارت مهیا گردید روزی زلیخا یوسف را بقصر مزبور دعوت نمود که تزیینات عمارت و مخصوصاً سالن آنرا تماشا کند چون یوسف داخل قصر شد زلیخا فوراً درب خروجی عمارت را محکم بست و راه فرار یوسف را مسدود نمود و یوسف را برای ارضاء طبع سرکش خویش بخواند یوسف حیران بود که در آئینه چهره یعقوب پدر خود را دید که انگشت بدنشان میگزرد و باو میگوید ای یوسف تو در آسمان جزء



انبیاء و پیمبران محسوب شده‌ای مبادا در روی زمین مرتکب عمل زشت فحشاء و زناشوی یوسف متنبه شده و دانست انجام تمنای زلیخا خطا و مستمکری است.

بعضی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود چون زلیخا آماده تسلیم یوسف شده و میخواست با یوسف هم بستر شود بگوشه سالن رفته پرده‌ای بر روی چیزی کشید یوسف پرسید این چکاری است که میکنی زلیخا جواب داد میخواهم با پرده روی بت خود را بپوشانم تا ما را نبینند زیرا من شرم دارم که بت مرا در حال ارتکاب معصیت و گناه مشاهده نماید یوسف گفت تو از موجودی که جمادی پیش نیست و نمی بیند و نمی شنود حیا و شرم میکنی چگونه من از پروردگار خود که هر پنهان و آشکاری را می بیند و از هر چیز آگاه است حیا نکنم زلیخا یوسف گفت ای قوت قلب من و نوردیده‌ام این قصر مجلل و باشکوه را برای خاطر تو بنا کردم جواب داد خداوند قصری بهتر و نیکوتر از قصر تو در بهشت برای من فراهم کرده که هرگز خراب نشود گفت ای یوسف بمن ترحم کن و بخواهش من تسلیم شو فرمود از خدا میترسم که در اثر ارتکاب معصیت مرا با خانه تو بزمین فروردبرد و قصر را خراب گرداند گفت ای یوسف چه نیکو است بوی تو فرمود اگر آگاه شوی بحال من در قبر همانا فرار کنی گفت ای یوسف چه زیبا است موی تو فرمود اول چیزیکه در قبر بخاک بریزد موی باشد گفت ای یوسف چه در خوبست سورت فرمود خداوند در رحم مادر این تصویر را نگاشت عرض کرد ای یوسف حسن تو اندام مرا لاغر کرد فرمود شیطان تو را بر این تدبیر واداشت و معاونت کرد گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زد آن آتش را فرو نشان فرمود اگر آتش تو فرو نشانم بآتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز برو در این خانه و آب بیار که من تشنه شده‌ام فرمود در آن خانه کسی رود که کلید خانه در دست او است گفت در آن خانه بستر حریر باز کرده‌ام برخیز و در آن خانه در آی و مراد من از خود بده فرمود پس نصیب من از بهشت چه شود گفت برخیز با من در آن پرده سرادر آی که کس را در آن سرابرده راهی نیست فرمود هیچ پرده‌ای مرا از خدا نبوشاند گفت ای یوسف دست بر دل من بنه تا از دستت شفا یابم فرمود عزیز بآن سزاوارتر است گفت عزیز را شربتی دهم که در آن زبیق باشد و زرد شود تا بمیرد و اعضایش پاره پاره شود

آنکاه در چیزی پیچم و پنهان کنم تا کسی او را نه بیند و مملکت بتو سپارم فرمود چگونگی  
 رستگارشوی از عذاب خدا گفت ای یوسف برای خاطر تو بیندگان زرو چو امر بسیار  
 دهم تا خدا راضی شود از تو فرمود پروردگار فدا و رشوه بپذیرد و قبول نفرماید یوسف  
 از جای خود برخاسته و بقصد فرار از دست زلیخا و برادر نهاد زلیخا عقب او دوید  
 که مانع شود از فرار و خروج او و از پشت سر پیراهن او را گرفت و درید (فرمود پیغمبر  
 اکرم ﷺ) بزرگترین گناهان کبیره سه چیز است شرك بخدا و عاق پدر و مادر و زنا  
 کردن روز قیامت شخص زانی را در تابوت آتشی بگذارند و اهل محشر از بوی کند  
 زانی بمسافت پانصد سال راه فرار کنند و عمر زنا کننده کوتاه است و در نزد پروردگار  
 حقیر و ذلیل خواهد بود و فرمود خداوند مبتلا میکند پیغمبران به بلاهایی تا در راه  
 اطاعت خدا مجاهده کنند و بدانند مواقع نعمتها یکی که خداوند بآنها مرحمت کرده در  
 آنحال شوهرش عزیز رسید زلیخا پیشدستی نموده بشوهرش گفت کسیکه بناموس تو  
 قصد تجاوز داشته باشد آیا نباید شدیداً مجازات و با زندانی شود عزیز زلیخا گفت  
 چرا نگفتی باید او کشته شود جواب داد حبیب هرگز نمیتواند محبوب خود را کشته  
 بیند (پس جای تعجب نیست که خداوند دوستان خود را در دنیا مبتلا به بلا و عذاب  
 گرداند ولی او را در قیامت بآتش نسوزاند).

یوسف عزیز گفت او است که مرا دعوت بعمل زشت مینمود و بموجب الهام  
 خداوند، عزیز گفت از این ملامتی که در گمواره است سؤال کن تا گواهی دهد که زلیخا  
 یوسف را بنمود دعوت نموده است و چون عزیز از کودک پرسید خداوند بچه را بسخن  
 آورد و گفت اگر پیراهن یوسف از پشت سر چاک خورده و دریده شده بدان یوسف  
 راست میگوید و زلیخا دروغگو است و چنانچه بر عکس پیراهن از پیش رو پاره شده  
 است زلیخا راست گفته و یوسف دروغگو میباشد و چون عزیز دید پیراهن یوسف از  
 عقب دریده شد زلیخا گفت مگر شما زنها بیاد و شگرف است و یوسف گفت از زلیخا  
 دور شو امر را پنهان دار و زلیخا گفت چنانچه خطائی از تو سر زده توبه و  
 استغفار نما.

لطیفه - مخلوقی مانند عزیز مصر در اثر توبه و استغفار از خطا و گناه اهلش زلیخا

میگذرد چگونه خداوند مهربان از بنده گناهکاری که توبه و استغفار کند نمیگذرد فرمود: «ومن يعمل سوء او یظلم نفسه ثم یتستفر الله یتجد الله غفوراً رحیمًا» هر آنکه مرتکب عمل زشتی بشود یا بر نفس خود ستم کند سپس تادم گشته توبه و استغفار نماید خدا را مهربان و آمرزنده یابد و فرمود هر کس تادم شود بهشت رود و یا از آتش دوزخ نجات یابد فرمود خدا را مهربان و عذر پذیر خواهد یافت. اشاره در این آیه خداوند از مکر و حيله زنان بکشد عظیم تمیز نموده ولی از حيله و تدبیر شیطان بکشد ضعیف اشاره کرده و فرموده: «ان کیدا الشیطان کلن ضعیفاً» معلوم میشود حيله و تزویر زنان بیشتر و بزرگتر است از کید شیطان چه آنها کار از روی عقل نکنند و از شیطان یاد بگیرند و دامهای او باشند چنانچه فرمود امیر المؤمنین در نهج البلاغه: «هن نواقص العقول» و نیز فرمود: «النساء حبایل الشیطان».

طولی نکشید که موضوع عشق زلیخا یوسف در مصر منتشر شده و زنها مرادده ملکه مصر را با یوسف بیکدیگر میگفتند و زلیخا را سرزنش میکردند گفتگوی زنان مصر را زلیخا شنید و فهمید که زنها شهر بشماعت او مشغول شده اند دعوتی از بانوان اشراف و رؤسای مصر نمود و مجلس مجلل و باشکوهی بپاراست و همینکه مدعوین حضور یافته بر متکاهای مخصوص تکیه زدند برای هر يك از آنها ترنج و کاردی گذارده و چون مشغول بریدن ترنج شدند یوسف امر کرد وارد سالن پذیرایی شود ناگهان یوسف مانند ماه شب چهارده طلوع و بمجلس در آمد و بانوان جمال و زیبایی او را مشاهده کردند محو جمال او شده از خود بیخود گشته به جای ترنج دست خود را بریدند و فهمیدند زلیخا وقتی که شیفتگی و حیرت زنا را از مشاهده جمال یوسف بدید بآنها گفت این است غلامی که مرا بخاطر علاقه او ملامت و شماعت مینمودید آن من بودم که از او درخواست مرادده نمودم و او غفلت ورزیده و خودداری نمود اگر بآنچه با او امر میکنم اطاعت و تمکین نکند البته زندانی و خوار خواهد شد و چون یوسف از هر طرف مورد توجه بانوان واقع و شب هنگام او را برای کامیابی خویش میخواندند یوسف بسوی خداوند ناله کرده و گفت پروردگارا زندان بمن خوشتر از این کار زشتی است که زنها از من تقاضا دارند بارها اگر تو مکر و حيله



قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَفَاعِلُونَ (۷۹) فَلَمَّا اسْتِأْذِنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِيَ أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰) ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱)

اینان را بلطف و عنایت خود از من دفع نگرانی میترسم که بآنها میل نموده و از اهل شقاوت و نادانی محسوب کردم خداوند دعایش را اجابت نموده و دامن عصمت یوسف را پاک نگذاشت.

(اشاره - بانوان مصر درد و تألم بریدن دست را در اثر لذت بردن از دیدار یوسف نیافتند چگونه درک میکند تالم و سختی جان کندن را هر آنکه لذت میبرد از محبت و دوستی علی علیه السلام و فرزندانش).

قوله تعالى : ثم بدالهم من بعد ما راوا الايات

با آن همه دلایل یا کدامنی و عصمت یوسف مانند پاره شدن پیراهن از پشت سر و سخن گفتن کودک شیرخوار و سجده کردن بت و باقی ماندن خزانه و هلاک شدن جمعی از مردم در اثر دیدار یوسف و سخن گفتن پرانده سفید بطوریکه شرحش بیان شد عزیز بندیمان خود گفت بنابه تقاضای زلیخا که میگوید کار من با این غلام عبری بفضاحت کشیده و محاسن حمیده ام بوقاحت و قباحات انجامیده و در این شب زبانی نیست که از من داستانی ذکر نکنند و آنچه نمیباشد که در آن از من بیانی نکنند میخوام گناه را بگردن

برادران گفتند ای عزیز مصر این جوان پدر پیری دارد که بشدت علاقمند باو است ما تقاضا داریم یکی از ما را بجای او بازداشت نمایند و ما شما را از نیکوکاران میدانیم (۷۸) یوسف گفت معاذ الله که مانع از آن کسی که مال خود را نزد او یافته ایم دیگری را بگیریم اگر چنین کنیم از مستحکمان خواهیم بود (۷۹) چون برادران از یوسف مایوس شدند و امیدی بنجات اینیامین باقی نماند با خود خلوت کرده برادر بزرگ (لاوی) گفت مگر نمیدانید که پدرتان بنام خدا از ما تعهد گرفته بود و پیش از آن هم در مورد یوسف ما راه افراط پیموده و مقصر هستیم من از این سرزمین خارج نمیشوم تا از طرف پدرم اجازه و دستوری نرسد یا خداوند درباره ام حکم کند

که او بهترین فرمانروایانست (۸۰) (لاوی به برادرانش گفت) بسوی

پدر برگردید و بگوئید ای پدر پسرت دزدی کرده (و باین

سبب زندانی شد) و ما بغیر از آنچه دانستیم گواهی

نداریم و حافظ اسرار غیب نمیباشیم (۸۱)

یوسف بارگشت و او را چند روزی در زندان فرستادند تا مردم بگویند این خیانت باغلام عبری بوده و این جسارت را او کرده و الا در شکجه اش نمیکذاشتند تا نام اهل من بنیکو برند و از آلودگیها پاکش سازند علاوه در این کار نیز عذابی است بر زلیخا چه یوسف را نمی بیند و فراق محبوب بر حبیب سخت و شدیدترین عذابست آن بزرگوار را بادو جوان دیگر یکی خوانسار ملک و دیگر شرابدار او بزنند باین دزدی و سبب زندانی آن دو نفر این بود جماعتی از اهل مصر که از دست رنج و ستم پادشاه بستوه آمده خواستند او را زهر دهند مکن نشد بآن دو نفر اموال بسیار دادند تا بدینوسیله پادشاه را هلاک کنند خوانسار زهر در طعام کرد و ساقی بشیمان شد طعام را بعاتد همیشه نزد سلطان آورد شرابدار حاضر شد گفت ای پادشاه از این طعام مخور که زهر آلود است خوانسار گفت شرای که ساقی آورده زهر آلود است پادشاه از او سؤال کرد آیا راست میگوید ملک بساقی امر کرد از آن شراب بخورد ساقی از آن آشامید بخوانسار نیز دستور داد که از طعام بخورد و امتناع کرد بخیوانی دادند خورد و هلاک شد پادشاه امر کرد هر دو را بزنند یوسف در زندان تعبیر خواب میکرد چه زندانیان از

دلنشکی و پریشانی خوابهای آشفته بسیار میدیدند پس از آنکه یوسف را محبوس کردند زاینهارفت بدیدارش گفت ای محبوب عزیز گمان میکنم که معذبی بلکه تو پیش ما مقربی خواستم اجانب بدانند که تو زندانی هستی (اشاره در روز قیامت که مؤمن مشاهده میکنند احوال و سختیهای محشر را) پروردگار فرشته را بنزد او فرستد تا با او گویهای بنده مؤمن نه پندار که این ترس و هول برای خاطر تو باشد تمام اینها برای دشمنان است) روز دیگر زاینهارسولی فرستاد نزد زندان بان و باو دستور داد که یوسف را بزنند بطوریکه درد عارض او شود، باو گفتند این چه محبتی است؟ گفت من بسیار مشتاقم که صدای یوسف را بشنوم و راهی ندارم جز باین طریق چه آنکه وقتی او را زدند صیحه و فریاد کند و من صیحه اورا میشنوم (خداوند هم بنده خود را در زندان دنیا مبتلا کند به بلاهایی تا صدایش را بتضرع و دعا بلند گرداند و خداوند بحال آن بنحوی آگاه است).

روزی یوسف دید آن دو رفیق زندانی محزون و غمزده و مضطربند سبب را از آنها سؤال نمود؛ گفتند پیش خوابی دیده ایم اضطراب ما برای دیدن آن رؤیا است، یوسف با آن دو فرمود من تعبیر خواب نیک دائم رؤیای خود را بیان کنید تا تاویل آنرا بشما بگویم ساقی گفت من در خواب درخت انگوری دیدم که سه شاخه داشت و بر هر شاخه ای مقداری انگور رسیده آن خوشه های انگور را گرفته در جام فرعون می فشردم و بدست پادشاه دادم نوشید فرمود تعبیر خواب تو آنست که سه روز دیگر شاه از تقصیر تو درگذرد و با تو مهربان شود و بنزد خود برده بخدمت وادارد خوانسالار گفت من دیدم سه سبد بر سر دارم سبد زیرین پر از نان و طعام است و مرغان هوا آن ناها میربوندند و میخورند، یوسف فرمود که تعبیر خواب تو آنست پس از سه روز بدنت را بدار کشند و مرغان از سر تو بخورند خوانسالار از این تعبیر ترسید و گفت من خوابی ندیدم این سخنان را دروغ گفتم یوسف گفت جز اینکه گفتم نخواهد بود و این تعبیر تغییر نخواهد یافت سپس رو کرد بساقی و گفت چون نزد پادشاه رفتی و مقام سابق را در یافتی مرا در حضور پادشاه یاد کن مرد عبری بی گناه در زندان است شاید مرا از این زندان نجات دهد ساقی



قبول کرد چون سه روز گذشت آمدند خوانسار را بیرون آوردند و بقتل رسانیدند و ساقی را رها نمودند و خدمت سابق باو دادند ساقی بعد از خلاصی یوسف را فراموش کرد و یوسف مدت هفت سال در زندان باقی ماند.

شعیب عقر قوفی از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه «و قال للذی ظن انه ناج منهما» روایت کرده فرمود جبرئیل در زندان یوسف نازل گشته باو گفت پروردگار عالمیان سلام میرساند و میفرماید کی ترا نیکوترین خلق قرار داد؟ یوسف ناله ای کرد صورت بر خاک نهاد گفت پروردگارا تو جبرئیل مجدداً گفت میفرماید که ترا نزد پدر محبوب تر از سایر برادرانت نمود؟ باز یوسف صیحه ای زد و صورت بر زمین گذاشت و عرض کرد ذات مقدست، باز جبرئیل پرسید کی ترا از چاه نجات داد پس از آنکه یقین بهلاک خود داشتی عرض نمود بار خدایا وجود منزه و پاک تو آنگاه جبرئیل گفت خداوند میفرماید چون برای نجات خود از زندان متشبث بغیر من شدی و از غیر من تقاضای خلاصی و آزادی کرده ای بکیفر آن باید هفت سال دیگر عقوبت زندان را متحمل شوی و چون آن مدت سپری شد خداوند بیوسف خطاب فرموده و اجازه دادند که دعای فرج بدین ترتیب بخواند «اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت و جیی عندک فانی اتوجه الیک بوجه آبائی الصالحین ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب» همینکه یوسف «ورت بر خاک نهاد دعا را خوانده و مناجات نمود «فرج الله عنه» خداوند دعایش را اجابت فرمود. بروایتی میگوید خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم مانیز این دعا را بخوانیم فرمود دعای فرج را باین ترتیب بخوانید: «اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت و جیی عندک فانی اتوجه الیک بنبیك نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام.

خداوند فرج یوسف را پیش آورد. عزیز مصر در خواب دید که هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را خوردند و هفت خوشه سبزه را هفت خوشه پژمرده و خشک نابود کردند و صبح تعبیر خواب خود را از بزرگان پرسید و جواب کافی نشنید.

ساقی شراب شاه که هفت سال پیش از آن از زندان نجات یافته بود بیاد یوسف و تعبیر خواب خود افتاد گفت بمن اجازه بدهید که در زندان بملاقات یوسف رفته و

تعبیر خواب شاه را پرسید، چون نزد یوسف رفت و خواب شاه را تشریح و تعبیرش را پرسید یوسف گفت هفت سال زراعت خوب و محصول فراوان عاید میشود و پس از آن هفت سال خشکسالی و قحطی پیش می آید که باید در آن سالهای پربرکت آنچه گندم و غلات بدست آید جز مختصری که بمصرف آذوقه مردم میرسد بقیه را در خوشه های خود انبار کنند تا در هفت سال مجاعه و قحطی از آن ذخیره مردم ارتزاق کنند و حکمت آنکه دستور داده بود گندم را از خوشه جدا نکنند آن بود که اگر گندم را کوبیده و از کاه جدا میکردند در مدت هفت سال فاسد میشد.

و معنی «رفیه یعسرون» حضرت صادق علیه السلام فرمود که «مردی حضور حضرت امیرالمومنین علیه السلام یعسرون را بفتح کسر یا و ساد قرائت کرد آنجناب فرمود مگر خمر بوده که فشرده شود آن شخص عرض کرد پس چگونه باید قرائت فرمود؟ فرمودند بضم یا و فتح ساد که بمعنای یعسرون است یعنی پس از هفت سال قحطی و خشکی خداوند باران رحمت خود را میفرستد و مردم از قحط و غلا خلاص میشوند و شاهد بر اینکه یعسرون بضم یا و فتح ساد است آیه سوره نبا است که خداوند میفرماید «وانزلنا من المصرات ماء نجا» (آیه ۱۳ سوره نبا)

چون مرد ساقی از زندان خدمت شاه رسید و تعبیر یوسف را بیان نمود شاه امر باحضار یوسف داد یوسف بمأمور مزبور گفت حضور شاه مراجعت نموده و سؤال کن که چرا زنها در مجلس مهمانی زلیخا دست های خود را بریدند؟ شاه زنهایی که در آن مهمانی شرکت داشتند حاضر نموده و از آنها تحقیق نمود همگی گفتند حاشا لشعرا از یوسف عمل بدی مشاهده نکردیم، زن پادشاه گفت: امروز حقیقت آشکار میشود و من اعتراف میکنم که یوسف مرتکب گناهی نشده و من شخصاً با و ابراز تمایل نموده ام و او راستگو است و این مرتبه من مانند پیش دروغ نمیگویم.

پس پادشاه امر کرد شهر را زینت کنند لشکریان و درباریان تا در ب زندان که فاصله آن تا شهر فرسنگ بود باستقبال یوسف روند و او را در نهایت اکرام و احترام وارد شهر کنند همینکه یوسف وارد شد پادشاه از جابر خواست و او را پهلوی خود بر سریر سلطنت نشاند و بدست خود بر او خلعت پوشانید و نوازش بسیار کرد و از او درخواست نمود

که هر حاجتی دارد بخواهد یوسف گفت مرا خزانه دار کشور کن که در طرز ضبط اموال و مصارف مملکت بصیر و مطلع هستم، پادشاه گفت امروز کار شناسی چون تو در میان تمام مردم وجود ندارد چه از آن بهتر که تو برخاندان من امیر باشی و مرا بجای وزیر و مشیر اختیار کنی، پس از آن او را بر تمام مملکت نافذ الحکم ساخت و حضرتش را محرم اسرار کرد و انگشت خود را بیرون آورد و در انگشت وی کرد و فرمود تاجی زرین و کمر بند جواهر نشان مخصوص او ساختند و گفت من هر گز از رضای تو پیشی نجویم و آنچه فرمائی جز آن نگویم زمام این مملکت در کف کفایت تست بهر کجا میخواهی بکشی یوسف چون این عزت و حشمت را که در مصر مشاهده کرد نخواست از پادشاه که او را آزاد بگذارد تا بکنعان باز گردد (هنگام مرگ هم که بنده مؤمن عطاها و کرامات پروردگار را مشاهده میکند نمیگوید پروردگارا مرا بدینا برگردان بخلاف کافر و منافق که از ترس عذاب و آتش دوزخ چیزی زاری کند الهی مرا بدینا بازگردان شاید عمل یکی انجام دهد و از این آتش خلاص شود خطاب رسد امکان ندارد. اشاره - یوسف وقتی از زندان خارج شد پادشاه او را اکرام و نوازش نمود بنده مؤمن هم که از زندان دنیا خارج شود خداوند او را پاداش بزرگ و اجر عظیم مرحمت فرماید) چون یوسف بر سبیل نیابت پادشاه بر سریر سلطنت جلوس کرد و بر تمام مملکت مصر فرمان روا شد دستور داد بتمام شهرستانها که انبارهای از سنک و ساروج بنا کنند و مقرر داشت که زارعین پس از برداشت محصول، سهمیه مصر فی و خوراک خویش را برداشته و مازاد او را باخوشه با انبارها تسلیم دارند این کار را در مدت هفت سال که زراعت خوب و محصول فراوان بود ادامه داد فراخی گذشت و قحط سالی آغاز گردید شبی از شبها فرمود تا برای پادشاه در میانه شب طعام طبخ کنند مامورین گفتند شاه عادت ندارد در آنوقت طعام بخورد! یوسف گفت شما نمیدانید، غذا طبخ کردند نیمه شب پادشاه از خواب بیدار شد گفت گرسنه ام طعام بیاورید غذای تازه حاضر کردند، شاه تعجب کرد گفت شما چگونه دانستید که من امشب گرسنه میشوم و حاجت بطعام دارم؟ یوسف گفت امشب اول سالهای قحطی است و از اسباب قحط یکی این بود که شهوت طعام بیشتر شود شاه از علم او متحیر ماند یوسف شخصا و تحت نظر مستقیم خود غلات را از انبار خارج



و بمردم کشور می فروخت سال اول پس از تمام شدن ذخیره، مردم مصر بزرگ سیم و درهم دنیار از یوسف غلات خریدند سال دوم بعلی و جواهر سال سوم بچهار پایان از اسب و استر و شتر و گاو و گوسفند سال چهارم به بندگان و مملوک که داشتند سال پنجم برای و خانها و املاک بطوریکه برای اهل مصر چیزی از مال باقی نماند سال ششم چیزی نداشتند ناچار فرزندان خود را آوردند و یوسف فروختند و طعام گرفتند سال هفتم خود را یوسف فروختند مردان و زنان مجموعاً بنده او شدند سپس یوسف به پادشاه گفت چگونه دیدی صنع و نعمت خدا را؟ شاه گفت رأی ما نابیع گفتار شما است یوسف دستور داد به طبّاخان که در شبانه روز یکبار بیشتر برای سلطان طبخ نکنند و خود او هم یش از یکمرتبه طعام سیر نمی خورد پادشاه گفت چرا بر حسب عادت همیشگی دوبار طعام حاضر نمی کنید یوسف گفت چنین کردم تا شما هم طعام گرسنگی را بیایی و گرسنگان را فراموش نکنی سلطان جواب داد نیکو رأیست باید چنین کرد / قحط سالی عمومیت پیدا کرد و بکنعان نیز رسید یعقوب بفرزندان خود می فرمود به بینید که قحط غلات و کمیابی قوت و آذوقه ما را فرا گرفته و نزدیکست که حیات ما را تسلیم خطر و مرگ سازد چاره ای ندارید جز آنکه بمصر روید شنیده ام عزیز مصر غلات اندوخته دارد و بی اکراه در معرض فروش در می آورد باید بهائیکه میسر است بپسید و مقداری بکنم تهیه کنید بنیامین برادر مادری یوسف را نزد خود نگاه داشت فاصله کنعان تا مصر دوازده روز راه بود برادران یوسف هم بر اثر عسرت و قحط و فشار زندگی بمصر عزیمت کردند که از عزیز مصر بکنم و خوار بار خریداری کنند و برای آل یعقوب بپسند چون بمصر وارد شدند پرده دار یوسف خبر داد ده نفر مرد که آثار مجدد و جلال و فضیلت و کمال از سیمایشان هویدا است بیرون در اجازه حضور می خواهند از طرز گفتارشان معلوم میشود که غریب این شهر و دیارند اجازه داد نزد یوسف رفتند یوسف ایشان را شناخت ولی آنها یوسف را نشناختند

یوسف پس از احسان به برادران خود و اعطاء بکنم بآنها گفت شما کیستید و از کجا آمده اید؟ گفتند ما اهل کنعانیم بیچاره شده بودیم باهید بخشایش شما از کنعان بیرون شدیم چه صیت بذل وجود شما افسانه خاص و عام است یوسف فرمود شما

شبهات بتجار تدارید همانا از جاسوسانید و برای فحص اوضاع مملکت بیهانه خرید غله قدم باینجا گذارده اید گفتند ای عزیز ما پیغمبر زادگان پسران یعقوب بن ابراهیم خلیل الله هستیم که نمرود او را در آتش انداخت و خداوند او را از سوختن حفظ نمود مجدداً پرسید پدرتان چه میکند و شما چند برادر هستید؟ گفتند ما دوازده برادر بودیم اکنون یازده نفر هستیم سؤال نمود آن يك برادر چه شده؟ گفتند روزی با ما بیابان آمد آنجا هلاک شد مجدداً پرسید دیگری کجا است؟ گفتند پدر ما آن برادر را از ما بیشتر دوست میداشت چون او هلاک شد این برادر را بیادگار او از نزد خود دور نمیگرداند فرمود کیست که گواهی بدهد بصدق گفتار شما گفتند ای عزیز ما در این شهر غریبیم و کسی ما را نشناسد یوسف گفت سخن همانست که گفتم شما جاسوس هستید یکی از شما را نگاه دارم و دیگری را آزاد سازم بروید و برادر کوچک خود را بدر گاه حاضر کنید تا بدانم که شما راست میگوئید ایشان بزبان عبری یکدیگر را ملامت میکردند و میگفتند این مکافات عملی است که با برادر کردیم یوسف دستور داد شمعون را گرفته و پیش روی برادران در بند نهادند و فرمود که متاع ایشان را در پنهان میان بار آنها گذارند تا بدانند که خواستن برادر نه برای طمع در مال ایشان است و دیانت یعقوب او را رها نکند که آن بضاعت را قبول کند آنها را باز فرستد تا بضاعت را برگرداند ایشان از آنجا حرکت کرده و بکنعان آمدند چون بخانه رسیدند یعقوب گفت شمعون را نمی بینم باز چه اتفاقی رخ داده شرح حال را تا با آخر گفتند یعقوب سخت اند و هناك شد و گفت مرا بیفرزند خواهید گذاشت یوسف را بردید و شمعون را نیاوردید اینکه بنیامین را میخواهید از من بگیری عزیز مصر چه میداند است که شما برادر دیگری دارید گفتند برای آنکه ما را بجاسوسی متهم کردند ما شرح حال گفتیم و حدیث برادر کردیم گفت اگر راست میگوئید در این مرتبه او را با خود بیاورید ای پدر کرامت عزیز مصر تا این اندازه است که در این سال قحطی بما کندم داده و بهاء او نگرفته اینك متاع ما در میان بارها است یعقوب در باره عزیز دعای خیر کرد یکی از آنها عرض کرد ای پدر بنیامین را با ما بفرست باریك شتر بیفزاییم بنصیب او که این کیل اندك است و اگر جز این باشد دیگر دیدار عزیز نخواهیم



فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مِمَّنَّا وَأَهْلُنَا الضَّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ  
 مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸) قَالَ  
 هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (۸۹) قَالُوا إِنَّكَ  
 لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مِنْ يَتِّقٍ وَيُصْبِرٍ  
 فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكْنَا اللَّهَ عَلَيْنَا وَ إِن  
 كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۹۱) قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَاقِرَ اللَّهُ  
 لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲)

رفتند و شمعون بکنعان نخواستند آمد یعقوب گفت نمیرستم و رانا با خدا عهد و پیمان بندید که  
 او را بنزد من آورید مگر او را بخدای بخشیده سپارم کنایه از آنکه مرگ او برسد عهد  
 کردند و سوگو کنند بخدا خوردند که او را برگردانند ابن عباس گفت عهد و سوگو کنند آنها این  
 بود یعقوب بایشان گفت بگوئید سوگو کند بخدا بحق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خیانت نمیکنیم  
 و گفتای پسران من چون بمصر وارد شدید از درهای پراکنده داخل شوید میباید چشم بد  
 شما برسد نیست حکمی مگر برای خدا بتعالی و بر او توکل کند توکل کنندگان  
 عاقبت با جلب موافقت پدر این بار بهمراهی بن یامین بمصر آمدند خدمت  
 یوسف رفته و مورد تکریم یوسف واقع شدند یوسف برادر خود را دید که دور تر  
 از سایرین و تنها نشسته است او را نزد خود خوانده پرسید آیا تو برادر این  
 اشخاص هستی گفت بلی پرسید چرا از آنها دوری مینمائی جواب داد من برادری  
 داشتم که با من از یک مادر بود روزی این برادران او را با خود بصحرا برده و دیگر  
 نیاوردند و بیدرم گفتند که او را کرب خورده و برای الهیات صحت گفتار خود پیراهن  
 خون آلود او را بیدرم نشان دادند از آن تاریخ من عهد کرده ام که با این برادران



چون فرزندان یعقوب بامر پدر بمصر وارد شدند حضور شاه رفته و گفتند ای عزیز مصر، ما و خانواده ما گرفتار سختی معیشت و قحط و فقر شده ایم بامتناهی بی مقدار و پست آمدن ایم تا از کرم خود خواربار بما عطا نموده و صدقه بدهی و البته خداوند بکسانی که صدقه میدهند جزای خیر و پاداش نیک خواهد داد (۸۸) یوسف به برادرانش گفت که بابرادر خود یوسف از روی نادانی چه کرده اید؟ (۸۹) برادران گفتند آیا واقعا تو همان یوسفی گفت بلی من یوسفم و این بنیامین برادر من میباشد که خداوند بفضل خویش بر ما منت نهاده و البته هر کس پرهیزکاری و صبر پیشه کند خداوند مزد نیکو کاران را ضایع نمیکند (۹۰) برادرانش گفتند خداوند محققا ترا بمقام عزت و

بزرگی برگزیده و مادر باره تو بد کرده ایم (۹۱) یوسف

گفت امروز دیگر نباید متانر و شرمند باشید من از شما

گذشتم و خداوند هم شما را خواهد بخشید

و خداوند مهربان تر از هر مهربانی

است (۹۲)

خود آمیزش ننمایم یوسف پرسید آیا عیال گرفته ای؟ گفت بلی و چون از تعداد اولاد و اسامی ایشان سؤال نمود بنیامین گفت سه فرزند خدا بمن عطا کرده یکی را گریه و دومی را پیراهن و سومین را خون نامیده ام که پیوسته بیاد برادر از دست رفته خود باشم و او را فراموش نکنم یوسف برادران خود را از حضور مرخص نموده و بنیامین را نزد خود نگاه داشت و باو گفت من برادرت یوسف هستم دیگر غم و اندوه از خود دور کن و من ترا نزد خود نگاه خواهم داشت بنیامین از وجود برادرش یوسف فرحناک و مسرور شد گفت نهایت از آرزوی من هم دیدار شما بود فوق العاده خوش وقت میشوم اگر ممکن شود اینجا بمانم ولی برادران نمیگذارند که من در مصر بمانم زیرا پدرم از آنها پیمان گرفته و متعهد شده اند که مرا سلامت پدرم برسانند یوسف گفت من تدبیری بکار خواهم برد که ناچار ترا در مصر بگذارند و تو این امر را از برادران پوشیده بدار و هر چه پیش بیاید بردباری کن و بآنها چیزی مگو پس از آن دستور داد گندم و خواربار تحویل برادرانش نموده و بارهای شتران را مهیا سازند و مصر مانه

اَذْهَبُوا بِمِصْصِي هَذَا فَالْقَوَّةَ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ  
 أَجْمَعِينَ (۹۳) وَأَمَّا قِصَّةُ الْعِمْرِ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن  
 تُفْتَدُونَ (۹۴) قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ  
 إِلَيْهِ عَلَى وَجْهِهِ قَارَتْ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا  
 تَعْلَمُونَ (۹۶) قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ  
 سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸)

دستور داد پیمانه طلایی که برای کیل غله بکار میبرد در بار گندم بن یامین معافی  
 کنند که هیچیک از ایشان نفهمیدند و قافله آل یعقوب بمنظور عزیمت بکنعان از مصر حرکت  
 نمود چون مقداری راه طی کردند مأموری از طرف پادشاه بسوی کاروان رفته آنها  
 متوقف ساخته و فریاد زد که مردم این قافله دزدند.

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند با آنکه آنها دزدی نکرده بودند چرا یوسف  
 برادران خود نسبت دزدی داده و چرا دروغ گفت؟ فرمود مراد یوسف دزدی کیل و پیمانه  
 طلا نبود بلکه دزدیدن یوسف از پدرش یعقوب و فروختن او بود برادران یوسف از  
 مأمور اعزامی پرسیدند چه چیز کم شده است؟ جواب داد پیمانه طلای ملک مفقود شده  
 بارها را انداختند و پیش از بارشتر بن یامین بار سایر برادران را بررسی و تفتیش نموده  
 بالاخره آنرا از میان بار بن یامین بدست آوردند همه برادران تعجب کرده گفتند  
 این برادر دیگری هم داشت که مرتکب سرقت میشد ناگزیر بشهر باز گشته و  
 یوسف دستور داد بنیامین که پیمانه در بار او پیدا شده بود توقیف و زندانی نمایند  
 برادران از شدت غضب و برای آنکه پدر خود قول داده بودند که از او حفاظت نموده  
 و سالمأ به همراه خود ببرند بخود می پیچیدند و میخروشیدند و بیوسف گفتند این جوان  
 پدر پیری دارد که کمال تعلق و دلبستگی را با او دارد شما هر کدام از ما را خواسته باشید

یوسف برادرانش گفت با این پیراهن من بسوی کنعان رفته و آن را بپهره پدرم بیفکنید تا چشمش بینا شود و با تمام افراد خانواده نزد من بیایید (۹۳) چون کاروان از مصر جدا شده و رو بکنعان رفتند یعقوب گفت اگر مرا املات نمیکنید من بوی یوسفم را استشمام مینمایم (۹۴) اطرافیاناش گفتند قسم بخدا که تو بهمان گمراهی دیرین باقی هستی (۹۵) همینکه بشیر آمد و مزده سلامتی یوسف را داده و پیراهن او را بروی یعقوب افکنده و دیدگانش بمزده وصل فرزند روشن شده گفت من بشما نمیگفتم که از لطف خدا چیزهایی میدانم که شما نمیدانید (۹۶) گفتند ای پدر ما در باره یوسف بد کرده و خطا نمودیم از خداوند برای ما طلب مغفرت و آمرزش نما (۹۷) پدر بفرزندانش گفت همینکه بدیدار یوسف بزودی برسیم از خداوند برای شما آمرزش میطلبم زیرا که پروردگار بسیار بخشنده و مهربانست (۹۸)

بهجای او باز داشت کنید یوسف گفت معاذ الله که من ظلم نموده و بی گناهی را زندانی نمایم من کسی را زندانی میکنم که متاع خود را نزد او یافته خواه ناخواه جزیه بودا بقیه بسوی کنعان عزیمت نمودند تا ماجرای او برای پدر خود حکایت کنند .  
چون این واقعه را یعقوب گفتند فوق العاده متاثر و غمگین شده و از سوز هجران فرزندان بهغان آمده گفت وا اسفاه بر یوسف و آنقدر گریست که نایبنا شد صبر و بردباری بیشتر ساخت و داغ دل بنهفت و شکایت و غم خویش را بخداوند مهربان عرضه داشت .

سید از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده گفت حضور امام علیه السلام عرض کردم آیا یعقوب میدانست که یوسف زنده است که فرزندان را برای یافتن او روانه نمود یا خیر اگر میدانست چرا آنقدر گریست که بینایی خود را از دست داد؟ فرمودند چون مدتی در هجر یوسف در سوز و گداز بود روزی در موقع مناجات با قاضی الحاجات مسئلت نمود که فرشته موکل بر ارواح بر او نازل شود خداوند دعایش را اجابت نموده و عزرائیل در صورتی زیبا و نیکو و معطر بر آنجناب وارد شد یعقوب پرسید کیستی ؟ عزرائیل جواب داد من فرشته امور قبض ارواح مردم هستم که از خداوند حضور مراد خواست نموده ای اینک حاجت خود را بیان کنی، یعقوب تقاضا کرد که کیفیت قبض روح مردم را



توضیح دهد عزرائیل گفت یاران من متفرقا اقدام بقبض روح نموده مجتمعا بسوی من میاورند یعقوب گفت ای عزرائیل ترا بخدای ابراهیم و اسحق قسم میدهم در میان ارواحی که بشما عرضه نموده اند آیا روح فرزندم یوسف هم بوده است یا خیر؟ عزرائیل فرمود خیر و نبوده؛ یعقوب بزننده بودن فرزند اطمینان یافت و دستور داد که به مصر رفته و درسدن یافتن او بر آیند از آنطرف یوسف بعنوان عزیز مصر بیهیچوب پدرش نامه ای نوشت که مضمون آن چنین بود:

بعد العنوان اما بعد وقتی قافله ای از کنعان بمصر آمده و پسری را به بهاء کم بمن فروختند و آورا بنده خود کردم و اخیراً هم بنیامین بر اثر سرقتی که مرتکب شده بود بپندگی مادر آمده است.

وصول این نامه بر یعقوب ضربت شدیدی وارد ساخت و سخت ترین مکتوبی بود که در عمرش دریافت داشته بود بهامل نامه دستور داد توقف کند تا پاسخ مقتضی بآن نامه بنویسد یعقوب نامه بمضمون زیر نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

« من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله نوشته بودی که پسر مرا خریده ای و بنده خود نموده ای بدان که همواره فرزند آدم هم آغوش بلا است جدم ابراهیم را نمرود بآتش انداخت و بر اثر رحمت حضرت حق آتش بر او سرد و سلامت گردید و تسوخت پدرم اسحق بامر پروردگار مقرر شد بدست پدرش ابراهیم قربانی شود چون در اجرای فرمان خداوند ابراهیم کارد بر گلویش کشید خداوند کارد را از بریدن باز داشت و گوسفند فریبی قدا فرستاد و من فرزندی داشتم که محبوبتر از او کسی را نداشتم برادرانش او را از من جدا کرده بصحرا برده چون مراجعت نمودند او را بمن برنگردانیده گفتند که او را خورده است و او برادر مادری دیگر داشت که پس از وی مایه داخوشی و انس من بود که باتفاق برادرانش برای تهیه خواربار بمصر آمده و اکنون می شنوم پیمانه سلطنتی را دزدیده و بچرم این سرقت او را باز داشت و زندانی کرده اید ما خانواده تبه کار و خیانت پیشه نیستیم نه دزدی و نه کارهای زشت دیگری مرتکب نمیشویم و نسبت ناروا بما جایز نیست شما را بخدای ابراهیم



واسحق و یعقوب قسم میدهم و تقاضا دارم بر من منت گذارده و برای رضا و خشنودی خداوند  
فرزندم را بمن برگردانید.

یعقوب وقتی که نامه را بسوی عزیزمصر فرستاد دست های خود را بدعا برداشته  
و گفت «یا حسن الصبحه یا کریم المعونه یا خیر آکله ایتنی بروح منك و فرج من عندك»  
جبرئیل نازل شده و گفت ای یعقوب آیا میل داری دعائی بتو تعلیم نمایم که خداوند  
چشمات را بینا ساخته و بوصول فرزندان برسی؟ یعقوب جواب داد آری کمال آرزویم  
این است جبرئیل فرمود چنین بگو:

«یا من لا یعلم احد کیف هو الا هو یا من سد السماء بالهوی و کبس الارض علی الماء  
واختار لنفسه احسن الاسماء ایتنی بروح منك و فرج من عندك»

همینکه نامه یعقوب بدست یوسف رسید آن را بوسید و بر دیده گذاشت و از  
شدت تأثر گریه بسیاری کرد پاسخ آن نامه را بمضمون ذیل نوشت: ای یعقوب آنچه  
مرقوم داشتی محض ثواب بود پدران تو بانواع بلا و محن مبتلا شدند و در هر دایه  
صبر و بردباری را از دست ندادند و پیوسته شاکر و سپاسگذار خدا بودند تا آن بلا  
بنهایت رسید تو نیز شیوه پدران خود را پیش گیر و در مفارقت فرزندان استوار باش  
تا بمقصودرسی و اسلام نامه را برای یعقوب فرستاد یعقوب وقتی از مضمون مکتوب آگاه شد  
بفرزندان خود گفت این گفتار و کلمات پیغمبر زادگان است بطرف مصر رفته فحوص  
حال یوسف و برادرش بنیامین کنید و از رحمت خدا ناامید نباشید فرزندان اسرائیل  
وارد شدند و بحضور یوسف رسیدند گفتند ای عزیز ما را سختی و تنگی رسیده و بضاعت  
اندکی آورده ایم چه شود ما را اندکی ترحم فرمائی و بر ما صدقه بخواه بداری خداوند  
جزای خیر میدهد بر صدقه دهندگان، یوسف از شنیدن این سخنان چنان رقت کرد که  
پرده از راز پوشیده برداشت و گفت شما میدانید که با یوسف و برادرش چه کردید  
در وقتیکه جاهل بودید؟ برادران تعجب کرده و متعجب شدند از روی تعجب گفتند آیا  
تو یوسفی؟ فرمود من یوسفم و این برادر من است خدا منت گذاشت بر ما و جمع کرد  
ما را پس از آنکه شما جدائی افکندید ایشان چون دانستند که او یوسف است خواستند  
بر روی قدمهایش بیفتند و پیوستند او را از آنحضرت از تحت سلطنتی فرود آمد و برادرانش را

در برگرفت عرض کردند سوگند بخدا که تو برگزیده خداوندی و ما گناهکارانیم  
یوسف گفت امروز سرزنی بر شما نیست چه بگناه خویش اعتراف کردید خدادر گذرد  
و پیامزد شما را او مهربان تر است از هر مهربانی و رحیم تر از همه رحیمان است  
سپس گفت پیراهن مرا ببرید و بروی پدرم افکنید تا یبنا شود بشیر پیراهن یوسف را  
بکنعان آورده و برخسار یعقوب افکنده و دیدگانش روشن گردید و بسلامت کنندگان  
گفت نه من گفتم بشما من از جانب خدا چیزی میدانم که شما ندانید و چون مبشر  
بشارت داد به یعقوب خبر حیات یوسف را یعقوب سؤال کرد حال او چیست گفت پادشاه  
مصر است یوسف به پدر پیغام فرستاد که با اهل بیت خود بجانب ما آی و قتی که  
یعقوب با تمام افراد خانواده خود عازم مصر شد فرزندان او از او تقاضا کردند از پیشگاه  
حضرت حق برای آنها طلب مغفرت نموده و بخواهد از کیفر عمل زشتی که در باره  
یوسف نموده بودند نصرت نظر نموده و ایشان را ببخشد یعقوب دعا را بوقت سحر شب جمعه  
مو کول فرمود چون که در وقت سحر دعاها مستجاب میشود سپس یعقوب و خانواده اش  
بطرف مصر عزیمت کردند نزدیک بمصر که رسیدند پدر را فرمود پیشرو شده یوسف را  
آگهی دهد که پدرت با اهل و عیال اینک میسرند یهودا یوسف را آگهی داد آنحضرت با  
زعماء در باریان و سپاه بسیاری از شهر بیرون رفتند یعقوب با اهل بیت بر فراز تلی بودند  
ناگاه آن کوکبه سپاه را مشاهده کرد به یهودا گفت این فرعون مصر است عرض کرد  
این پسر یوسف است که باستقبال شما میآید یوسف خواست سلام کند یعقوب بر او  
سبقت گرفت گفت سلام بر تو ای برنده اندوه و غم و دست پر گردن یوسف انداخت  
چندان گریه کرد که مدهوش شد وقتی بقصر سلطنتی وارد شدند یوسف برای نشان  
دادن منزلی که خداوند باو عطا فرموده بر تخت پادشاهی نشسته و تاج سلطنتی بر سر  
گذاشته بود همگی از مشاهده آنحال بسجده افتاده و خدا را بآن نعمتی که بیوسف  
ارزانی داشته شکر و سپاس نمودند.

عیاشی ذیل آیه «وخر و اله سجدا» از رحیمی بن اکثم روایت کرده گفت از حضرت  
رضا علیه السلام مسأله چند پرسیدم از آنجمله این بود آیا سجده ای که یعقوب و فرزندان او  
برابر تخت یوسف نمودند برای یوسف بوده یا خیر اگر برای او بوده چگونه پیغمبری



مانند یعقوب سجده برای غیر خدای نموده است؛ فرمود همانطور که سجده فرشتگان برابر آدم برای عظمت پروردگار و اطاعت امر خدا بوده نه برای آدم سجده یعقوب و فرزندان هم برای شکر نعمت پروردگار بوده که پس از سالها فراق و جدایی آنها را بوسال یکدیگر رسانیده و برای تحیت و سپاسگذاری سجده کردند نه برای مقام پادشاهی و سلطنت یوسف

هنگامیکه خبر ورود یعقوب و استقبال یوسف بسمع زلیخا رسید روزگاری را بهسرت و بیچارگی میگذرانید پیر و ناپینا و مستمند شده برود در اثر ناکید و اصرار مردم که باو میگفتند اگر بر سر راه عزیز بنشیننی از این فقر و مسکنت نجات خواهی یافت شخصی گفت دست مرا بگیر و در مسیر موکب شاه بنشان دست او را گرفت و بر سر راه نشان هر وقت فوجی میآمد او را میگفت برخیز که یوسف آمد جواب میداد یوسف نیست پرسید چگونه دانی تو که ناپینا هستی گفت من بوی او را میشناسم چون طلیمه یوسف پدیدار شد فریاد زد بوی یوسف میشنوم مرا پیش ببرید او را نزدیک بردند بر پا ایستاد و گفت خدایی را ستایش میکنم که پادشاهان را بر اثر نافرمانی و معصیت دچار نکبت و بندگی میسازد و بندگان را پیاداش فرمانبرداری و اطاعت پادشاهی و عزت سرافراز میکند. یوسف زلیخا را شناخت و بر حال او رقت نموده و گفت تو آن ملکه و بانوی حرم عزیز مصر نبودی که خدا را فراموش کرده و در دریای شهوت و غرور فرو رفته بودی و اینک بکیفر خطا و نافرمانی خود گرفتار عذاب دنیا شده ای آیا هنوز نسبت بمن علاقه ای داری زلیخا پاسخ داد در این حال که من ناتوان و پیر شده ام شایسته نیست مرا مسخره و استهزاء کنی یوسف گفت هرگز قصد ملامت و استهزاء ترا ندارم زلیخا مراتب علاقه قلبی خود را ب یوسف عرضه داشت و یوسف دستور داد او را بقصر سلطنتی منتقل نمودند.

یوسف پس از بازگشت از استقبال پدر بقصر زلیخا را گفت آیا تو آن نبودی که ما را گرفتار تهمت و افترا و زندان نمودی زلیخا عرض کرد ای پیغمبر اکنون رقت شماتت و سرزنش من نیست من در آن روز پندردی مبتلا شده بودم که کسی بآن مبتلا نبود یوسف پرسید چه ابتلائی داشتی زلیخا گفت بیماری عشق وجود مرا مسخر



فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيَّهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مَصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ  
 آمِنِينَ (۹۹) وَرَفَعَ أَبْوِيَّهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا  
 تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي  
 مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ  
 إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ  
 آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
 أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱)

کرده بود تو جوانی بودی در کمال زیبایی که خداوند مانندت را نیافریده بود و منم  
 شاهزاده زیبایی بودم که در میان تمام زنهای مصر زیبایی و جمال من زنی وجود  
 نداشت و هر که مرا میدید مسحور و مفتون جمال من میشد و از نظر ثروت و مال  
 هم احدى پیاى من نمیرسید با اینحال من شیفته و مبتلای عشق تو بودم و شوهرم نیز  
 از مردی بی بهره و عین بودا نصاب بده ای یوسف آیا کسی بآچه من گرفتار بودم مبتلا  
 است؟ یوسف پرسید اکنون چه آرزویی داری عرض کرد از خداوند بخواه که جوانی و  
 زیبایی مرا بمن برگرداند یوسف دعا نموده و خداوند دعایش را اجابت فرموده و  
 زلیخا را بصورت روزگار جوانی برگردانید یعقوب او را بعقد ازدواج یوسف در آورد  
 چه عزیز مصر شوهر زلیخا در سالهای قحطی از دنیا رفت و سلطنت مصر بیوسف رسید  
 و پس از مدت ها رنج و ناکامی و هجران بوصول و کامرانی یوسف رسیده از او دو فرزند  
 ذکور یکی موسوم به افرایم دیگری بنام میشار و یک دختر مسمی بر حیمه که همسر ایوب  
 بیغمبر بود بوجود آمد و زلیخا هنوز با کره بود که به همسری یوسف مفتخر گردید پس  
 یوسف به پدر گفت این داستان و سرگذشت تاویل آن خواست که دیده بودم خدای

چون یعقوب و اهل بیت از کنعان به مصر رسیدند و بر یوسف وارد شدند یوسف پدر و مادر را در آغوش گرفت و از جامی که با استقبال رفته بود گفت بشهر مصر در آمدید که انشاء الله در امان خواهید بود (از شر فراعنه) (۹۹) یوسف پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و فرزندان و بزرگان را دیدار خدا را سجده نمودند یوسف در آن حال گفت ای پدر تعبیر خوابی است که دیده بودم و خداوند آبرای محقق ساخت و بمن نیکی نمود که از زندان نجاتم بخشید و شما را بمن رساند پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم جدائی افکند زیرا خداوند بهر کس که بخواهد لطف مینماید و او حکیم و داناست (۱۰۰) پروردگارا تو هستی که بمن سلطنت عطا فرمودی و تعبیر خوابها آموختی تو ای باری که آسمان و زمین هستی و تو محبوب دنیا و آخرت منی بارالها مرا بتسلیم و رضای خود بمیران و به نیکو کاران و صالحان ملحق بفرما (۱۰۱)

تعالی آن را راست گردانید و بمن احسان فرمود و مرا از زندان بیرون آورد و نگفت از چاه پدر آورد مباد برادران شرمند شوند در اثر تذکر گناهشان یعقوب در مصر بیست و چهار سال بهوشی و کامرانی زندگی نمود چون وفاتش نزدیک شد وصیت کرد یوسف که به بیت المقدس جنازه مرا ببر و نزد پدرم اسحاق دفن کن وقتی جنازه او را به بیت المقدس رسانید همانروز هم برادرش عیص وفات نموده هر دو را جنب هم دفن نمودند و هر دو برادر باهم متولد شده و متفقا از دنیا رفتند و عمرشان یکصد و چهل هفت سال بود سپس یوسف در اندیشه فرو رفت و دانست که ملك و سلطنت و نعمت مال و جاه دنیا باقی و برقرار نیست عاقبت به پایان رسد مشتاق بهشت شد و تمنای مرگ کرد و هیچ پیغمبری پیش از او آرزوی مرگ ننمود یوسف گفت پروردگارا مرا ملك و سلطنت عطا فرمودی و بمن تاویل احادیث آموختی ای آفریننده آسمانها و زمین تو دوست و محبوب دنیا و آخرت من هستی مرا بتسلیم و رضای خود بمیران و به نیکو کاران و صالحان ملحق فرما خدایتعالی دعای او را باجابت رسانید یوسف وفات کرد مردمان مصر در دفن جنازه او با هم اختلاف کردند و اهل هر محله و کوی میخواستند جنازه



او را در محل خود برای خیر و برکت آن محله دفن کنند عاقبت قرار گذاشتند که او را در تابوتی گذارند و آنجا که رود نیل منشعب میشود دفن نمایند تا آب بر جنازه او رسیده و بهر محله برود و خیر و برکت بتمام محلات برسد این شطری از داستان یوسف بود که در تفسیر آیات بیان نمودیم و اگر تمام اخبار و لطایف و ظرایف او را میخواستیم شرح دهیم بیش از يك مجلد میشد.

عیاشی از ابی حمزه تمالی روایت کرده گفت فرمود حضرت امام زین العابدین (ع) وقتی که عزیز مصر یوسف را زندانی نمود خداوند در زندان یوسف تعبیر خواب را بالهام آموخت و یوسف در زندان تعبیر خواب مینمود و چون آن دو جوان زندانی تعبیر خوابی که دیده بودند از یوسف پرسیدند و یوسف برای آنها تعبیر کرد بآن جوان که آزاد میشد و ساقی شاه میکرد گفت وقتی بحضور شاه رسیدی مرا بشاه یاد آوری کن تا شاید مرا هم از زندان نجات دهد چون یوسف در این حال و گفتار خود متوجه خدا نکشت و از مخلوق انتظار فرج و کمک داشت از جانب پروردگار یوسف وحی شد که ای یوسف چه کسی بتو تعبیر خواب آموخت و کی ترا بین برادرانت محبوب و گرامی نزد پدر نمود و کی قافله بسوی چاه رهبری نمود تا ترا از آن خارج ساختند چه کسی طفل را در گهواره بستن آورد تا بی گناهی تو پذیرفته شود یوسف در تمام آنها گفت جز ذات اقدس ربوبی نبوده و نخواهد بود خطاب شد پس چرا دست نیاز بسوی غیر ما دراز نموده و از یکی از بندگام کمک و یاری خواستی و امیدوار بودی که وسیله نجات تو شود با آنکه میدانستی تو و آن بنده و آنکسی که باو چشم امید دوخته بودی همه در تحت تسلط و اراده من هستی بدلت این تغافل باید هفت سال در زندان بمانی بنصرع و استغاثه عرض کرد پروردگارا بحق که پدرام بر تو دارند گشایشی در کار من بفرما وحی شد ای یوسف پدرانت چه حقی بر من دارند اگر آید مرا میگویی که من او را بدست قدرت خویش آفریده و در او روح دمیدم و او و همسرش را در بهشت مسکن داده و باو امر نمودم بدرخت ممنوعه نزدیک نشود ولی معصیت نمود و ترك اذلی کرد سپس توبه نمود و از من طلب آمرزش نمود توبه اش را پذیرفتم و چنانچه نوح را گویی او را از میان خلق برگزیده و به

پیغمبری قوم مبعوث ساختم و چون قوم فرمائش نبردند معصیت کردند از ما نقضای  
هلاکت قوم را نمود دعایش را اجابت نموده نوح و یارانش را در کشتی نجات قرار داده و  
قوم او را غرق و نابود ساختیم و اگر بجدت ابراهیم نظر داری او را بمقام خلت سرافراز  
نموده و آتش نمرود را بر او سرد و سلامت کردم و چنانچه پدرت یعقوب را میگوئی که  
او را هم گرامی داشته و دوازده فرزند باو عطا کردیم همینکه یکی از آنها از نظرش  
دور شد چنان شکیبائی را از دست داد و شب و روز بگریه و زاری پرداخت و در کنار  
جاده ها و سر راه می نشست و شکایت مرا بمخلوقم میکرد پس کدام يك از پدران  
حق بر من دارند .

جبرئیل این دعا را یوسف تعلیم نمود : اللهم انی استلک بمنک العظیم و احسانک  
القديم و اطفک العیم یا رحمن یا رحیم و چون یوسف دعا را خواند آنشب هرگز مصر  
خواب دید و دانشمندان و مقربان در بار او تعبیرش عاجز ماندند و یوسف تعبیر آن  
خواب را نمود و همان وسیله نجات و خلاصی از زندانش شد .

عباس بن هلال از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود زندانیان یوسف و روزی  
بآحضرت گفت من ترا دوست دارم، یوسف گفت هر بلائی بر سر من آمده بر اثر  
دوستی ها و محبت بمن بوده خاله من مرا دوست میداشت و میخواست پیوسته نزد  
او باشم وقتی پدرم تصمیم گرفت مرا ببرد خاله ام بمن تهمت دزدی زد که مرا باتهام  
دزدی نزد خود نگاه بدارد چونکه در شریعت یعقوب مقرر بود اگر کسی چیزی از  
شخصی سرقت میکرد صاحب مال حق داشت دزد را بعنوان بزدکی بگیرد - پدرم  
مرا دوست داشت و بیشتر از برادرانم بمن محبت مینمود و بهمین سبب برادران بر  
من حسد ورزیده و مرا بچاه افکندند - عیال عزیز بمن ابراز دوستی و محبت نمود و این  
وسيله شد که بزندان بروم روزی یوسف در زندان سربا آسمان برداشت و بعنوان شکایت  
عرض کرد پروردگارا چه سبب شد که من استحقاق زندانی شدن حاصل نمودم؟ خطاب  
رسید زندان را خودت اختیار کرده و گفتی « رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه »  
ای یسار از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود چون یوسف را برادرانش  
بچاه انداختند جبرئیل بر او نازل شده پرسید ای یوسف چه کسی و چرا ترا بچاه انداخت؟



ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذَا جُمِعُوا أَمْرَهُمْ  
وَهُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَمَا أَكْثَرَ النَّاسَ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَمَا  
تَسْتَلْهُمْ عَلَيْهِ مِنْ آجِرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَكَانَ مِنْ آيَةِ فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمْشُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَمَا يُؤْمِنُ  
أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶) أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ  
عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷)

گفت بعلت منزلتی که پیش پدر داشتم برادرانم بمن حسد برده و بجهاد افکندند جبرئیل  
گفت آیا دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت این امر بدست خدای ابراهیم و اسحق  
و یعقوب است فرمود خدایت میفرماید این دعا را بخوان .  
« اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فَإِنَّ لَكَ الْحَمْدَ كُلَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ بِدِيْعِ السَّمَوَاتِ وَ  
الْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَخُرْجًا  
وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ احْتَسَبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا احْتَسَبُ » همیشه که یوسف دعا را خواند خداوند  
فرج در کارش پدید آورد از زندان نجات یافته و از جایی که هیچ گمان نداشت به مرتبه  
پادشاهی و سلطنت رسید .

و در ذیل آیه « اذهبوا بقمیصی هذا » از مفضل بن عمر جمعی روایت کرده که گفت  
از حضرت صادق (ع) پرسیدم پیراهن یوسف که برای پدرش فرستاد تا بصورتش افکند  
و چشمانش بینا شد چه پیراهنی بود؟ فرمود چون نمرود خواست ابراهیم را بآتش  
افکند جبرئیل بر او نازل شده پیراهن بهشتی بر او پوشانید که او را از آتش و گزند  
حفظ نمود و در موقع احتضار ابراهیم آن پیراهن را با اسحق پوشانید و اسحق بیه یعقوب  
داد و یعقوب آنرا بر تن یوسف نمود و بر تن او بود تا موقعی که بوسیله بشیر آنرا



این حکایت یوسف از اخبار غیب است که ترا بر آن واقف و مطلع ساختیم البته تو در کنار برادران یوسف نبودی که آن بلارا بر سرش وارد نمودند و بر او حيله و مکر کردند (۱۰۲) و این را بدانید هر قدر هم تلاش و کوشش کنی بیشتر مردم ایمان نخواهند آورد (۱۰۳) و تو ای رسول گرامی از این مردم مزد رسالت نمیخواهی و این قرآن را جز برای تذکر و بیداری اهل عالم نازل ننموده ایم (۱۰۴) چه بسیار از آیات و شگفتی های آسمان و زمین که که بر آنها بر خورد کرده و اعتراض از آنها نموده و توجه نمی کنند و اندیشه در باره آن ندارند (۱۰۵) و بیشتر از مردم جاهل بخدائی که خالق این آیات است ایمان نیاورده و جز خداوند دیگران را مؤثر در نظام عالم دانسته و مشرک هستند (۱۰۶) آیا این مشرکین ایمن از آنند که عذابی از قهر و خشم خدائی ناگهان ایشان را احاطه کند و یا آنکه ساعت مرگشان بناگاه فرارسد و حال آنکه آنها در حال غفلت و نادانی بسر برند (۱۰۷)

نزد پدر فرستاد و یعقوب بوی پیراهن را از دور تشخیص داد و در جواب این پرسش که اکنون پیراهن مزبور کجا و در نزد کیست حضرت فرمودند نزد امتش میباشد و فرمود پیغمبران آنچه از دانش و علامات و مشخصات داشتند تماماً بمحمد ﷺ منتقل نمودند و امام وارث پیغمبر خاتم هستیم و اکنون آن پیراهن نزد ماست اسماعیل بن همام از حضرت رضا (ع) روایت کرده فرمود در قانون و رویه بنی اسرائیل مقرر بود اگر از کسی سرقتی میشد و سارق بدست میآمد صاحب مال دزد را بعنوان بندگی میگرفت.

یوسف در کودکی نزد خاله و یاعمه اش میزیست و عمه باو علاقه فراوانی داشت چون یعقوب تصمیم گرفت او را نزد خود ببرد طوق و یا خلخال زرین یادگار اسحق نزد آن زن بود آنرا مخفیانه زیر لباس یوسف بست وقتی یوسف را نزد یعقوب بردند خدمت یعقوب شرفیاب شده عرض کرد طوق زرین من مفقود شده یوسف را تفتیش کنید که او سرقت نموده است یا خیر در بازجویی بدنی طوق را از زیر لباس یوسف بدست آوردند و باین حيله و تدبیر دوباره او را نزد خود برگردانیدند بهمین مناسبت وقتی که پیمانۀ زرین ملك در بار گندم بنیامین کشف شد برادرانش گفتند که این جوان

برادر دیگری هم داشت که طوق زرین عمه و یا خاله خود را بسرقت برد یوسف این توهین و تهمت برادران خود را شنید ولی خشم خود را فروخورد و چیزی نگفت .  
عیاشی ذیل آیه من یتق و یسبر از جابر روایت کرده که از حضرت باقر (ع) پرسیدم سبر جمیل چیست؟ فرمود مراد از سبر جمیل آنست که شخص در حوادث پردبار و متحمل باشد و شکایت پیش مردم نکند .

روزی یعقوب برای انجام مقصودی نزد راهب عابدی رفت چون راهب چشم یعقوب افکند او را در آغوش گرفت و گفت مرحبا بغلیل الرحمن و تصور کرد که او ابراهیم خلیل است . یوب گفت من یعقوب بن اسحق بن ابراهیم میباشم راهب سؤال کرد پس چرا چنین پیر و شکسته شده ای؟ یعقوب گفت از شدت هم و غم و بیماری چنین پیر شده ام هنوز از منزل راهب حرکت نکرده بود که جبرئیل بر او نازل شده و فرمود خدایت میفرماید ای یعقوب چرا از ما براهب شکایت کردی یعقوب بسجده افتاده و با کمال تضرع عرض کرد پروردگارا از گفته خود نادم و پشیمانم و دیگر اینکار را تکرار نخواهم کرد خطاب رسید ترا بخشیدم و باید دیگر این عمل از تو سرزنند از آن بپسندید یعقوب لب از شکوه و شکایت در تمام مصائب خود بر بست و فقط یکروز گفت که من امروز شکایت حزن و اندوه خود را نزد پروردگار و خالق خود می نمایم .

و از هشام بن سالم روایت کرده گفت بعضی از اصحاب حضور حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که حزن و اندوه یعقوب در فراق یوسف چه اندازه بوده؟ فرمود برابر غم و غصه هفتاد زن بچه مرده .

و در ذیل آیه «و خرواله سجده» نیز از آنحضرت روایت کرده فرمود وقتی که پدر و پ مادر و برادران یوسف بقصر سلطنتی وارد و یوسف را در مقام سلطنت دیده و برای شکر گذاری خدائی که پس از هجران بسیار ایشانرا بوصول فرزند و برادر رسانید بسجده افتادند یوسف با احترام پدر خود از جای برخاست و تواضع نمود جبرئیل بر یوسف نازل شده گفت ای یوسف دست خود را بیرون بیاور و انگشتهای خود را باز کن چون چنان کرد نوری از سر انگشت های یوسف خارج شد یوسف پرسید این چه نوری بود جبرئیل فرمود این نور نبوت بود که خداوند بجهت اینکه پدر خود

ادب و تواضع نکردی از پشت تو خارج ساخته و از نسل تو دیگر پیغمبری بوجود نخواهد آمد آن نور را در پشت لایق قرار داد که مانع شد برادرانت ترا بقتل برسانند و در چاه افکندند و هم از بود وقتی که بنیامین برادرت را نزد خود نگاه داشتی به برادرانش گفت من از مصر بیرون نمیآیم تا اینکه پدرم اجازه بدهد و یا خداوند حکمی در باره ما بفرماید لذا خداوند انبیه بنی اسرائیل را از نسل لایق مقرر فرموده و موسی از اولاد لایق بود و نسب او چنین است موسی بن عمران بن یسهر بن واهت بن لایق بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الرحمن .

چون یعقوب در کنار تخت یوسف قرار گرفت گفت میل دارم بگوئی وقتی که برادرانت ترا بصحرای بردند با تو چه معامله نمودند؟ گفت ای پدر مرا از میان سرگذشت آن روز معاف نما یعقوب گفت بعضی از آن جریان را شرح بده یوسف گفت چون مرا بر سر چاه بردند گفتند لباس خود را بپوش و پیراهنت را بیرون کرده و بمایه بپوش گفتیم از خدا بترسید و مرا برهنه و عریان نکنید یکی از ایشان کاردی کشیده و گفت اگر پیراهن خود را بیرون نیاوری با این کارد ترا خواهم کشت ناچار تمکین نموده و پیراهن را از تن بیرون آورده و مرا عریان بچاه انداختند یعقوب سیحی ای زد و بیهوش گردید و چون بحال آمد گفت بقیه قصه را بگو یوسف عرض کرد ای پدر ترا بخدای ابراهیم قسم میدهم که مرا از ذکر این قصه معاف بدارید و یعقوب قبول نمود .

قوله تعالى : ذلک من انباء الغیب نوحيه اليک

ذلک اشاره بداستان یوسف است یعنی حکایت داستان یوسف از اخبار غیب است که ترا ای پیغمبر بر آن واقف ساختیم همانا تو در نزد برادران یوسف نبودی که اجتماع کردند و بر او حيله و مکر نمودند تا در چاهش افکندند پس حکایت داستان یوسف دلیل بر صدق نبوت تست برای یهود و نصاری چه این اخبار غایبات را ندانستی جز بوحی پروردگار جهانیان و این کوشش و جهد و مشقت دعوت را برای آن کنی تا یهود و نصاری و کفار قریش ایمان آورند ولی احوال ایشان ندانی که ایمان نخواهند آورد از اثر آنچه در دلها و ضمائرشان پنهان است و تو ای محمد ﷺ از آنها مزدی نمیخواهی بر اداء رسالت تا ایشان قبول نکنند دعوت تو را این قرآن نیست



قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ  
وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي  
إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ  
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹)  
حَتَّى إِذَا اسْتَيْشَسَ الرَّسُولُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّي  
مِنْ نَشَأٍ وَلَا يَرُدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ  
عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ  
يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

مگر برای تذکر و بیداری جهانیان

چه بسیار آیات و دلایل و شگفتی های آسمان و زمین بر آن کافران بر خورد  
کرده و ایشان از آنها اعراض نموده و توجهی نکنند و در آن اندیشه بکار نبندند و  
آیات آسمان مانند آفتاب و ماه و ستارگان و سیرو دور آنها است و آیات زمین از  
قبیل انواع حیوانات و نباتات و اشجار و گلها و دریاچه ها است و بعضی گفتند مراد بآیات  
هلاک گردانیدن پیشینیان است که این کفار از اندیشه در آن اعراض میکنند و فرمود  
حضرت صادق علیه السلام مقصود از این آیات خسوف و کسوف و زلزله و صاعقه میباشد.  
عباشی در آیه «و ما یؤمن بالله الا وهم» اکثرهم مشرکون از حضرت صادق علیه السلام  
روایت کرده فرمود مراد از شرک در این آیه شرک در اطاعت است نه شرک در عبادت  
و معصیتها بلکه نموده اند چه آنها در اطاعت و فرمانبرداری مشرک شده و اطاعت شیطان  
نمودند آیا این مشرکین و کفار ایمن از آنند که عذاب قهر و خشم خدا ناگهان ایشان را  
احاطه کند و بآنها ساعت مرگشان ناگهانی فرا رسد و آنان در حال غفلت و نادانی  
بسر ببرند بعضی از صحابه گفتند سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان گفتند ما

ای پیغمبر باین امت بگو راه و رسم من و پیروانم این است که با بینائی و بصیرت خلق را بسوی خداوند دعوت نموده و او را منزله و بی شریک بدانم و هرگز از کسانی که بخدا شرک می‌آورند نباشم (۱۰۸) و پیش از توای پیغمبر ما مردانی را از اهل قری و شهرهای دنیا بر سالت فرستادیم و بآنها وحی نموده ایم آیا این مردم هیچ در روی زمین سیر نکرده‌اند تا باحوال پیشینیان خود توجه و نظر کنند که عاقبت و معال کار آنها چه بوده است البته برای مردم پر هیز کار و اهل تقوی سرای آخرت بهتر از حیات دنیا می‌باشد آیا تعقل و اندیشه نمی‌نمایند؟ (۱۰۹) آنقدر مردم نادان با انبیاء مخالفت و ضدیت نمودند تا اینکه رسولان ما نا امید و مأیوس گشته و گمان می‌کردند که وعده نصرت و یاری ما دروغ و خلاف بوده در چنین مواقعی ما ایشان را یاری نموده هر که را می‌خواستیم نجات میدادیم و قهر و انتقام ما از تبه کاران دور نمیشد (۱۱۰) همانا در حکایات انبیاء سلف برای عقلا و خردمندان درس عبرت است و اینها قصه و حکایات معمول و بی اساس و گزافه نیست و لیکن این قرآن تصدیق کننده سایر کتب آسمانی و مؤید آنها می‌باشد و هر چیزی که مایه سعادت دنیا و آخرت خلایق است به تفصیل بیان میکند و برای مؤمنین وسیله ترقی و هدایت و رحمت می‌باشد (۱۱۱)

ایمان داریم که خدای آفریننده موجودات است ولی برای او شریکانی است و آیه در قصه دخان نازل شده شرح آن از اینقرار است که در مکه قحطی و خشک سالی رخ داد و در آن هنگام دودی پدیدار شد مشرکین جزع و زاری نمودند و میگفتند پروردگارا این عذاب را از ما بر گردان ما بتو ایمان آورده ایم پس از آنکه خدا آن عذاب را بر طرف کرد باز بکفر اولیه خود برگشتند.

و در ذیل آیه «قل هذه سیلی ادعوا الی الله» ای جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از کلمه انانفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و منظور از من اتبعنی علی بن ابیطالب و آل محمد علیهم السلام است.

و علی بن اسباط از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده گفت خدمت آن حضرت عرض کردم ای آقای من عدای از مردم شما را بمناسبت آنکه عمر شریف کم است آنکار میکنند فرمود اینها بمفهوم این آیه توجه ندارند که خداوند میفرماید هذه



سیلی تا آخر آیه بخدا قسم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را پیروی نکرد کسی مگر جدم علی بن ابیطالب علیه السلام در حالتی که پیری نه ساله بود و من هم نه ساله هستم (یعنی ما همه از جانب خدا معین شده ایم و علم ما از طرف خداست نه تحصیلی و اکتسابی که من زیاد در آن شرط باشد زیرا برای کسب دانش باید مدتی دانشمندان عمر خود را مصرف در دانش کنند و باید مدتی بگذرد تا بعد کمال دانشمند شوند) آنهایی که خلیفه و جانشین خداوند هستند و علم آنان از طرف خداست شایستگی امامت و خلافت را دارند و مردم حق ندارند و نمیتوانند اعتراض و انکار آنها کنند؛ چه در تکذیب امام اعتراض بر خداست و آن هم بر مؤمن روا نیست.

این بابویه در ذیل آیه «و ما ارسلنا قبلك الا رجالا» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود: این آیه خطاب به پیغمبر و مردم میباشد و مفهومش آنست که آیا نمیدانی خداوند هیچوقت زمین را خالی از پیغمبر و حجت و امامی از نوع بشر نمیگذارد و این آیه میرساند که خداوند همیشه فرشتگان را بسوی انبیاء و پیغمبران فرستاده است.

و در تفسیر آیه «حتی اذا استیثناس الرسل» از علی بن محمد بن جهم روایت کرده که گفت روزی در مجلس مأمون بودم که مأمون حضرت رضا علیه السلام توجه نموده گفت ای پسر پیغمبر آیا شما نمیفرمائید که پیغمبران معصوم میباشند؟ فرمود چرا مأمون گفت پس مراد از حتی اذا استیثناس الرسل چیست؟ خداوند میفرماید مایوس از حق نمیشوند مگر مردم کافر حضرت رضا علیه السلام فرمود معنای آیه این است که خداوند میفرماید همینکه مردم از قبول ایمان امتناع نموده و انبیاء از ایمان آورد نشان مایوس شدند آنوقت نصرت ما بانبیاء و پیغمبران میرسد نه آنکه مردم تصور کرده اند که خداوند پیغمبران را به حال خود واگذارد تا گمان کنند شیطان بصورت فرشته بر آنها نازل شده است. و نیز بسند خود از زراره روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردم چگونه پیغمبر اکرم ترمید و تصور نکرد که آنچه باو نازل میشود شاید و سوسه شیطانی است و از جانب خدا نمیباشد؟ فرمود وقتی که خداوند بنده ای را بمقام نبوت و پیغمبر مبعوث میفرماید بر او سکینه و وقاری میبخشد و آرامش قلبی باو عطا



میفرماید که میداند تا آنچه باو از جانب خدا میرسد مانند آنست که خدا را با چشم مشاهده کرده و هیچوقت پیغمبر اکرم تردیدی بر وجود جبرئیل نمیکرد و یقین میدانست که جبرئیل از طرف خدا نازل شده است.

قوله تعالى : لئلا کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب

همانا در حکایات داستان یوسف و برادران او برای عقلا و خردمندان درس عبرتی است و اینها قصه و حکایات معمول دینی اساس نیست و این قرآن مصدق و مؤید آن کتب آسمانی پیش باشد و در آن هر چیزیکه سبب دنیا و آخرت خلایق است به تفصیل بیان میکند و وجه اینکه سوره یوسف و حکایتهای او عبرت و پند باشد برای خردمندان آنست که پیغمبر خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله کتابی را تلاوت نموده و حدیثی را را نشنیده و با اهل کثات مجالست نکرده با اینوصف داستان یوسف و برادرانش را بطور احسن و با عبارات شیرین بیان فرموده تا بزرگترین شاهد و دلیل باشد بر صدق گفتار و بر صحت دعوی نبوتش و آنچه بر آن حضرت از جانب پروردگار نازل شده و حضرتش بر مردم قرائت فرمودند دروغ و بی اساس نیست و گواهی میدهد بر صدق آن کتابهای آسمانی پیغمبران گذشته چه در آن کتابها بشادت داده اند بآمدن وجود مقدسش و شرح و بیان نموده اند اوصاف آن حضرت را و در قرآن هر آنچه مردم احتیاج دارند از حلال و حرام و شرایع و قوانین بیان شده و محتاج بکتاب دیگری نباشد و این قرآن رحمت و سبب هدایت و راهنمایی مؤمنین میباشد چه آنها از علوم و دانش قرآن بهره مند شوند و بآن عمل نمایند.

پایان سوره یوسف

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المر تلك آيات الكتاب والذي أنزل إليك من ربك الحق ولكن  
 أكثر الناس لا يؤمنون (۱) الله الذي رفع السموات بغير عمد ترونها ثم  
 استوى على العرش وسخر الشمس والقمر كل يجري لأجل مسمى يدبر الأمر  
 يفصل الآيات لعلكم بلقاء ربكم توقنون (۲) وهو الذي مده الأرض وجعل  
 فيها رواسي وأنهاراً ومن كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يفيض  
 الليل النهار إن في ذلك لآيات لقوم يتفكرون (۳)

## سورة رعد

سوره رعد در مکه نازل شده وچهل و سه آیه هشتصد و پنجاه پنج کلمه و سه  
 هزار و پانصد و شش حرف است در ثواب قرائت این سوره ابن بابویه بسند خود از  
 حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود کسی که این سوره را زیاد قرائت کند بصاعقه  
 آسمانی هلاک نکرده و هر چند ناصبی باشد دلی که مرگ او من باشد بدون حساب او را بیهشت  
 داخل کنند و تمام اهلیت خود را شفاعت مینماید.

و در کتاب خواص قرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده اند  
 هر کس سوره رعد را تلاوت کند اجرش با اندازه ابرهای آسمان باشد و در روز قیامت از  
 جمله وفا کنندگان به عهد خداوند محشور خواهد شد.

هر کس این سوره را در شب تار یک و بعد از نافله عشا نوشته و همان وقت آن را  
 در خانه سلطان ظالم بیندازد قشون او بر علیه سلطان قیام نمایند و رعیت او نیز شور و

### بنام خداوند بخشنده مهربان

المر این است آیات کتاب و قرآنی که از طرف پروردگار است و حقیقت بتو نازل شده لکن بیشتر مردم بآن ایمان نیاورند (۱) خدا است که آسمانها را بدون پایه و ستونی که آنرا ببینید بر افراشته سپس عرش را در خلقت آراسته و خورشید و ماه را مسخر قدرت و اراده خویش نمود تا هر يك برای مدت معینی بکاردش در آیند و امور عالم را بنظمی دقیق محکم و آیات قدرت و عظمت خود را با دلایل مفصل منظم ساخت شاید شما بملاقات پروردگار خود یقین حاصل کنید (۲) او خدائی است که زمین را بگسترده و در آن کوه های بلند مقرر داشت و نهرهای جاری ساخت و هر گونه میوه ها پدید آورد و در زمین همه چیز را جفت بیافرید و شب تار را بر وز روشن بپوشانید همانند تمام آنها برای مردم روشن فکر دلائل روشنی بر قدرت آفریدگار است (۳)

انقلاب و نافرمانی کنند و عرش کوتاه شود و اگر آنرا بر درج منزل ظالم و یا کافرو یازند بقی پنهان کنند باذن خدا هلاک میشوند.

خلاصه مطالب و مضامین این سوره بیان ادله توحید از روی علوم طبیعی و علم اخلاق و وعده ثواب پاداش اعمال و وعید از عقاب و کیفر ترك واجبات و اثبات رسالت می باشد.

قوله تعالی : المر

در سوره بقره بیان نمودیم مقطعات اوائل سور حروفاتی هستند که پیغمبر و امام آنها را ترکیب میکنند اسم اعظم از آن حاصل میشود و دیگر آنکه هر حرفی مفتاح اسمی است از اسماء پروردگار و دلالت میکند بر اعمار قومی و اجلهای طایفه دیگر و ابن عباس گفته المر یعنی آنخدای دانائی هستم که باحوال شما متعلوقات آگاهم.

«تلك آیات الكتاب» این جمله دو معنی دارد یکی آنکه آیات که مشاهده میکنید و میخوانید آیات کتاب قرآن است دیگر تلك اشاره است باینکه اخبار و قصصهایی که بیان شد آیات کتاب تورات و انجیل است و مقصود از الذی انزل قرآن است یعنی قرآنیکه



از جانب پروردگار بر توای محمد ﷺ نازل شده و ایمان بآن ندارند و چون در سوره یوسف ذکر نمود حالات و قصص پیغمبران ابتداء فرمود در این سوره باینکه جمیع آیات کتب آسمانی مانند صحف ابراهیم و انجیل و تورات و زبور و این قرآنیکه بر تو نازل نمودیم همه بر حق است و از جانب ما فرود آمده

قوله تعالى : الله الذي رفع السموات بغير عمد قرونها

در آواخر سوره یوسف فرمود ذیل آیه « فی السموات والارض » چه بسیار آیات و شگفتی هائی در آسمان و زمین است که کافران بر آنها برخورد کرده و از آنها اعراض کردند

در این آیه بیان میکند همان آیاتیکه در آسمان و زمین است و کفار و مشرکین بدیده انصاف در آنها نمی نگرند و چشم بصیرت را باز نمی کنند تا آثار یگانگی پروردگار و قدرت و توانائی او را مشاهده نمایند و این آیه دلیلی بزرگی است بر معرفت و تصدیق پروردگار یکتا می فرماید پروردگار شما همان خدائی است که آسمانها را بدون پایه و ستونی که آنها ببینید برافراشته و مانند قبه بر روی زمین قرار داده و آسمان محیط است از هر جوانب بر زمین و زمین مثال کوهی است که در میان نهاده شده و آن را نگاه داشته جز قدرت پروردگار چنانچه می فرماید هو الذی یمسک السموات ان تقع علی الارض انکله گویند لم یکنحل من الرمد چه مراد بنفی کحل نفی رمد است و اگر چشم درد بود سر مه و دارو هم بود تم استوی علی العرش یعنی خداوند احاطه و استیلا و قدرت دارد بر عرش سحر الشمس و انقمر خورشید و ماه را مسخر قدرت و اراده خویش نمود تا بفرمان و ارادت او هر يك برای مدت و زمان معینی بگردش در آیند و در معنی دو طریق بیان کرده اند یکی آنکه بیروج و منازل معین آفتاب هر سالی دوازده بروج را طی کند و برای آن یکصد و هشتاد منزل میباشد هر روزی داخل یکی از آنها بشود تا منزل آخر که از آن تجاوز نمیکند سپس بر میگردد بمنزل نخست ماه دوازده برج را هر ماهی طی کند و در هر شب وارد یکی از منازل خود شود و از آنجا تجاوز ننماید و دیگر آنکه گفته اند مراد باجل مسمی و معین روز قیامت است که خورشید منکسف شود و ماه منکسف و ستارگان منکسر و خداوند کار جهان را تدبیر میکند و امور

عالم را از قبیل خلق و موت و ارزاق و آجال بنظامی دقیق و محکم و آیات قدرت و خود را با دلیل مفصل آشکار کند طایفه‌ای را از کنتم عدم بر صه وجود آورد و بعضی را از اصلا ب پدران بارحام مادران میرساند و طایفه دیگر را از شکم مادران به پشت زمین می‌برد و تمام اینها بر وفق حکمت و مصلحت باشد تا خلایق اندیشه بکار برند و بر قدرت و صنع و ملاقات پروردگار خود یقین حاصل کنند و بدانند که خداوند بر هر چیزی قدرت و احاطه دارد و آنها را بعد از موت زنده گرداند

و این آیه دلالت می‌کند بر بطلان تقلید و وجوب نظر و تفکر نمودن در آیات و علامات که سبب یقین به معرفت پروردگار است چه اگر نظر و فکر کردن واجب نباشد تفصیل و شرح آیات درست نباشد و نشاید.

عیاشی در تفسیر آیه ۲ «اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ» از حسین بن خالد روایت کرده گفت حضور حضرت رضا علیه السلام عرض کردم مراد از اینکه خداوند می‌فرماید «وَالسَّمٰوٰتِ ذَاتِ الْحُبُكِ» چیست؟ فرمود آسمان مشبك است و مانند شبکه انگشتان بزمین متصل میباشد عرض کردم چگونه متصل است و حال آنکه می‌فرماید ما آسمان را بلند نمودیم بدون ستونی دیدم شود؟ فرمود سبحانه الله آیا نمی‌فرماید بدون ستونی که دیده شود پس ستون دارد و بزمین متصل است لکن دیده نمی‌شود چطور می‌باشد؟ حضرت کف دست چپ خود را گشوده و دست راست خود را بر او گذاشت فرمود این زمین دنیا و آسمان دنیا هم مانند قبه‌ای بالای آنست.

قوله تعالى : «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيَ وَأَنْهَارًا»

این آیه اشاره می‌کند بآثار و علامتی که در زمین آفریده شده می‌فرماید پروردگار شما همان خدائی است که زمین را بسط داد و بکسترانید و قرار داد در آن کوههای مرتفع و ثابت و نهرها جاری ساخت از آب روان و از هر نوع میوه و صنف آفرید مانند ترش و شیرین تابستانی و زمستانی تر و خشك زرد و قرمز سفید و سیاه و نظایر اینها و شب را در روز پوشانید روز بیاید و شب برود تمام این آیات و آثار دلیل وحدانیت حق است برای آنها می‌که فکر کرده و اندیشه کنند چه ایشان از روی آن آیات و علامات پی ببرند بر وجود صانع قادر توانا



وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَلَنْخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ  
 صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَلُفْلُفٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْإِكْلَانِ فِي ذَلِكَ لآيَاتٌ  
 لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۴) وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَلْنَا لَقِي خَلْقَ  
 جَدِيدٍ (۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ  
 أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۶) وَاسْتَعْجِلُوا لَكُمْ بِالْحَيَّةِ قَبْلَ  
 الْحَمَةِ وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ  
 عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَقَدِيدُ الْعِقَابِ (۷)

و در زمین اراضی گوناگونی بهم متصل و نزدیک هستند و از حیث شکل و صورت و مقدار بهم نزدیک اند ولی در تفاضل مختلفند بعضی شوره زار و برخی نباتات برویاند و بعضی دیگر نریوانند و بستانها از آن کور و زرع و کشت زار و نخلهای گوناگون است با آنکه از یک آب مشروب میشوند هر کدام در موقع خوردن با سایر انواع متفاوت است و یکی بر دیگری ترجیح دارد و تمام این اختلافات دلیل است بر وجود پروردگار صانع و حکیم چه اگر از صانع دانا و توانائی نبود بلکه از روی دهر و طبیعت صادر شده بود نشاید از یک زمین و آب و هوا چندین میوه های گوناگون بوجود آید چنانکه بشر با آنکه تمام آنها از یک پدر و مادر بوجود آمده اند اختلاف در خلقت آنها بسیار است بعضی قامت دراز دارند و بعضی کوتاه یکی سفید و دیگری سیاه طایفه سرخ پوست طایفه دیگر زرد پوست یکی ابله دیگری خردمند یکی شقی و دیگری سعید و اگر طبیعت آنها را آفریده بود اختلاف و تفاوت ایشان محال بودی

طبرسی و ابن شهر آشوب از جابر انصاری روایت کرده اند گفت شنیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا علی مردم از درختان و شجره متعددی باشند و ای من و شما از یک شجره هستیم سپس آیه فوق را تلاوت نمودند.



و روی زمین اراضی گونا گونی بهم متصل و نزدیک هستند زمینى برای زراعت و باغات انگور قابل است و دیگری درخت خرما و نازیک اصل رسته با آنکه از یک آب مشروب میشوند هر کدام در موقع خوردن با سایر انواع متمایز و متفاوت میباشد و یکی بر دیگری ترجیح دارد و تمام این اختلافات دلایلی در نزد مردم عاقل بر حکمت صانع است (۴) اگر از کار مشرکین و منکرین تعجب داری از آن عجیب تر گفتار ایشان است که در باره معاد میگویند که وقتی ما مرده و خاک شدیم چگونه باز از نو خلاق خواهیم شد (۵) اینها مردمی هستند که بخالق و خدای خود کافر شدند و در گردن آنها زنجیر و غل های خشم و قهر الهی نهاده شده و آنها اصحاب آتش دوزخ بوده و در جهنم برای همیشه معذب خواهند بود (۶) ای پیغمبر کافران از روی استهزاء بجای طلب عفو و آمرزش از خداوند تقاضای تسریع و تعجیل در عذاب مینمایند و حال آنکه در امت های گذشته عقوبت های بسیار شدیدی رسیده خداوند در برابر ظلم و ستم مردم صاحب گذشت و بخشایش و صاحب قهر و انتقام سخت و شدید میباشد (۷)

پس خطاب میفرماید به پیغمبر ﷺ اگر از کار مشرکین و منکرین تعجب داری که با این همه ادله و براهین و آیات و علامات باز کافرند و بر کفر خود اصرار میورزند و چیزهایی می پرستند از جمادات که نفع و ضرری به حال آنها ندارد از آن عجیب تر گفتار ایشان است که در باره معاد میگویند که وقتی ما خاک شده باشیم و در زیر خاک بدنهایمان پوسیده گشته که ما را دوباره از نو خلاق میکند و میآفریند؟ اینها مردمی هستند که بخالق و پروردگار خود کافر شدند و در گردن آنها زنجیر و غل های آتشین نهاده شود و آنها اصحاب آتش دوزخ بوده و در جهنم برای همیشه معذب خواهند بود ای پیغمبر این کفار از روی استهزاء بجای عفو و آمرزش از تو تقاضای تعجیل در عذاب مینمایند و میگویند اگر این عذاب که ما را وعده میدهی حقیقتی دارد تعجیل کن در آوردن آن و حال آنکه پیش از ایشان بر امتان گذشته عقوبت های بسیار و شدیدی رسیده و خدای تو ای محمد ﷺ صاحب گذشت و آمرزش است و از مردمان بگذرد و هم پروردگارت صاحب قهر و عذاب و انتقام سخت و شدید میباشد و آنها بیکه کافرند بطعنه میگویند چرا خداوند بر او آیه ای نفرستاده؟ ای پیغمبر تکلیف و وظیفه تو

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷) اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (۹) سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ النُّوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰) لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءً فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ (۱۱)

ترسانیدن مردم نافرمان است و پس و برای هر قومی از طرف پروردگار راهنما و رهبری باشد و رهبر و راهنمای این امت وجود مقدس علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان گرام آنحضرت میباشد

این بابویه در کتاب فقیه ذیل آیه «وَأَنْتَ مَذْذِرٌ لِلنَّاسِ» از ابراهیم بن عباس روایت کرده گفت وقتی در مجلس حضرت رضا علیه السلام مذاکره گناهان کبیره شد و قول معتزله که میگویند خداوند گناهان کبیره را نمی آمرزد حضرت صادق علیه السلام در رد قول معتزله فرموده در قرآن آیه هست و همین آیه را تلاوت نمودند.

این بابویه در آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» از مسنده روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام بودم پیرمردی عصا زنان خدمتش رسیده سلام کرد و گفت ای فرزند رسول خدا اجازه فرمائید دست شما را ببوسم پس از بوسیدن دست آن حضرت بنا کرد بگریه کردن حضرت باو فرمودند ای شیخ چرا گریه میکنی؟ گفت فدایت شوم عمرم پیاپیان رسیده و یکصد سال است بانتظار زیارت امام قائم از آل محمد علیهم السلام هر ماه و سالی که میگذرد میگویم در این ماه و یا در این سال ظمور میکند دیگر استخوانهایم سست و اجلم نزدیک شده و موفق بزیارت آن حضرت نشده ام و میبینم شما



و کسانی که کافر بوده بطعنه میگویند که چرا خداوند بر او آیتی نفرستاده؟ ای پیغمبر تکلیف و وظیفه تو رسانیدن مردم نافرمان است و هر قومی از طرف پروردگار راهنما و رهبری دارد (۷) نوع چنین زنان آبتن را فقط خدا میداند و خداست که نقصان و افزایش رحمها را می شناسد و هر چیزی مقدار معینی در عالم ازلی پروردگار مقرر گشته (۸) اوست که عالم بغیب و شهود است و بزرگ است و از وصف و اندیشه و ادراک برتر است (۹) در پیش خدا یکسان است چه شما پنهانی حرقی بزنید و یا آشکارا سخن گوئید در ظلمت و تاریکی شب باشد یا روز روشن خداوند از تمام آنها آگاه است (۱۰) برای هر چیز از دوبرو و پشت سر مستعظمین و یاسابانها است که فرمان خدا آنرا نکهبانی میکنند و خداوند وضع و حال هیچ قومی را تغییر نمیدهد مادامی که آن قوم حال خود را عوض نکنند و اگر خداوند قومی را بعلت بدی اعمالشان بخواهد مجازات و به کیفر برساند هیچ راه فراری ندارند و کسی آنها را یاری نمیکنند جز خدای تعالی (۱۱)

در معرض قتل و هلاک هستید و دشمنان تن در کمال خوشی و بی حیائی جولان میزنند چگونه گریه نکنم؟ حضرت صادق علیه السلام از بیانات پیرمرد سخت متأثر شده و چشمان مبارکش پر از اشک شد فرمود خداوند ترا سلامت دارد که در مرتبت و منزلتی رفیع هستی و اگر بمیری روز قیامت با ما آل محمد علیهم السلام که نقل آنحضرت هستیم محشور خواهی شد پیرمرد گفت با این فرمایشی که از شما شنیدم دیگر غمی ندارم آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود ای مرد قائم فرزند حسن عسکری است و حسن فرزند علی و علی فرزند محمد و محمد فرزند علی بن موسی الرضا و او فرزند این پسر موسی است و دست مبارکش را بر سر موسی بن جعفر گذارد و فرمود ما دوازده امام معصوم میباشیم پیرمرد پرسید آیا بعضی از شما بر بعض دیگر برتری دارند؟ فرمود خیر تمام ما در فضیلت با یکدیگر مساوی میباشیم ای مرد بدان اگر از دنیا باقی نباشد مگر يك روز خداوند آن روز را طولانی میفرماید تا آنکه قائم ما اهل بیت را ظاهر گرداند و آگاه باش که شیعیان ما در فتنه و حیرت میافتند از غیبت آن حضرت و خداوند ایمان مخلصین و دوستداران او را ثابت میگرداند.



هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ (۱۲) وَ يَسْجِدُ  
 الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ  
 يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳) لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ  
 مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفِّهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ  
 وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴) وَلِلَّهِ يَسْجُدُ  
 مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۱۵)

و در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از ابی حمزه روایت کرده گفت شنیدم  
 که حضرت باقر علیه السلام میفرمود در روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آب خواسته وضو گرفتند و پس از  
 فراغت از وضو دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته فرمودند «اما انت منذر» سپس دست  
 مبارک را بسینه علی علیه السلام گذاشت و فرمود «واکل قوم هاده» آنگاه فرمودای علی تو اصل  
 دین و منار و نشانه ایمان و کمال هدایت و پیشرو رو سفیدانی برای تو وجود تمام این  
 فضائل را گواهی میدهم - و از طریق عامه و خاصه روایات زیادی در دست است که  
 میرساند این آیه در شان و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام است و مراد از هادی و هدایت کننده  
 آن حضرت و سایر ائمه معصومین میباشد.

در کانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از منذر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
 است و هادی امیرالمؤمنین و ائمه طاهرين یکی بعد از دیگری هستند و در هر زمان هادی  
 امامی است که حافظ دین میباشد و این آیه رد بر کسانی است که وجود امام را در هر  
 زمانی منکرند و البته هیچوقت زمین خالی از حجت نیست چنانچه فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام  
 هرگز زمین از حجت قائم خالی نباشد یا با هر خدا او ظاهر است و مردم او را می بینند  
 و یا آنکه غایب است چه آنکه بدون امام حجت پروردگار بر خلق باطل و راه هدایت

او خدائی است که برای نشان دادن بیم و امید برق را بشما نشان میدهد و ابرهای سنگین را ایجاد میفرماید (۱۲) رعد و برق و فرشتگان از خوف قهر الهی همه مشغول تسبیح و ستایش بوده و او آن خدائی است که ساعقه میفرستد و بهر قومی که بخواهد اصابت مینماید باز هم این کفار کور دل در باره خداوندی که بسختی انتقام می کشد جدال مینمایند (۱۳) دعوت خداوند و رسولانش بحق و حقیقت است ولی دعوت غیر خدا همه دروغ و بی اساس بوده و هیچگونه منشأ اثر نباشد چون کسی که دو کف دست خود را بالای چاه آبی بگشاید تا از آن بیاشامد و البته دستش با آب نرسد و دعوت کفار جز گمراهی و ضلالت نتیجه ای نخواهد داشت (۱۴) آنچه در آسمانها و زمین است خواه برضا و رغبت یا بجهروا اکراه شب و روز به سجده و تسبیح خداوند مشغول میباشند (۱۵)

مستود میشود.

و کلامه هدایت در قرآن به پنج معنی آمده یکی بمعنای ائمه مانند همین آیه دوم بمعنای بیان است مانند آیه «اولم یهدلهم» یا آیه «اما نمود فهد یناهم» سوم بمعنای نوابست نظیر آیه «والذین جاهدوا فینا لنهد ینهم سبلنا» چهارم بمعنای نجات است چون آیه «کلان همی ربی سیهدین» پنجم بمعنای دلالت است مثل آیه «واهدیک الی ربک» سپس حقیقتعالی خبر میدهد از کمال قدرت و علم خود بقولش «الله یملم ما تحمل کل اشی و ما تفیض الا رحام»

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود نوع جنین را که در رحم مادر است خدا میداند که پسر است یا دختر و جنین کمتر از نه ماه را تفیض میگویند و مراد از کلامه مائز داد آنست که هر روزی را که زن در حالت حامله گی خون می بیند بتعداد آن ایام مدت وضع حمل از نه ماه تجاوز نموده و زیاد تر میشود که ممکن است ۵ یا ۷ یا ۸ روز باشد.

و در روایت دیگر فرمود تفیض اطلاق است که پیش از موعود سقط میشود و تزدد بچه ایست که از نه ماه زیاد تر متولد شود و هر چه زن در ایام حامله گی خون حیض مشاهده کند بتعداد آن روزها، ایام حامله بودن و وضع حملش زیاد میشود و کل شئی عنده

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَلَا تَتَّخِذُ تُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ  
لَا يَمْلِكُونَ لِقَائِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ  
تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ  
عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶) أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ  
مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ  
فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ  
وَالْبَاطِلَ قَامًا الزَّبَدُ قَلِيلٌ يَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ

فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷)

بمقدار یعنی و هر چیزی نزد خدا باندازه باشد و آنچه حکمت از اقتضاء کند بدون  
زیاده و نقصان انجام پذیرد آجال و ارزاق خلایق بمقدار معینی در علم ازلی او مقرر  
گشته و خداوند دانا است بنیب و کارهای پوشیده و نهانی و آنچه آشکارا بجا آورده  
میشود و او پروردگار بزرگ و توانا است و همه چیز در جنب منزلت و مرتبت او دون  
باشد و از وصف و اندیشه و ادراک برتر است و منزّه است از آنچه مشرکان گفتند .  
«عیاشی ذیل آیه مستخف باللیل و سارب بالنهار» از حضرت باقر علیه السلام روایت  
کرده فرمود پنهان و آشکار نزد خداوند یکسان است و مستخف یعنی نیمه شب و  
سارب یعنی زیر زمین که تمام این عوالم در نزد خدای تعالی علمش یکی است.  
و در آیه «له معقبات من بین یدیه و من خلفه» از برید عجلای روایت کرده  
گفت روزی در حضور حضرت صادق علیه السلام این آیه قرائت شد بقاری آیه فرمودند  
مگر تو از نژاد عرب نیستی چگونه معقبات من بین یدیه میشود و حال آنکه معقبات



ای پیغمبر ما، باین مشرکین بگو خدای آسمانها و زمین کیست؟ بآنها بگو خدا است که خالق آسمانها و زمین است چگونه شما پذیر از خدا چیزهای دیگری را بدوستی و یاری خود بر گزیده اید که برای خودشان هم هیچگونه سود و زبانی ندارد از آنها پرس آیا حتماً نایبناهی جاهل و دیده روشن دانا برابر است؟ و آیا ناریکی جهل و بت پرستی با نور معرفت خدا شناسی یکسان و مساوی است؟ و آیا آنها برای خدا شرکائی پیدا کرده اند که مانند خداوند ایجاد خاکی نموده و مخلوقات آنها برایشان مشتهر گردیده؟ باین مشرکین کور دل بگو خالق همه اشیاء و هستی ها فقط ذات پروردگار یکتای قادری است که همه چیز مقهور اراده اوست (۱۶) خداوند از آسمان آبی نازل کرد پس وادی ها را سیل فرا گرفت و بر روی سیل کفی ایجاد شد یا مثل آنکه برای تهیه زیورها و یا اثاثیه و لوازم فلزات را در بوته هائی نهاده و بر روی آتش بگذارند روی فلزات گذاخته قشری چون کف پدید آید خداوند برای اراده حق و باطل چنین مثل میزند که آن کف های آب و کف روی فلز ذوب شده بزودی از بین میرد و آنچه که برای مردم نافع و مفید است باقی میماند در روی زمین، برای روشن شدن افهام مردم و در خود فهم آنها خداوند مثل هائی باین روشنی بیان میفرماید (۱۷)

از عقب و خلف است نه از پیش و دربر و؟ قادی عرض کرد پس آیه چگونه نازل شده؟ فرمودند اینطور «لَهُ مَقَابِلُ مِنْ خَلْفِهِ وَ رَقِيبٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ بَأَمْرِ اللَّهِ» و فرمود حافظ و نگهبان مردم فرشتگانی هستند که موکل افراد بشر هستند و از جانب خدا آنها را حفظ میکنند که در چاه سرنگون نشوند یا دیوار بر سر آنها خراب نشود و یا بچیزی اصابت نکنند تا مقدرات آنها سر رسد آنوقت میان شخص و فرشتگان موکل حایل پدید آید و شخص اجل رسیده بمقدرات و سر نوشت تسلیم میشود و فرمود بد شب ها دو فرشته و روزها نیز دو فرشته موکل افراد است و شیطان در روز متعرض آدمیان بشود و وسوسه کند آنها را و فرزندانش بشب متعرض شوند یکی از صحابه عرض کرد به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ای رسول خدا بر ما چند فرشته موکلند؟ فرمود دو فرشته یکی بر راست که حسنة اعمال را بنویسد و دیگر بچپ آنکه بر راست است امیر است بر فرشته موکل چپ هرگاه گناهی سر بزند اجازه

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْخُسَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَحْتَجِبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ  
 مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَ مَا لَهُمْ لَاقْتَدُوا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ  
 وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸) أَلَمْ يَظُنَّ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ  
 الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ أَلَمْ يَتَذَكَّرْ أُولَٰئِكَ الْأَلْبَابُ (۱۹) الَّذِينَ يُؤْفُونَ  
 بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰) وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ  
 وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ  
 رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَؤُونَ  
 بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَاقِبَةُ الدَّارِ (۲۲)

میگیرد از فرشته راست که آن گناه را ثبت کند گوید توقف کن شاید پشیمان شود و توبه کند  
 تا سه مرتبه مراجعه کند اگر آن بنده استغفار و توبه کند ثبت نکند آن گناه را و اگر  
 توبه نکند دستور دهد بنویس آن را سپس فرشتگان بیکدیگر گویند این بنده از ما  
 شرم ندارد و نیز فرمود فرشته دیگریست مساط بر تو اگر تواضع کنی ترا بلند گرداند  
 و چون تکبیر نمائی ترا بشکند.

قوله تعالى: ان الله لا يغير بقوم حتى يغيروا اما بانفسهم

خداوند حال هیچکس را برنگرداند تا او حال خود نگرداند یعنی تا خلائق  
 بجمال اطاعت و استقامت باشند خدای تعالی فضل و رحمت خود را از ایشان دریغ  
 نفرماید ولی وقتی نافرمانی کنند و از اطاعت حق سرپیچی نمایند و برگردند، پروردگار  
 نیز جای آنها را برگرداند و نعمت خود را مبدل بنعمت گرداند. صحابه پیغمبر روایت  
 کردند چون آیه تحریم خمر نازل شد رسول خدا زجر میفرمود آنانرا که خمر

کسانی که دعوت پروردگار را پذیرفته اند پاداش نیک و جزای خیر داده میشوند و آنها که قبول دعوت ننموده و ایمان نیارده اند چنانچه هستی روی زمین و همانند آن را فدا دهند که از عذاب برهند عاقبت گرفتار حساب سخت و عذاب شده و جهنم جایگاه آنها خواهد بود که بد آرامگاهی است (۱۸) آیا کسانی که میدانند که قرآن نازل شده بر تراز جانب پروردگار و بر حق است مانند آن مردم ناپیانی که ایمان ندارند میباشند این حقایق را فقط مردمان عاقل متذکر میشوند (۱۹) آنها هستند که بعهد و پیمان خدا وفا نموده و پیمان شکن نیستند (۲۰) و همین مردم با ایمان هستند که بفرمان خدا بکسانی که باید پیوند دوستی نمایند صلّه و پیوند می کنند و از خدای ترسند و از شدائد و سختی های روز حساب و قیامت بیمناک و ترسان میباشند (۲۱) و اینها هستند که برای رضای خدا برداری پیشه خود ساخته و نماز را پیامیدارند و از آنچه که بایشان روزی داده ایم پنهان و آشکارا انفاق میکنند و بهجای بدی های دیگران نیکی میکنند برای این دسته از مردم منزلت که نیکو و عاقبت خوبی تأمین است (۲۲)

میفرمودند و هر کجا میدید امر میفرمود آن را بریزند.

روزی در یکی از کوچهای مدینه تشریف میبردند بر نای انصار را مشاهده کرد ظرف خمری بر سر گرفته میرود چون او را بدید متغیر شد بر نای رسید و راه گریز نداشت در دل خود با خدا عهد کرد اگر این مرتبه پرده پوشی کند دیگر پیرامون این گناه نرود و مرتکب چنین عملی نشود آنگاه ترسان و لرزان از کنار پیغمبر خواست عبور کند سلام کرد آنحضرت جواب سلامش بداد فرمود بر نای این ظرف چیست که همراه داری؟ گفت ای رسول خدا سر که است فرمود بروی دست من بریز، بادل خائف و دستی لرزان قدری بروی دست مبارک پیغمبر اکرم ~~صلی الله علیه و آله~~ ریخت سر که صاف پاکیزه شده بود تمجیب کرد و گفت ای پیغمبر گرامی بآن خدا نیکی که ترا بحق بفرستاده این ظرف خمر بود پیغمبر فرمود راست گفتی ولی مرا که مشاهده کردی چه در دل عهد نمودی؟ عرض کرد توبه نصوح کردم و گفتم پروردگار اگر این مرتبه مرا سوا نکنی دیگر مرتکب این عمل زشت نخواهم شد فرمود چون از راه صدق و درستی این گفتار را بزرگان جاری



جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمِنْ صَلَاحٍ مِنْ آثَانِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ  
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ  
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴) وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ  
وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ  
الْعَذَابُ سَاءَ الدَّارِ (۲۵) اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَهُوَ يُقَدِّرُ وَفَرَحُوا  
بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (۲۶)

کردی خدا خمر تو را بسر که مبدل گردانید و آیه را تلاوت نمود و فرمود تا توحشات  
اعمال خود را ببیند و نگردانی حق تعالی نعمت بنعمت و عاقبت به بلیت بدل نکند و هرگز  
در دنیا نعمت و عاقبت را بر بنده خود نگرداند تا او حال خود عوض نکند و چون  
خداوند بخواهد قومی را بعات بدی اعمالشان مجازات و بکفر برساند هیچ راه  
فراری نداشته و کسی آنها را یاری نمیکند جز خداوند و مقصود از سوء عذاب هلاک و  
قطع و نظایر آنها است

ابن بابویه در آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ مَا يُقُومُ» از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت  
کرده فرمود از گناهانی که باعث زوال و تغییر نعمت های خدا میشود یکی ظلم و ستم  
است بر مردم و دیگری ترك عادات نیکی و خیرات است و یکی هم کفران نعمت و  
عدم شکر و سپاس الطاف حق میباشد و این آیه را شاهد آورده و تلاوت فرمودند.  
و عیاشی بسند خود از سلیمان بن عبدالله روایت کرده گفت حضور حضرت موسی  
بن جعفر علیه السلام بودیم که زنی را خدمت حضرت آوردند و صورت او بمقب بر گشته بود  
حضرت یکدست بطرف راست و یکدست دیگر را بسمت چپ آژن گذاشته و فشار  
دادند و صورت او بحالت اولیه برگردید پس از آن آیه را تلاوت کرده فرمودند دیگر  
از این کارها نکنی زن گفت ای پسر رسول خدا دیگر نخواهم کرد اصحاب عرض

که آن منزلگاه بهشت های عدن است که خود و پدران و زنان و فرزندان صالح آنها داخل آن شده و فرشتگان از هر دری بر آنها وارد میگردند (۲۳) و بایشان سلام و تحیت گفته و میگویند که شما بر اثر صبر در عبادت و ترك معصیت چه خوش منزلی در سرای عاقبت دارید (۲۴) ولی کسانی که پیمان خدا را پس از عهد بستن با خدا و رسول شکسته و با آنکه خداوند امر به صله و پیوند فرموده پیوند با رسول را بریده و در زمین فساد دست زدند لعنت خدا بر این مردم است و منزلگاهی بد برای آنها آماده و مهیا است (۲۵) و خداوند هر که را بخواهد فراخ روزی نماید و آنکه را بخواهد در مضیقه و عسرت قرار میدهد، مردم بزنند گانی دنیا خوش حال و مسرور میشوند و حال آنکه زندگانی دنیا در برابر حیات جاوید آخرت متاع ناقابل ییش نیست (۲۶)

کردند مگر این زن مرتکب چه خطائی شده بود؟ فرمود از خودش سؤال کنید در پاسخ اصحاب زن گفت شوهرم عیال دیگری دارد من مشغول نماز بودم خیال کردم که شوهرم هم اکنون با آن عیالش هم بستر شده برگشته که آنها را به بینم بهمان حالی که صورتم را بر گردانیده بودم باقی ماندم

قوله تعالى: هو الذي يريك البرق خوفاً و طمعاً

ابن بابویه در امالی از انس بن مالك روایت کرده كه ت سبب نزول آیه آنست كه مردی بود از متكبرین و طواغیت عرب رسول اکرم ﷺ جماعتی را فرستاد تا او را دعوت با اسلام كنند بآنها گفت برای من بگوئید خدای محمد ﷺ كه شما مرا بسوی او میخوانید چیست از طلا و زر است یا از نقره و سیم یا از مس و آهن ایشان گفتند این چه معنی است كه میگوئید او خدائی است بی مثل و بی مانند بهیچ چیز نتوان او را تشبیه كرد او گفت من نمیدانم شما چه میگوئید آن جماعت برگشتند و كلمات آنكافر را به پیغمبر اكرم ﷺ عرضه داشتند و گفتند ما از او كافر تر ندیدیم آن حضرت بآنها فرمود برگردید بسوی آن مرد و مرتبه دیگر او را دعوت كنید رفتند دعوت كردند او را گفت من تا خدای محمد ﷺ را نیستم دعوت او را اجابت نكنم باز آمدند و به پیغمبر گفتار او را بعرض رساندند فرمود يك مرتبه دیگر بروید تا حجت بر او

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا تَوَلَّأْنَا نَزْلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنْ أَلَّهِ يُضِلُّ  
 مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (۲۷) الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ  
 بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
 طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنُ مَا يَأْتِي (۲۹) كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا  
 أُمَمٌ لَتَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ  
 قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابُ (۳۰)

تمامتر بشود رفتند و در دعوت مناظره و مجادله کردند سخن اول را تکرار نمود  
 ناگاه ابری نمودار شد و رعدی پدید آمد برقی زد شعله از آن برق بآن کافر افتاده  
 او را سوزانید آن جماعت باز گشتند خبر اود را به پیغمبر گفتند جماعتی از صحابه  
 بآنها گفتند چگونه آنمرد سوخت بصاعقه خدایتعالی آیه فوق را نازل کرد و فرمود  
 خداست که برق بشما نشان می دهد که در او خوف است و هم امیدواری و ابرهای  
 سنگین را ایجاد میفرماید و رعد و برق و فرشتگان همه از خوف خدا مشغول تسبیح  
 و ستایش بوده و آن خدا صاعقه را میفرستد بر قومیکه بخواهد اصابت بنماید باز هم  
 این کفار در باره خداوندیکه سخت انتقام میکشد جدال مینمایند.

و تسبیح کردن رعد سه معنی دارد: یکی آنکه وجود آن دلالت میکند بر آنکه  
 او را خالق هست مستحق ستایش و چون آن باعث و راهنمایی بر تسبیح است لذا  
 فرمود رعد تسبیح میکند چنانچه آسمان و زمین دلالت کنند بر آنکه او را خالق هست  
 و دیگر آنکه آواز رعد را بر سبیل توسع تسبیح خوانند چنانکه آواز مرغان و  
 صفیر ایشان را چنانچه ابن عباس روایت کرده جماعتی از یهودیان حضور پیغمبر اکرم  
 شریفیاب شدند عرض کردند ای محمد صلی الله علیه و آله ما آمده ایم تا از تو مسائلی سؤال کنیم  
 اگر بصواب پاسخ ما را بدهی ایمان آوریم فرمود سؤال کنید گفتند ما را خبر بده رعد



و کسانی که کافر شده اند میگویند: چرا فرو فرستاده نشد بر او آیتی از پروردگارش  
 تا ما ایمان آوریم؟ ای پیغمبر بآنها بگو خداوند است که هر کس را بخواهد گمراه نموده  
 و کسانی را که بدرگاه او تضرع و انابه کنند هدایت میفرماید (۲۷) آنها کسانی هستند  
 که ایمان آورده و با یاد خدا آرامش دل پیدا کرده اند بدانید و آگاه باشید که فقط بذکر  
 پروردگار و یاد خدا بودن دلها آرامش میپذیرد و کسانی که ایمان آورده و کارهای  
 شایسته و اعمال نیکو دارند خوشحال ایشان و مقام نیکوی ایشان (۲۸) ای پیغمبر ما  
 ترا این چنین برصالت قوم و امتی فرستادیم که قبل از آن هم اتمهای دیگری بجای  
 ایشان بوده تا بر آنها آنچه از آیات ما بوحی برتورسد بخوانی ولی آنها بخدای مهربان  
 خود کافر میشوند ای پیغمبر بآنها بگو اوست خدای من خدائی که جز او خدائی  
 نیست بر او توکل و اعتماد کرده و امیدم فقط بسوی او است (۳۰)

چیست؟ فرمود فرشته ایست موکل بر این که آن را میراند گفتند این آواز چیست که او را  
 میشوند؟ فرمود زجر دادن او است ابر را تا آنجا که میخواهد برود و در روایت دیگر  
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود صوت او تسبیح است و برق مانند تازیانه است برای او که  
 بآن ابر را میراند و آن آواز را رعد خوانند.

طبرسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود پروردگار شما میفرماید اگر  
 بندگان مرا اطاعت میکردند همانا در شب آنها را (در اثر فرود آوردن باران) سیراب  
 مینمودم و روز را آفتاب میکردم و بگوش آنها صدای رعد را نمیرسانیدم و آنحضرت  
 هر وقت صدای رعد را میشنید این دعا را تلاوت مینمود «سبحان الذی یسبح الرعد  
 بحمده والملائكة من خیفته و هو علی کل شیء قدیر» و نیز تلاوت میکرد این دعا را  
 «اللهم لا تقبلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا من بلائك» و میفرمود رعد و عید سختی  
 است برای اهل زمین.

و فرمود حضرت باقر علیه السلام صاعقه آتش است که از آسمان فرود آید بهر جا که  
 برسد بسوزاند و بمؤمن و کافر برسد ولی بشخص فاگر نرسد.

طبرسی روایت کرده که آیه مزبور در حق از بدین قیس و ریمه عامری نازل شده  
 آندونفر آمدند حضور پیغمبر اکرم و جدال و نزاع میکردند عامر بارید سفارش کرده

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتُ بَل لِّلَّهِ  
 الْأَمْرُ جَمِيعاً أَفَلَمْ يَيْئَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَن لَّوِثَآءُ اللَّهِ أَهْدَى النَّاسَ جَمِيعاً  
 وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِّن دَارِهِمْ  
 حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۳۱) وَأَقْبَدِ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ  
 فَآمَلَتْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۳۲) أَقَمَنَ هُوَ قَائِلٌ عَلَى  
 كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُل سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ  
 فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِّنَ الدُّوَلِ بَل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا  
 عَنِ السَّبِيلِ وَ مَن يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ (۳۳)

بود هنگامیکه من محمد ﷺ را بسختی مشغول کردم از عقب با شمشیر کردن اورا بزنی  
 عامر مشغول مجادله شد با پیغمبر ارید شمشیرش را از غلاف بیرون آورد تا آنحضرت  
 را بقتل برساند خداوند دستهای او را بست عامر اشاره بازید میکرد که انجام ده کارت  
 را پیغمبر متوجه آنها شد عرض کرد پروردگارا کفایت کن از من شر آند و نفر را با آنچه  
 صلاح میدانی فوراً ساعقه فرود آمد درحالتیکه هوا صاف بود آن دو نفر را سوزانید  
 و هلاک کرد.

در کافی ذیل آیه «هو الذی بریکم البرق خوفاً وطمعاً» از حضرت صادق علیه السلام روایت  
 کرده فرمود وقتی که باران می بارید امیرالمؤمنین علیه السلام در زیر باران می ایستادند تا آنکه  
 سر و صورت مبارک و لباس حضرتش از آب باران تر می شد وقتی که بحضورش عرض  
 میکردند این چه حالت است؟ فرمود این باران آبی است که از نزدیک عرش پروردگار  
 جاری میشود و با آسمان میرسد و زیر عرش درباری است که بوسیله آب آن دریا



همین قرآنست که میتواند کوهها را برفتار و ادا دارد و اراضی را بپیماید و یا آنکه مرده‌ها را بسخن در آورد بلکه همهٔ فرمان و امر مختص بذات پروردگار است و کسانی که ایمان آورده‌اند هرگز نا امید نباید بشوند زیرا اگر خداوند خواسته باشد جملهٔ عالم و همهٔ مردم را هدایت میفرماید و پیوسته مردمی که کافر شده‌اند بکیفر آنچه که کرده‌اند باید سرکوبی شوند یا آنکه بزودی مصیبتی بر دیار و خانه‌های ایشان فرود آید تا عدهٔ هلاک آنها از طرف خداوند برسد و محققاً خداوند خلاف وعده نمیفرماید (۳۱) پیغمبران پیش از تراهم این مردم استمزه میگردانند و ما بآن کافران فرصت و مهلتی میدادیم سپس آنها را بعقوبت میگردانیم آنها چه عقوبت بسیار سخت (۳۲) کیست آنکسی که نگهبان هر شخصی و کارهای او باشد (جز خدا) و برای خویش خدایانی جعل و شریک پروردگار نمودند. ای پیغمبر بآنها بگو بخدایان خود نام گذاری کنید آیا شما میخواهید خدا را به چیزهایی که میداند آگاه سازید و یا آنکه بظاهر چیزی بگوئید؟ و آیا این حیل‌های کفار در نظرشان زیبا آمده و از راه مستقیم باز مانده و منحرف شده‌اند هر که را خدا گمراه کند دیگر رهبر و هدایت کننده نخواهد داشت (۳۳)

ارزاق روئیده میشود و چون خدا بخواهد گیاهی بر روی فرمان میرسد بآب دریا که بآسمان بیارد و از آسمان اول بآسمان دوم بالاخره بآسمان دنیا و همینکه با ابرها تلاقی و برخورد کند ابرها بمنزل غریالی باشند و باز بامر خداوند باد مأمور میشود قطرات باران را بمحل معین و بمقدار معلوم و محدود برساند و با هر قطره باران فرشته‌ای است که موکل بر آنست تا بزمین برسد و همیشه باران بنا بامر پروردگار و باندازه و عدد معین و معلوم باریده جز بارانی که در زمان طوفان نوح که سیل آسا و بی حساب و بدون وزن و عدد معلوم فرو ریخته است.

امیر المؤمنین فرموده که رسول اکرم میفرمود که ابرها بر اثر برودت و سرما بصورت باران درآمده و بشکل قطره می بارد تا زمانی نرساند و صاعقه‌ها و سرمای شدید عذابی است که خداوند برای عذاب مردمی که استحقاق مجازات دارند میفرستد و نیز فرموده‌اند بآب باران و بماه اشاره نکنید که کراهت دارد.



قوله تعالى : له دعوة الحق و الذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم

دعوت خداوند بحق و حقیقت است و رسولانش بفرمان او مردم را بحق دعوت میکنند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مراد از دعوت بحق توحید است و گفتن «لا اله الا الله» و هر که از روی اخلاص خدا را بخواند پروردگار دعای او را با اجابت برساند و کسانی که غیر خدا را پرستش میکنند و میخواهند اجابت نکنند ایشان را جوابی نشنوند

ایبجا رود ذیل جمله : کما سطر کفیه الی الماء از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه مثلی است که درباره بت پرستان زده شده زیرا کسانی که بت را ستایش می کنند و البته از بت های خود جوابی نمیشوند مانند آنست که شخصی کف دست خود را برای نوشیدن آب بهماهی دراز کند و محققاً موفق بنوشیدن آب نخواهد شد .

و نیز جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مردی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده عرض کرد ابر رسول خدا چیز عجیبی مشاهده کرده ام که بسیار در شکفت و حیرت مانده ام. فرمودند چه دیده ای ؟ عرض کرد مریضی داشتم و میخواستم برای او از چاه احتفاف آب بیاورم همینکه بصبحرا رفته و چاه رسیده و میخواستم با ظرفی که در دستم بود مشك خود را آب کنم ناگاه دیدم از طرف آسمان چیزی مانند سلسله زنجیر فرود آمد و فریاد زد که ای مرد مرا سیراب نما که هم اکنون از شدت عطش خواهم مرد سر خود را بلند کرده و خواستم ظرف آبرو بصاحب صدا تسلیم کنم مردی را بسته بزنجیر دیدم و همینکه ظرف آب را باو نزدیک نمودم دیدم او را بالا کشیده و از روی خورشید سرنگون ساخته اند مشغول پر کردن مشك شدم مجدداً همان صدا بگوשמ خورد و چون ظرف آبرو بسویش بردم مانند دفعه اول او را از آب دور نمودند و این حال برای بار سوم تکرار شد و من دیگر انتنایی ننموده و مشك آبرو برداشته و روانه شدم پیغمبر فرمود آن مرد هایل پسر آدم است که قایل برادر خود را گشت و باین عذاب معذب گشته و هر چه دعا کند و چیزی طلب نماید دعایش اجابت نمیشود و جز خسران حاصلی ندهد و در تأیید فرمایش خود این آیه را تلاوت فرمود .

قوله تعالى : والله یسجد من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً

آنچه در آسمانها و زمین است همه خدا را سجدده و تسبیح کنند برضا و رغبت یا

بجبر و اکرام، فرشتگان و مؤمنین سجده میکنند برضا و رغبت بی اکرام و اجباری و کافران با کراهت از ترس شمشیر یا از روی احتیاج و بیچارگی سجده و انقیاد کنند او را و سایه های کافران هر بامداد و شبانگاه بطور رغبت سجده کنند چه سایه در طول قصر مطیع و فرمان بردار خدا باشد سپس امر میفرماید به پیغمبرش که از این مشرکین سؤال کن خدای آسمان و زمین کیست بقولش «قل من رب السموات والارض» و اگر ایشان جواب ندهند و حق نگویند بآنها بگو خداست پروردگار اهل آسمان و زمین چگونه شما چیزهای دیگر را بدون او بدوستی و یاری خود گرفته اید که برای خودشان هم هیچگونه سود و زبانی ندارند پس برای دیگران بطریق اولی نفع و ضرری نرسانند

ای محمد (ص) از آنها بپرس آیا بینا و نابینا و آیا تاریکی بت پرستی یا نور خداشناسی یکسان و مساویست؟! در این آیه مثل زده کافران را بشخص نابینا و تاریکی و مؤمنان را بینایی و روشنائی و با این مشرکان برای خدا شرکائی پیدا کرده اند که مانند خداوند ایجاد خلقی نموده و مخلوقات آنها برایشان مشتبه شده ای پیغمبر باین کفار کور دل بگو خالق همه اشیاء و عالم هستی فقط ذات مقدس پروردگار یکتا و قادر است که همه چیز مقهور اراده او می باشد سپس مثل میزند حق را بآب و باطل را بکف آب بقولش «انزل من السماء ماء» تا آخر

ای چارودن ذیل آیه «انزل من السماء ماء» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند حق را از آسمان بر دلها نازل میفرماید باندازه ظرفیتی که دارند صاحب یقین باندازه یقین خود و صاحب شك در حدود شك خود و مراد از ماء حق است و اوده دلهاست و سیل هوی و هوس و زبد باطل و حلیه و متاع حق است پس زبد و خبث طلای مغشوش و ناروا قلب است و متاع و طلای بی غش حق است هر کس در دنیا دارای زبد باشد پس زبد و خبث باو نفی نباشد در قیامت هم بکسانی که عمل باطل دارند سودی و نفی عاید نمیشود.

و مراد از «عما یوقدون» آن چیزی است که در موقع ذوب فلزات روی بوته جمع میشود و فلز ذوب شده در ته بوته میماند و اینها مثلی است که برای تشخیص مؤمن و

مشرک زده شده و منظور آنست که وقتی يك حديث را مؤمنی بشنود در قلبش قرار گرفته و تصدیق مینماید ولی در دل مشرک کمترین اثر را ندارد مانند آیه - ستم که بزمین فرو میرود و موجب نمو نباتات میشود و آن کف های روی آب نفی نداشته بزودی باد آنرا میبرد و باطل میشود .

طبرسی از صحابه روایت کرده که پروردگار ضمن آیه فوق سه مثل آورده نخست نزول قرآن را تشبیه کرده بآب بارانیکه از آسمان فرود میآید و قلوب و دلها را بیابان و نهر آب پس هر کس با نظر دقت در آیات و معانی قرآن بشکرد و تدبر و تفکر عمیقانه کند بهره و نصیب وافر یابد او شود و آنکه اکتفا کند بظاهر و عبادات آن نصیبش اندك باشد .

دوم تشبیه نموده یقین و حق و اسلام را بآب و شك و وسوسه شیطانرا بكف آن چنانچه كف آب که در اثر وزش باد بر آن پدیدار شده باطل شود و از پسین برود همانطور شك و شبهه ای که در دلها قرار گرفته و واقع شده در اثر خیانت ذات آنها ولی حق و یقین مانند آب ثابت و برقرار بماند .

سوم تشبیه کرده کفر را بعنبت و کثافات فلزاتیکه در اثر ذوب حاصل شود و بزودی بر طرف گردد و ایمان را بصافی آنها که باقی میماند و سود میرساند برای روشن شدن اذهان مردم خداوند چنین مثل هائی باین روشنی بیان میفرماید و آنانکه دعوت پروردگار را پذیرفته اند جزای خیر و نیکو داده میشوند و کسانی که ایمان نیاورده و قبول دعوت خدا را ننموده اند اگر مالک هستی روی زمین باشند و آنها را رشوه و فدا بدهند تا از عذاب رها شوند عاقبت گرفتار حساب سخت و عذاب شده و جهنم جایگاه آنها خواهد بود که بد آرامگاهی است سپس فرق و امتیاز میان مؤمن و کافر را بقولش «افمن يعلم انما انزل اليك» بیان میفرماید .

ابن شهر آشوب ذیل آیه مزبور از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از کلمه حق در این آیه وجود مقدس امیر المؤمنین علیه السلام است .

عیاشی از شعبة بن خالد روایت کرده گفت بقصد زیارت و شرفیابی حضور حضرت صادق علیه السلام بمنزل آنبزرگوار رفتم و اجازه ورود خواستم اذن دخول دادند بمجلس



آنحضرت وارد شد اما تشریف نداشتند طولی نکشید تشریف آوردند همین که نظرش بمافتاد فرمود من ملاقات دیدار شمارا دوست دارم مراد از اولوالالباب که خداوند در قرآن فرموده شما هستید.

و در روایت دیگر آنحضرت فرمود یکساعت فکر کردن در آیات پروردگار از عبادت یکساله بهتر است چه خداوند میفرماید «انما يتذكر اولوالالباب» و فرمود عاقلان و اولوالالباب کسانی هستند که بعهده خدا وفا کنند و پیروی از اوامر او نمایند و از مناهای اجتناب کنند و پیمان شکن نباشند.

عیاشی ذیل آیه «والذین يصلون ما امر الله» از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود رحم و پیوند ما آل محمد علیهم السلام برش الهی متصل است و پیوسته میگوید خدایا رحمت کن بکسیکه بمن صله کرد و جدا و قطع کن هر که صله ما را قطع مینماید و این آیه در حق آل محمد علیهم السلام نازل شده و همان عهدی است که در عالم از برای ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین از مردم گرفته شده ولی منافقین و دشمنان ما نقض عهد نمودند.

و طبرسی در تفسیر همین آیه و جمله «وینفخون ربهم» و یخافون سوء الحساب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از بدی حساب آنست که برای مردم منافق و مشرک سیئات اعمال و بدیهای ایشان را حساب نموده و با کمال دقت رسیدگی کند ولی لیکوئی و حسنات آنها را حساب نکند.

و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که میفرمودند صله رحم اعمال مؤمن را پاکیزه نموده و مال را زیاد مینماید باعث دفع بلا شده و عمر را طولانی میسازد. / در کافی ذیل آیه «سلام علیکم بما صبرتم» از اصبح بن نباته روایت کرده گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود صبر بر دو قسم است یکی صبر در مصائب و مکاره است که بسیار مستحسن و نیکو میباشد دومی که از آن بهتر و برتر است صبر بر شهوات و محرّمات خداوند است و ذکر نیز بر دو نوع است: یکی در هنگام مصیبت و پیش آمدن های سخت یاد خداوند نمایند و از آن بهتر و نیکوتر در وقت ارتکاب معاصی و محرّمات بیاد خدا افتاده و با تذکر فرمان حق از ارتکاب آن خودداری و صرف نظر کنند آیه مزبور

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ  
وَاقٍ (۳۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْثُهَا  
دَالِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵) وَالَّذِينَ  
اتَّبَعَهُمُ الْكِتَابَ يَقْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنْ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ  
قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَابِ (۳۶)  
وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنْ  
الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (۳۷)



در شان ائمه معصومین نازل شده

قوله تعالى : والذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه

علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد نقض عهدی است  
که یکمرتبه در عالم ذرا از خلائق گرفته شد و یکمرتبه هم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز  
عید غدیر خم برای ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه از مسلمانان گرفت.  
روزی مردی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد حضرت بآن مرد فرمود چرا فلانی از تو  
شکوه و شکایت مینماید؟ عرض کرد حق بر گردن او داشتم آنرا مطالبه کردم فرمود  
آیا توجه داری که حق داشته و مطالبه نموده ای از تو شکایت مینماید در صورتیکه  
بدی در باره اش نکرده ای این قبیل مردم آن دسته مردمی هستند که خداوند آنها را  
بد حساب معرفی ندوده

قوله تعالى : الله يسطر الرزق لمن يشاء ويقدر

در این آیه بیان میفرماید که رازق حقیقی خدا است و پس وقیم و بسط بفرمان  
اوست بر هر که بخواهد توسعه میدهد و بر هر کس مشیتش تعلق گیرد از روی مصلحت



برای این کافرها در همین زندگانی دنیا عذاب و سختی هست ولی عذاب آخرت شدید تر بوده و کسی ایشان را از خشم و قهر خدا حفظ نمیکند (۳۴) بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است از زیر درختانش نهرهای آب جاری است و میوه و سایه آن همیشگی بوده و این بهشت سرانجام مردم پرهیزکار و با تقوی است و آتش قرارگاه مردم کافر است (۳۵) و اهل کتاب بآنچه بر تو نازل کرده ایم شاد و مسرورند و بعضی قسمتی از آن را آنکار مینمایند ای پیغمبر بگو که من مأمورم که خدا را پرستم و باو شرک نیآورم و خلق را بسوی او دعوت نموده و بگویم که بازگشت همه ما بسوی اوست (۳۶) چنین قرآنی با حکمت و فصاحت لغت عرب برای تو فرستادیم اگر پس از آنکه این علم و دانش را از ما گرفتی باز پیرو هوی و هوس و میل جاهلانه کفار شوی دیگر از طرف خدا انتظار مدد و یاری نداشته باش و نگهبان و حافظی نخواهی داشت (۳۷)

روزی اورا تنگ کند و این مردم بزنگانی از دنیا شادند و حیات دنیا در برابر زندگانی جاوید آخرت نیست جز متاع اندکی سپس در آیه بعد حکایت میکند گفتار کافران مکه را که گفتند چرا خداوند آیه و علامتی نمیفرستد تا شاهد و دلیل صدق نبوت باشد بآنها بگوای پیغمبر ﷺ خدایتعالی خوار و ذایل گردانده که را بخواهد و کسانی که بدرگاه او تضرع و انابه کنند راهنمایی میفرماید و آنها بیکه ایمان آورده و با یاد خدا آرامش دل پیدا کرده اند بدانند که فقط بذکر پروردگار و یاد او دلها آرامش میپذیرد عیاشی از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده فرمود من و اهلیت و شیعیان ما کسانی هستیم که آرامش دل پیدا کرده ایم

و در آیه «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود امیر المؤمنین علیه السلام فرموده برای اهل تقوی علامتی است که شناخته میشوند بآن علام گفتار راست و اداء امانت و وفاء به عهد و بغل نداشتن و صاه ارحام و ترحم کردن بضعفاء و بینوایان و امر به معروف کردن و حسن خلق و بردباری و پیروی کردن از علم و دانشیکه بخدا نزدیک میگردداند انسان را سپس فرمود «طوبی لکم و حسن مآب»



خوشا بحال آنها و مقام بیکوی ایشان .

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود طوبی نام درختیست در بهشت که خانه امیر المؤمنین میباشد و در خانه هریک از شیعیان آنحضرت شاخه یا برگه ای از آن درخت وجود دارد که در سایه اش جمعی از معین و شیعیان زندگانی مینمایند و فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه علیها السلام را زیاد میبوسید بطوری که عایشه بر او رشک میبرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمایشه فرمود شبی که بمعراج رفته بودم داخل بهشت شده جبرئیل مرا نزد یک درخت طوبی برده میوه ای از آن درخت بمن داد و چون آنرا خوردم و بزمین مراجعت و با خدیجه همبستر شدم فاطمه علیها السلام را حامله شد من هر وقت علیها السلام فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی را استشمام میکنم .

قوله تعالى : كذلك أرسلناك فی امة قد خلت من قبلها امانم

ای پیغمبر ما تورا برسالت قوم و امتی فرستادیم که پیش از آن امتهای دیگر بجای ایشان بودند و تو نخست پیغمبری نیستی تا این مردم تعجب نمایند از کارت و بر آنها آنچه از آیات ما بوحی بر تو رسد بخوان ولی ایشان بخدای مهربان خود کافر میشوند و آیه مزبور در واقعه صلح حدیبیه نازل شده هنگامیکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با اهل مکه صلح کرد بامیر المؤمنین علیه السلام دستور داد صلح نامه را بنویسد آنحضرت نوشت بسم الله الرحمن الرحيم سهیل بن عمرو گفت ما رحمن را نشناسیم چیزی را بنویس که ما می شناسیم و آن بسمك اللهم است و رحمن را صاحب یمامه میدانیم یعنی مسلمانة کذاب که خود را رحمن لقب داده رسول خدا فرمود چنان بنویس سپس آیه مزبور نازل شد و فرمود ای محمد بآنها بگو او خدای من است و جز او خدائی نیست بر او توکل کرده و بازگشت من بسوی اوست .

قوله تعالى : و لو ان قرانا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او كلم به الموتی

این آیه عظمت و جلالت شان قرآن را بیان می کند و سبب نزول آن آنست که ابو جهل و عبدالله بن ابی امیه و جماعتی دیگر از مشرکان قریش در خانه کعبه نشسته بودند پیغمبر اکرم وارد شد بآنحضرت گفتند تو ادعاه میکنی که من نزد خداوند از

پیغمبران گذشته مقرب تر و گرامی تر میباشم و قرآن هم قدر و منزلتش نزد پروردگار بسیار است بوسیله قرآن این کوههای مکه را از این دیار بردار که زمین ماتنک است و این زمین را بشکاف تا چشمه های آب روان گردد و ماکشت کنیم و غرس نماییم چه داد پیغمبر کوهها در تحت قدرت او بود و بالو میرفت و تسبیح میکرد و اگر این کار را انجام نمیدهی باد ها را مستخرماکن تا بر او نشینیم و بشام و چاهای دیگر مسافرت کنیم تا دیگر رنج و زحمت چهار پایان را نکشیم و از شهرها طعام و متاع تجارت بیاوریم تو میگوئی من بهتر از سلیمان هستم باد مستخر او بود و دیگر باما بیابرویم در قبرستان و بعضی از مردگان را برای مازنده کن تا از آنها پرسیم که این گفتاری که تو میگوئی حق است یا نه چه دعوی نمائی که من از عیسی بهترم و بر دست او مرده زنده شده خداوند در پاسخ تقاضای آنها آیه مزبور را نازل کرد و فرمود ای پیغمبر ﷺ باین مشرکین بگو اینها که شما می طلبید فرمان من نیست بلکه همه فرمان و امر مختص بذات پروردگار است و کسانی که ایمان آورده اند هرگز نباید نا امید بشوند چه خداوند اگر بخواهد تمام عالم و همه مردم را هدایت میفرماید و پیوسته مردمی که کافر شده اند بکیفر آنچه که کرده اند باید سرگویی شوند یا آنکه بزودی مصیبتی برد یار و خانه های ایشان فرود آید تا وعده هلاک آنان از طرف پروردگار برسد و هرگز خداوند خلف وعده نمیفرماید و این آیه عطف بآیه و «يقول الذين كفروا لولا انزل عليه آية من ربه» میباشد و تقدیر آیه آنست که میفرماید.

این قرآن با عظمت برای این مردم نازل شده آنها آیاتی دیگر را طلب میکنند سپس میفرماید ای پیغمبر ما اگر این مردم ترا استهزاء میکنند پیغمبران پیش از ترا همه استهزاء میکردند و ما بآن مردم کافر فرصت و مهلت دادیم سپس ایشان را بعقوبت بسیار سختی گرفتار کردیم آیا بجز خدا کسی هست که نگهبان هر شخص و کارهای او باشد وای این کفار برای او شریکانی قرار داده اند ای پیغمبر بآنها بگو بخدایان خود نام گذاری کنید بآنچه مستحق هستند از صفات و نسبت بدهید آن صفات را بآنها اگر شریکان خدا میباشند چه پروردگار عالم متصف است بخالقیت و رازقیت و مدیی بودن و چنانچه این بتان خدا بودند همانا اطلاق رازق و خالق و مدیی بر آنها روا

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَ مَا كَانِ  
 لِرُسُولِ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸) يَمْحُوا اللَّهُ  
 مَا يَشَاءُ وَ يثبتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹) وَ إِنْ مَأْتَرَبْتَكَ بَعْضُ الَّذِي  
 نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰) أَوَلَمْ يَرَوْا  
 أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ  
 هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱) وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا  
 يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَعْيُهُمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عِنْدَ الدَّارِ (۴۲) وَ يَقُولُ  
 الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْتَ مُرْسَلٌ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ  
 مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)

بود و آیا شما میخواهید آگاه سازید پروردگار را به چیزهایی که در علم او نیست و  
 خبر دهد که برای او در روی زمین شریک و انبازی هست و خدا بآن اطلاعی ندارد  
 و این جمله کنایه است از اینکه شریک و همتا برای او امکان ندارد و محالست و  
 بهشتیان کفار باطل و دروغ است حقیقت و واقعیتی ندارد جز آنکه گفتار و حیل‌های  
 آنها در نظرشان جلوه کرده و زیبا آمده و از راه راست باز مانده و منحرف شده‌اند  
 هر که را خدا به حالت گمراهی و اگذار دارد هرگز رهبر و راهنمایی نخواهد یافت و برای  
 کفار در همین زندگانی دنیا عذاب سخت و بلایای شدیدی هست و لسی در آخرت  
 عذاب آنان شدیدتر بوده و کسی ایشان را از خشم و قهر خداوند حفظ نتوان کرد.  
 قوله تعالى: مثل الجنة التي وعد المتقون  
 در آیه پیش وعده داد کفار را به عذاب و هلاک در آیین آیه بشارت میدهد مؤمنین



پیش از تو نیز رسولانی فرستاده ایم که برای همه زن و فرزند مقرر نموده و هیچ رسولی پیغمبری نبوده که بدون اجازه پروردگار خود مجزای بیارزد چه برای هر چیزی در کتاب علم ازلی حق وقت و موعد معینی است (۳۸) خداوند هر چه را بخواهد میسر می نماید و اثبات می فرماید و کتاب سر نوشت هستی ها در نزد او و همشیت پروردگار می باشد (۳۹) چه ما بعضی از مواعیدی که برای کیفر منافقین و کافرین بتو داده ایم در زمان حیات و زندگانی بتواراده ایم یا آنکه پیش از آن ترا بدار آخرت بریم در هر صورت وظیفه تو تبلیغ رسالت است و حساب خلق هم بعهده ما است (۴۰) آیا مردم ندیدند که ما با فرستادن رسولان عزم سر زمین کفار نموده و از اطراف آن می گاهیم و خداست که حکومت می نماید و هیچ قدرتی مانع اجرای حکم پروردگار نیست و اوست که بسرعت حساب خلق را می رسد (۴۱) پیش از این هم کافران حیلها و مکرها می نمودند و نتیجه ای برای آنها نداشت و تمام مکرها و تدبیرها در نزد خداست و او میداند که هر کس چه میکند و کافران هم بزودی خواهند دانست که عاقبت خوب و سر منزل سعادت متعلق بکس است (۴۲) و کفار بتو اعتراض نموده و میگویند تو رسول و فرستاده خدا نیستی ای پیغمبر ما با آنها بگو بین من و شما خدا گواه است و علمانی که بکتاب الهی آشنا و مطلع می باشند (۴۳)

را به بهشت اگر پرهیزکار باشند و می فرماید عاقبت و انجام کار آنها بهشتی است که از زیر درختانش نهرا جاریست و میوه و سایه آن همیشگی بوده نعماتند میوه های دنیا که نابود شدنی و زوال پذیر است و سایه آن در اثر تابش خورشید از بین میرود و عاقبت کفار آتش دوزخ است.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آتش دنیای شما یکجزء از هفتاد جزء آتش جهنم است که هفتاد مرتبه آن را با آب خاموش کرده باشند و باز شعله ور شود و اگر تا این اندازه آتش دنیا تخفیف داده نمیشد کسی توانائی نزدیک شدن بآن را نداشت روز قیامت که مردم عاصی را در آتش افکنند چنان ناله و فریادی می زنند که نیست پیغمبر مرسل و پافروشته مقرب مگر آنکه از آن ضجه و ناله سرها برانوی غم گذارند و شدیداً بترسند.

قوله تعالى: والذين آتيناهم الكتاب يفرحون بما أنزل اليك

سبب نزول آیه مزبور آن بود که در بدر نزول قرآن اسم رحمن در آن اندک بود عبدالله بن سلام و اصحابش که اسلام آوردند حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشتند ای رسول خدا چرا در قرآن ذکر رحمن اندک است و در تورات بسیار می باشد آیه (۱۱۰) سوره اسری نازل شد قل ادعوا الله او ادعوا للرحمن ابأماند عوافله الا سماء الحسنی بگو در پاسخ ایشان ای رسول ما خدا را بهر اسمی بخوانید چه الله یا رحمن یا اسماء دیگر فرقی نمیکند تمام اسماء نیکو مخصوص ذات و صفات او است عبدالله و یارانش از نزول این آیه مسرور و شاد شدند و مراد از اهل کتاب اوست ولی قریش گفتند تا با امروز محمد ما را بیک خدا میخواند اکنون بدو خدا الله و رحمن میخواند و ما رحمن را نمی شناسیم جز رحمن بهمانه که مسیلمه کذاب است آیه و هم یکفرون بالرحمن نازل شد و مقصود از احزاب آنها هستند سپس امر میفرماید بر رسول اکرم که بآن کفار بگوید من مأمورم خدا را پرستم و باو شرک نیادرم و خلق را بسوی او دعوت نموده و گویم باز گشت همه ما بسوی او است پس از آن بیان میکند قرآنی با حکمت و فصاحت بزبان عربی برای تو فرستادیم چنانچه برای اهل کتاب کتابی بزبان ایشان فرستادیم اگر بعد از آنکه این دانش را از ما فراگرفتی باز پیرو هوی و هوس جاهلانه کفار شوی دیگر از طرف خدا انتظار مدد و یاری نداشته باش و نگهبان و حافظی نخواهی داشت.

قوله تعالى: و لقد أرسلنا رسلا من قبلك و جعلنا لهم ازواجاً و ذریة

طبرسی از ابن عباس روایت کرده که سبب نزول آیه آن است که عبدالله بن امیه و جماعتی از مشرکین عیب جوئی از پیغمبر هینمودند و میگفتند اگر این پیغمبر رسول خدا است نباید بسیار تزویج کند چه شغل و حرفة پیغمبری او را از تزویج و شهوت برنان باز میداشت آیه فوق در پاسخ گفتار و عیب جوئی آنان نازل گردید و فرمود ما پیش از این پیغمبر رسولانی فرستادیم که برای همه آنها زن و فرزندان بود دارد پیغمبر یکصد زن در تحت حباله او بود سلیمان سیصد بانوی آزاد و هفتصد کنیز داشت تمام پیغمبران از جنس بشر بودند نه فرشته که شهوت و میل برنان نداشته

باشند و هیچ رسول و پیغمبری نبوده که بدون اجازه پروردگار معجزه‌ای بیاورد چه برای هر چیزی در لوح محفوظ حق وقت و موعد معینی مقرر است و این جمله اشعار دارد که معجزه و نزول آیات مخصوص خدا است و تا اجازه او نباشد معجزه‌ای از دست هیچ پیغمبر و امامی صادر و ظاهر نشود سپس بیان میفرماید که خدا آنچه در لوح محفوظ ثبت است میتواند او را محو و نابود گرداند یا بر عرصه وجود در آورد بقولش به‌حواله ما یشاء و یشیت .

در کافی از عبدالله بن ولید کندی ذیل آیه «ولقد ارسلنا رسلا من قبلك» روایت کرده گفت در زمان مروان خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم از من پرسیدند کیستی و اهل کجایی؟ خود را معرفی نموده و عرض کردم اهل کوفه میباشم، فرمودند در هیچ شهری چون کوفه دوستان ما زیاد نیست مخصوصاً از طایفه شما و خداوند طایفه شما را با امری هدایت و رهبری فرمود که بیشتر مردم از آن غافل هستند شما از ما ائمه پیروی و تبعیت نموده‌اید و جمع کثیری بدشمنی ما قیام کرده و ما را تکذیب می نمایند خداوند زندگانی و مرگ شما دوستان و محبین ما را مانند ما قرار داده است پدرم حضرت باقر علیه السلام میفرمود کسی از شیعیان ما چنانش بگلو نهیرسد مگر آنکه کسی را که خداوند بوسیله او چشمهایش را روشن کند مشاهده نماید و خداوند فرموده «ولقد ارسلنا رسلا» و تا آخر آیه را تلاوت نموده سپس فرمودعائیم ذریه رسول خدا .

و این روایت را ابن بابویه نیز در کتاب اعلی نقل نموده است .

و عیاشی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند عطا نکرده چیزی را به هیچیک از پیغمبران مگر آنکه همه را بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عطا فرموده و این آیه را تلاوت نمودند .

و نیز از آن حضرت روایت کرده فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده خداوند خلق را بدو قسم آفرید و یکقسم آنرا سه قسمت فرمود و یکقسمت از آنرا قریش مقرر و منتخب نمود و از میان طایفه قریش بنی عبدالمطلب را برگزید و از آن خانواده مرا و ذریه‌ام را برگزید حضرت صادق علیه السلام فرمود گروهی منکر ذریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند و حال آنکه خداوند در قرآن کریم میفرماید «ولقد ارسلنا رسلا» و تا آخر



آیه را تلاوت فرمود و بعد اضافه نمود که ما ذریه پیغمبر هستیم راوی که بشیر دهان است گفت حضورش عرض کردم من شهادت میدهم که شما ذریه پیغمبر هستید و تقاضا کردم که دعا کنید تا امر را در دنیا و آخرت خداوند با شما قرار دهد و حضرت دعا نموده و فرمود بخدا قسم کسانی که با ما خصومت مینمایند دشمنی نمیکند با ما مگر بواسطه آنکه ما از اقربا و ذریه پیغمبر اکرم هستیم.

در کافی ذیل آیه به حواله مایشاه و ثبت از عبداله بن سنان روایت کرده گفت وقتی حضرت صادق علیه السلام بین حیره و کوفه نزد ابی العباس تشریف برده بودند و ابن شبرمه قاضی حضور او بود پرسید قصد کجا دارید و کجا میرواید تشریف ببرید؟ فرمود برای دیدار شما آمده‌ام ابن شبرمه عرض کرد امیر ستوالی از من کرده که من جوابی نداشتم باو بدهم فرمود ستوال او چه بود؟ گفت از من پرسید اولین نامه‌ای که در روی زمین نوشته شده چیست؟ آنحضرت فرمود خداوند تعالی در عالم ذر تمام ذریه آدم را بر او عرضه داشته و يك يك انبياء را معرفی نمود تا رسید بداد و فرمود این فرزندان فقط چهل سال عمر دارند که در لوح محفوظ ثبت شده ولی من اگر بخواهم عمرها و روزی‌ها را تغییر داده و محدود یا اثبات میکنم چنانچه ای آدم چیزی از عمر خود را برای داد قرار دهی عمر او را زیاد میکنیم، آدم عرض کرد پروردگارا من شصت سال از عمر خود را بدو میدهم که عمرش یکصد سال شود بجبرئیل و عزرائیل و میکائیل خطاب شد که نوشته‌ای تنظیم و برای آدم ترتیب دهی که فراموش ننماید نامه‌ای نوشته و مهر کردند و همینکه زمان فوت آدم رسید و عزرائیل برای قبض روح او رفت آدم گفت هنوز شصت سال از عمر من باقی است عزرائیل گفت آنرا بداد و بخشیدی و جبرئیل نازل شده نامه را آورد حضرت صادق علیه السلام فرمود از این جهت هر گاه برای بدهکار باشند مربوط بدین ادرا بیرون آورند ذلیل میشود و پس از آن عزرائیل آدم را قبض روح کرد و این روایت را ابن بابویه نیز نقل نموده است.

و نیز از فضیل روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام فرمود علم بر دو قسم است قسمی است که آنرا فرشتگان و پیغمبران میدانند و دیگری علمی است که خداوند نزد خود ذخیره نموده و کسی از آن اطلاع حاصل نکرده و هر چه بخواهد ایجاد میکند

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود چون شب قدر شود فرشتگان با فرشته مخصوص که نامش روح است با آسمان دنیا نازل شده و آنچه در سال آینده در تقدیر پروردگار و قضاء الهی است مینویسند و اگر مشیت خداوندی بر تقدم و تاخر امری تعلق بگیرد بفرشته‌ای که در شب قدر مقدرات را ثبت نموده و نوشته است امر میفرماید که اجل مورد مشیت را معو و نابود کرده و آنچه را که مقدر و مقرر فرموده بجایش بنویسند راوی حضور آنحضرت عرض کرد آیا هر چیزی باندازه معین در آن شب نوشته خواهد شد فرمودند بلی مجدداً عرض کرد پس بعد از قضاء الهی چه چیز دیگری در آن سال خواهد بود فرمود آنچه را که مشیت حضرتش تعلق بگیرد حادث و ایجاد می‌فرماید و این آیه اشعار دارد که باید خلایق از غیر خدا چشم پوشیده و در تمام امورات خود با دست توجه شده و منقطع شوند از مخلوقات

و فرمود امیر المؤمنین علیه السلام اگر نبود آیه بمحو الله در قرآن هر آینه خبر میدادم بهر چه واقع خواهد شد تا بر روز قیامت سبب نزول آیه مزبور آن بود چون آیه در ماکان لرسل ان باتی بآیه الا باذن الله نازل شد گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله تو مالک و متصرف بر هیچ کاری از کارها نیستی و تمام آنها پرداخته شده خداوند در تکذیب گفتار ایشان آیه فوق را نازل کرد و فرمود اگر چه مقدرات و اجلها نوشته شده لکن خداوند آنها را تغییر و تبدیل میدهد و آنچه خواهد محو کند و هر چه بخواهد اثبات کند چه لوح محفوظ نزد اوست و در تحت حکم و فرمان اوست تصرف در آن روا باشد و فرشتگان را اعلام کند چون کودکی از مادر بزیاد اجل و رزق او بنویسند و هر گاه صلاح و مصلحت باشد پروردگار دستور دهد تغییر و تبدیل دهند آن را چنانچه دعائی کند آن بنده یا صدقه بدهد یا عبادتی بجا آورد و یا صلّه ارحام کند در مدت عمر او بیفزاید روزی عیسی نشسته بود حواریون پیش او بودند مردی آمده و پشت هیزم بدوش گرفته بود نشست از سفره خود چند قرص نان بیرون آورد و با نشاط و خرمی او را تناول کرد جبرئیل فرود آمده گفت عجب است از این مرد که نشاط میکند و او را بیش از یک ساعت از عمر باقی نمانده عیسی این خبر را بحواریون گفت روز دیگر آن مرد را دیدند رسن بر دوش افکنده و میرود هیزم بیاورد گفتند ای رسول خدا شما دیروز فرمودید عمر این مرد

بیش از یکساعت نیست جبرئیل نازل شد گفت ای عیسی منکه بزمین فرود آمدم در لوح نگاه کردم عمر او یکساعت باقی مانده بود سائلی بنزد آنمرد آمد قرصه نانی باو داد خدایتعالی امر فرمود اجل اولیه آنمرد را از لوح محفوظ محو کردند و پنجاه سال بر عمر او بیفزودند عیسی سبب مرك اورا از جبرئیل سؤال نمود گفت در آن پشته هیزم مار سیاه کشنده ای بود و هنوز در پشته موجود است چون خواست اورا بزند پروردگار بآن صدقه دفع کرد گزند مار را عیسی آنمرد را خواست گفت پشته خار دیروزی خود را چه کردی ؟ عرض کرد همچنان باقی است گفت پیش من آر رفت آورد فرمود بگشایند آن را وقتی گشودند مار سیاهی از میان آن بیرون آمد حواریون تعجب کردند واقعه را بآن مرد گفتند شاد شد و در صدقه دادن بیفزود سپس خطاب میکند به پیغمبر: اگر بعضی از عذاب و کیفر کفار و منافقین را در زمان حیات و زندگانی بتو داده ایم یا آنکه پیش از آن ترا بدار آخرت بریم در هر صورت وظیفه تبلیغ رسالت است و حساب خالق هم بعهده ما است و این آیه خبر میدهد که بزودی اسلام غالب میشود بر تمام ادیان، و شرك و بت پرستی چه در حیات پیغمبر و چه بعد از وفات آن سرور از بین خواهد رفت و نابود میشود.

پس از آن بیان میکند آیاتی که سبب عبرت کفار بشود بقولش «اولم یروا اناناتی

الارض ننقصها من اطرافها»

طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از نقص در این آیه مرك

و مردن علما و دانشمندان و نیکو کاران است.

این شهر آشوب از تفسیر و کعب و تفسیر سفیان و تفسیر سیدی و تفسیر ابی صالح

که هر چهار آنها از تفاسیر عامه میباشد روایت کرده از عبدالله بن عمر که این آیه

را در حضور امیر المؤمنین علیه السلام قرائت مینمود و عرض کرد شمار کن مهم علم و دانش

بودید و با وفات و درگذشت شما از دنیا رکن ایمان ناقص و بر طرف خواهد شد

و نیز از شافعی و ابو یوسف خود از ابی صالح روایت کرده که ابن عباس در روز



شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت امروز علم ناقص شد و نقصان زمین از مَرَك و نابودی علماء است که با فوت ایشان علم در سینه‌ها مدفون میشود و هر وقت علماء در جامعه‌ای نباشند مردم نا دانان را بر هبیری خود برگزیده و از کسانی احکام دین خود را سؤال مینمایند که از علم بی بهره‌اند و برای عقیده خودشان فتوی میدهند هم خود گمراه شده و هم سبب گمراهی مردم میشوند.

و در کافی ذیل آیه قل کفی بالله شهیداً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود در این آیه خداوند بهمان نظر داشته ولی بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علی امیرالمؤمنین علیه السلام اول و افضل و اعلم و بهتر از ما است.

و صاحب کتاب بصائر الدرجات پسند خود از عبدالله بن بکیر و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده گفت در حضور آن حضرت راجع به حضرت سلیمان و حشمت و سلطنت و مقام علمی و منزلتش بحث و مذاکره شد فرمودند خداوند سلیمان فقط یک حرف از اسم اعظم عطا فرموده بود ولی صاحب شما (که مراد خود آنحضرت است) کسی است که خداوند در باره‌اش میفرماید «قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده عام الکتاب» سپس فرمودند بخدا قسم علم کتاب نزد امیرالمؤمنین علیه السلام و ما ائمه میباشد عرض کردم فدایت شوم راست فرمودید.

و نیز از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود این آیه در حق علی امیرالمؤمنین نازل شده بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرتش عالم امت میباشد و پس از امیرالمؤمنین ائمه معصومین صاحب علم کتاب هستند.

و این حدیث را عیاشی و ابن بابویه نیز روایت کرده‌اند و از طریق مخالفین نیز روایات بسیاری است که میرساند مراد از کسی که واجد عالم کتاب است امیرالمؤمنین علیه السلام میباشد و این آیه در شأن آنحضرت وارد شده است.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از کسی که علم کتاب نزد اوست امیرالمؤمنین علیه السلام میباشد و از آنحضرت پرسیدند آیا کسی که واجد علمی از

کتاب است دانا تر میباشد با آنکه دارای علم کتاب است؛ فرمود دانش آنکه علمی از کتاب دارد در مقابل کسیکه علم کتاب دارد چون قطره‌ای در برابر دریا است دانش او مانند پرو بال مگسی است که از دریای علم گرفته باشد

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدانید و آگاه باشید علمی که خداوند بر آدم و تمام پیغمبران تا پیغمبر خاتم از آسمان نازل فرمود در نزد من و عترت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میباشد

پایان سوره رعد



# سورة ابراهيم



مكتبة محمد بن عبد الوهاب



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَقِيلَ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴)

## سوره ابراهیم

این سوره در مکه نازل شده پنجاه و دو آیه و هشتصد و سی و یک کلمه و سه هزار و چهارصد چهار حرف است.

در ثواب تلاوت آن ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس تمام سوره ابراهیم را در رکعت اول از نماز روز جمعه و رکعت دیگر هم سوره حجر را تلاوت کند فقر و دیوانگی و بلا و ابتلاعات باو نرسد و این حدیث را عیاشی نیز روایت کرده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب خواص قرآن روایت کرده فرمود هر کس این سوره را قرائت کند بتعداد آنهایی که بت پرست بوده اند اجر و ثواب باو عطا خواهد شد و اگر کسی این سوره را بر پارچه سفیدی نوشته و بر طفلی که گریه مینماید به بندد از ترس و گریه ایمن شود.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر این سوره را بر پارچه سفید بنویسند و بر طفلی

## بنام خداوند بخشنده مهربان

الر، این حروف سری است از اسرار خداوند این قرآن کتابی است که بر تو نازل کردیم تا بامر خدا مردم را از تاریکی جهل بروشنایی و نور معرفت بگشایی و آنها را براه خدای مقتدر و ستوده صفات رهبری و هدایت نمایی (۱) آن خدایی که هر چه در آسمانها و زمین است مال اوست و بدا بحال کافرین از عذاب سخت و خشم شدید پروردگار (۲) آن کسایکه زندگانی دنیا را بیشتر از حیات جاوید آخرت دوست داشته و مردم را از طریق مستقیم خداشناسی منحرف نموده و راه راست را بالغاشبه و ایجاد شک و تردید کج می کنند و حقاً این چنین مردم در گمراهی بسیار دوری هستند (۳) و ما هیچ رسولی و پیغمبری نفرستادیم مگر بربان قوم خود تا حقایق را به مردم با بیان روشنی برساند و خداست که هر که را بخواهد گمراه نموده و هر که را خواسته باشد هدایت میفرماید و او خدای مقتدر و حکیم است (۴).

که میخواهند از شیر بگیرند به بندند بآسانی از شیر گرفته خواهد شد و از ترس و گریه آسوده شود.

خلاصه مطالب این سوره بیان داستان پیغمبران گذشته و اتمای ایشان و عاقبة کسایکه تکذیب کرده اند آنها را و دعای حضرت ابراهیم است.

قوله تعالی: الر

در سوره های دیگر بیان نمودیم مقطعات ا. ایل سور حروفاتی هستند که پیغمبر و امام آنها را ترکیب میکند اسم اعظم از آن حاصل میشود کتاب انزلناه الیک این قرآن کتابیست که بر تو نازل کرده ایم تا بامر و توفیق پروردگار خلاق را از تاریکی کفر و جهل بنور ایمان بگشایی و مردم را براه خدای مقتدر و ستوده صفات هدایت و رهبری نمایی این آیه دلالت دارد که حق تعالی میخواهد تمام مکلفین ایمان آورند چه لام در انخرج برای غرض است نه غایة والا بایستی تمام مردم مؤمن باشند و الی صراط العزیز الحمید جملة بیانیه است از برای الی النور و الله بدل از العزیز الحمید است و معنای آیه چنین باشد ای پیغمبر ما قرآن را بر تو فرود آوردیم تا باذن و توفیق



پروردگار مردم را از تاریکی کفر و گمراهی چهل پناه خدای مقتدر و پروردگار بیکه  
 مالك آسمان و زمین و هر چه در آنهاست و بسوی معرفت و نور ایمان برسانی و رهنما  
 و دلیل باشی و ای بحال کفرین و انکار کنندگان نعمت پروردگار از عذاب سخت و شدید  
 دوزخ سپس بیان میکند اوصاف کفرین را بقولش: «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا  
 عَلَى الْآخِرَةِ» کفار کسانی هستند که اختیار نموده و برگزیده اند زندگانی فانی دنیا را  
 بر حیات جاوید آخرت صفت دیگر آنها آنست که مردم را از راه راست و خداشناسی  
 منحرف نموده و در اثر ایجاد شك و تردید و الغاء شبهه راه مستقیم را کج میکنند و در  
 حقیقت مردمانی باشند که در گمراهی بسیار دوری فرورفته اند و از راه استقامت و  
 صواب عدول کرده اند و این بیان نهایت ذم و سرزنش از آنها است چه دنیا منزل  
 عبور و گذراست و آخرت سرای بقاء و مقام جاوید است با اینوصف کفار دنیا را پیش  
 از آخرت دوست میدارند.

فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حب الدنيا رأس كل خطیئة دوستی دنیا سر آمد تمام  
 گناهانست و فرمود فردای قیامت جماعتی از امت من را حاضر کنند و صحایف اعمال ایشان  
 را بشمرند مشاهده کنند که تمام آنها را در اوقات خود بجا آورده اند و زکوة مال داده  
 و شب زنده داری کرده و بذكر خدا مشغول بوده اند حق تعالی امر فرماید آنان را بدوزخ  
 ببرند اصحاب عرض کردند ای رسول خدا بچه جرم ایشان را بدوزخ ببرند؟ فرمود گناه  
 آنها آنست که هر چه از مال دنیا بدست آوردند باز حرص و طمع کنند و دنبال زیادتی  
 بروند پس از آن میفرماید ما هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر بزبان قوم خود تا حقایق را به مردم  
 با بیان روشنی برساند چه زبان خود آنها نزدیکتر بفهم و دانش میباشد و هر کرا  
 خدا بخواهد گمراه نموده و دور گرداند او را از راه بهشت زیرا مستحق کیفر و عذاب  
 باشد و هر کرا خواسته باشد برای بهشت راه نمائی کند و هر کس اندیشه کند و بنظر  
 صبر در آیات خدا بشکورد پروردگار او را هدایت فرماید بلطف خود و کسیکه از  
 خدا و آیات او اعراض کند و دوری بجوید حق تعالی او را خوار و ذلیل گرداند و لطف  
 خود را از او دریغ بدارد.

ابن بابویه ذیل آیه و ما ارسلنا من رسول الا حقايق صادق علیه السلام روایت کرده



فرمود آنچه کتاب و یا وحی نازل فرموده بزبان و لغت عرب بوده ولی چون برگوش پیغمبران میرسید بزبان قوم آنها مسموع میشد و هر کس و بهر زبانی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن میگفت جبرئیل آنرا بلفظ عربی بگوش آنحضرت میرسانید و این شرافت و بزرگی را بآن حضرت عطا فرموده بود که آشنا بتمام لغت بوده و نیازی بمترجم نداشت.

قوله تعالى: و لقد ارسلنا موسى باياتنا

این آیه بیان میفرماید که ما موسی را با آیات و بینات و دلالات و معجزات بسوی قوم خود فرستادیم و گفتیم آنها را از تاریکی کفر و جهل خارج کرده و بنور توحید و خداپرستی رهبری نماید و ذکر هم بایام الله این جمله چند معنی دارد: یکی آنکه ایام کنایه از نعمت باشد یعنی بیاد آور آنها را نعمتهایی که خداوند بایشان کرامت فرموده دیگر مراد از ایام نعمت و عذاب دشمنان میباشد یعنی تذکر بده بقوم خود اتفاقاتی که برای پیشینیان رخ داده در اثر معصیت و تکذیب آنها پیغمبران خود را و هلاک شدن آنان و خالی ماندن دیار و خانه های ایشان تا آن قوم از آن وقایع عبرت و پند گرفته و مرتکب چنان معاصی نشوند سوم مقصود از ایام سنن و افعال پروردگار است نسبت به بندگان از عطا کردن نعمت و کیفر و عقاب نمودن آنها و کنایه آورده از نعمت و نعمت بایام چه ایام ظرف آنها میباشد و تمام آن اتفاقات در روزهای رخ میدهد.

این بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از روزها سه روز است یکی روز ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام دیگر روز سختی و مشقت مرگ سوم روز قیامت است و این حدیث را علی بن ابراهیم نیز نقل نموده است.

«ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور» در این آیه تذکر و یاد آوری دلایل و حجت روشنی است برای مردم بردبار و شکر گذار و جمع کرد میان صبر و شکر چه مؤمن از این دو حال خارج نیست یا خداوند نعمتی پا عطا کند شکر و سپاس آن نعمت را بجا آورد و یا برای آزمایش و امتحان او را مبتلا بمحن و بلا گرداند صبر و بردباری را پیشه خود قرار دهد تا خداوند دفع آن ابتلاوات را بنماید و اذقال

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدْعُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶) وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷) وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَأِنَّ اللَّهَ تَفَنَّى حَمِيدٌ (۸)

موسی لقومه « این آیه خطاب به پیغمبر است یعنی ای رسول ما بیاد آور وقتی را که موسی بقوم خود گفت نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته و شما را از ظلم و یبدا فرعونیان نجات بخشیده فراموش نکنید و ما شرح حال بنی اسرائیل با فرعونیان را در سوره اعراف بخش دوم تفسیر بیان نمودیم در این آیه بیان فرمود نعمتهای خود را پس امر میفرماید که باید سپاس گذار نعمتهای من باشید تا بر نعمت شما بیافزایم بقولش «لئن شکرتم لازیدنکم»

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود شکر نعمت دوری کردن و اجتناب از محرمات است و کامل ترین کلمه شکر گذاری گفتن «الحمد لله رب العالمین» است

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر وقت شخصی که خداوند باو نعمتی عطا فرموده متوجه آن نعمت شده و در ضمیر خود شاگرد آن مرحمت و عطا گردیده و برای ستایش پروردگار زبان بشکر گذاری باز کند خداوند امر میفرماید که آن نعمت را بر آن شخص سپاسگذار یفزایند و معنای «لئن شکرتم لازیدنکم» همین است

ما موسی بن عمران را با آیات خود فرستادیم و گفتیم که قوم خود را از تارپکی شرک و جهل خارج و بنور توحید هدایت و رهبری نموده و روزهای خدا را بیادشان بیاورد که در این تذکر و یادآوری دلایل روشنی است برای مردم -بردبار و صبور و شکر گذار (۵) ای پیغمبر بیاد آور وقتی را که موسی بقوم خود گفت بیاد آورید نعمتی را که خداوند بشما ارزانی داشته و شما را از ظلم و بیداد فرعونیان نجات بخشیده و شکنجه‌های سخت که پسرانتان را کشته و دخترانتان را بذلت و بدبختی باقی می‌گذاشتند و این خود بزرگترین آزمایش و ابتلائی از جانب پروردگار شما بود (۶) و نیز بخاطر بیاور وقتی که خداوند اعلام فرمود اگر سپاسگزار نعمت‌های من باشید بر نعمت شما می‌افزایم و چنانچه ناسپاسی کنید شما را به عذاب سخت گرفتار خواهم ساخت (۷) و موسی بقوم خود گفت اگر شما و هر آنچه در روی زمین است همه کافر شوید خداوند بی‌نیاز است (۸)

این باویه در کتاب امالی از داود بن سرحان روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام بسودم مدبر صیرفی وارد شد آنحضرت التفاتی باو نمود و فرمود خداوند مال فراوانی بکسی عطا نمیکند جز آنکه حجت بزرگی بر او تمام کرده اگر بتوانید دفع کنید از نفس خود حجت پروردگار را، مدبر عرض کرد حضورش ایفرزند رسول خدا بجه چیز دفع کنیم آن را فرمود به بر آوردن حاجات برادران خود در اثر دادن بعضی از اموال بآنها و نیکی کردن با همسایگان و عطا کردن بر اشخاصیکه شکر و سپاس شما را بجا می‌آورند اگر اینطور معامله کنید مستوجب ازدیاد نعمت شوید سپس تلاوت نمود آیه را. و در روایت دیگر فرمود هر که دعا کند محروم نشود از اجابت و کسیکه شکرانه نعمت بجا آورد ممنوع نشود از ازدیاد نعمت. فرمود حضرت امام زین العابدین به بعضی از فرزندان او فرزند اگر شکر و سپاس گذار پروردگار باشی برای خاطر نعمتی که بتو مرحمت فرموده هرگز نعمتهای تو زایل نشود و چنانکه کفران کنی نعمت برای تو باقی نخواهد ماند

فرمود حضرت صادق علیه السلام هر بنده ای که خداوند باو نعمتی عطا فرماید و آن



الَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ (۹) وَالَّذِيْنَ مِنْ  
 بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ  
 وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ  
 مُرِيبٍ (۱۰) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَأَطْرَأ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ  
 لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى (۱۱) قَالُوا إِنَّا أَنْتُمْ  
 إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ  
 مُّبِينٍ (۱۲) قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى  
 مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ (۱۳)

بنده قدردانی کند و بشتابد آن را بدل و بزبان شکر و سپاسی بجا آورد هنوز کلام  
 او تمام نشده پروردگار امر فرماید که نعمت او را زیاد گردانند.  
 قوله تعالى: الَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ

این آیه خطاب بامة محمد ﷺ است و بر سبیل تشبیه و تنبیه بآنها میفرماید  
 آیا اخبار پیشینیان و گذشتگان مانند قوم نوح و عاد و ثمود و اقوام بعد از ایشان  
 که جز خدای کسی بر احوالشان آگاه نیست بشما نرسیده پیغمبرانی بر این اقوام با  
 آیات و معجزات فرستاده شد «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» برای این جمله چند معنی بیان  
 کرده اند: یکی آنکه آن اقوام انگشت حیرت بدهان فرو برده دیگر آنکه در وقت  
 دعوت پیغمبران دست بر دهن ایشان می نهادند برای تسکیت آنها تا آنان را از گفتار  
 خاموش کنند و منع نمایند از دعوت کردن سوم انگشتان خود را بر لب خود نهادند  
 و اشاره به پیغمبران میکردند که خاموش باشند چنانکه یکی از ما بدیگری این عمل  
 را بجا میآورد و بادیست گذاشتن بزبان متوجه کند غیر را که خاموش باش و سخن

آیا اخبار پیشینیان چون اقوام نوح و عاد و ثمود بشما نرسیده؟ (۹) و اقوام بعد از ایشان که جز خداوند کسی بر احوالشان آگاه نیست رسولان و انبیایی بر این اقوام با آیات و معجزات روشن فرستادیم و آنها انکشت حیرت بدهان فرو برده و میگفتند که ما بر آنچه شما برای رسالت و تبلیغ آن مأمور هستید کافریم و بآنچه ما را دعوت می نماید شك داشته و تردید داریم (۱۰) رسولان بآنها میگفتند آیا شما در وجود خداوندی که آسمانها و زمین را ایجاد فرموده شك دارید که شما را برای بخشایش گناه دعوت میفرماید و کیفر شما را تا روز مقرر و اجل محتوم بعقب انداخته است (۱۱) مردم کافر بانیها میگفتند شما هم چون ما بشری هستید که میخواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید اگر در حقیقت پیغمبر هستید برای ما معجزه آشکار و روشنی بیاورید (۱۲) انبیاء جواب میدادند بلی مثل شما بشر میباشیم اما خدا بهر يك از بندگانش که بخواهد منت میگذارد و بر رسالت مفتخر میفرماید و ما خود نمیتوانیم معجزه ای بیاوریم مگر باذن خدا (۱۳)

نکو چهارم ملایفه دست پیغمبران را بگرفتند و بر دهنهایشان نهادند برای استغفاف و امانت بر آنها و این معانی در صورتیست که ایدی و افواه را بمعانی ظاهری خود واگذاریم ولی جمعی از مفسرین گفتند ایدی و افواه کنایه از دلایل و معجزات پیغمبر و دعوت ایشان میباشد چه حجت و معجزات از زبان و دست آنان صادر میشود پس آنچه معجزه و بینات آوردند همه را رد کرده و تکذیب نمودند و کفران نعمت پیغمبران کردند و از دعوت ایشان چیزی را قبول نکردند و میگفتند بآنچه ما را دعوت مینماید شك داشته و تردید داریم رسولان خدا بآنها گفتند آیا شما در وجود خداوندی که آسمانها و زمین را ایجاد فرموده شك دارید؟ شما را برای آمرزش گناه دعوت میکند و کیفر شما را تا روز مقرر و اجل محتوم بعقب انداخته است و بزودی شما را عتاب نمیکند در پاسخ گفتار پیغمبران بآنها گفتند شما هم مانند ما بشری هستید میخواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید اگر راست میگوئید برای ما معجزه ای

إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۴) وَمَا لَنَا إِلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ  
وَقَدْ هَدَيْنَا سَبِيلًا وَ تَنْصِرُنَّ عَلَيَّ مَا أَذِيتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ  
الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۵) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّهُمْ لَتُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ  
فِي مِلْثِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۶) وَلَنُسَكِّنَنَّ الْأَرْضَ  
مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ أَمِنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ (۱۷) وَاسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ  
كُلُّ حِجَابٍ عَنِيدٍ (۱۸) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۹) يَتَجَرَّعُهُ  
وَلَا يَكَادُ يُسِرُّهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ  
وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۲۰)

غیر از اینها که روشن و آشکار باشد بیاورید پیغمبران جواب ایشان را دادند و  
فرمودند ما مانند شما آدمی و بشر هستیم و لکن خداوند ما را بر شما مزیتی از فضل  
و احسان خود عطا فرموده و منت گذاشته و بر سالت برگزیده و مفتخر فرموده و از  
خود نمیتوانیم معجزه ای بیاوریم مگر باذن و اجازه خدا چه آنچه میگوئید از معجزات  
مقدور کسی نیست جز خدا، و مؤمنین بر خدای خود توکل میکنند و ما را نشاید که  
توکل نکنیم خدا ما را پناه راست رهبری فرموده و بر آزار و اذیت شما صبر و بردباری  
نمائیم و ما تن بر آن نهادیم که بر رنج و بلا و مشقت شما صبر کنیم چه مؤمنین در  
هر حال بخدا توکل مینمایند و این داستان پیغمبران را در قرآن بیان فرموده تا پیغمبر  
خاتم نیز بآنها اقتدا کند

طبرسی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود هر گاه کسی را برانگیخت و کک  
آزار و اذیت نماید هفت مرتبه آیه وَمَا لَنَا إِلَّا تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ را بر قدح آبی بخواند  
و بگوید إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَكُفُّوا شِرْكَكُمْ و اذاکم عنا و آن آبر را باطراف فراش خود



مگر باذن خدا و البته مؤمنین فقط بر خدا توکل و اعتماد میکنند (۱۴) و ما نمیتوانیم کاری بکنیم مگر آنکه بخدا توکل داشته باشیم که ما را بر راه مستقیم رهبری فرموده و با آزار و اذیت شماسبر و بردباری نمایم زیرا مؤمن در همه جا بخدا توکل مینماید (۱۵) باز کسانی که کافر بودند بانبیاء می گفتند ما یا شما را از شهر و دیار خود خارج میکنیم یا آنکه دوباره بعایت ما برگزشته و پیرو رسوم و آمین ما شوید پس خداوند بر رسولان وحی فرمود که ما مردم ستمکار را هلاک خواهیم نمود (۱۶) و پس از ایشان شمارادر زمین مسکن خواهیم داد و این برای کسانی است که از مقام من و وعده های عذاب من بترسند (۱۷) طلب پیروزی و نصرت نمودند ولی هر سرکش معاند نا امید گردید (۱۸) و از دنبال و عقب هر گردنکش عنودی آتش دوزخ و از آب های چرکین نوشانیده خواهد شد (۱۹) پیوسته آن آب های آلوده را بنوشد ولی رفع عطش نکند و مرگ از هر طرفی باد روی آور میشود و نمی میرد تا عذاب و دردهای شدید و سخت را احساس کند (۲۰)

بیاشد در آن شب از شر آن حیوان ایمن باشد.

قوله تعالى: وقال الذين كفروا للرسوله

خداوند در آیه حکایت میکند قول کافران را که به پیغمبران خود گفتند ما شما را از زمین و دیار خود بیرون میکنیم و یا بدین و آمین ما داخل شده و از رسوم ما پیروی کنید یعنی شما منبیرید بدین ما در آید و در شهر و دیار ما بمانید و چنانکه بخواهید بر دین خود باشید باید از زمین ما بیرون روید پیغمبران از این گفتار دلشک شدند خدایتعالی وحی رسانید بایشان که من این کافران را هلاک گردانم و شما را در زمین بجای ایشان قرار دهم و این جانشین برای کسانی است که از وعده های عذاب من بترسند.

فرمود پیغمبر اکرم ﷺ هر کس همسایه خود را آزار و اذیت کند خداوند خانه او را نصیب همسایه اش گرداند و آیه را تلاوت نمودند.

و آن پیغمبران از خداوند طلب نصرت و پیروزی بر کفار نمودند و زبان

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ  
 لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۲۱) أَلَمْ تَرَ أَنَّ  
 اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَئُودُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۲۲)  
 وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۳) وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ  
 اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ  
 مِنْ شَيْءٍ (۲۴) قَالُوا لَوْ هَدَيْنَا اللَّهَ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنا  
 أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنْ مَحْصِيٍّ (۲۵)

دید هر سرکش معاندی و نا امید گردید و از دنبال هر گردنکش عنودی آتش دوزخ  
 است و بیاشامند از آبهای چرکین فردج زنان زناکار  
 طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود صدید چرک و خون فردج  
 زنان زانیه میباشد که در دوزخ بکفار و معاندین بیاشامند  
 گویند روزی عبدالملک بن مروان در حال مستی وارد شد بیکى از چهره های  
 زنان قرآن را برداشت و تفأل زد آیه واستفتحوا بیرون آمد در غضب شدتیر و کمان  
 طلید چندان تیر بر آن قرآن زد که پاره پاره شد و اشماد کفر آمیزی سرود پیوسته  
 آن کفار آبهای آلوده را بنوشند ولی رفع عطش آنها نشود و مرگ از هر طرف بایشان  
 روی آورد و نمیرند.

فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شربتى بکفار دهند که نفعی عظیم از آن حاصل  
 شود و چون بنزدیک دهن برند گوشت و پوست صورتهايشان ریخته شود وقتی آن را  
 بیاشامند امعایشان پاره پاره گردد و از زیر آنها خسار ج شود و از پیش روی آنان  
 عذاب و دردهای شدید و سختی باشد و فرمود حضرت باقر علیه السلام عنید کسی است که  
 از خداوند امراض کرده و هر امراض کننده از حق را عنید گویند

اعمال کسانی که بخدای خود کفر میشوند بآن مینماید که خاکستری در معرض تند باد شدیدی قرار بگیرد و بکلی ازین برود و از آنچه بدست آورد هیچ طرفی نپسندد و این خود ضلالت و گمراهی عجیب و دور از طریق نجات است (۲۱) آیا نمی بینید که خداوند آسمانها و زمین را بحق آفریده و اگر خواسته باشد شمارا از بین ببرد و خلق و مردم دیگری از نو بوجود بیاورد (۲۲) و این کار بر خداوند دشوار نیست (۲۳) و تمام خلایق از قبرها برانگیخته شده و در محضر قرب پروردگار حاضر میشوند آنکاه مردم ضعیف به گردنکشان متکبر میگویند ما درد دنیا پیر و شما بودیم و از شما تمکین میکردیم آیا شما میتوانید امروز چیزی از عذاب ما را بی نیاز کنید (۲۴) میگویند اگر خداوند ما را هدایت فرموده بود ما هم شما را سعادت رهبری مینمودیم اما امروز چه آنکه تضرع و زاری نموده و یا آنکه بردباری و صبر پیشه سازیم هیچگونه راه فراری از عذاب پروردگار

نخواهیم داشت (۲۵)

قوله تعالى : مثل الذين كفروا بربهم اعمالهم كرماد

در این آیه تشبیه کرده اعمال کافرین را بشاکستری که باد تند بر آن بوزد و بکلی ازین برود و غرض آنستکه آن عمل که ایشان میکنند باطل شود و توانی برای آن نباشد و این آیه رد گفتار جبری مسلکاست زیرا خداوند نسبت داده اعمال را بخلایق و اگر آنها مخلوق و آفریده او بودند صعب نبود نسبت دادن آن اعمال را بمردم

فرمود حضرت صادق علیه السلام هر که اقرار بولایت امیر المؤمنین نکند اعمال او عبادانش باطل شود مانند خاکستری که در معرض تند باد واقع گردد.

در کافی ذیل آیه فوق از محمد بن مسلم روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام فرمود هر کسی دینی اختیار نماید ولی بدون تحقیق و پیروی از امامی پیش خود اعمالی را عبادت پنداشته و از روی نادانی وجهات کارهایی بکند عمل او قبول نشده و چنین شخصی گمراه است و مثل او مثل گوسفندی است که چوپان خود را گم کرده باشد و شب فرارسد



وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَلْتُكُمْ وَكَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ (۲۶) إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا آتَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي إِلَى كَفَرْتُمْ إِمَّا أَشْرَكْتُمْ مِمَّنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۷) وَادْخُلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۸) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَامَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلَاهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۹)

حیران گردد که چه بکند و بکجا برود تا گام گرگی برسد و او را بخورد بخدا قسم هر کس از این امت شب را بروز برساند و امامی که از طرف خدا باشد نشناسد و پیروی نکند و بمبرد مانند کفار مرده است و تو ای محمد بن مسلم بدان که ائمه جور و پیروان آنها از دین خدا خارجند خود گمراه و باعث گمراهی مردم میشوند و اعمال آنها مانند خاکستری است که بر باد داده میشود.

نوله تعالی: اَلَمْ تَرَ اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ

این آیه دلالت دارد بر اینکه پروردگار آفرید خلایق را تا ایمان باو آورند و پرستش کنند او را نه کافر شوند و رؤیه در اینجا بمعنی علم است و آیه در ظاهر خطاب به پیغمبر ولی در باطن مراد ائمه است یعنی آیا نمیدانید که خداوند آسمانها و زمین را از روی حکمت و غرض صبیح آفریده تا او را پرستش کنید و مستحق پاداش شوید و اگر خواسته باشد هلاک و نابود میکند شما را و از بین میبرد و مردم دیگری از نو بوجود میآورد و این کار بر خداوند دشوار نیست چه کسیکه توانایی دارد بر ایجاد و بنای چیزی توانایی او بر خراب کردن آن چیز بیشتر است «و بر زواله جمیعاً» خبر میدهد خداوند که روز قیامت از قبرها بیرون آیند و دور

چون قضاوت و حکم خداوند جاری و صادر شود شیطان میگوید خداوند شما را دعوت نمود دعوتی بحق و راستی و من شما را دعوت کردم و بخلاف حق و حقیقت خواندنی و هیچگونه حجت و دلیل قاطع بر دعوتم نداشتم (۲۶) من شما را دعوت میکردم می پذیرفتید پس چرا مرا علامت میکنید خودتان را ملامت نمائید نه من بفریاد شما میرسم و نه آنکه شما فریاد درس من خواهید شد من بآنچه شما شرك آورده اید کافر و عقیده ندارم و باید بدانید که امروز برای ستمکاران کیفر و عذاب دردناکی خواهد بود (۲۷) کسانی که بخدا ایمان آورده اند و کارهای خوب و شایسته میکردند داخل بهشت های میشوند که از زهر درختانش نهرهای جاری است و بامر پروردگار با تمعیت و سلام و احترام در آن بهشت مغلل جاوید هستند (۲۸) ای رسول آیا توجه نمینمائی که چگونه خداوند کلمه پاکیزه را بدرخت زیبایی مثل زده که ریشه و ساقه آن بر قرار باشد و شاخه اش با آسمان بر شود (۲۹)

محضر عدل الهی برای معاکمه حاضر میشوند آنکاه مردم ضعیف به گردنکشان متکبر و رؤساء و علما و دانشمندان سوء میگویند مادر دنیا بطریق تقلید در کفر و خلاف شرع بیرو شما بودیم و از شما تمکین میکردیم آیا امروز میتوانید چیزی از عذاب ما را کفایت کنید رؤسا در پاسخ آنها میگویند اگر خداوند ما را هدایت فرموده بود ما هم شما را بسعادت رهبری مینمودیم اما امروز چه تضرع و زاری نموده و یا آن که بردباری و صبر پیشه سازیم هیچگونه راه فراری از عذاب پروردگار نخواهیم داشت و قال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم و قد الحق

چون قضاوت و حکم خداوند جاری و صادر شود و اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را به دوزخ منبری از آتش در دوزخ بنهند شیطان بالای منبر رود کافران و اهل دوزخ در زیر منبر او بنشینند و او را علامت کنند در اثر اغوا و گمراهی که نموده آنها را شیطان جواب دهد خداوند شما را دعوت بحق و راستی نمود و من نیز شما را دعوت کردم و بخلاف حق و حقیقت خواندم و مرا بر شما هیچگونه دلیلی نبود و حجت قاطع بر دعوتم نداشتم یا اینوصف مرا اجابت کردید و دعوت حق و

قُولِي أَكُلْهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ  
يَتَذَكَّرُونَ (۳۰) وَ مِثْلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ  
مِثْلُهَا مِنْ قَرَارٍ (۳۱) يَثْبُتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالتَّوَلَّى الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ  
فِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۳۲) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ  
بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ آحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ (۳۳) جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ  
بَنَى الْقَرَارُ (۳۴) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ انْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتُّعُوا فَإِنْ  
مَضَى كُمْ إِلَى النَّارِ (۳۵) قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا  
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَ لَا خِلَالٌ (۳۶)

راستی پروردگار را بپذیرفتید مرا ملامت کنید خود را ملامت کنید و این آیه  
بزرگترین دلیل است بر فساد مذهب جبری مسلکان چه اگر خدایتعالی کفر و معصیت  
را در مردم آفریده بود و از فعل او بود نه از افعال خلاق شیطان نمیگفت در پاسخ  
اهل دوزخ ملامت کنید نفس خود را بلکه میگفت العیاذ بالله خدا برا ملامت کنید که  
من و شما را گاهی نیست من بفریاد شما نرسم و شما نیز بفریاد من نرسید چه هر يك  
از ما بجرم خود گرفتاریم من بدعوت شما و شما در اثر اجابت من کافر و بآن شرکی  
که بمن آوردید و مرا شريك خدا پنداشتید و در دنیا بمن ایمان آوردید من امروز  
بایمان شما کافر و بدانید که امروز برای متمکوران کفر و عذاب دردناکی  
خواهد بود و فرمود حضرت صادق شیطان در روز قیامت از دوستان دنیای خود  
بیزاری میجوید .

عیاشی ذیل آیه و قال الشیطان از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد  
از شیطان در اینجا و با هر کجا در قرآن جمله و قال الشیطان است «دومی» میباشد



و آن درخت پیوسته با امر پروردگار میوه های خوردنی و خوب میدهد و خداوند این  
 مثل های واضح را برای مردم میزند تا شاید متذکر شوند و بیاد خدا باشند (۳۰)  
 و مثل کلمه پلید و کفر چون درخت پایدی است که ریشه آن بزمین فرو نرفته باشد  
 و روی زمین بدون استقرار و ثبات واقع شده و هیچ بقائی ندارد (۳۱) خداوند مردم  
 با ایمان را در دنیا و آخرت با عقیده ثابت نگاه میدارد و ستمکاران را گمراه  
 میفرماید و خداوند هر چه بخواهد میکند (۳۲) آیا ندیدی کسانی که نعمت خداوند  
 را بکفر مبدل ساختند چگونه خود و قوم و ملت خود را بدیاری نیستی ره. پاره کردند (۳۳)  
 آن هم بدو زخ که بدترین جایگاه میباشد در افتادند (۳۴) و برای خداوند شریک و  
 ضد جمل نمودند که خویشتن و سایر مردم را از راه راست منحرف و گمراه بسازند  
 ای پیغمبر باین مردم بگو که در این دارندیا بله و لعب و لذات مشغول باشید ولی از  
 گشت شما آتش دوزخ است (۳۵) ای رسول گرامی به بندگان با ایمان بگو نماز را بیاد داشته  
 و از آنچه بایشان روزی داده ایم آشکارا و پنهانی انفاق کنند و تا این سعادت  
 بنمایند پیش از آنکه روزی برسد که در آن روز معامله و خرید و  
 فروش وجود ندارد و جز دوستی خدا بکار نیاید (۳۶)

و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود روز قیامت شیطان را  
 در هفتاد غل و زنجیر بسته و او را بمحشر آورند دومی را بیکصد و بیست غل و زنجیر  
 در محشر حضور خلایق حاضر کند شیطان او را ببیند گوید کیست این شخص و  
 چه معصیت نموده که عذابش چند برابر من می باشد و حال آنکه تمام مردم را من فریب  
 داده و اغوا کرده ام ؟ فرشتگان گویند او دومی است که در حق امیر المؤمنین  
 علی بن ابی طالب علیه السلام ظلم و تعدی نموده و حق آن بزرگوار را غصب کرده شیطان  
 نزدیک او رود گوید ای بر تو چگونه در باره علی ستم نمودی مگر از حال من آگاه  
 نبودی هنگامیکه خداوند امر فرمود آدم را سجده کنتمرد امر پروردگار نموده و عصیان  
 کردم در اثر آن از قرب جوار پروردگار دور گشته از حق تعالی تقاضا کردم که مرا مسلط  
 گرداند بر فرزندان آدم خصوصاً بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او و بر علی علیه السلام و شعیبانش  
 خطاب رسید ای شیطان تو بر بندگان خاص خالص من تسلط نخواهی داشت جز بر

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ  
 مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَاحَ لِيَجْزِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ  
 سَخَّرَ لَكُمْ الْيَمِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْيَمِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْيَمِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ  
 وَالنَّهَارَ وَ آتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعَدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنْ  
 الْإِنْسَانُ لَفَظْلٌ كَفَّارٌ (٣٧) وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ  
 اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (٣٨) رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ  
 فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٣٩)

ستمکارانیکه از تو پیروی کنند تا آنوقت نشناخته بودم مقام محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و علی را  
چگونه هوای نفس و اداسیت تو را که در حق علی <sup>علیه السلام</sup> حتم کنی دومی در پاسخ  
شیطان گوید تو امر کردی مرا که ظلم و تعدی کنم و حق آنحضرت را غصب نمایم  
شیطان باو گوید خداوند تو را دعوت بحق نمود و بحقیقت و راستی فرمود روز  
قیامت و حشر و حساب و کیفر و پاداش بر حق است من گفتم معاد و قیامت و حساب  
و بهشت و دوزخ دروغ است و وعده دادم اگر کار شوی و مرتکب معاصی بشوی  
من تو را از عقاب و کیفر پروردگار نجات داده و رها کنم این وعده خلافی را کرده  
و بدروغ امیدوار کرده بودم تو را منکه بر گفتار و وعده های خود دایل و برهانی  
نداشتم و هیچوقت نسبت یتو اقتدار و تسامی نداشتی و هرگز مجبور و اکراه نکرده  
بودم تو را که از من پیروی کن و راهی بر کفر و عصیان تو نداشتی مگر بوسوسه و  
دروغ باقی و وعده خلافی چگونه دعوت مرا پذیرفتی و مخالفت امر پروردگار نمودی  
نباید امروز ملامت کنی مرا بلکه نفس سرکش خود را ملامت کن چه از امر راست  
و حقیقت پروردگار با بودن دایل و حجت آشکار تجاوز کرده و عدول نمودی و  
اطاعت و فرمانبرداری از او را ترك و رها نموده و بدنبال گفتار پوچ و دروغ بی مدرك

آن خدای است که آسمانها و زمین را یافرید و از آسمان باران را فرو بارید تا بوسیله آب انواع رویدنی و موجبات برای خوراك و روزی شما فراهم گردد و کشتی را با مهر خود مسخر شما کرد تا دریاها را در آوردید و از روی رودخانه با آن کشتیها عبور کنید آفتاب و ماه و شب و روز را مسخر شما نمود تا در خدمت شما باشند و هر آن نعمتی که از خدا دارند درخواست نمودید بشما عطا فرمود بطوریکه اگر بخواهید نعمتهای بیکران پروردگار را شماره نمائید از عهده بر نیامده و هرگز حساب آنرا نمیتوانید بکنید و محققاً بشر مستمکروناسپاس است (۳۷) ای رسول مایید آور آن زمانی را که ابراهیم عرض کرد پروردگار این شهر (مکه) را محل امن و امان قرار داده و مرا و فرزندانم را از بت پرستیدن و پرستش اصنام دور بدار (۳۸) بار خدا یا این بتها خیلی از مردم ساده دل بیخود را گمراه ساخته اند کسانی که پیرو من هستند از من بوده و هر کس نسبت بمن عصیان و سرپیچی نماید تو خود دانی که تو خداوند بخشنده و مهربانی (۳۹)

من آمدی و پیرو من شدی امروز نتوانم بفریاد تو رسم تو نیز بفریاد من نرسی چه هر يك بهرم معصیت خود گرفتاریم و با آنچه در باره من افتاد داشتی و خیال مینمودی که من شريك خدا هستم و بمن ایمان آورده بودی منکر و کافرم بدانکه امروز برای ستمکاران جز کیفر و عذاب شدید دردناك چیزی نخواهد بود سپس بشارت میدهد بمؤمنین و آنها را بیکه کارهای خوب و شایسته میکردند بهشتی را که زیر درختهای نهرهایی جاریست بقواش و ادخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات «آنگاه بمقتضای فهم و دانش مردم و برای ترغیب و تحریر آنها در پیروی کردن از حق، ایمان و کفر را بدو درخت مثال زده و میفرماید ای محمد ﷺ آیا توجه نمی نمایی چگونگی خداوند کلمه پاکیزه را بدرخت زیبایی مثل زده که ریشه و ساقه آن برقرار و شاخه اش از بلندی و رفعت در آسمان است

فرمود پیغمبر اکرم ﷺ مثل اسلام مانند درخت ثابته است که ریشه آن ایمان بخدا و رسول و ولایت امیر المؤمنین علی و فرزندان او باشد و نماز پنجگانه



رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا  
لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنْ  
الْأَمْثَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۴۰) رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نَعْلُنُ وَمَا  
يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۴۱) رَبِّ اجْعَلْنِي  
مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءَ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ  
وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (۴۲)

شاخه آن و زکوة خمس میوه آن و روزه و اخلاق نیکو و حسنه و رزق و برك آن باشد  
و نیز فرمود برای خداوند عمودی از نور است اصل آن در زیر طبقه هفتم زمین است  
و بالای آن در زیر عرش است چون بنده گوید «لا اله الا الله محمد رسول الله» حجه الله  
عرش بارزد و عمود بجشد حق تعالی گوید ساکت شو عرض کند چگونه ساکن شوم  
هنوز گوینده کلمات را نیامر زیده خطاب رسد ای فرشتگان و ساکنان آسمانهای من  
گواه باشید که او را آمرزیدم

در کافی از عمرو بن حریث روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام  
معنی آیه «کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» را فرمود رسول اکرم ﷺ  
اصل و ریشه درخت است و اعیان المؤمنین علیهم السلام فرع و تنه آن و ائمه از فرزندان آن  
حضرت شاخها و عالم و دانش ائمه میوه درخت و شیعیان برك آن باشند عرض کردم  
حضورش آیا بر گهای آن درخت کم و زیاد میشود؟ فرمود سو گند بخدا هر گاه مؤمنی  
متولد شود از آن درخت برك تازه ای سبز شود و بر وید و زمانی که مؤمن از دنیا برود  
آن برك ساقط شود و بیفتد.

پروردگارا من فرزند خود و اهلیتیم را در يك وادی می آب و علف و بدون کشت و  
 ذرع در نزدیکی بیت الحرام تو مسکن و مایه دادم تا آنکه نماز را بپا دارند ای خداوند  
 دامای مردم را متوجه آنها ساخته و آنها را از انواع میوه جات روزی بده شاید شکر-  
 گزار نعمتهای تو شوند (۴۰) ای خدای ما آنچه ما در پنهانی و آشکار انجام دهیم تو  
 میدانی و هیچ چیزی در آسمانها و زمین از خداوند مستور و پنهان نمیباشد ستایش  
 میکنیم خدایم را که در کمالت و پیری اسماعیل و اسحق را بمن ارزانی فرموده

و دعایم را اجابت کرد و البته پروردگار من دعا و درخواست

بندگان را میشنود (۴۱) ای خدا من و فرزندانم را از زمره

نمازگزاران قرار بده و دعای ما را ای پروردگار

بپذیر و ای خدا در آن روزی که بحساب خلایق

میرسی مرا و الدینم و تمام مؤمنین را

بکرم خود ببخشای (۴۲)

و از اسلام بن معتز روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام معنای کلمه طیبه و شجره  
 طیبه را پرسیدم؟ فرمود مراد از شجره و درخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که نسب ایشان  
 در بنی هاشم ثابت است و منظور از فرع شجره علی علیه السلام است و فاطمه علیها السلام شاخه و ائمه علیهم السلام  
 میوه آن شجره میباشند و شیعیان برگهای درخت هستند هر گاه یکی از شیعیان بمیرد برگ  
 از درخت مزبور می افتد و چون مؤمنی متولد شود برگی بر وی در عرض کردم پس معنای  
 «توتی اکلا کل حین باذن ربها» چیست؟ فرمودند شیعیان همواره در مسائل حرام و  
 حلال حج و عمره و غیره از ائمه استفتاء نموده و جواب اخذ مینمایند و از میوه های  
 علم و دانش ایشان همیشه بهره مند میشوند و هم در این آیه خداوند دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله  
 را به شجره خبیثه مثل زده است

طبرسی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود آیه و مثل کلمه خبیثه در باره  
 بنی امیه و تابعان آنها نازل شد و نیز ذیل آیه «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت» از سوید  
 بن غفله روایت کرده گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در روز آخر عمر و حیات دنیا  
 و اولان روز آخرت هر کسی تمام اموال و اولاد و اعمال او در برابر چشم مجسم

وَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ غَالِيًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۳) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرُدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ هَوَاءً (۴۴) وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ (۴۵) نُجِيبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۶) وَكَذَّبْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ لَعْنَتُنَا بِهِمْ وَ ضَرْبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۷)

خواهد شد بمال و اموال خود توجه نموده و میگوید بعد از تمام مدت عمر خود در جمع آوری و ذخیره تو کوشش و تلاش نموده و حریص بودم در این موقع که دست من از دنیا کوتاه میشود چه کاری در باره من میکنی میگوید قطعاً میتوانی کفن خود را بر داری و حق دیگری نداری باولادش التفات نموده و میگوید بعد از قسم من شماها را بسیار دوست داشتم و برای راحتی شما خود را به زحمت میانداختم و از شما حمایت میکردم اکنون شما بچه کار میآید و چگونه بمن کمک خواهید کرد؟ فرزنداناش میگویند ما ترا تا قبر بدرقه نموده در گوریت پنهان ساخته و مراجعت خواهیم کرد سپس رو با اعمال خود نموده میگوید که من نسبت بشما علاقه و تمایلی نداشتم و شما بر من سنگینی داشتید شما در این موقع با من چه میکنید؟ اعمالش میگویند ما رفیق و مونس قبر تو هستیم تا روز قیامت که بایکدیگر به محضر قرب ربوبی حاضر شده و خدا را ملاقات نماییم و آنحضرت فرمود اگر آن شخص از دوستان خدا باشد عملش بصورت زیبا و معطر به بدترین عطرها در نظر او مجسم شده و بار بشارت دهد که خدا از او خوشنود است و بهشت جاوید او را خوش آمد میگوید و می پرسد تو



و تصور نکنید که خداوند از کردار ستمکاران پیغمبر است که همچنان گستاخ ظالم و تعدی مینمایند و کیفر نمی بینند خداوند مجازات آنها را بتأخیر انداخته برای آنروزی که تمام چشمها نگران و حیرانست (۴۳) در آنروز آن ستمکاران شتابان و حیران سرها را بیالا کرده و چشمهایشان بپیرکت و واله مانده و دلهای مضطرب و نگرانی دارند (۴۴) ای پیغمبر مردم را از شدت عذاب آنروز بیکه باید بکیفر اعمال خود برسند بیم ده و بترسان و بآنها بگو که ستمکاران در آنروز میگویند خداوند رسیدگی بحساب و مجازات ما را بتأخیر افکن (۴۵) تا دعوت را پذیرفته و از رسولات پیروی کنیم و ترك ظلم و عناد نمایم، بایشان بگو آیا شما قسم نمیخوردید که ما هرگز دچار زوال و نابودی نمیشویم؟ (۴۶) شما مردمی ظالم بودید که در منزلهای ستمگران پیش از خود مسکن نموده و با آنکه دیده بودید که ما بدست قدرت و خشم چه معامله ای با آنها کرده و سرگذشت آنها را بعنوان نمونه و مثل بشما یادآور شدیم که چگونه حيله گری و مکر و سیاست مینمودند ولی مکر ایشان در برابر خداوند هیچ و بی اثر بود هر چند بنیرك خویش کوهها را از جای برمیگذاشتند (۴۷)

کیتی جواب میدهد من عمل صالح تو هستم که پیش از تو در بهشت جایگزین شده ام و فرمود شخص تازه فوت شده غسل دهنده خود را میشناسد و از او نقاضا میکند که در غسلش تعجیل نماید و همیشه میت مؤمن را در قبر گذاشتند دو فرشته از طرف پروردگار وارد قبر شده با صدائی چون رعد آسمانی و چشمانی نافذ مانند برق از او سؤال مینمایند پروردگار تو کیست و پیغمبرت چه شخصی میباشد امام تو کی و دینت چیست؟ در جواب میگوید پروردگارم خدای یکتا و پیغمبرم محمد ﷺ و علی ﷺ و یازده فرزندش امامان من هستند و اسلام دین منست پس آن دو فرشته میگویند خداوند تو را با آنچه عقیده داری و دوست میداری ثابت بدارد و خوشبختی تو فرمود این است مراد از وثیت الله الذین آمنوا بالقول الثابت پس از اقرار بوحدانیت خداوند و نبوت پیغمبر اکرم ﷺ و ولایت ائمه معصومین قبر متوفی گشاده میشود و دری از بهشت بر قبرش باز شده و میگویند بخواب در خواب راحت جوانی ولی اگر محض از کفار و دشمنان خدا باشد اعمالش بصورت منحوس و عفونت زنده ای در

نظارش مجسم شده و باو بشارت جهنم و عذاب میدهد و بفصل دهنده اش میگوید طول بده و همینکه داخل قبرش نمایند فرشتگان (نکیر و منکر) وارد قبر شده و از او معبود و پیغمبر و امام و دینش را می پرسند و او در جواب معطل مانده و میگوید نمیدانم باو گویند نمیدانی و هیچوقت نخواهی دانست و نجات و خلاصی برای تو نیست و تازیانه محکم بر سرش میزدند و دری از جهنم بقبرش باز میشود و باو گفته میشود بخواب خواب نا راحت و هولناک و قبرش فشرده و تنگ میشود مانند قفس مرغان و مارها و گزدم و حیوانات گزنده بر جسد او مسلط شده و تا روز قیامت معذب میباشد و پیوسته از شدت عذاب قبر آرزوی بر پا شدن قیامت را دارد.

قوله تعالى : ألم تر ألى الذين بدلوا نعمة الله كفراً

در کانی از اصیغ بن نبانه روایت کرده گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چگونه است حال کسانی که سنت و طریقه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را تدبیر داده و از وصیت آنحضرت تجاوز کردند؟ آیا نمی ترسند که عذاب خدا بر آنها وارد شود آنگاه آیه را تلاوت نموده و فرمودند آن نعمتی که به بندگان عطا فرموده ما هستیم که بواسطه ما کسانی که باید رستگار شوند در روز قیامت رستگار شده و روی نجات خواهند دید.

و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه در باره دو طایفه نازل شده یکی بنی امیه و دیگری بنی مغیره که فاجر ترین طایفه از قریشند دشمنان بن عباسی گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای آیه را سؤال کردم فرمود این آیه در باره بنی امیه و بنی مغیره نازل شده است بنی مغیره را خداوند در جنگ بدر نابود نموده و نسل آنها قطع شده و بنی امیه را خداوند تا روز قیامت مهلت داده سپس فرمود بعد از قسم نعمتهائی که خداوند به مردم عطا فرموده ما هستیم که بواسطه ما رستگار خواهند شد کسانی که باید رستگار شوند.

قوله تعالى : قل لعبادى الذين آمنوا

در این آیه خداوند امر میفرماید به پیغمبرش که به بندگان با ایمان و کسانی که اقرار و اعتقاد بتوحید و یگانگی و عدل خدا دارند بگوید نماز را بپا داشته و از آنچه بایشان روزی داده آشکارا و پنهانی انفاق کنند حقوق واجبه را آشکار دهند تا مردم

مشاهده کنند و نگویند بواجبات الهی عمل نمیکنند و دفع تهمت منع از خود نمایند و ای صدقات مستحب را بپنهانی ادا کنند تا موجب ریا و خود نمایی نشود پیش از آنکه روزی برسد که در آن روز خرید و فروش وجود ندارد و ثمرای نمیدهد و نه دوستی کسی بکار آید و امرار روز قیامت است و مقصود از خرید و فروش بدل و رشوه و فدا باشد که در روز قیامت هیچ يك از آنها وجود نداشته و با فرض وجود سودی نبخشند در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند برای فقراء و یتیمان در اموال اغنیاء حقی واجب فرموده که بسبب اداء آن نامیده میشوند بمسلم و خون آنها محفوظ میماند (یعنی یکی از علامت مسلمانی دادن زکوة است هر گاه اداء نمود مسلمان است و خون او محترم و محفوظ است و چنانچه زکوة مال نداد کافر است و کافر در اسلام خونس محترم و محفوظ نمیباشد) و نیز بر اغنیاء و ثروتمندان حقی است که باید بمستمندان برسانند بمقدار وسع و توانائی آنها و این حقوق جزء زکوة نیست باید در هفته یا ماه چیزی معین کند برای دستگیری و کمک بفقراء سپس در آیه بعد نه متها یک به خلائق منت گذاشته و عطا فرموده تذکر میدهد بقولش «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ».

قوله تعالى : واذ قال ابراهيم رب اجعل هذا لبلد آمنا

این آیه حکایت گفتار حضرت ابراهیم است که دعا کرد و از پروردگار حوائج خود را طلب نمود و آیه خطاب به پیغمبر است ای رسول ما بیاد آور آنزمانیکه ابراهیم عرض کرد پروردگارا شهر مکه را محل امن و امان قرار ده بمن و فرزندانم را از پرستش بت دور بدار این دعا باجابت رسید و مکه چنان ایمن گردید که هیچ حیوان و پرنده در آن ترسد و گریه و میش در آنجا جمع شوند و گزندی بیکدیگر نرسانند و اگر قاتلی بگریزد و بدانجا پناه برد مادامیکه در حرم است از قصاص مصون باشد و صاحبان خون متعرض اد نشوند چه آن حرم خدا است هر که داخل در او بود محترم باشد سپس گفت پروردگارا در این پرستیدن بمن بسیاری از مردم گمرا شدند هر که تابع پیرو من باشد او از من است و او را از خود جدا نمیکنم و هر کس نسبت بمن عصبیان کند تو خود دانی چه خداوند بخشنده و مهربانی پروردگارا من فرزندان اهل بیت خود را در



فَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعْدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۴۸) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَ يُرْزَوُا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۹) وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۵۰) سَرَّابِلُهُمْ مِنْ فَطْرَانٍ وَ تُنْفِى وُجُوهُهُمْ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱) هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ مَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۵۲)

وادی و بی آب و علف و بدون کشت ذرع در نزدیکی خانه محترم تو مسکن دادم تا آنکه نماز بپادارندای خدا دلهای مردم را متوجه آنها ساخته و ایشان را از انواع میوه جات روزی بده تا شکر نعمت تو را بجا آورند.

و سبب دعای حضرت ابراهیم آن بود آنحضرت پیر شده بود و فرزندی نداشت عیال از ساره کنیزی داشت پاکیزه گفت این را بتو میدهم شاید خدای تعالی از او فرزندی بتو کرامت کند ابراهیم با هاجر خلوت کرد خداوند از هاجر اسمعیل را باو مرحمت فرمود و نور پیغمبر خانم در پیشانی اسمعیل منتقل شد ساره از آن دلشک شد که آن شرف برای او میباشد با ابراهیم عرض کرد نمیتوانم هاجر پیش من باشد و او را به بینم خطاب رسیدای ابراهیم چون ساره با تو مردت کرد با امانند آن معامله کن هاجر و فرزندی را از نزد او بیرون بر عرض کرد پروردگارا کجا برم آنانرا جبرئیل فرود آمد و گفت ایشان را بزمین مکه بر جبرئیل از پیش و ابراهیم با هاجر و اسمعیل بر اثر او میرفتند هر جا آب و درخت و عمران آبادی میدید میکرد ای جبرئیل اینجا فرود آمیم میگفت نه تا رسیدند بزمین مکه و آنزمینی بود سنک لاخ و بی آب گیاه که کشت در آنجا نمیروید جبرئیل گفت در اینجا فرود آید ابراهیم ایشان را آنجا نهاد خواست برگردد هاجر گفت ای خلیل رحمن مارا

گمان مکن که خداوند وعدهٔ رسولانش را تخلف نموده و انجام ندهد زیرا البته خداوند قادر بآنجام هر کاری است و از متمکاران انتقام خواهد گرفت (۴۸) گمان مکن روزی که بامر پروردگار این زمین و آسمانرا با زمین و آسمانهای دیگر تبدیل نمایند و تمام خلایق از قبرهای خود خارج شده و در پیشگاه محکمهٔ عدل خداوند یگانه قادر و توانا حضور مییابند (۴۹) در آن روز گناه کاران و گردنکشان را زیر زنجیر قهر خدا میبینید (۵۰) تن پوش آنها از قطران آهن یا مس ذوب شده بود و چهرهٔ ایشان در شعلهٔ آتش پنهانست تا خدا هر کسی را بکیفر آنچه که کسب نموده و عمل کرده اند برساند و محققاً خدا به حسابهای خلایق زود میرسد (۵۱) این قرآن حجت بالغهٔ پروردگار است بر مردم تا مردم از آن پند گرفته و خدا ترس شده و بدانند که خداوند یکتا و یگانه است و خردمندان صاحب عقل متذکر پروردگار بوده و همواره بیاد خداوند بزرگ باشند (۵۳)

در این بیابان بی آب علف بکه می سپاری فرمود من بامر خداوند شما را باینجا آورده ام و پروردگار خودش کفیل و روزی دهنده و نگهبان شما است و بحال آنها رقت کرد گفت «ربنا انی اسكنت من ذریتی» تا آخر آیه و ما شرح آن را ذیل ۱۲۶ سوره بقره در بخش اول بیان نمودیم باینجا مراجعه شود.

در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود بخدا قسم ما ائمه ذریه و بقیه عترت حضرت ابراهیم میباشیم.

عیاشی در آیه «ربنا انی اسكنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع» از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود همینکه حضرت ابراهیم هاجر و اسمعیل را در سر زمین مکه رسانید و بامر پروردگار قصد مراجعت کرد هاجر و اسمعیل گریه کردند ابراهیم پرسید گریه شما برای چیست من شما را در جوار حرم پروردگار منزل داده ام که شریف ترین مکانست؟ هاجر گفت از تو پیغمبری عجب دارم که زن و فرزند خود را در این صحرا بدون انیس و مونس و طعام و غذا رها نموده و راه خود در پیش بگیری چه سنگدل مردی هستی و ما را بکه میسپاری ابراهیم از گفتار هاجر سخت متعجب و متأثر گردید در محل خانه با چشم گریان عرض کرد ربنا انی اسكنت



من ذریتی « تا آخر آیه خداوند بایبراهیم وحی کرد بالای کوه ابوقییس رفته با صدای بلند مردم را به حج خانه و زیارت کعبه دعوت نماید ابراهیم بفرمان پروردگار حج و وجوب زیارت خانه کعبه را به مردم جهان اعلام نمود و خداوند صدای ابراهیم را با قطار جهان و تمام مردم حتی نطفه‌هایی که در پشت پدران بود رساند و تلبیه که در موقع محرم شدن بر حاج واجب است ( لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ ... ) پاسخ اعلامیه حضرت ابراهیم است.

و نیز از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود وقتی که ابراهیم علیه السلام دعا کرد « اَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ » خداوند بقطعه‌ای از اراضی اردن امر فرمود که زیارت کعبه آمده و بدور خانه طواف کند و بهمین سبب آن زمین را طائف گویند و آن سر زمین دارای میوه‌های فراوان و بسیار مطبوع میباشد.

و نیز از فضیل بن یسار روایت کرده گفت در موسم حج در خانه کعبه بودم حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود مشاهده کن چگونه مردم بدور خانه گشته و طواف میکنند در زمان جاهلیت هم مردم بهمین ترتیب دور خانه می‌گشتند و خداوند طواف خانه را از مناسک حج مقرر داشته تا مسلمین جهان زیارت خانه شتافته و بطواف کعبه بیایند و بر ما آل محمد علیهم السلام وارد شوند و ولایت ما آل محمد علیهم السلام را پذیرفته و نصرت و یاری خودشان را در باره ما عرضه بدارند سپس این آیه را قرائت فرمود و در جمله « و اجعل أفئدة من الناس تهوى اليهم » فرمود مراد آل محمد علیهم السلام است و منظور توجه عموم مردم است بسوی ما آل محمد علیهم السلام و این جمله را چند بار تکرار فرمودند و ما در مقدمه دوم در صدر این تفسیر جامع حدیثی که در معنای همین آیه از حضرت باقر علیه السلام بافتاده رسیده بود درج و بیان نموده‌ایم بمقدمه مزبور مراجعه شود و در ذیل آیه « رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَي » از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه اینطور نازل شده « رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَي » که مقصود اسمعیل و اسحاق است. طبرسی ذیل آیه « رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَي » و المؤمنین يوم يقوم الحساب از صحابه روایت کرده گفتند این آیه دلالت دارد که پدر و مادر حضرت ابراهیم مؤمن بوده‌اند چه شاید پیغمبری مانند ابراهیم برای کفریکه اصرار بر کفر دارد طلب غفران و آمرزش



کند و آذر که کافر بود عمو یا جد مادری آنحضرت است .

قوله تعالى : ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون

این آیه تهدید و وعید کفار و ستمکاران است یعنی تصور نکنید که خداوند از کردار ستمکاران بی خبر است مجازات آنها را بتأخیر انداخته برای آنروزی که چشم‌ها نگران و حیران است و این جمله کنایه از هول و فرغ و شدة قیامت است که در آنروز شتابان و حیران سرها را بیلا کرده و دیدگاهشان بی حرکت و حیران مانده و دلها مضطرب و نگرانی دارند ای پیغمبر بترسان مردمان را از شدت عذاب آنروزی که باید بکفر اعمال خود برسند در آنروز کافران و ستمکاران گویند خداوند رسیدگی به حساب و مجازات ما را بتأخیر افکن گساید از آنکه ما را بدینا بر گردان و مهلت ده تا اجابت دعوت تو کنیم و پیروی از گفتار پیغمبر نماییم و این آیه دلیل است بر آنکه اهل آخرت مکلف بشکلی نباشند چه اگر مکلف بودند حاجت نبود بآنکه از خدا تقاضا کنند که ما را بدینا بر گردان تا توبه کنیم و عمل نیکو بجا آریم و در آنجا توبه میگردند و ایمان میآوردند و بمقصود میرسیدند ای رسول ما بستمکاران و کفار بگو آیا شما قسم نمیخوردید که ما هرگز دچار زوال و نابودی نمیشویم در منزل‌های ستمکاران که بر خود ظلم کردند بنشستید و روشن شد برای شما که ما با ایشان چه معامله کردیم از انواع عذاب و سرگذشت آنها را بعنوان نمونه و مثل بشما یاد آور شدیم که چگونه آن کافران و ستمکاران حیل‌گری و مکر و سیاست میزدودند و ای مکر ایشان در برابر خداوند هیچ و بی اثر بود هر چند به نیرنگ خویش کوه‌ها را از جای بر می‌کنند .

طبرسی از صحابه روایت کرده گفتند امیر المؤمنین علیه السلام فرموده مقصود از این مکر مکر نمرود است که خداوند بآن مثل زده ابراهیم باو گفت من تو را دعوت میکنم بخدای آسمان نمرود گفت من خدای زمینم و نمیدانم که در آسمان خدائی هست ابراهیم گفت غیر از خدای آسمان و زمین خدای دیگری وجود ندارد و اگر تو در ملک زمین دعوی خدائی مینمایی میدانی که فرمان تو در آسمان اجراء نمیشود و این آفتاب و ماه و ستارگان باین وصف بفرمان پروردگار رواوند نمرود گفت بآسمان روم و

بنگرم که خدای آسمان چیست آنکاه چهار بیچه کرکس گرفت و آنها را می پرورید و گوشت میداد تا بزرگ شدند و قوی گشتند بعد از آن تا بونی بساخت و برای او دود گذاشت یکی بالا و دیگری پایین و آن تا بون را دریای کرکس ها بست و در آن نشست و عصائی بدست گرفت و پاره گوشت بر سران عصا بست و از بالای آن تا بون بر پشت آن فرو برد چنانکه کرکس ها بآن گوشت نگاه میکردند بطمع آن گوشت بر بالا میپردند چون مقداری در هوا رفتند نمرود بوزیرش گفت در بالا را باز کن و بنگر که بآسمان نزدیک شدیم یا نه در را گشود گفت آسمان همانجا که بوده هست و هیچ رفتن مالت نکرده نمرود گفت در پایین را باز کن مشاهده کن که چه مقدار از زمین دور شده ایم در را گشود اظهار داشت زمین را مانند دریای سبز می بینم و کوه ها مانند دود سیاه دستور داد در ها را بسته و بسیر خود ادامه دهیم کرکس ها چندان پریدند که باد مانع زبردن آنها شد گفت در ها را بگشای بنگر در بالا را گشود گفت آسمان همان نحو مشاهده میشود که از زمین مینمود در زیر را گشود گفت زمین چون دود سیاهی دیده میشود صدائی شنیدند که میگفت ای سرکش طغی کجا میروی سپس تیری در کمان نهاد و بیلا انداخت تیری بمرغی در هوا و بهماهی که در دریای هوا بود اصابت کرد و تیر بازگشت خون آلود گفت کار آسمان کفایت کرد خدای آنرا بقتل رساندم سپس نمرود عصا را و زگون کرد و آنطرف که گوشت بر او بسته بود پایین آورد کرکس ها رو بر زیر نهادند حقتعالی این مکر را وصف کرد که کوه ها از این مکر زایل شود پس از آن خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله کند و میفرماید گمان مکن که خداوند وعده رسولانش را تخلف کرده و انجام ندهد چه خدای تعالی قادر با انجام هر کاریست و از مستمکران انتقام خواهد گرفت.

عیاشی در آیه فوقه مکر و امکر هم دان کان مکر هم لتزول منه الجبال از جمیل بن دراج روایت کرده گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام میفرماید مکر بنی عباس بوسیله قائم ما حضرت حجة علیه السلام از بین میرود هر چند که مکر آنها دلهای مردم را از جا کنده باشد و شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابی بصیر روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام میفرمود ای مردم از خدا بپرهیزید و ائمه خود را اطاعت نموده آنچه که میگویند

بگوئید و مواردی را که ائمه شما سکوت مینمایند شما هم ساکت شوید زیرا شما در زمان سلطنت کسی هستید که خداوند در باره آنها میفرماید «و ان کان مکرهم لتزل منه الجبال» و از این عبارت بنی عباس را اراده فرموده و در تعقیب بیانات خود فرمودند پس شما پرهیز کار باشید و امانات را با صاحبانش مسترد نمائید و حج خانه کعبه را ادامه دهید زیرا زیارت خانه کعبه مکروهات دنیا را از شما دفع مینماید و هولهای روز قیامت را از شما دور خواهد کرد.

ابن بابویه در آیه «يوم تبدل الارض غیر الارض» از ثوبان روایت کرده گفت شخص یهودی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد مراد از این جمله که در قرآن است «يوم تبدل الارض» چیست و خلائق آنروز در کجا هستند فرمود آنروز مردم در معشر نیستند بلکه در ظلمت میباشند بعد بر سید اول چیزی که اهل بهشت در بهشت میخورند چیست فرمودند ماهی گفت بعد از آن آشامیدنی اهل بهشت چیست فرمود سلسبیل یهودی عرض کرد ای محمد صلی الله علیه و آله راست گفتی.

و عیاشی از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود زمین مبدل میشود بزمین که روی آن معصیت نشده باشد و در روی زمین کوه و درخت و هیچ روئیدنی و نباتی وجود ندارد مانند اولین روز آفرینش آن.

در کافی بسندهای متعددی از حضرت صادق علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که زمین مبدل میشود بنان سفید و پاکیزه ای در موقف و مؤمنین از آن میخورند تا اینکه خداوند از حساب خلائق فارغ شود.

و نیز از آنحضرت روایت کرده فرمود خداوند در روی زمین هفت نوع مخلوق بیافرید و آنها را یکی بعد از دیگری سکونت داد پس آدم و ذریه او را خالق کرد و از زمانیکه بهشت و دوزخ را آفرید هیچوقت بهشت از ارواح مؤمنین و جهنم از ارواح کفار خالی نبوده شاید شمار مردم گمان کنید هنگامیکه قیامت برپا شد ارواح وابدان اهل بهشت در بهشت و ابدان اهل دوزخ در جهنم قرار گرفتند دیگر کسی نیست که در روی زمین خدا را پرستش کند و خداوند بعد از آن کسی را نیافریند اینطور نیست بلکه مخلوقاتی بیافریند که آنها نه ذکور باشند و نه انات همه دستایش پروردگار را بجا آورند و پدید آورد



برای آنان زمین و آسمانی که در از سکونت کنند و آسمان بر سر آنها سایه افکند  
آیا نمیشنوی قول پروردگار را که میفرماید «یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات»  
روزی که بامر پروردگار این زمین و آسمان را با زمین و آسمانهای دیگر تبدیل  
نمایند و نیز میفرماید «افعیینا بالخلق الاول بلم فی ابس من خلق جدید» آیا  
ناتوان شدیم با آفریدن نخست بلکه این کافران و منکران در شکند از خلقت نو و  
آفریدن جدید.

و از محمد بن هاشم روایت کرده گفت ابرش کلبی حضور حضرت صادق علیه السلام  
شرفیاب شد عرض کرد شنیده‌ام شما آیه «یوم تبدل الارض غیر الارض» را تفسیر فرموده‌اید  
که زمین بدل میشود بنان سفید و یا کیزه و مؤمنین در موقف از آن میخورند چگونه  
میتوانند با ترس و وحشتی که دارند طعام تناول نمایند و آنها بکار خود مشغولند؟ آنحضرت  
در پاسخ او فرمود ای بر تو کدام يك از در منزل سخت تر و شدید تر است موقف حساب  
یا در جهنم که خلائق معذب هستند؟ عرض کرد بودن آنها در جهنم سخت تر است  
فرمود ای بر تو مگر نمیشنوی قول پروردگار را که میفرماید «لاکلون من شجر من  
زقوم» همانا اهل جهنم از درخت زقوم که در درخت است میخورند.

و بر زواله الواحد القهار و تمام خلائق از قبرهای خود خارج شده و در پیشگاه خداوند  
یکجا نهاده و قاهر و توانا حضور می‌یابند در آنروز گناهکاران را خواهی دید که  
دستهای ایشان بغل زنجیر به گردن بسته باشند و هر يك آنها را با شیطان و دیوی در  
سلسله با هم می‌بندند لباس زیر پوش ایشان از آهن و مس ذوب شده باشد و چهره  
آنها در شعله آتش پنهان است تا خدا هر کسی را با آنچه عمل کرده بکفر برساند  
و پروردگار بحساب خالق زود میرسد.

ابی جارود ذیل آیه «سرا بیاهم من قطران» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده  
فرمود مراد از سر ایل قمیص و پیراهن است که در زخیان پیراهنی از آهن و مس  
ذوب شده در بر دارند که منتهای شدت حرارت را دارد.

قوله تعالی : هذا بلاغ للناس

اشاره بقرآن است یعنی این قرآن حجت بالغه پروردگار است برای مردم تا

از آن پند گرفته و خدا ترس شده و بدانند که پروردگار همان خدای یکتا و یگانه است شریک و نظیری ندارد و خردمندان صاحب عقل متذکر پروردگار بوده و همیشه بیاد خدا هستند و این آیه دلالت میکند که جمیع مایحتاج بشر از امور دین و دنیا در قرآن موجود است و دانسته میشود بنفسه یا بواسطه ائمه معصومین علیهم السلام پس واجب است بر هر شخص مسلمان و مؤمن تدبیر و تفکر کرده در آیات آن تا معرفت پیدا کند به بدایع حکمت و عجایب صنع و مواضع بیان و سعادت دنیا و عقبای آن از غیر آن مستغنی و بی نیاز گردد و نیز دلالت دارد که عقل ما بسم حجۃ و رسول باطنی است چه غیر ذوی العقول را شاید تدبیر و تفکر کنند و بصنع و معرفت پروردگار آگاه شوند.

پایان سوره ابراهیم



مرکز تحقیقات قرآنی و حدیثی





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (۱) رَبُّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا  
 مُسْلِمِينَ (۲) ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَمَا  
 أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ الْاُولَئِهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا  
 يَسْتَأْخِرُونَ (۵) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶)  
 لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْعَلَايِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷) مَا نُزِّلَ الْعَلَايِكَةُ إِلَّا  
 بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (۸)

## سورة الحجر

این سوره در مکه نازل شده بود و نه آیه و شصت و پنجاه چهار کلمه و دوهزار  
 هفتصد و شصت حرف است

در نواب تلاوت آن در خواص قرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده  
 فرمود هر کس سوره حجر را قرائت کند خداوند به تعداد مهاجرین و انصار بخواننده آن  
 نواب عطا فرماید.

هر کس این سوره را با زعفران بنویسد و بشوید و بزنی که شیرش کم است از  
 آن آب بنوشانند شیرش زیاد میشود.

و اگر فروشنده کالا این سوره را بنویسد و بر بازوی خود ببندد خرید و فروش  
 او زیاد شود و مردم علاقه مند میشوند که با او دوستی و معامله کنند و باذن خداوند  
 روزی او زیاد شود مادامی که این نوشته با او باشد و این حدیث را از حضرت صادق



### بنام خداوند بخشنده مهربان

الر یکی از حروف مرهوز قرآنست این است آیات کتاب خدا و قرآنی که حق را از باطل روشن مینماید (۱) چه بسا کافران که میل و آرزو میکنند که ای کاش مسلمان شده بودند (۲) ای پیغمبر آنرا رها کن که بنحورند و در لذات دنیا و شهوات و آرزوهای مشغول کننده - رگرم باشند تا بزودی نتیجه این کفرانی را دریابند (۳) ما هیچ قریه و ملک و ملتی را نابود و هلاک نکردیم مگر آنکه دارای اجل و سر نوشت معین و معلوم بودند (۴) و آن مدت و اجل ملت ها هر گز جلو و عقب و مقدم و مؤخر نخواهد شد (۵) کافران میگفتند ای آنکه مدعی هستی که قرآنی از طرف خداوند بر تو نازل شده است بزعم ما تو شخص دیوانه ای هستی (۶) اگر در این دعوی خود خود راستگو هستی چرا در حضور ما ملائکه و فرشتگان نمی آیند (۷) ای رسول ما در جواب آنها بگو ما جز بنا به مصالح و حکمت و ضرورت فرشتگان را نمیفرستیم و اگر بفرستیم دیگر برای کفر و هلاک ایشان مهلتی قائل نخواهیم شد (۸)

نیز روایت کرده اند.

خلاصه مطالب این سوره عبارتست از آغاز آفرینش بشر، اسرار وجود آنها، قصص و ارشاد و انذار خلائق و صنع و حکمت پروردگار و تسلیت خاطر مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله.

قوله تعالى: الر تلك آیات الكتاب و قرآن مبین

در سوره بقره بیان کردیم که مقاطعات ادایل سور و حرفاتی هستند که کتب میکنند آنها را پیغمبر و یا امام و اسم اعظم از آن حاصل میشود علاوه بر آن اشاره است به مدت و اجل طایفه ای و بانقضاء و نابود شدن طایفه دیگر.

تلك اشاره است به آیات قرآن و عطف کرد قرآن را بر کتاب با آنکه هر دو یکی است از برای اختلاف الفاظ و معانی آنها و چون ختم نمود سوره ابراهیم را بذكر قرآن و بیان آنکه قرآن کفایت میکند برای امور دین و دنیای اهل اسلام و سایر بشر در اینجا افتتاح فرمود باینکه قرآن کتاب روشن کننده ای است و حق را از

بساطل جدا می سازد و بیان میکند آیات آن حلال و حرام و اوامر و نواهی پروردگار را.

«ربما بود الذین کفروا» چه بسا کافران آرزو میکنند که ایگانی مسلمان شده بودند.

طبرسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود روز قیامت چون اهل دوزخ را به جهنم برند در میان ایشان فاسقان اهل نماز و قبله هم می باشند کفار بر سیل طعنه و استهزاء گویند بآنها شما که مسلمان بودید و نماز و روزه بجا می آوردید امروز آن اسلام و نماز و روزه شما بحالتان سودی نپخشید و شما را از آتش جهنم خلاص نکرد با ما که مسلمان نبودیم و نماز و روزه بجا نیادردیم در اینجا گرفتار شده اید این گفتار بر مسلمانان کران آید و بسیار متأثر شوند و حالشان سخت گردد خدای تعالی از این سخن خشمش گیرد امر فرماید تا همه مسلمانان اهل قبله را از دوزخ بیرون آورند در آنوقت کافران آرزو کنند که ایگانی مسلمان شده بودند و خداوند آنها را از جهنم بیرون می آورد.

در کافی ذیل آیه فوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود روز قیامت که میشود از جانب پروردگار امر میرسد نباید جز مسلمان کسی بیشت داخل شود در آنروز کفار آرزو می کنند و دوست دارند که ایگانی مسلمان بودند.

قوله تعالی : ذرهم یا کلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون این آیه امر است به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رها کن این کافران را تا بخورند و کام ببرانند و در لذات و شهوات دنیا و آرزوهای مشغول کننده سرگرم باشند بزودی روزی آید که ایشان بدانند نتیجه و عاقبت این کامرانی ها را دریابند و آن روز قیامت باشد که احوال خود و مؤمنان را ببینند و این آیه تهدید و وعید است و در حقیقه معنایش آنست هر چه میخواهید بجا آورید عاقبت در قیامت بکیفر جزای عمل خود خواهید رسید.

سعد بن عبدالله در بصائر الدرجات از جابر بن یزید جعفی روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام فرموده وقتیکه من با شیعیان خود خارج

شوم و عثمان و پیر و انش بیرون آیند طایفه بنی امیه در آن روز تمام آرزو کنند که اینکاش دست از نفاق خود کشیده و اقرار بولایت نموده و مؤمن بودیم.

قوله تعالى : و ما اهلكنا من قرية الا ولها كتاب معلوم

ما هیچ شهر و دیار را نابود و هلاک نکردیم مگر آنکه دارای سر نوشت و اجل معین و معلوم بودند که ایشان را تا آنوقت مهلت داده بودند و بمقتضای حکمت پیش از آن هلاک نفرمودیم و هرگز جلو و عقب و مقدم و مؤخر نخواهد شد کافران خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند و میگفتند ای کسیکه قرآن از طرف خدا بر تو نازل شده بکمان ما تو دیوانه هستی چه ایشان دعوی بنو ت آن حضرت را مستبعد میدانستند عجب است از گفتار آنها که گاهی هم میگفتند ساحر است و آن حضرت را بدو صفت متناقض نسبت میدادند چه سحر بقایت زیرکی و حیلت و عقل کار بستن و توانگر بودنست و دیوانگی ضد آنها باشد و میگفتند بآن حضرت اگر راست میگوئی که تو پیغمبری چرا در حضور ما فرشتگان را نیاوردی پروردگار پاسخ آنها را میفرماید ما فرشتگان را فرو فرستیم چه برای مصاحبت و حکمتی که میدانیم و برای چنان گرفتن ایشان و اگر بفرستیم دیگر برای کفار و هلاکت آنها مملتی نخواهیم داد و ما این قرآن را فرو فرستادیم نه آنکه شما گمان کنید که یافته محمد صلی الله علیه و آله است و مانگاه دارنده آن هستیم و نگهبانی و حفاظت خواهیم کرد آنرا از زیادی و نقصان و زوال و ابطال و بعضی از مفسرین گفته اند مرجع ضمیر له راجع است به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی ما آن حضرت را نگاه داریم و حفظ کنیم از دست مشرکان و بی دینان و این آیه شاهد و دلیل است بر حادث بودن قرآن چه قدیم نشاید منزل و محفوظ بوده باشد.

قوله تعالى : و لقد ارسلنا من قبلك فی شیع الاولین

ای محمد صلی الله علیه و آله ما پیش از تو رسولانی برای ملتهای گذشته فرستادیم و نبود پیغمبریکه بقومی بفرستیم و مورد استهزاء و تمسخر مردم نادان واقع نشود این آیه برای تسلی خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده تا بداند این معامله که کافران با او میکنند پیش از این هم با پیغمبران دیگر همین رفتار را نمودند و ما باین ترتیب قرآن را در دل تبهکاران کافر افکنیم باو ایمان آورند یا نیاورند برای ابلاغ و انعام



إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ  
الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ  
نَسُفُّكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳)  
وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴) لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ  
أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ مَحْجُورُونَ (۱۵) وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ  
زِينَاتٍ لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

حجت از باب لطف ولی کافران بآن ایمان نمیآوردند و برویه پیشینیان استهزاء مینمایند  
اگر ما دری از درهای آسمان را بروی ایشان بگشاییم و این کافران همه روز بآسمان  
بالا روند برای خرق عادت و اعجاز ایمان نیاروند و بگویند چشمهای ما مضمور گشته  
و در تحت تأثیر جادوی محمد و آیه قرآن گرفتاریم و با انکار خود باقی خواهند ماند .  
سپس بیان میفرماید دلایل و آثار و آیات و بیناتی که بآن استدلال کنند بر وحدت  
و یکی ذات پروردگار بقولش «لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زِينَاتٍ لِلنَّاظِرِينَ»  
ما در آسمانها برجها مانند دوازده برج مشهور حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان  
عقرب قوس جدی دلو حوت که منازل ستارگان سیارات ترتیب داده و برای بینندگان  
بزیورها و زینت ما یاراستیم تا مردم نظر کنند و تامل در آن نمایند و آگاه شوند  
بوجود صانع یگانه و یکنایی و مانگاه داشتیم و حفظ نمودیم آن را از هر شیطان  
مردود و ملامونی و هر شیطانی که برای شنیدن خبر بد زدی نزدیک میشد گرفتار تیر  
شهاب میکردید .

طبرسی از ابن عباس روایت کرده گفت مدت زمانی شیاطین از رفتن بآسمان ممنوع نبودند  
بآسمان بالا میرفتند و میشنیدند اخباریکه در زمین واقع خواهد شد و زمین بر میکشیدند  
و آنرا بکهنه میکشیدند آنها هم انشا میکردند و انتشار میدادند در میان مردم حضرت

ما خود قرآن را بتو نازل کردیم و خود ما آن را نگهبانی و حفاظت خواهیم کرد (۹)  
 ما پیش از تو نیز برای ملت‌های گذشته رسولانی فرستادیم (۱۰) و نبود رسول و پیغمبری  
 که بقومی بفرستیم و مورد استمراء و تمسخر مردم نادان واقع نشود (۱۱) باین ترتیب  
 ما قرآن را در دل تبهکاران کافر داخل نمودیم (۱۲) کافران بآن ایمان نمیآوردند و برویه  
 پیشینیان استمراء مینمایند (۱۳) و اگر دری از آسمان بروی ایشان بگشاییم و  
 بآسمان بالا روند (۱۴) میگویند چشمهای مغمور گشته و تحت تأثیر  
 جادوی محمد ﷺ قرار گرفته‌ایم و بانکار خود باقی خواهند  
 ماند (۱۵) ما در آسمانها برج‌ها و قلاهی ترتیب  
 و برای پیندگان بزیورها و زینت  
 ها بیاراستیم (۱۶)

عیسی که متولد شد و خداوند از راه پیغمبری مبعوث فرمود از رفتن بسه آسمان ممنوع  
 شدند هنگامیکه نور مقدس پیغمبر خاتم طالع نمود از رفتن بآسمانهای اول و دوم و سوم  
 ممنوع گردیدند و هر شیطانی که میخواست خبری از آسمان دزدیده بشود گرفتار  
 تیر شهاب میشد و تیر شهاب ستاره و عمودی از نور میباشد که در آسمان کشیده میشود  
 و از شدت روشنائی مانند آتش است در نظر ما و بغویی آن را مشاهده میکنیم و  
 تیر شهاب از معجزات پیغمبر اکرم ﷺ است چه پیش از مولد آنجناب نبوده و دیده  
 نشده و بعضی گفته‌اند شهاب شیاطین را میسوزاند و هلاک میکردند و ابن عباس گفت  
 شهاب میسوزاند ولی هلاک نمیکند.

ابن بابویه ذیل آیه «الا من استرق السمع فاتبه شهاب مبین» از حضرت  
 صادق علیه السلام روایت کرده فرمود شیطان پیوسته بآسمانها میرفت و تجسس مینمود زمانی  
 که پیغمبر اکرم ﷺ از مادرش آمنه متولد گردید - آن بانو فرمود چون بر رسول  
 اکرم حامله شدم مانند سایر زنان احساس سنگینی حمل ننمودم و آنچه سایر زنان  
 می دیدند من ندیدم و در عالم رؤیا شخصی بمن گفت ای آمنه مرده و بشارت بتو باد  
 که بهترین افراد بشری حامله شده‌ای و چون موقع وضع حمل در رسید و آبزرگوار  
 از کتم عدم بعرصه وجود منتقل گردید چنان نوری ساطع گردید که زمین و آسمان



إِلَّا مِنْ أَسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ (۱۸) وَ الْأَرْضُ مَدَدْنَا هَا وَالْقِيَامَا  
فِيهَا رَوَاسِي وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹) وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا  
مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰) وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ  
مَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بَقْدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱) وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ  
مَاءً فَأَسْقَيْنَا كُنُوزَهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي

وَ نُمِيتُ وَ لَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳)

روشن شد و فرزندم دستها وزانوهای خود را بحالت سجده بر زمین گذارد و خداوند  
را سجده کرد و چون سر بسوی آسمان نمود نور جمالش آسمان را منور ساخت و در  
همان موقع تیرهای شهاب بسوی شیاطین برتاب میشد که آنها بسوی آسمان بالانروند  
مردم مکه و قریش چون حرکت سیارات و شهاب را دیدند متوحش شده و تصویری  
کردند که قیامت برپا خواهد شد همگی نزد مغیره که از بزرگان و مرد باثبیر بهای  
بود رفته و چگونگی را سؤال نمودند مغیره گفت بآسمان نظر کنید و ستارگانی که  
در تاریکی شب در صحرا و دریاها را عنمای شما هستند بنگرید چنانچه از ایل شده باشند  
قیامت برپا شده ولی اگر در جای خود مستقر هستند بدانید که امر مهمی بوقوع  
پیوسته است.

در شهر مکه مردی یهودی یوسف نام بود که از دانشمندان یهود بشمار میرفت  
و چون حرکات غیر عادی ستارگان را مشاهده نمود بسوی خانه های قریش رفته و پرسید  
آیا در میان شما طفلی متولد شده است گفتند خیر یهودی گفت دروغ میگوئید در  
تورات دیده ام که در مثل چنین شبی آخرین پیغمبران که افضل انبیاء است از مادر  
متولد میشود و آن پیغمبری است که در تورات ما از او بحث شده و نوشته اند که چون  
آن پیغمبر متولد شود شیاطین را با تیر شهاب میزنند که داخل آسمانها نشوند مردان



وما اورا از هر شیطان مردودی حفظ کردیم (۱۷) و هر شیطانی که برای استراق سمع نزدیک میشد گرفتار تیر شهاب میکردیم (۱۸) زمین را بگستر دیم و در آن کوه های بلند ایجاد کرده و از تمام رستنی ها و گیاهها بطور متناسب و بر وفق حکمت رو بپاییدیم (۱۹) و برای معاش شما و آنچه که شما قادر بارزاق آنها نیستید (از قبیل پرندگان و چرندگان و غیره) وسیله فراهم آوردیم (۲۰) هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزینه ها و انبارهای آن پیش ما است ولی ما قدر مورد لزوم و مطابق مصلحت بخلق میرسانیم (۲۱) و ما باد را برای تلقیح و بار آوردن نباتات فرستادیم و از آسمان باران رحمت باریدیم که از آبش سیراب شوید و البته شما نمیتوانستید آبر را در خزانه جمع آوری نموده و متمرکز بسازید تا در اختیار شما قرار بگیرد (۲۲) این ما هستیم که زنده کرده و میمیرانیم و ما وارث تمام مردم و در گذشتگان میباشیم (۲۳)

قریش بخانه ها رفته و از مواود جدیدی تحقیق نمودند معلوم شد که خداوند بعبدالله پسری عطا نموده یهودی در خواست نمود که آن طفل را باو نشان بدهند بخانه آمنه رفته و از او تقاضا کردند که فرزندش را بآن عالم یهودی نشان بدهد همیشه یهودی چشمان نوزاد را دیده و جامه از کتف طفل دور کرده و خال سیاهی که بر آن موهای رسته بود مشاهده کرد از هوش برفت و بر زمین افتاد چون بحال آمد بمردم قریش گفت این طفل پیغمبر آخر الزمان است و با شمشیر شما را هلاک خواهد کرد و با تولد او نبوت و پیغمبری از بنی اسرائیل برای همیشه خارج شد مردم متفرق شده و گفته های آن مرد یهودی بین اهالی مکه منتشر شد و در باره آن گفتگو میکردند و بعضی هم انداختن شهاب را بشیاطین انکار و تکذیب مینمودند از طرف دیگر شیاطین چون از ورود بآسمانها ممنوع و محروم شده بودند نزد شیطان بزرگ جمع شده علت را جو یا گشتند شیطان بآنها گفت در جستجو باشید و تحقیق کنید که در دنیا و روی زمین چه امر مهمی روی داده است گفتند خبری نیست و ما چیز تازه ای ندیده ایم شیطان گفت اینک من شخصا در صدد تحقیق بر میآیم و با کثاف جهان و مشرق و مغرب حرکت نمود چون بمکه رسید حرم را پراز فرشتگان دید و جبرئیل را بر در حرم مشاهده نمود که با حربهای در دست ایستاده همیشه قصد ورود بحرم نمود جبرئیل او را دور

وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُشْتَدِّ مِمَّنْ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُتَأَخِّرِينَ (۲۴) وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ  
 يَحْفَرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ  
 مَسْنُونٍ (۲۶) وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السُّمُومِ (۲۷) وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ  
 لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) فَإِذَا  
 سَوَّيْتَهُ وَلَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَلَعْنُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ  
 أَجْمَعُونَ (۳۰) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱)

نمود و از ورودش جلوگیری کرد شیطان با تضرع از جبرئیل سؤال نمود که چرا  
 خیل فرشتگان بحرم آمده و بدنیا آمده اند جبرئیل فرمود پیغمبر این امت متولد  
 گردیده و از آخرین و برترین و بهترین پیغمبران است گفت ای جبرئیل آیا من در  
 وجود این پیغمبر سلطه و نصیبی دارم فرمود خیر گفت در امت او نصیبی خواهم داشت؟  
 در جواب گفت آری شیطان گفت همین مرا کفایت خواهد نمود.

میس بیان میفرماید آثار و علامتی که در زمین بیافرید بقولش «و الارض  
 مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا من کل شئی موزون» زمین را بگستر دیم و در  
 آن کوه های بلند ایجاد کرده و از هر چیزی بطوری متناسب و برفق حکمت در  
 آن کوه رو بیاپیدیم و زمین مانند معادن طلا و نقره و مس و آهن و قلع و سرب و زربخ  
 کوگرد و املاح و احجار معدنی و غیره و مراد بموزون مقدار حاجت است بدون زیاده  
 و نقصان بحسب اقتضاء و مصلحت نه وزن است چنانچه بعضی از مفسرین گفته اند تا ابرار  
 کنند چرا موزون گفت و مکمل و معدود نگفت آنکاه جواب دهند غایت و انتهای کیل  
 و عدد بوزن برگردد «و جعلنا الکم فیها معایش و من لستم له برازقین» و برای معاش  
 و ارتزاق شما و آنها یککه شما با ارتزاق آنان قادر نیستید مانند پرندگان و چرندگان  
 و حیوانات و غیره وسیله ای فراهم آوردیم یعنی در روی زمین برای شما انواع و اقسام

ما میم که گذشتگان و آیندگان را می شناسیم (۲۴) و آن پروردگار تو است که تمام خلایق را معشور مینماید و کارهای او از روی حکمت و دانش است (۲۵) و بتحقیق ما بشر را از گل فشردہ شدہ قدیمی که تغییر شکل یافته بیافریدیم (۲۶) و پیش از آن از آتش گداخته شدہ بنی جان را خالق کرده بودیم (۲۷) روزی پروردگارت بفرشتگان فرمود که من از گل ولای قدیمی تغییر یافته انسان را خلق خواهم کرد (۲۸) چون آن موجود معتدل را بوجود آوردم و از روح خود در او دمیدم تمام شما باید بر او سجدہ کنید (۲۹) تمام فرشتگان بطاعت پروردگار بسجدہ در آمدند (۳۰) مگر ابلیس که از امر خداوند سر پیچیدہ و از سجدہ کنندگان نبود (۳۱)

معیشت و اسباب زندگانی در دنیا را آماده نمودیم و بندگان و حیوانات را خداوند روزی میدهد نه شما و شاید که بگوئید ما روزی و هزینه مخارج آنها را داده و متحمل مشقت میشویم. و چیزی نیست که از آسمان فرود آید یا از زمین روئیدہ شود مگر آنکه خزینہ‌ها و انبارهای آن در نزد ما است و بقدر لزوم و مطابق مصلحت بخلق میرسانیم و مراد بخزائن پروردگار مقدرات او است و از اینجا است که معصوم و ائمه طاهرین در دعا میفرمایند «یا من لا تنفخ خزائنہ» ای کسیکه خزائن تو با آخر نرسد و نابود نکرد چه مقدرات او را نهایت نیست و هر وقت ارادہ اش تعلق بگیرد و مصلحت باشد ایجاد میکند و می آفریند و خزائن در اینجا اشاره بقدرت و توانائی پروردگار است بر ایجاد اشیاء و مقصود از انزال عطا کردن رزق و روزیت و اینکه تمام خیرات از جانب خدا است و عطا نمیکند و نمی بخشند بشخصی مگر بروفق مصلحت و احتیاج آن شخص.

ابن بابویه در آیه «و ان من شیئی الا عندنا خزائنه» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود وقتی که حضرت موسی علیه السلام در کوه طور بمناجات با خداوند مشغول بود عرض کرد پروردگار! خزائن خود را بمن بنمایان، خطاب رسید ای موسی! خزائن من ارادہ منست که بمن درخواستی چیزی چون ارادہ کنم بشود فوراً ایجاد میشود و این







قَالَ يَا ابْنِيسْ مَا لَكَ اَلَا تَكُوْنُ مَعَ السَّاجِدِيْنَ (۳۲) قَالَ لَمْ اَكُنْ لِسَجْدٍ لِّبَشَرٍ  
 خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُوْنٍ (۳۳) قَالَ فَاخْرِجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ (۳۴)  
 وَاِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ اِلَى يَوْمِ الدِّيْنِ (۳۵) قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُوْنَ (۳۶)  
 قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ (۳۷) اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ (۳۸) قَالَ رَبِّ بِمَا  
 اَغْوَيْتَنِي لَازِمٌ لَّيْسَ لِيْ اِلَافٌ فِي الْاَرْضِ وَ لَا غَوِيْنَهُمْ اَجْمَعِيْنَ (۳۹) اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ  
 الْمُخْلَصِيْنَ (۴۰) قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيْمٌ (۴۱)

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که بابو بصیر فرمود خداوند زمانی که نار سموم را  
 که آن آتشی بود بدون درد و حرارت و گرمی خلق و ایجاد نمود از آن جان را  
 بیافرید که مارچ نام او بود و جفتی برای او خلق فرمود بنام مارچه و از ایشان جن متولد  
 شده از جن طوایف بیشمار پدیدار شد که شیطان نیز از آنهاست و توالد و تناسل  
 آنها نرو ماده تو امان و باهم بوجود میآید بطوریکه تعداد آنها را جز خدا نداند و  
 و شیطان ذی از جان بنام لهاب تزویج نمود که در یک شکم باقیس و طون در شکم دیگر  
 فقطس و فقطسه را بزائید و از آنها نسل شیطان رو باز دیاد گذارد که با شکل گوناگون  
 و بصورت مورچه و پشه و ملخ و مکس و پرندگان و در همه جا منتشر و پراکنده  
 شده و در اکناف کره ارض جای گرفتند بطوریکه در بیابانها و نیز ارها و راهها  
 و جنگلها و مجاری آب و نهرا و محل حیوانات سکونت نموده بودند خداوند بنی  
 جان را در فضا و هوا ساکن گردانید و اولاد جن را در آسمان دنیا سکونت داده و  
 آنها را بعبادت و اطاعت امر فرمود آسمان بر زمین فخر و مباهات کرد که خداوند  
 مرا فوق تو قرار داده و محل فرشتگان و عرش و کرسی و ستارگان و خزانه های  
 رحمت خود ساخته و از من وحی نازل میشود زمین هم بتفاخر پرداخته و میگفت در  
 من درخت های پرمیوه و آب های جاری و چشمه سارهای بی شمار میباشد آسمان باو



خداوند بشیطان فرمود چه چیز ترا بر آن داشت که بآدم سجده نکردی؟ (۳۲) شیطان گفت من بشری را که از گل کهنه خلق نموده‌ای سجده نخواهم کرد (۳۴) خداوند فرمود اینک که سجده نمیکنی از قرب جوارما خارج شو که تو مردود درگاه ما هستی (۳۵) و تاروز جزا و قیامت لعنت ما بر تو مقرر گردید (۳۵) شیطان گفت پروردگارا مرا تا روز رستاخیز مهلت عطا فرما (۳۶) خداوند فرمود بتو مهلت دادیم (۳۷) تاروز همین و وقت معلوم (۳۸) شیطان گفت خداوند اکنون که مرا همراه نمودی من نیز در روی زمین بشر را زیبایی‌ها بفریبم و همه را آنها را همراه کنم (۳۹) مگر پندگان خاصت را (۴۰) خداوند فرمود همین اخلاص و درستی راه مستقیم و وصول بقرب من است (۴۱)

گفت همین قدر میگویم که در تمام روی زمین کسی نیست که ذکر خدا نماید و زمین بدرگاه خدا ناله نمود ندا رسیدای زمین ساکت و آرام بگیر من از خاک تو موجوداتی بیافرینم که شباهتی باجن نداشته باشند و با آنها عقل و علم و کتاب و زبان گویا عطا کرده و از کلام خود برایشان نازل خواهم ساخت و تمام شرق و غرب و شمال و جنوب پشت ترا از آن مخلوق پر میکنم که بر آسمان بتوانی از وجود آنها فخر و مباهات نموده و بر خود بیالی زمین آرام و ساکت شد و از خداوند درخواست نمود که مخلوقات بی زمین فرود آورد تا عبادت نموده و مرتکب معصیت نشوند خداوند جن را از آسمان بزمین فرود آورد و آنها هفتاد هزار طایفه بودند و سالیان دراز بعبادت پروردگار مشغول بودند و چون شیطان زیاد عبادت مینمود خداوند او را بآسمان دنیا برده و پس از هزار سال عبادت بآسمان دوم منتقل گردید و همینطور تا بآسمان هفتم برده شد و بعدی در عبادت خداوند کوشا و سعی بود که فرشتگان بیکدیگر میگفتند خداوند چه قدرتی در وجود این مخلوق ایجاد فرموده که اینقدر خدا را ستایش و پرستش میکند پس از چندی خداوند اراده فرمود که آدم را بیافریند. بچهره‌ای امر فرمود که بزمین رفته مشتی از خاک مشرق و مغرب و سهل و سخت زمین بیاورد که از آن خاک موجودی بیافریند که برترین خلایق باشد شیطان فوراً بزمین آمده گفت







اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ (۵۲) قَالُوا لَا تُوجَلْ  
 اِنَّا نَبْشِرُكَ بِغَلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳) قَالَ ابْشِرْ تَمُوْنِي عَلٰی اَنْ مِّنْ سِنِي الْكِبَرِ فَبِهِمْ تَبْشِرُونَ (۵۴)  
 قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَالِطِيْنَ (۵۵) قَالَ وَ مَنْ يَلْتَمِذُ مِنْ رَحْمَةِ  
 رَبِّهِ اِلَّا الضَّالُّوْنَ (۵۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ اِيْهَا الْمُرْسَلُوْنَ (۵۷) قَالُوا اِنَّا اُرْسِلْنَا  
 اِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِيْنَ (۵۸) اِلَّا آلَ لُوطٍ اِنَّا لَمُنْجُوْهُمْ اَجْمَعِيْنَ (۵۹) اِلَّا اَمْرًا تَهُ  
 قَدَرْنَا اِنَّهَا لَمِنَ الْغَايِبِيْنَ (۶۰)

پرده ای حامل نمود و برای جریان معده روده های بیافرید و بمنظور گردش خون رگ ها  
 و عروق خلق کرد که مبدأ آنها و تین است که خون را از قلب گرفته و بتمام بدن  
 بوسیله رگها منتشر می سازد که از جمله چهار رگ خون را بدماغ میرساند و چهار رگ  
 دیگر به چشم ها و چهار رگ بکوش ها چهار رگ دیگر به لب ها و دو رگ به صدغین و دو  
 رگ بزبان و دو رگ بدهان و ده رگ به پشت و ده رگ بشکم و سایر اعضا بدن نیز رگهایی  
 خون را جریان میدهند که تعداد آنها را جز خدا نمیداند

هر يك از اعضاء بدن منشأ اثر و دارای خاصیت و اهمیت مخصوصی است  
 چون زبان که ترجمان و جود و چشمها که بمنزله دو چراغ و گوشها برای شنیدن  
 و دستها چون بالها و پاهاى شخص در حکم سیاره و آلت محرکه و قلب را ستون  
 بدن قرار داد که چون سالم و بی عیب باشد تمام وجود و بدن سالم است و چنانچه  
 فاسد و علیل شود تمام بدن دچار اختلال و فساد میگردد خلاصه خداوند متعال بر  
 این هیئت آدم را خلق فرمود و فرشتگان امر نمود که آن مخلوق را در بهشت  
 بگذارند و چون جسدی بی روح بود موجب تعجب فرشتگان گردید چونکه تا آن موقع  
 مخلوقی بدان صورت و هیئت ندیده بودند و این است معنای آیه مبارکه «هل اتی  
 علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً» یعنی انسانی باین وصف و شکل  
 وجود نداشت.

که چون بر او وارد شده و سلام کردند ابراهیم بایشان گفت من از ورود ناپسندم شما خائف و ترسانم (۵۲) فرشتگان باو گفتند نترس ما آمده ایم که تو را بوجود پسری دانا بشارت و مرزده دهیم (۵۳) ابراهیم گفت مرا در این سن پیری بشارت فرزند میدهید چه علامت و نشانه بر این مرزده خود دارید (۵۴) گفتند براستی و حقیقت ما بتو بشارت میدهیم و تو نباید از لطف خدا مایوس باشی (۵۵) ابراهیم جواب داد از لطف خداوند جز مردم گمراه کسی دیگر نومید نمی شود (۵۶) ابراهیم از آنها سؤال نمود که ای رسولان پروردگار شما برای چه منظوری آمده اید (۵۷) فرشتگان گفتند ما مأمور هلاکت قوم تبهار لوط بدعمل هستیم (۵۸) مگر خانواده و بستگان خود لوط که همگی آنها را نجات خواهیم داد (۵۹) جز عیالش که مقرر است باهلاک شوند گمان باشد (۶۰)

در کافی ذیل آیه «فَاذا سویتہ و نفخت فیہ من روحی فقموا له ساجدین» از عمر بن اذینه روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که چگونه روح بر آدم دمیده شده و آن از چه روحی بوده؟ فرمودند آن روح و روحی که در عیسی علیه السلام دمیده شده از یک جنس و هر دو مخلوق خداست و نیز از محمد بن مسلم روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم نفخ روح بر آدم چگونه بوده است؟ فرمود روح مانند باد متحرک است و آن را روح نامیده اند چون از ریح مشق گشته و مانند باد در جنبش و حرکت است و اینکه خداوند آن را بخود نسبت داده و فرموده «من روحی» از آن جهت است که برگزیده خداوند بوده همانطوریکه میفرماید «بیتی» یعنی کعبه را میان تمام اماکن برگزیده یا آنکه میفرماید «رسولی» مراد آنست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بین انبیاء بخود نسبت داده و برگزیده و البته تمام آنها مخلوق و مصنوع پروردگار بوده و حادث می باشد و مدبر آنها خداوند عالمیان است.

و نیز از محمد بن مسلم روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم اینکه روایت کرده اند که خداوند آدم را بصورت خویش آفریده چه معنی دارد؟ فرمودند مراد صورت «مخلوقه» حادثی است که خداوند آنرا از سایر صورت ها برگزید و بخویش







آتش و فرمود اول معصیتی که در عالم بوجود آمد از شیطان بروز کرد خداوند امر فرمود او را که سجده کند بر آدم و او امتناع نمود پروردگار او را از قرب جوار خود دور گردانید و لعنت کرد او را و ناعیده شد بر جیم خداوند بذات و جلالت خود سو کند یاد نموده که هر آنکسی عمل بقیاس کند با شیطان او را به پست ترین درجات دوزخ داخل گرداند.

و در روایت دیگر آنحضرت فرمود: دروغ گفت شیطان که از آتش آفریده شده چه او را خداوند از آتش درخت خلاق فرموده چنانچه میفرماید در سوره یس آیه ۸۰ «الذی جعل لکم من الشجر الا خضر نارا» خدا است که از درخت سبز برای شما مردم آتش قرار داده تا هر وقت بخواهید بر افروزید و درخت از خاک رویده میشود پس اصل شیطان نیز از خاک باشد.

شیطان گفت پروردگارا اکنون که مرا از قرب جوار خود براندی و لعنت کردی پس مرا تا روز رستاخیز مهلت و طول عمر عطا فرما خداوند فرمود تو از جمله مهلت دادگانی تا روز معین و وقت معلوم.

ابن بابویه در ذیل آیه «فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» از ابی علاء رازی روایت کرده گفت شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که مراد از وقت معلوم چیست فرمود روزی است که نفخه صوردمیده میشود و شیطان در میان نفخه اول و دوم خواهد مرد.

عیاشی از اسحق بن عمار روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم روز معلوم که پایان مهلت شیطان است چه وقت میباشد فرمود شما خیال مینمایید که آن روز قیامت است که خداوند خلایق را مبعوث میفرماید خیر آن روز نیست بلکه مراد روز قیام قائم ما آل محمد علیهم السلام است که چون قیام مینماید شیطان در سجده کوفه حضور او مبرسد و میگوید وای از امروز و آنروز آنحضرت شیطان را میگیرد و گردن میزند و آن روز وقت معلوم است.

قوله تعالی : قل رب بما اغویتنی لا یزینن لهم فی الارض ولا غوینهم اجمعین شیطان گفت پروردگارا الحال که مرا گمراه نمودی من نیز در روی زمین بشر را

بزیبائی‌ها بغریب و همه آنها را گمراه کنم جز بندگان خالصت را، اول معاویه که جبری مسلک شد و سخنان جبر گفت شیطان بود و نخست شخصی که عدل گفت و اعتقاد بعدل خدا پیدا کرد آدم بود چه او پس از ارتکاب معصیت گفت و بناظرنا انفسنا پروردگارا ما بر نفس خود ستم کردیم پس آدم اقرار و انتراف نمود که معصیت و گمراهی از جانب خودش میباشد نه از طرف خدا ولی شیطان نسبت گمراهی را بخداداد و گفت پروردگارا مرا تو گمراه کردی پس هر بشری که آدمیت دارد اقتدا بآدم کند و معتقد بعدل خدا باشد و اگر جنبه بهیمیت دارد بشیطان و اعتقادات او که جبر است اقتدا نماید و عجب آنست که شیطان اغوا و گمراهی خود را بخدا نسبت داده ولی اغوا و گمراهی تمام خلایق را بخود حواله کرده و مقصود از بندگان خاص و مخلص ائمه معصومین و پیروان خاص آنها میباشد.

ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه «هذا صراط علی مستقیم» روایت کرده فرمود منظور از صراط امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و این راه علی علیه السلام است که مستقیم و مایه هدایت و سعادت عالم بشریت است و این حدیث را در کافی نیز روایت کرده است ابن شاذان در کتاب مناقب امیر المؤمنین علیه السلام که بکصد منقبت در آن ذکر نموده در منقبت هشتاد و پنج روایت نموده که حضرت باقر (ع) فرمودیدم امام زین العابدین فرمودند روزی عمر بن خطاب در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جای خود بلند شده عرض کرد ای رسول خدا همیشه در باره علی بن ابیطالب میفرمایید انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لابی بعدی که تو یا علی بمنزله هارون نسبت بموسی نزد من میباشد جز آنکه پس از من نبوت و پیغمبری وجود نخواهد داشت مقام هرون و موسی در قرآن تصریح و بیان گردیده ولی برای علی در قرآن ذکر نشده است پیغمبر اکرم از گفتار او سخت غضبناک شده فرمودند ای عرب خشن ای غلیظ مگر قول خداوند را که در قرآن میفرماید «هذا صراط علی مستقیم» را نشنیده ای.

قوله تعالی: «ان عبادی لیس لك علیهم سلطان» ای شیطان تو هرگز به بندگان مخلص من تسلط و فرمانی نخواهی داشت چه ایشان بعصمت من محفوظ باشند و تو را بر دل آنها راهی نیست و بندگان مرا بوسوسه در گناهی نیفکنی که عفو من از آن ترك شود تا







وَاتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱) وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ  
يُوتُوا آمِنِينَ (۸۲) فَآخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْجِينَ (۸۳) فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا  
يَكْسِبُونَ (۸۴) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ  
السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْصَبِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶)  
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷) وَلَا تُمَدِّنْ عَيْنَكَ إِلَىٰ  
مَا مَتَعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْضَعْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۹)

نوله تعالی: نبی عبادی انی انا الظفور الرحیم وان عذابی هو العذاب الیم  
این آیه خطاب به پیغمبر ﷺ است بندگان مرا آگاه ساز که من خدائی بخشنده  
و بنیاد مهربان هستم. ابن ابی رباح که از جمله صحابه است روایت کرده روزی با  
جماعتی در مسجد الحرام نشسته حدیث می‌کردیم و می‌شنیدیم ناگاه پیغمبر اکرم ﷺ  
از در بنی شیبه وارد شد و جوی بها کرد فرمود چرا می‌شنیدید و عبود نمود چون نزدیک  
حجر اسود رسید باز گردید و گفت جبرئیل این ساعت فرود آمد و گفت پروردگار  
عالم می‌فرماید چرا بندگان مرا نا امید میکنی و آیه فوق را آورد و فرمود اگر بندگان  
مقدار عفو پروردگار را بدانند هیچکس از هیچ حرامی نپرهیزد و چنانچه قدر عذاب  
او را بدانند خود را در عبادت هلاک کنند سپس شروع میکند بدستان حضرت ابراهیم  
و آمدن فرشتگان بصورت مهمانان بر او که بشارت دادند او را باسحق و هلاک قوم  
لوط و ما شرح آن را در سوره هود مفصلاً بیان نمودیم و همچنین شرح و داستان اصحاب  
ایکه قوم شعیب و اصحاب حجر که نمودیان باشد در آن سوره بیان کردیم بآنها  
مراجعة شود.

نوله تعالی: ان فی ذلک لآیات للملتوسمین و انھا لبسیل مقیم

یعنی در هلاکت قوم لوط برای هوشمندان و اهل فراست عبرتهاست.

در بصائر الدرجات از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده گفت حضور حضرت



از آیات و نشانی‌هایی که برای آنها میفرستادیم اعراض و دوری مینمودند (۸۱) آنها در دل کوه خانه‌هایی می‌ساختند که از خطر در امان باشند (۸۲) ولی در سبیده دم يك روزی عذاب آسمانی آنها را هلاك نمود (۸۴) ما آسمانها و زمین و آنچه را که بین آنهاست جز بر اساس متین و حکمت صحیح نیافریده‌ایم و محققاً ساعت قیامت خواهد آمد و تو ای پیغمبر از مردم غافل و منکر بغویی و خوشی در گذر (۸۵) چونکه پروردگارت آفریننده دانایی است (۸۶) و ما بر تو ای محمد ﷺ هفت آیه حمد و این قرآن با عظمت را فرستادیم (۸۷) از آنچه که بگروهی از مردم کافر عطا کردیم چشم فروبند که آنها برای آزمایش ایشانست و برای آنها غصه مغرور و مؤمنین را زیر نظر لطف و تواضع خود قرار ده (۸۹) ای پیغمبر بمردم بگو من از طرف پروردگار با دلایل روشنی برای ترسانیدن شما از عذاب خدا آمده‌ام (۸۹)

صادق علیه السلام برای ادای فریضه حج مشرف بودم روزی آنحضرت بالای کوه تشریف بردند نظری بآل مردم نمود فرمود چه بسیارند ضجه و ناله کنندگان و چقدر اندک است حاج و حج کنندگان داود رقی حضورش عرض کرد ای فرزند رسول خدا آیا خداوند دعای تمام این خلائق را که مشاهده میکنیم باجابت میرساند و آنان را می‌آمرزد؟ فرمود وای بر تو ای ابا سلمان خداوند نمی‌آمرزد کسیکه با شرک آورده‌اند و برای ذات مقدس شریک و هم‌تا قائل هستند و هر آنکه منکر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام باشد مانند کسی است که بت می‌پرستد، عرض کردم حضورش آیا این مردم را می‌شناسید و دوستان را از دشمنان تمیز میدهند؟ فرمود وای بر تو هیچ بنده ای متولد نمیشود مگر آنکه هنگام تولدش میان دیدگان او نوشته شده مؤمن یا کافر و آیه را تلاوت نمود و فرمود ما ائمه می‌شناسیم دوستان خود را از دشمنان.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود بای بکر حضرمی، نیست مخلوقی مگر آنکه میان جبین او نوشته شده مؤمن یا کافر لکن آن از نظر شما و مردم پنهان است و آن مکتوب از ائمه و آل محمد ﷺ پوشیده نمی‌باشد و کسی وارد بر ما نمیشود جز آنکه میشناسیم او را که مؤمن است یا کافر سپس تلاوت فرمودند آیه مزبور را و این حدیث را شیخ مفید در کتاب اختصاص نیز نقل نموده است.

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود روزی امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه تشریف داشتند بانویی با شوهر خود وارد شد حضور آنجناب و از رفتار شوهر شکایت نمود آنحضرت بسود شوهر حکم فرمود بانو در غضب شد و گفت بخدا قسم حکم بعدالت فرمودی و خدا از حکم تو رضایت ندادد امیر المؤمنین علیه السلام توجهی بآن بانو کرد و فرمود ای زن سلیطه و دروغگو و ای کسیکه حیض نمی بینی از محلیکه زنان حیض میشوند آن بانو بمحض اینکه این فرمایشات را شنید بدنش بلرزه افتاد و سرعت خارج شد و میگفت و او را از این سخن زشتیکه حضور امیر المؤمنین گفتند در بین راه عمر و بن حریت که یکی از معاندین بود باو رسید گفت ای کنیز خدا چه شد تو را نخست سخنانی بامیر المؤمنین علیه السلام گفتی که مرا مسرور و خوشحال نمودی سپس تر سیدی و فرار کردی آن بانو گفت سزاوار نیست با زن اجنبی میان راه سخن بگوئی گفت ترا بخدا سوگو کند مرا از این واقعه آگاه نما آن بانو گفت بخدا قسم امیر المؤمنین از منویات و باطن من خبر داد و از خود من بیاطن بهتر اطلاع دارد از زمانیکه من باشوهرم ازدواج کرده ام این مطلب را از او پوشیده داشتم من مانند سایر زنان از محل محمود حیض نمیشوم عمر و بن حریت حضور امیر المؤمنین علیه السلام مراجعت نمود و عرض کرد بخدا قسم ای امیر المؤمنین علیه السلام من نمی دانستم که حضرت از علم کلمات اطلاع دارید فرمود ای بر تو ای پسر حریت خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از خلقت اجساد آفرید هنگامیکه ارواح را در اجساد داخل کرد میان جبین آنها نوشته شد مؤمن یا کافر و همانطور باقی هستند تا روز قیامت سپس نازل کرد آن موضوع را در قرآن بر پیغمبرش بقولش «ان فی ذلک لآیات للمتوسمین» و رسول اکرم اهل فراست بود بعد از آن حضرت من اهل فراست هستم و پس از من ذریه و اولاد گرام من اهل فراست خواهند بود وقتی نظر کردم بسوی آن بانو خبر دادم او را از باطنش و دروغ نگفتم و اطلاع من از باطن اشخاص از روی علم کلمات نمی باشد که تو گمان کرده ای اینها علوم و دانشی است که خداوند بخلفاء و ائمه و چانشینان خود در روی زمین عطا فرموده.

در کافی ذیل آیه «ان فی ذلک لآیات للمتوسمین» از اسباط بن سالم روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام بودم مردی وارد شده و معنای این آیه را سؤال

کرد فرمود مراد از متوسمین ما ائمه هستیم و راه ما راه ثابت و برقراری است. و این حدیث را در کتاب بصائر الدرجات صفار و نیز شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت نموده اند بزیدانی که فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود از فرستادگان من و من پیر هیزید که بنور خدا می بیند

کلمه توسم به معنای فرستادگان و هوشمندی است و اهل فرستادگان ائمه معصومین میباشند این بابویه در آیه «فاصفح الصفح الجمیل» از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود معنای آیه اینست که بدون سرزنش و عتاب عفو کنید. شیخ در تهذیب از محمد بن مسلم در آیه «واقعد آتیناک سبعاً من المثانی والقرآن العظیم» روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای سبع المثانی را پرسیدم؛ فرمودند مراد سوره حمد است با بسم الله الرحمن الرحیم که جمعاً هفت آیه میباشد و بسم الله در اول سوره ها جزء سوره است و يك آیه محسوب میشود.

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از مثانی ما ائمه هستیم که خداوند به پیغمبر عطا فرمود و مادر روی زمین وجه الله میباشد هر کس ما را بشناسد بهشت را در پیش دارد و آنکه منکر ما باشد مقرش جهنم است.

عیاشی از حسان عامری روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام معنی آیه «واقعد آتیناک سبعاً من المثانی والقرآن العظیم» را سؤال کردم فرمود تنزیل آیه اینطور است و لقد آتیناک السبع من المثانی و مراد از مثانی ما ائمه هستیم و مقصود از قرآن عظیم فرزندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میباشد.

و از سماعه روایت کرده گفت فرمود حضرت رضا علیه السلام خداوند به پیغمبری سبع مثانی عطا نفرموده جز به پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و مراد از آن ائمه میباشد که افلاك بطغیل وجود مقدسات آنها دور میزند.

قوله تعالى : لا تمدن عینک الی ما متعنا به از واجبا منهم

این آیه خطاب به پیغمبر است ولی باطنا خطاب بامه باشد میفرماید چشم فرو بند و کوتاه دار از آنچه ما با این کافران عطا کردیم که آنها برای آزمایش ایشان است و محزون نباش و تواضع کن برای مؤمنین و با ایشان برفق و مدارا رفتار کن.



بعضی از صحابه گفته اند سبب نزول آیه آن بود که هفت کاروان از مال التجاره یهودیان بنی قریظه و بنی نضیر یکمفعه وارد مدینه شدند و انواع عطریات و جواهرات و اموال نفیسه در آن مال التجاره موجود بود مسلمانان گفتند چه بیکو بود که این هفت کاروان تعلق بماداشت تا در راه خدا صرف مینمودیم جبرئیل فرود آمد و یکبار دیگر سوره فاتحه الكتاب پیآورد با آیه مزبور و گفت این هفت آیه سوره حمد بهتر است از آن هفت کاروان برای شما چه آن سوره اولش الحمد لله رب العالمین است و اول کلمه ای است که آدم پزبان چار یکرد هنگامیکه روح در او دمیده شد او را عطسه گرفت این کلام را گفت و نیز آخر کلمه ای باشد که اهل بهشت گویند چنانچه میفرماید و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و این معنی یکی از وجه مناسبت این سوره است که سبع هتایش خوانند .

قوله تعالى : وقل انی انا النذیر المبین

ای پیغمبر بمردم بگو که من از طرف پروردگار بادل روشنی برای ترسانیدن شما از عذاب خدا آمدهام .

بعضی از صحابه روایت کرده اند روزی عبدالله مسعود بدر حجه رسول اکرم ﷺ رفت در پیدا گوید آنحضرت فرمود کیست کوبنده در عبدالله گفت انا یعنی من پیغمبر در غضب شد و فرمود هیچوقت سزاوار نیست مخلوقی بگوید انا و اظهار منیت کند چون در گشوده شد عبدالله مشاهده کرد که اثر خشم بر چهره پیغمبر اکرم ﷺ هویدا است عرض کرد ای رسول خدا چه گاهی کردهام فرمود ای پسر مسعود مگر نمیدانی که هیچ مخلوقی را نشاید و نرسد که بگوید انا و اظهار منیت بنماید عرض کرد توبه کردم که دیگر این سخن نگویم پروردگار چون این ادب را از پیغمبرش مشاهده کرد فرمود بر تمام مردم حرام است که اظهار منیت کنند و بگویند انا جز بر تو و آیه فوق نازل گردید که ای محمد باین مردم بگو من شما را از عذابی میترسانم که فرود آید بشما چنانچه بر یهودیان و ترسایان که آیات خدا را تجزیه و تعریف و تقسیم کردند فرود آمد چه آنها گفتند تو من بیعض و نکثر بیعض ایمان به بعضی از آیات داریم و بعضی دیگر کافریم .

قوله تعالى : الذين جعلوا القرآن عضين فوربك لنسألنهم اجمعين  
 آنهاييکه قرآن را جزء جزء نموده جزئی را قبول و جزئی ديگر را تکذيب  
 ورد نموده اند سوگند به پروردگار که از همه آنها مؤاخذه مينمائيم .

عياشي از حضرت باقر عليه السلام روايت کرده فرمود روز قيامت از چند چيز پرسش  
 کنند يکی از عمر شخص که در چه فانی کرده ديگر از جوانی که در چه بسر برده  
 سوم از مال که چگونه جمع نموده و در کجا صرف کرده چهارم از ولايت ما اهل بيت  
 پيغمبر که در قرآن نازل شده و آن را رد کردند و کافر با آيات ولايت شدند .

ابن بابويه در آيه « فاصدع بمانور داعش عن المشرکين انا کفيناك المستهزئين »  
 از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده فرمود پيغمبر اکرم مدت پنج سال از ترس دشمنان  
 نبوت خویش را کنمان نموده و دعوتی بعمل نياورد و فقط امير المؤمنين عليه السلام و خديجه  
 کبری عليها السلام با آنحضرت بودند سپس در اجرای مفاد آيه فوق پيغمبر اکرم اظهار امر  
 نموده پيغمبری خویش را اعلام فرمود .

و نیز از آنحضرت روايت فرموده که مستهزئين و مسخره کنان پيغمبر پنج  
 نفر بودند .

«وايد بن مغيرة» «مغزومي» «عاص بن وائل سهمي» «اسود بن عبد يغوث زهري»  
 «واسود بن مطلب» «حاتت بن طلائه تنفي» (الخزاعي خ) .

و چون اين آيه نازل شد پيغمبر اکرم دانست که خداوند آنها را خوار و ذليل  
 خواهد نمود و همه آنها بمردن بسيار بدی گرفتار و هلاک شدند .

ابن بابويه ذیل آيه « انا کفيناك المستهزئين » از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده  
 فرمود اين آيه در مکه و سال سوم بعثت پيغمبر اکرم عليه السلام نازل شده است .

پيغمبر اکرم روز دوشنبه بود که به نبوت مبعوث گردید و در روز سه شنبه امير المؤمنين  
 و سپس خديجه عيال آنحضرت ايمان آورده و اسلام اختيار کردند روزی ابوطالب با اتفاق  
 جعفر بدیدن پيغمبر اکرم عليه السلام رفته بود مشاهده کرد پيغمبر بنماز ايستاده و علی در  
 طرف راست آنحضرت است ابوطالب بجعفر فرمود تو نیز در طرف چپ بسراويت  
 بایست و نماز بگذار جعفر بمحازات پيغمبر اکرم بایستاد ولی آنحضرت کمی جلو تر

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۹۰) كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى الْمُتْمِرِينَ (۹۱) الَّذِينَ جَعَلُوا  
 الْفُرْآنَ عِضِينَ (۹۲) فَوَرَبِّكَ لَنَسُتْنَهُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۴)  
 فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۵) إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۶)  
 الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۷) وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ  
 يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۸) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸)  
 وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

رفته بنماز خود ادامه دادند و مکرر دپده شد که پیغمبر اکرم ﷺ بنماز مشغول میشدند  
 و علی و جعفر و زید بن حارثه و خدیجه به حضرتش اقتداء میکردند از بهشت دو سال گذشته  
 بود که این آیه : « فاصدع بما تؤمر » نازل شد و استهزاء کنندگان بر پیغمبر پنج  
 نفر بودند .

ولید بن مغیره - عامر بن وایل - اسود بن مطلب - اسود بن یفوث - حرث بن  
 طلاله الخزاعی ولید بن مغیر بن پیغمبر اکرم ﷺ گرفتار و برای پدرش که در جنگ پدر  
 کشته شد مبتلا گردید و بر اسود بن یفوث و حرث بن طلاله نیز نفرین فرمود روزی  
 ولید از نزدیکی پیغمبر میگذشت و جبرئیل با آنحضرت بود فرمود یا محمد ﷺ  
 این مرد از استهزاء کنندگان شماست همان موقع ولید بدرب مسجد رسید و شخصی  
 مشغول تهیه زهیک کمان بود ولید غفلتاً پای خود را بکمان زد و کمان پشت سر ولید  
 خورد و خون از آن جاری گردید ولید بمنزلش رفته در بستر خود افتاد از موضعی که  
 کمان اصابت کرده بود جریان خون بشدت ادامه یافت بطوریکه خون به بستر دخترش  
 که در نزدیکی او خفته بود رسید دختر از خواب برخاست تصور کرد که خون بر اثر  
 هم بستر شدن پدرش با وی تراوش نمود بیدار بانك زد چگونه مبادرت به چنین جنایتی  
 نمودی و مرا لکه دار ساختی پدرش باو فهمانید که خون از بدن او جاری میشود و اعضا



همانطور که بر کسانی که آیات خدا را تجزیه و تقسیم کرده اند عذاب نازل کردیم (۹۰) آنها می که قرآن را تجزیه کرده جزئی را تکذیب نمودند (۹۱) آنها می که قرآن تجزیه کرده جزئی را قبول و جزئی را تکذیب نمودند (۹۲) سوگند به پروردگارت که از همه آنها مؤاخذه مینمایم (۹۳) و از کارهایی که کرده اند باز پرسى خواهد شد (۹۴) با آنچه مأموری قیام نموده و بخلق برسان و از مشرکان روی برگردان (۹۵) و ما ترا از شر مسخره کنندگان حفظ مینمایم (۹۶) همان کسانی که دیگری را برای خدا شریک میسازند بزودی میدانند که چگونه مرتکب خطا و اشتباه شده اند (۹۷) میدانم که از گفته های ناروای منافقین و تکذیب کنندگان چقدر دلتنگ شده ای (۹۸) پروردگارت را ستایش کن و تنزیه گفته و از سجده کنان و نماز گزاران باشی (۹۹) و پیوسته به پرستش پروردگارت مشغول باش تا مرگ یقین بتو برسد (۹۹)

آخر زندگی را علی میکند و دستور داد برادران و فرزندان بیابن او جمع شوند چون حضور یافتند بعیدالله بن ربیع گفت عمارة فرزند بزرگ من در حبشه مأموس است از محمد بن ابی بکر نامی ای بعنوان نجاشی پادشاه حبشه بگیرد که او را آزاد ساخته و بمکه برگرداند آنکاه بکوچکترین فرزندش خطاب نموده گفت ای پسر تو را به پنج امر وصیت میکنم و علاقمندم که در اجرا و انجامش بکوشی اول آنکه ابی درهم اوسی را که عیال مرا بهر و غلبه تصرف نموده و او دخترش میباشد اگر او را آزاد گذارند از شوهر دیگر فرزندی چون تو بوجود بیاورد دیگر آنکه اگر چه کسی مرا بمعد مجروح ننموده وای خون من بگردن طایفه خزاعه است که سبب شد کمان و آن تبر مرا مجروح کند سوم آنکه در بنی نقیف مطالباتی دارم نسبت بوصول آنها اقدام کن اسقف انجران نیز دوست دینار از من طلب دارد که باید آنرا بوی تسلیم نمایی تا این سخن را تمام کرد پدرک واصل گردید - اسود بن یغوث بر اثر توجه جبرئیل بمرض استسقاء مبتلا گشته و شکمش پاره شده و هلاک گردید و چوبی بکف پای عاص بن دایل فرود رفت و از روی پایش خارج شد و با این مرض نابود و هلاک شد و حرث بن ظلاله بر اثر اشاره جبرئیل سنگی بر سرش اصابت نمود و هلاک شد و با این ترتیب «انا کفینا مستهزین» جامه عمل پوشیده و مضمون آیه صورت وقوع پیدا نمود.

بالاخره پس از نزول آیه فوق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع بدعوت خالق نمود  
 روزی بالای سنگی ایستاده و فرمود ای طایفه قریش وای گروه عرب من شما را بکلمه  
 طیبه توحید دعوت میکنم که بدانید جز خدای یکتا خدائی نیست و من از جانب خدا  
 پیغمبرم و مأمورم شما را از شرک و بت پرستی بر حذر داشته و به یکتا پرستی و دین اسلام  
 رهبری و هدایت کنم اگر دعوت مرا بپذیرید دنیا و آخرت شما آبادان میشود در این  
 دنیا مالک ممالک عرب و عجم شده و در آخرت بهشت جا بید جای شما خواهد بود  
 مردم پیانات آنحضرت را با تمسخر و استهزاء تلقی نموده و بیگانه میگفتند محمد صلی الله علیه و آله  
 دیوانه شده است ولی نظر با احترام ابوطالب جماعتی نمودند چندی نگذشت که برادران  
 قریش نزد ابوطالب رفته شکایت کردند که پسر برادرت خدایان ما را دشنام میدهد و  
 ما را سفیه و نادان میداند و جوانان ما را فاسد کرده و باعث پریشانی و پراکندگی ما  
 میشود ما حاضریم آنقدر از مردم قریش برای او ثروت و مال جمع کنیم که او از همه  
 ثروتمندتر شود و هر زنی را که خواسته باشد بار تزویج میکنیم که دست از رفتار و  
 افکار خود برداشته و به بهترین وضع زندگانی نماید ابوطالب پیغمبر را ملاقات و  
 نظریات قریش را بحضورش رسانید پیغمبر فرمود ای عموی گرامی من نیازی به مال و  
 ثروت و زن و غیره ندارم دین امری است الهی و من از طرف خداوند برای هدایت خلق  
 مبعوث شده ام مانند انبیاء سابق که خداوند آنها را بر هبری خلق فرستاده بود ابوطالب  
 گفت ای برادر زاده عزیز اینها خویشان تو هستند که آمده اند و از من خواش میکنند  
 که از تو بخواهم دست از ایشان برداشته و بخدایان آنها دشنام ندهی فرمود عمو جان  
 من آنقدرت و توانایی را ندارم که مخالف فرمایش پروردگار اقدامی بعمل آورم  
 ابوطالب چون این گفتار صریح را از پیغمبر شنید دیگر سخنی نگفت مدتی نگذشته  
 بود که بار دیگر قریش نزد ابوطالب جمع شده عرض کردند ای ابوطالب تو نزد گزین  
 افراد قبیله هستی برای آنکه فتنه برادر زاده ات خاموش شود موافقت کن که ما  
 محمد صلی الله علیه و آله را کشته و از بین برداریم و در مقابل تمام ما را بنده خود بنما ابوطالب در  
 جواب آنها قصیده مفصلی انشاء کرد که چند بیت آنرا ذیلا ترجمه مینمایم.

قریش گویا محبت و دوستی را بویکرده اند

و تمام اسباب و وسایل را از دست داده اند  
 بخدای خانه کعبه آنها دروغ میگویند  
 بخدا قسم ما هرگز از محمد ﷺ یزاری نجوییم  
 مانزه و شمشیر زده اسب مینازیم  
 و آنقدر محمد ﷺ را یاری میکنیم که دشمنانش پراکنده شوند  
 ما از پسران و فرزندانگان خود دفاع خواهیم کرد

اما قریش برای قتل پیغمبر ﷺ اتلاف و اتحاد نموده و تصمیم به کشتن  
 آنحضرت گرفتند ابوطالب چون از تصمیم ایشان مطلع شد بنی هاشم را جمع کرده  
 قسم خورد که بخدای کعبه و رکن و مقام و مشاعر ممکن نیست بگذارم کوچکترین  
 آزاری بمحمد ﷺ رسد باید تمام شما در شعب خردم حاضر شده و همگی بهر است  
 و نگهبانی بمحمد ﷺ بپردازیم بدستور ابوطالب مدت چهار سال بنی هاشم در شعب  
 ابوطالب شمشیر بدست پیاسبانی آنحضرت مشغول بودند.

ابوطالب در بستر مرگ و بیماری افتاد پیغمبر اکرم ﷺ در حال اجتناب نزد  
 عمویش رفت و فرمود:

ای عموی عزیزم از بدو طفولیت و صغیری مرا در پناه خود قرار دادی و از  
 یتیم برادرت بنیکوترین وجهی کفالت نمودی خداوند جزای خیر بتو عطا فرماید از  
 پیشگاه پروردگارم از شما شفاعت مینمایم و ابوطالب با خشنودی از پیغمبر چشم از دنیا بسته  
 و دعوت حق را ایستاد گفت پیغمبر اکرم ﷺ فرمود در روز قیامت در مقام شفاعت  
 میایستم و از پدر و مادر و عمویم که در زمان جاهلیت با من مواسات کرده شفاعت  
 خواهم کرد.

و نیز ذیل آیه «و اعد ربك حتى ياتيک اليقين» از فضل بن عمر و او از  
 حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود وقتی آیه «و لا تمدن عينيك» تا آخر آیه نازل شد  
 رسول اکرم ﷺ فرمود هر کس از موانع خداوند پند نگیرد در دنیا دچار حسرت  
 و اسف خواهد شد و هر که چشم امید بغیر خدا داشته باشد هم و غمش زیاد  
 میشود و کسانی که در نعمت دنیا غرق شده و از خوراك و لباس بهره مند میشوند.



دانش کمتری نصیب آنها می شود و هر که شب را پرورد برساند و برای امر دنیا مهموم و محزون باشد گرفتار غضب و سخط خداوند میگردد باید توجه داشت که اگر از کاری و شخصی شکایتی دارد جز نزد خدا شکایت نبرد و این موضوع را باید توجه داشت قرآن را کسی قرائت نمینماید مگر آنکه آتش دوزخ بر او حرام شود اگر با قرائت قرآن کسی بآتش جهنم برود مسلماً آیات خدا را سخریه و استهزاء نموده است هر که برای جلب توجه بعال و ثروت دیگران نزد ایشان برود دو نکتہ دین خود را از دست میدهد آنگاه فرمود شتازد کی بشود راه ندهید و با رفق و مدارا سؤال کنید و بسؤال بغل نوزید شاید روزی طرف سؤال خود محتاج و نیازمند شود با خشوع بدرخانه بروید و از خدا بخواهید که باو هم از عطایای خود مرحمت فرماید هیچوقت آرزو نکنید که خداوند ازدیگیری سلب نعمت بفرماید.

فرمود امیر المومنین علیه السلام من هیچ یقینی ندیدم که بشک شباهت داشته باشد در نظر مردم یعنی مرک یتین است بحقیقت و مردم با آن چنان معامله کنند که گویا در آن شک دارند چه از عمل و عبادات و کردار آنها هویست است که موت و مرک را یقین نمیدانند و الا اینطور رفتار و کردار ایشان نمی بود و پیوسته ستم و ظلم به بندگان خدا نمی کردند و اموال آنان را نمی ربودند و بزیست دستان تعدی و جور روا نمی داشتند.

صحابه گفتند وقتی آیه فوق نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مرا دستور نداده اند که مال و ثروت اندوخته جمع نمایم و از جمله تاجران باشم بمن وحی رسیده که از جمله ساجدان باشم تا مرک در رسد و اهل معنی گفتند باید عبادت و پرستش نمود پروردگار را تا علم ضروری بنزول مرک حاصل شود چه عمل و ایمان تا آنوقت نافع باشد و سود بخشد پس از آن ایمان و عمل اثری ندارد.

پروردگار را توفیق عنایت فرما تا تو را از روی خلوص و یقین پرستش نموده آنطوری که خوشنودی و رضای ذات مقدس باشد بندگی و اطاعت کنیم.

سپاس و ستایش بی پایان خداوندی را سزا است که توفیق عنایت فرمود تا بخش سوم این تفسیر شریف که مشتمل بر کتاب و عترت است به پایان رسید و از ساحت قدس حضرت جلالت عظمت در خواست مینماییم که موفق بگرداند تا بقیه تفسیر را اشاء الله بزودی با تمام رسانیم و از خوانندگان عظام تقاضا میشود با نظر دقت بنگرند در این مجموعه که در حقیقت دایرة المعارف اسلامی و مذهب جعفری علیه السلام است و تا به حال کسی از متقدمین و متأخرین بر این سبک سبقت نگرفته نه تنها تفسیری است فارسی زبان در عصر حاضر که با عبارات ساده و اسلوب نوین تدوین شده این تفسیر شریف علاوه بر آنکه مورد استفاده عموم میباشد دلیل و راهنمایی است برای خواص و دانشمندان زیرا راه و طرق استنباط احکام شرعی را سهل و آسان کرده و از هر گونه حشو و زوائدی خالی است مسائل حلال و حرام، واجبات و محرمات، احکام تکلیفی و اجتماعی، قصص و حکایات، را با دایل و برهان کافی بیان مینماید هدیه ایست که بنام نامی امام حضرت حجة بن الحسن ارواح العالمین له الفداء شروع و ختم گردید امید است منظور نظر آن امام همام عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع گردد. والسلام علی من اتبع الهدی

حاج سید ابراهیم بروجردی

تهران مورخه هفدهم شهر ذیحجه سال یک هزار و سیصد و هشتاد

و شش هجری مطابق ۱۳۶۴ و ۲۶ شمس

وَ اسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲)  
 قَالَ بَلْ سَوَّاتُ لَكُمْ الثَّقَلَمَ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ  
 جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳) وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ  
 يُوسُفَ وَ أَيْضَتَ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوْا تَذْكُرُ  
 يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵) قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا  
 بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَاعْلَمُوا مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶) يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا  
 فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَآخِيهِ وَلَا تَبْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِئُ  
 مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا النَّوْمُ الْكَافِرُونَ (۸۷)

ای پدر از آن شهر و قافله که ما در آن بودیم جواباً شو تا راستی گفتار ما بر تو معلوم  
 گردد (۸۲) یعقوب گفت بلکه زینت و جلوه داده برای شما نفسایان کار را باز هم صبر  
 نیکو پیش گیرم امید است خدا ایشانرا بمن بسلامت رساند که دوست خدائی دانا و  
 درستکار (۸۳) آنگاه یعقوب روی از آنها برگردانید و گفت وای اسفا بر فراق یوسف  
 و سفید شد دیدگان او از اندوه و داغ دل بنهفت (۸۴) فرزندان او بملامت گفتند بخدا  
 سوگند آنقدر داریم یاد یوسف کنی تا از غصه فراقش مریض شوی و یا خود را بدست  
 هلاک سیاری (۸۵) یعقوب بفرزندان گفت من با خدا غم دل گویم و از لطف بی حساب  
 خدا چیزی دانم که شما نمیدانید (۸۶) ای فرزندان بروید بمصر و از حال یوسف و برادرش  
 جواباً شوید و نا امید نشوید از رحمت خدا همانا نومید نمیشود از رحمت پروردگار  
 جز طایفه کافران (۸۷)